

۱۳۸۹
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



منظوم می‌نویسد
کاشف شریع
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

تاتش وادنی انکه دودا استعمال کند و اگر لطیف شود و اگر سب یا کمک تیریدل سپس
 حری و آب سرکه و صاف نموده تا تیرت تمام شود و در فصل و مراح حار
 اول مانع تر آمدن و پسلی گرم تر از تیرگی است و مقدار تیرتی اگر در چند جواب بود در دفع اکمل در رشت
 اگر جواب بود استعمال اطرافات عالی مداوم اعتدال است **اطراف لیل سنانی معمول**
 و محرب حسرت قله گاهی صاحب برای صنایع و تفتید و دیگر امراض داسی و معدی سید نیست
 آن بلبله کاملی بلبله آله برگ ساساوی سرخس مادام باگ و همورس ادویه تند و درل است
 مرتب سارند **اطراف لیل کشمیر** تحت نفوت دماغ و معدی و عوب ماه و لوا سید محرب است
 راقم صنعت آن بلبله سیاه بلبله کاملی آله متشر لعل و لیل بهرک سحر دم و هم حاصل است
 لوریدان تیلج هندی شتافل مصری لودی سرخ و در و لسان العسایر حرکت لعل گندیشتر
 حشاش سید بهرک دو ویدرم همین سیدرم کوفته و نیمه بروغن مادام باگ و چرب نموده تا
 حر اسالی هست و اتم حاصل سیدرس یا و قوام آورد تیرت ارد و درم تا چار درم **اطراف لیل سنانی**
 صاحب کوفه و سسی باسم بیدر خود ساحه و گفته که تحت اقسام بالیو لیا حدوس مرانی و حفقان و
 صنایع و صبح محدود و حار باقع و مداومت او تحت قطع در محرب و قوت او ماد و سال بانی ماد و قد
 ترش سرکه سال ارجیاز متقال تاتش و حد المداومت از یک متقال ماد و متقال پنج مرده او
 حل لوس بلبله ریز دیوست بلبله کاملی بلبله سیاه گل معتبه نموده متو می سرکیده متقال
 تیر سیدرم و صوف کشیر خشک بهرک میت متقال لوست آله یوست بلبله متشر گل سحر طاش
 سید کل بیلو و سرکس متقال سید کیر بهرک سی صعل روغن مادام شیر سی متقال
 او و کوفه و نیمه بروغن چرب سارید و سبب سیدرم و متقال صدد و گل معتبه و متقال سید
 صاف نمود و نیم درل تیر و لیا و یک درل عسل گر سه قوام آورده **سید اطراف لیل**
 افیتیمون حرام و همایری بای سوداوی را صنعت عظیم دارد و سیاهی سیر و رنگ بار و صبر
 پوست بلبله کاملی پوست بلبله آله بهرک ده درم ماکلی تیر سیدرم و همیون از بهرک سحر

تپاخ سدی سدوم سلیح قستی گذرم اسول مک سدی ار بر یک و درم کوفه و حبه غسل شست
 شتری کشتال تنها درم اطر لیل اسیون که تیج در علاج مالحو لیا در سه قهر لاف کرده و محبت تو
 صیت آل اطر لیل سدوم اسیون گذرم ایاج لصف درم مخلوط نموده استعمال نماید
 اطر لیل اسطوخودوس میا بریای لیمی و سوداوی را سود دارد و بواس و سعه را ارا حلا
 حلیط مالک کدیرج و الحولیا و هق رص را منع لود و باد و مت آن مانع سفید شدن سوزی
 مانند رطوبت و رفع نماید ص لوست بلبله ریزه یوس بلبله کالی بلبله سیاه آنکه منفی است
 ترید سفید سلیح قستی اسطوخودوس مصطکی رومی اقیتمون مویرا بر یک سیج متقال کوفه و حبه
 روعس مادام تمیرین است قیج متقال حیرت نموده غسل مصطکی الله برادر درل ادویه شسته
 معمول سارند و لاجریل رو راستمال نماید شتری چهار متقال اطر لیل مقل تحت لواء
 منع حلیم دارد صفت آن لوست بلبله ریزه لوست بلبله آنکه منفی ار بر یک ده درم مقل
 سی درم لعل ادر آب گد نامکد اند و شصت متقال عمل اصا و کسد و حبه شستاسد بالقوام
 آید و دار و بار کوفه و حبه آن شتر سد اطر لیل مقل مقبول ار و ز ادین عمم عرم ص بلبله
 کالی و سیاه آنکه منفی بلبله ریزه بر یک دو درم مویرا بر یک هشت درم لعل شستن درم آب گد
 یک یا غسل سفید سه برابر ادویه روعس مادام تمیرین هشت درم لاجریل رو راستمال نماید
 هر چند که شتود و جرس چون لواء سیج حیرت است اطر لیل مقل ملین طبع را درم گرام
 و لواء سیج را منع لود و بلبله کالی تو کسد آنکه بلبله سیاه اقیتمون اسطوخودوس ار بر یک ده درم
 مقل طلوس حیدر شتر ار بر یک سی و مقل طلوس را در آب گد داخل کسد و غسل مصطکی
 آورند و دار و بار کوفه و حبه ناروعس مادام حیرت کرده دال و پیچید شترت ایکشتال تا چهار درم
 و اگر ترید موصوف ماساگی سحر اید و عمل خود اتوی حوا بد لود اطر لیل ویدان کرمانجی
 را کسد و حبه القهر را رائل کسد ص ار یک کالی ده درم ترید موصوف حب اسل قسطیج
 ار بر یک چهار درم میل ترمس آیین و می در سه ترکی اقیتمون مک لعلی حیرل حطل سحر

از هر یک سه درم کوفه حبه ماسه و درل ادویه غسل استرشد تری و دو شمال تا چهار شمال حسب
مراح اطراف لیل حبه الجندیکه معلول را و نادین مالون مانع است از رای سوء و چشم و
معدله و استرخا و تناسله و سرعت امثال و ریاده می کند و در ماه راحل پوست بلبله سیاه پوست
بلبله آله می نیم کس کو بی شیطیح مهدی ماسخواده معتر فارسی از هر یک یک اوقیه بلبله لوانا
سسل الطیب و ح ترکی از هر یک سه درم و در صبی چهار درم فلفل ساقطل سفید و مشک یک سه درم
از هر یک نیم اوقیه حبه الجندیکه و در قویه حول یک اوقیه و نیم کوسا در نیم درم کوفه و حبه مروغن نام
تشریح حیرت محمود و غسل کف کرده سه درل ادویه استرشد و در طرف چپین بگا پخته اند اس
استعمال نماید اطراف لیل یا مان منقول را و نادین بحب الدن سه درم صبی و در ص
مفع بود و سیاهی سو بگا بدارد و امراض علمی را نل کند حاصه که در امر معیه متعل متعود ص
بلبله کالی است درم پوست آله متقی الفنیون هر یک مقشر هر یک ده درم برید سفید یا برده درم
اسطوخودوس سیلح هر یک هفت درم عاریون نیم درم کدر سعد قطره بحیل رو فاک
دو درم فلفل دار فلفل مار مشک هر یک چهار درم کوفه و حبه غسل استرشد تری سه درم
اگر سیل دوام خورد حبه اسهال حسب مراح ریاده توان داد اطراف لیل که صاحب عرق
ملی را لعل دارد و غسل و مانع این علت است و هر که در سر سالی این را بخورد سالم ماند و
اده این مرض یا یک تنود ص پوست بلبله کالی پوست بلبله آله و بر صوف ر بحیل فلفل حبه
را که کوفه و حبه مروغن مادام حیرت کرده غسل استرشد تری سه درم و در قویه حبه الجندیکه نیم
چند همه فایده و فواید این مروغن مادام کرده استرشد اطراف لیل تناسله و حبه حله و حبه
و سعه مانع است و آله مروغن را ر ایل کدر ص پوست بلبله سیاه و حبه درم پوست بلبله
کالی سی درم پوست بلبله آله متقی هر یک است درم سالی ده درم گل صبح تشریف درم تناسله
یخاه درم کوفه و حبه ماسه و در قویه استرشد و بعضی این سو را حین پوسته اند بلبله رو و حبه
بلبله کالی تناسله هر یک سی درم بلبله سیاه آله هر یک ده درم بریونند چینی حیرت کدر می

کمپوزه هر یک و درم کوفه و حبه نادر و چس با دام چرب کرده با گشتن و فوق لیسند تر است از
 دو درم با چهار درم مع طبع عاب الطریل حد دی سخت حار رافع است بلبله سیاه
 مارده درم بلبله آلمه بر یک هفت درم انیسون ده درم لسیاج اسطوخودوس سد خشک
 که در گلوی گوسفند معاشد هر یک به درم ساکنی یار درم مار یقون رر ساد و شلج کوسا در سر
 سه درم انیسون قزو سسل الطب و لعل بحری خور لواچیر و امشنگه هر یک دو درم کوفه
 و سه لعل مصفی لیسند تر است به درم در لسه دیگر بلبله و آلمه و ترند هر یک به درم بلبله
 و اسطوخودوس و ساکنی هر یک به درم و و در و شلج و دیگر مثل سابق است الطریل
 که بهق و ریس رافع است بلبله کاملی بلبله آلمه برگ حباب هر یک ده درم و دو درم و دو درم
 درم معشنگه سه درم استن سدرم صویر سسی سی درم سسل قد کهایت الطریل شمشیری
 حمت سرب ابرال و کتادل و بحری لول و بی عرب ست ص یوست بلبله رر و بلبله سیاه
 یوست بلبله آلمه سنی هر یک دو درم کتیر خشک حار درم کوفه حبه بروغن با دام چرب کرده
 با گشتن دوازده درم سات یست و چهار درم لحوام آرد تر است سه درم ایار ح کسه جره
 و قل لعل بالکیر آن و دای الی است و لست آلمه لکس و ب عمل او نموده اند و بعضی گفته اند
 بر دای که اسهال بخواس و قوی کند که حق تعالی در آن نهاد است آرد دای الی گوید
 و در بعضی کتب تفسیر ایار ح دای سسل مصالح ست حمت آلمه درین ترکیب ادویه سه بلبله و بلبله
 است و بعضی دای تر لعل و حبه نموده و لعل و آرد و این اول سسل است که حکما و متقدمین تر است
 واده اندایت ایار ح قیقر اسماء السامع و شمم گوید و فی که رطل کرده شود و شمم حطل فاعده
 می کند اگر اقسام صدراع را و معده را از اخلاط علیطیال کند و اساد اگر با طریل کو یک یا کتیر
 یا لکصد مخرج نموده استعمال نموده سابع بسیار تسامد گردیده ص سسل الطب و ایسی
 عود طسان حب طسان سلیه معشنگه اسار دل رعد ابرال در سر یک حری صر مغولی دود
 ادویه تر است دو درم لعل فاکرم و بعضی صر مغولی ادویه می کند ایار ح کو غاد یا نام می

کتوره هر یک و در دم کومه و حبه بار و چمن با دام چرب کرده با کتس و عرق نعنه و ترشترت ار
 دو درم با چهار درم مع طبع عاب اطریض خلد دی بخت حصار باریع است بلبله
 مارده درم بلبله آله برده هر یک به قدرم اقیس و ده درم لسیخ اسطوخودوس سد خشک
 که در گلوئی گوشت عشا هر یک به قدرم ساکی یا در دم مار لیون و رسا و شیخ لوسا و در
 سه درم ایسول قرقه سسل الطیب و زغل بحری حور لواجیر و امشک هر یک دو درم کومه
 و حبه لعل مصفی لستند ترشترت و در دم دیگر بلبله و آله و ترشترت هر یک به قدرم لسیخ
 و اسطوخودوس و ساکی هر یک به قدرم و قرقه و شیخ و دیگر به سسل سابق است لطل
 که هق و در ص رافع است بلبله کاملی بلبله آله برگ حصار یک ده درم و ده درم و دو قوت
 در دم مصفای سه درم اکتس به درم سویر سسی سی درم سسل قد رکیات اطریض تمشی
 حمت سرب ابرال و کتانی محری لول و می عرب ست حص پوست بلبله رود و بلبله سیاه
 لوس بلبله آله سنی هر یک دو درم کتیر خشک چهار درم کومه حبه بر و عس با دام چرب کرده
 با کتس و وارده درم سات ست و چهار درم سوام آرد ترشترت سه درم ایارج مکسر
 و قس لسیخ و لسیخ آن دوای الی است و لست آله لکس و بعل او موده اند و بعضی گفته
 بر دوای که اسهال بچواص و قوی کند که حق تعالی در آن نهاده است آنرا دوای الی گویند
 و بعضی گفته لسیخ ایارج درای سسل معالج ست حمت آله درین ترکیب ادویه مسهل و مضاعف
 است و بعضی دوای تریاق معموده لست و ایا این اول مسهل است که حکما و عقیدین ترش
 داده اند ایست ایارج فیکر اسهال و شحم گویند و می که اصل کرده شود و شحم حطل فاعده
 می کند اگر اقسام صداع را و موده را را حلاط علیطیال که و استا و اگر باطل لیل کوکب یا کتیر
 یا کتس و مرص موده استعمال موده مبالغ بسیار تساهد کرده حص سسل الطیب و ایسی
 عود لسان حب لسان سلیبه مصفای اسار و ل رعفرال از هر یک جردی مع سقوطری و در
 او نیم ترشترت دو درم لعل و آله و بعضی صبر مورق ادویه می کند ایارج لونا و یا نام کتس

اصبول دو درم و نیم درم عارلقول ر عسل بر یک دو و متقال روح حمالا اساور حبیه
 حاتا صخر تخم کرمس دو توخم کد رستانی ده واحد سه درم صمغ متقال گوارا گیتو
 درم کوفه بجمه مدو جید عسل آبیجه شش با فکد راند بعد از آن عمل آرد ایا راج اگر که تیریت
 حرب و قوماح طبع تناسله و ادر و برای در و سده و شکم و رحم با طبع سداس مع سه بر و جید
 و حکمت در ویت اند طبع کرمس و برای عرق السادر میال طبع و طور یول حاصه اگر که بزر
 عصاره قمار الحما دای ترکیب کد و حمت عص سگ و بواء مع یکد درم سرطان بهری ستر
 دارد و همه بیمارهای طبعی و سوداوی و ابتدای برول مار و گی نس و گد فکلی آوار را امید است
 ص شحم حطل ده درم و اسبول اسطوخودوس حریق سیاه کما در یوس فلفل سیاه بر یک
 میت درم لصل الفار و فبول صمغ عذرا حطبیا ناطرا سالیول حاو سیر بر یک یا رده درم
 حده داریبی سنگش کرمسل ادر لودیه حلی زر او مد و جی هر یکد و درم ستمو ساده درم کوفه
 سه در سه حدال عسل کف گرد اسید شربت حمالا متقال الفرو یا فالح و نفود و مسدع

وی تانی ردی صانع و در بعضی نهاد و در اکثری اصل کارست زیرا که اگر در اصطلاح اهل کیمیا
 اصل کار را گویند اکثرین که قرحه و مورسج را مانع است مستول از سفالی صحن سیدان
 از یرتبت درم اقلیمی انقدر صمغ عربی از هر یک چهار درم روی سوخته یک درم استاسه
 ایول از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند اکثرین مستول از یکی از هر یک خوب بود
 خط مورسج استعمال کرده میشود صمغ عربی درم اتفاقاً سه درم یکله شادنج حدی هر یک دو درم
 در ستور معمول سخن کرده در شیم در و رسد و مراده بسته بر قما سحر اسد و حرکت کسد و اوله یقین
 نافع اورام و مواد عارجه تیم صمغ عربی در شیم کرده درم تیاف یا مثیایه درم صمغ درم
 ایول زعفران درم اگر صیف باشد یا بر آن نمیدرم و اگر نکرده ویددیرم اندام اسد و است
 باریک موده بکار نرزد انکیاب گزلی گوش که اعتقت مسهل بیدانیده باشد و سب آن
 سحر بود در ائل گردان صمغ انور اکلیل الملک قیصوم هر یک درم تمام مرر خوش او حرکت
 سج مادیان پوستیج کرفس کل شج هر یک یک درم در ده آثار است و تاسد ناسه آمار آید در
 گوش راه بیمار آن ندارد و طویل حوالی گوش حوی که آب و صمغ برده نماید انکیاب نقصان
 و سلطان سمع را که سش حلاط غلیظ خام باشد سیو و در بعد مقیة دماغ صمغ سداب سحر متین
 مانکر و ریت و آب پیرد و در آمار اندام و منی است و آماره سب ساخته یک سر مع لقره و است
 گوش باشد تا سحر از دماغ گوش بود انکیاب معمول جهت درد گوش و سر را صمغ گل حفته گل بلبل
 مرگ مید گل حطی کلسج صمغ اشعلت از هر یک دو درم که گویند و در آب صمغ سداب و سر سحر
 دارند و هرگاه تحلیل زیاد مطلوب باشد یا در اکلیل الملک یا برید و هرگاه سلکین وجع و ترش
 مطلوب بود تخم کاه و در ریح میفرایند انکیاب جهت درد گوش که سب ریح مارده غلیظ باشد
 سود دارد صمغ استت تر یا در اکلیل الملک ورق عا در مرر خوش تمام قیصوم حله را سحر سداب استعمال
 نماید انکیاب که معمول است صمغ آن استین اکلیل الملک گل حطی هر یک یک درم و در شیم
 که یک رطل باشد بخور باشد و استعمال نماید انکیاب که طیس و دوی را سود و در بعد از تر قیة دماغ

دو توکل بیلو فراسل بلیوں اور ہر یک دو شغال در دہ من آب کوشا نہ نصف رسد در حمام
طوسی کردہ طلیل را در آن متساہد و چون ار حمام براید و من غرق در طلیل بکامسد
آمرن برای لول ۱۱ م بکوی صں رگ آس حصں گلار جوہر السرو لوسب اما کل سرچ
در آب حوتنا یدہ مرض را در آن متساہد آمرن برای صں لول و ستر آن کہ عادتہ
اعتنا س یدہ در بخاری لود صں آن گل بالوہ گل مقتدا طلیل الملک مارحکب آوردہ
گل سرچ اور ہر یک دو تولہ رگ سدر رگ حرد رگ بالک رگ ساگ سرچ اور ہر یک یکدستہ
کرد و پرہ پرہ کردہ ہا کہ ہر دو عدد در دہ آمار آب کوشا سہ طرشتی گلایں پر کردہ طلیل
در آن متساہد آبرن ہر گاہ حصیہ مر بار و مراق بر آذ مات سپید لود صں آن بالوہ مرچو
حاتا امام روفای خشک حب التکام رگ رتوں اکلیل الملک ہم کماں حوتنا یدہ
عدد عن مارہیں داخل کردہ طرشتی کسد و مرض در ہاں شتہ کمر آن آب را در آساہ کردہ
لولہ آن برشت رہار برید و ملائم دست مالدار اسلی سوسی اسفل تا حصیہ سحای حود آیدہ
آبرن در سہعت ابرال ہر گاہ کس حد متی ماتسد بکار آید صں عوج رگ مور دگلار
گل سرچ ساق لیمۃ التمس تمزق الطراف و ست مار حوتنا یدہ بکار مرید آبرن بخت رہا
حائلہ کہ حصں سپید سود و مسد لود صں حدیں یوسب اما کلہا بار و ملو طاعت ملو طارکتہ
در آن متسد آمرن فافصں کتہ اندکہ اگر دترستی دہ من حوں رقتہ ماتسد آمرندہ عاید اول
مرض کمر بار و رب مورد و خورد لعدا لال بکیرہ مرقۃ الطراف و حور السرو لوست اما بکیرہ کما
ہر یک بجدرم گل سرچ رگ مورد و ہر یک دہ درم در دہ من آب کوشا نہ نایج صں مامد درجی
ریدہ در آن سپید و مر لپت و رہار برید و سپیں آب را جیدہ تر تہ کرا کسد و حماست فی طر
ریہستان بکار برید کہ حدب مادہ مدال حاسکسد آبرن کہ در رند راد و شکم مادہ شسنگا بپزد
نایتش ارو ولات سروں بیاید صں آن صمدل سپید بکیرہ رگ بیلو در کم مورد و اتفاقا
ہر یک سی درم گلار چہار درم گل سرچ دہ درم در دہ من آب کوشا نہ مادہ صں مالدار

در
شش
سہ

درم سکنور و مل درم آب کاسی ماه درم آب نم کیده آئینه شمار را در آن شامد انزلی که
 اورا ز بخت کد ص آن سیلو مر خوشد او حرودیه قطه اکلین الملک تنویر کرب سدا
 فودج کربس جاتسار سباصف قوما ابر هر یک جروی سیرد و در آن سید آمرل که کیده مرده را
 سرون آرد ص مشکلر اشع سر سباصف و ج ترکی قطه سیلو ماحواه فوج حرر خوش تخم بلبل
 و آسپول حده عود و کمال اسارول هر یک جروی کوشامد و در آن شامد آبرن ابر کال
 الصالح صنت انفس و وضع حاصل مریس هر گاه بدل لاسر شده باشد و علاج فائده مکده کاز
 ص مگر نیکو کسار راه و حکم سده و در دیک کسدا آب تیرین آقا که موتا مدتر آن زبید
 و گوشت جروی مقدار صلح و کجود سیاه و سید هر یک شتی سر رگ و جبر جود و کد و شلغم و سدا
 و لبلاب و راریاه و رگ کربس و کرات مطی هر یک یک درم کرب مطی بنشاد و درم روت کانی
 یک رطل بیار صد درم صرا اید و سر دانه بخت رسد ص صاف کسا و در یک درم شیدانه یک ص
 و سه و در شتواتر استمالی کسد و هر و ر گرم کسد و لحد هر سه زور ناره سارند آبرل که و جوی و
 نکا آید و فائده عظیم از تربیت و تریه نماید ص گل نیلوفر گل منته یوست شتاش سقتر منقش
 حطمی حسم کاسو و رگ آن رگ مید رگ حزاری رگ حره رگ اسفاح تراشه کد و و راتیه حار
 حله ماسرچ میر اید و آب بسیاری کوشاتند و طبل را در آن لاسد لیکن باید که سر بهار بیرون را
 باشد و آب فائز کد و لحد جروح تدبیس مادیان حول روع کد و دشماش و حر آن مفید تر است
 و کد الک تقطیر در گوش و الف باب البای یا و مخرج معرب را د مهر و روت سوده و حکم
 و جسم و احتاس طمت زاناع بود و ریاح حلیط را مفع کد و لحد کد و سیر یا کتاید بقول از شفا
 ص زرد ساد و روح عقرنی امیون جدید تر حلقه قرحا طعل و از طعل سیلو جوم الموس سر لجم
 قسط المی جا و تیر زردان ابر هر یک شش درم حله تبیت درم بار و در ابر هر یک دوا رده درم
 و وارید اسوده درم غسل و و درل ادویه لطیف متعارف معمول سارند بخور را برای صدا
 حار مادی مشتمل لحد ص ص گل منته رگ حطمی بخور شتر یک کد و کل سیلو و را لود و خرا و کد و جوی

[illegible]

همه را از مجموع خلک و مموده تعدید میدام بر آتش شکل تنگ بسته دو دان بگیرد و از هر قطعه
 کسد و پیش از خیر اگر دانه یا ظاهر باشد یک رگ و کندارد مار را هشتاد ترشح شود
 بنحور که منحل شود و اسیر کد من از روت رنج لوسب حرارت لوسب مار همه اجزا را
 را بر اقرص کسد و زدن که از شکل شتر شود و نماید بخور جهت ساقط کردن دانه های لوسب
 محب است من گوگرد و لاد اصل السوس ح کرنگ مورد کرنا شمال آید بنحور که از دانه
 حیض کد من عا و سیر اطهار الطیب ع و الصلیب مع یالسکر بحر نماید بخور که در اسقاط
 حمل و تسهیل و لاد و عسل است من مقل ارون و اسهل بالسویه گرفته قدر مدق
 قرص سارنگ و استعمال نماید بنحور که شیمه و بچه مرده بیرون آرد و حکمت احتیاق و عسل لاد
 بسیار نافع لود ص مار و عا و شیر گوگرد و مسای کوفته بجمه برده گاو و سرمد و اوار ص سارنگ
 و خیر نماید و در بعضی کست من حطل بر مرقوم است و بجمه واحد و نرم اسب دومی
 آدمی و مرد و عا و شیر و سر گیس مار و سر گیس کون و پوست مار که آورده نماید است مار بچه کشند بنحور که از دانه
 یاری و بد و محب است من رنج احمد مر جوار السرو میوه سالیب حب العار مار و بالسویه کوفته بجمه
 تسهیل و لاد یاریک شدن سرد و متواتر بر رور قدر یکدم بخیر کسد و لود را ان مسافرت نماید
 بخور که بنحور معاصل و اگر که رانج است من حطل کوفته سدس حر و در سر که یک حر و حل کسد
 و سگی گرم کرده در رگ و کسد و سارنگ بگیرد بنحور برای اقسام التک از شاه احمد سیده از
 مجربات ایسان است من تنگ و مار و عا و قرقا اسکند با گوری مصلی سفید حاکم بر یکد و فعال
 همه را بجمه چهارده حصه نماید و حشر کرده آتش از حوب کسار ماعی او و رند تا آنکه دو دان مالک
 رائل گردد و در لوسب عریان شده چادر برود و بچیده مالای آتش بدکور بر بر دیای شند و یک
 حصه دانه را آتش لاد دارد و دو دان در تمام حل بگیرد و دهن یک کشته دارد و دانه سارنگ و دهن
 سر و سید صبح و شام تا بهفت روز همین دستور استعمال نماید و از ترشی بر سر مایه بلکه گفته اند
 اگر سوار هدا تیرس چیری دیگر کوزند و بر گاه دهن خوش نماید رنگ درخت حبیل خوشایند

سازگشت
 به سبب

سحر و ما در فلک الهی تماشا و اندیشه می نیست اما در این حاشیه جوامع و در این
 طایفه سواد سطح سدی سیر کرده درم فلک می رسم ستم سبب دودرم و بیم کوفته و بیم
 روض گاه و حرب کرده و فلک ستر ستر است این معنوی و در حلی یک انتقال نوشته اند لکن
 ماند که بعد از بهر استعمال کندی تساوالات نام حال الاستاد قد ترک فی زمانه سواد و او این
 استعمال البتة و در حلی امی احوط الکنه ستمی و حر آن هر دو الی که نش و استعمال آن اراده
 سمیه و انتم استند شرط ضرورت بسیار از بسیار قدر غلیل استعمال نماید بعد از آنکه از طرف
 معرفت او الطیماں حاصل شود و در آن حوگر کرده ممتد از معرفت که در یک سکه راست رسیده
 و نیز سمره این ادویه اراده و تریاقه مثل دوا المسک و استعمال آن استعمال نماید نیز حلی
 مسامح متنی معروف است فلک آنکه سطح هر یک چهارم و در لوا و نیز تهر کدر موقوفه فلک
 دار فلک ماده مسک کدر س شماره استعمال ساج هر یک هشت استعمال شمس سید جی استعمال
 کوفه حبه معنوی سار و معرفت یک استعمال ماسایقون کسر معوی کحل و دستانی است
 و کوبیده نام ماسایبی بود که بمسایح اند معنی مالم السعادت یر بهاں کرده اند و جامع او قوط
 است تاریکی چشم و آتای اب و حبه و ب و سل و طره و شریان و سطر یک یک را جامع باشد
 ص ک در بار الطیماں لغز و بر کیده و درم یک اندرانی ساج همدی سید آب ابریز فلک
 دار فلک سسل الطیب سمره استعمالی ابریک دودرم یک همدی قر فلک دوا از هر یک یک درم
 در سطر و طری شماره نایتا مس سوخته از هر یک سحر درم مایران و لو سادر و در و جوب از هر یک
 سدرم پوست بلبله رد و جبار و درم کوفه و حمر حبه استعمال نماید ماسایقون کسر یک
 این قریب مسامح کسر است ص الطیماں التوحید درم روی سوخته و درم و بیم سید آب
 ابریز یک اندرانی لو سادر حبه و فلک دار فلک از هر یک سدرم کوفه حمر حبه استعمال نماید
 سطر و طری تاریکی چشم و درم و حمر و حبه و حمر حبه استعمال نماید و درم و درم و درم
 و الی روی سوخته و در فلک از هر یک سدرم ساج همدی و دوا یک ماعله مشک از هر یک

و انگلی کافور و انگ کوفته و محرر بنجسته استعمال نماید و جود لول این متناهی طول معتد است
 مدس نام سهو گشته بر لول و مار و در نماید و در این تناید بنامد و در واده کد و چشم را
 در یک روز اصلاح آو و صفتیاب مایا ر و ب از ترکیب هشت دم کبر الکیدم در
 و درم امیون بیم درم کوفته حخته آب مادیان یا آب اران بنسند و در وقت حاجت بنسند
 حایم بر حل نماید و استعمال آورد بر و دال سلایا لوس تالیب کرده و چون که در اندازار
 سدرات ترتیب یافته اس اسم سمی گشته و در اران در میراث استعمال این لفظ تسلط
 شده بر و در حصرم حرب و ساس و دمه و سلق و سل و طفر و مانع باشد صفتیاب
 کرمانی محصول ده درم پوست بلبله بر و در کخیل بر و در جوب از هر یک بحدرم و در غل بلبله
 مینی از هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته سخته چدر و در آب خوره بر و در و در بنای
 خشک کسید دیگر کوفته محرر بنجسته استعمال نماید بر و دمه معول از شقای مجرب
 معول قله گاهی ص اسحوال بلبله کاملی سوخته سه درم نمک اندرانی مار و هر یک یک درم
 و بیم کوفته و محرر بنجسته استعمال نماید بر و دمار سی قوه ماهره را میراید و محافظت چشم
 نماید ص لوتیا مرنیسا انلیبیای لهره از هر یک بحدرم سسل ساج و در اران از هر یک یک درم
 مر و در ماسفته دو درم کافور و دواک مشک و انگلی صلاه کرده استعمال نماید بر و در حصر
 چشم را خشک گرداند و در سورتش مار و در صفت ساج معول ده درم ردوی سوخته بحدرم
 مر و در ماسفته یک متعال و دو دواک سات یک درم صلاه کرده نکار بر و داسو و
 دمه را مار و در و ساس سرد ص سه درم قوتیابی معول از هر یک دو درم مر و در
 ماسفته ساج هندی یک درم زعفران سیدرم باز قیضا هشت درم مشک و کافور از هر یک
 و انگلی صلاه کرده استعمال نماید بر و در مان که بر و در هانین شتر است و محرر است
 حمت تقویت چشم دارا نصف لصر ص اندر نیوس و ترش یک درم و تخم و تخم او کوبند و در
 و آب صاف بنامد و در یک مس آب ص درم غسل معصی یا میرد و در یک سگین از

سرم سرد و ریخته بر سر سردار تا دوام یزد و در آن نفوذ با انگلیه دارد و استعمال حدی الحاح
 نماید خواه بهما انگلاب سرد که لغات منوی و ماضی شیم و قاطع و مسدود قاطع ماضی و حکم
 و حربه مرص و محمل اورام است و حالیکه وسعت است صفت منفرعل و در طبع
 ساج معقول متساویس سوخته معقول بر یک نصف حرو و تویای کرمانی ساج هندی
 مس سوخته بر یک یک حرو و اندام و روی سر ختم تیرج اسرروت رید الحریک ربع حرو
 مار یک ساحت آب انارین رخ قره سرور در هر مرتبه در آب گداخته سرد و حیار لک
 ص مار دجیار لک حور و خوف کند و تویا و مال بر کرده در معیر کرده در سور گرم
 گداخته که میر خیمه شود و در آن تویا بر آرد و صلیب طبع موهه استعمال آرد و لک آن لویا
 در آب کدوی تازه و لایق در حوام بود و بر قوتش العیون و آب که و یا حیار تازه و حو
 نکار بر بدین صفت دارد و اگر قوتش را حد مرتبه گرم موده در کلاب قطعه کرده صلیب کرده استعمال
 ماسد و ریکس حرارت خیم و قنوت آن طبع عظیم دارد و بر و دار تنا که حکیم علی نقوی
 میکند و در اول رابع است ص آب مادمان ترسیت متعال عمل صاف ده متعال بر و
 یک متعال مجموع را در شسته کند و در آب ماسد تا صلیب شود بر پیش عصاره معی و ی
 است صحت رکام و بر له و طمکت شتم و دوار و طیس و لغوه و طالع و صرح و رسته و صبات
 و لیبیا و الیو لیا و غیره امراض سوداوی و سهر مغز و ضعف اعصاب و استرخا و لیه و
 ملاقه و هس و بحر خم و سیلان لعاب و روف الدم و قنوج مرص و در و معده و کبد و سده و ضعف
 کبد و مستقار و سرت ابرال و صید و ادمان او و در ابرال امس و در ابرال معار و در طبع
 حیمیا و عیده و سعال طبع و یا در هر جمیع سموم نفس طلع سیاه طلع سفید بر رالغ سفید
 بر یک بسته عال اقبول مصری و ده متعال رعفران رخ متعال سسل الطیب حاق و نا
 و در اول بر یک یک متعال آدویه جدا جدا که موده و در موده همراه غسل صاف که
 سه و در آدویه باشد بر شسته و سه ماه و رجو دارد پس استعمال نماید و متدار شربت آدویه

اصا و نماید یا تنویر جهت صدراع ماری و ص کل مالویر اکیلیل الملک کل خطمی حلت لعلب
روفا حاتاح اول مک ملعام سوس کدم مام در سو متعارف استویه نماید و اگر خوب نباشد
حس صاحب اصا و نماید یا وی جوابد و سادق کدری در ب واسمهال معدی و معدی
تابع نود ص بار و سر کدم کدر کراج مرکب می دم اعیول خار دم حب الاس ده دم کوته
بجه سادق سار دهر یک و دو دنگ متادق دیگر بجه واسمهال رافع نود ص و داسم ده
و هم کافور کد امک روعس رس سادق سار دهر دهر دورا اتنا و الد تعالی حس می کد و این
سرت و دکلان راست و طلال را کتر ماه داد و راده را می دم موم است و دهر کد حوت
و لوج جوابد و سادق جهت عمر لول که ستن محمود مایه کیم و دمتا و لستال وی حدود عشر
عسب لول الدم و دهر ص قودا مود اهل استی ماسویه استق راده سر کر مل کسد و دیگر
کوته سحره آن شتر سادق سار دهر و طلع بر و یا طلع اصول مالای آل سوتند سادق
رور حوت لول و قروح کله و دمتا و عشر السول رافع نود ص معر م حیا بعد م معر م حور
ده دم معر م کد و ر العج حرم حرم خطمی سار دهر مقتدر کثیر التاسه رب السوس ختماس سید
کل ازی حکم کرس اهر یک یکدم کسد و سادق سار دهر تربت سار دهر شتراب ختماس سادق
سمت محمود م و دمتا و مقول ایزعالمات فالول ص اهل طلیت استق نوه احر ارسا و
کوته و سحره سادق سار دهر تربت چار مدقه مارا الاصول باب التا و تریاق الار دهر یا
صبر سر گود حار یا س است و رادر دهر دوم قمل میاح حلیط و شعلک کد و طحال است و حلیط
حطیم مسج سده نود و رافع امتداری می م بار و عقر و دسکوت و مین حالو را لگریده و دهر
وادر بار فصلات که قفس سب سروت نود می نماید و احر اح حصین میت و تسبیل و لاد کد
و رافع است ادرای صرح و حقان و قلیح کتا سید جمع افرس بارده را میعد نود لیکن سورت
صدراع و دمه است و سلع آن شیر و حرم مقتدر گوید تا لیل اهد و احس قدیم است
و اول ترکیب او و پاد و سره الطاست حص حب العار و حلیط و اهر صاف و راده و طر

احزاب مساوی کوفته لعل سبی سدر در او دیده محول سارند تشریف از این چهار دانگ مایکشتا
تاس گرم و قوت این تریاق مادو سال ماتی می ماند بعد از جیل رو در استعمال متوان کرد و قوت
لعل در آن موقوف است و گفته شد که لعلی اطباء لغوص و حیاتی قسط طبع داخل کرده آ
و حکایت کرد سارحت که یافتیم در نسخه که یک جزو و عصاره این احزاب را در این تریاق ریاده
کرده شد و شرح رئیس گفته که لعلی اطباء لغوص را و در طول را و در جرج داخل می کنند و این
است تریاقی تمامیه بعد از آن از لغو نصف مایع است از برای گردیدن حشرات و دفع همه
زهر باست و اما در التکد و فو لجکتا یه فتح شده با گذار برای سلامت محال و سده بای آن مایع
لود و در لعل و عرقه و صرع را سود دارد حص مکی حلت العار خطیا مایع طبع از هر یک شش سال
لعل سید سلیمه سیاه از هر یک چهار انتقال در عصاره و اجیبی هر یک یک انتقال احزاب کوفته بحبل
سعی سدر در او دیده شد تشریف از یک انتقال تمامیه انتقال بعد از انداختن در لعل و حکیم
لعل در هر چهار جزو تریاق صغیر او در و در تریاق تمامیه با سیده تریاق صغیر از رئیس در جرج
حال و ان سبی اقوی از تریاق از این است حص را و در طول حص العار خطیا مایع است بح کرا
ر در حوص حطل با شرا احزاب مساوی کوفته لعل معنی محول سارند تریاق که عرق
کریده را رعایت میدود و در او در لعل و در او احتیاط و سده را رعایت مایع است و سید
ولادت کند حص در صاف حص العار قسط طبع بود حص سداب رمی حدید بشتر عاقر و جار حبل
لعل تصویر حلیب احزاب مساوی کوفته بحبل تمام سدر در تمام او دیده لعل معنی لغو ام
محول سارند تشریف دو درم تاس یک گرم تریاق طبع البص که حاشی از اطباء آنرا در ربع اعاد
تریاق که ریافته حص را و در جرج حدید بشتر و احد یک گرم و نیم لعل سدر درم ابسون
کوزه نیمه جرج بشتر تشریف یک جزو تریاق الطین جهت سموم مایع و حاصه است
که حل مسوی محو در آن رسم پاک سودنی باشد و اگر نیسیار دسل آن باشد که سم بخورده حص
حبل معنوم حص العار ایسه سالانویه کوفته در حص گاو حرس کند و لعل بشتر تشریف

فعل ارسل و بعد آن لول در تریاق سرطان که دوازده سرطان بر گویند گردید کلک را
 مانع او و حص حطمانا که در هر یک چهارم سرطان محرق ده درم لعل سبز شترت کمینار
 تریاق دیگر از معاین که است که معرفت نموده لعل حص یا قوت ربانی و وارید بسته
 و از فعل جود و افاقه که است طبع هندی یا صبی لسان العسافیر سادج هندی عجم کل سح سرج
 الا ربع قرقل رخیل جو مل سعل هندی پیل لود و ریح عقربی مادر بحویه لسان
 مصطکی جو لسان قند خشک صندل سعید را و دند حج سیلوه سیاه ابر هر یک
 و دو درم ساسنه شش درم پوست اترج سد درم عطران پوست بلبله حد و از طاقی ابر هر یک
 یک درم هم سح نیم درم عسار شرب متک متی ابر هر یک پودانگ ابر اکو نه حنه و لعل مصطکی
 و دو درم او و به محمول سار شترت یک درم یا کینغال و این ترکیب سی و دو درم است و در
 احرا شصت درم چهار دانگ و در حق گرم و خشک در رجه دوم تریاق که در حاد و لعل سیاه
 ساخته و گفته که من این تریاق را ساسم و آرم و دم ارد و صنعت بای بسیار یا دم دل را قوت
 و در ماه را زیاده که حص پوست ترنج حطیا یا قرح لسان مرگ مادر بحویه چشم طمشک در ساد
 در ریح ابر هر یک چهار درم سگ مشک منی عسار هر یک یک متقال خود هندی و متقال کا و
 ساجی ریح متقال قسط و ابر حص و ریح عسار و این فوسش ابر هر یک سد درم سگ و در ساسانول یک درم و درم یک
 نیم تسلیم که لسان العصار و حب القلقل ابر هر یک و دو درم سگ ایول سد درم سگ
 گویند و انگین سبز سد چای نیم است شترت یک متقال لودارش ماه تریاق المتشانه
 نایف الواب هر جهت فوج کرده و شاه و محاری لول و احتیاس و حرقت لول در رس لعایت
 محرب است و جهت ابراص رحم بسیار مانع و در حص و سکن در دوا اعصای ساسل و
 مانع معودا حمره و مانع و معوی ابر حص است قدر شترت و در اول بکیتقال ناسه او قیله لیسیر الا ربع
 و جهت درم بار اصل و در علاج بسیار عار یا قرح آب و آب حوره و در وسط علته و متقال
 ماهفت درم آب مار بک مطبوخ و به درم بار اصل و جد آخر علته که چرک شده باشد و در

نام آید یک شغال و ربع مائت مرت مور دماک حوره واسال آن و حمت ادر ارض نام
 سکو و مسوج و ماسد آن اراد و پدیده حص حص دوج سوخته تلح گا و کوچی سوخته لند و وار
 هر یک کنتقال و نیم ایون رت لسوس هر یک و دقتقال سماق منعی حوره خشک طس کار
 اگر گل تنهاری است ریودر یک طلق مخلوط ختمش سفید و سیاه سرالبع هر یک متقال
 عصاره لخته انیس مطر اسالیون روغای حاک و معتر تم کرم ایسون هر یک حمار متقال
 تخم حطمی تخم حاری تخم حرد معتر تخم حاری معتر تخم حرد و معتر تخم حرد و دم الا حوب هر یک متقال
 صمغ اولتاسانه کثیر حب القلق حب صوب چرنوب طلی معتر ادم کسی بتیرین معتر هر یک
 همت متقال گل اری معلول گل و رسی مارده متقال حب کاکج حل عد و حل کسگر و
 سه درل ادویه که بالصد و بعدا متقال است تریاق الذرب حمت درب و ساسی
 و صمغ اسما و قفس شکم و تقویت اعضا تریس فی حایل است حص مرادید اسفند
 که با عقیق بشتاع طایر سفید و ایت کثیر خشک بریاں صدل سفید همین قوئل ربیه کر
 بدی مشکلی کرد ما مار و سر کل اری متادج عقی صمغ لرد کنار سجد حب الاس عدده دانه حساب
 بریاں کرده پوست سرون ربیب مسدوع المم سه درم و رقی لقره یکدرم تخم حرد بریاں
 کرده دانه انگور ختمش سفید راگ هر یک دو درم رب رب تیرین رب مور دال سوته و حب
 یاسه جدمه ادویه کوفته سمیه لشر شد تریاق الدیزان تالیف بعضی ادواخل حورون آن
 حقه کردن نال دوج دیدال کد حص اسفید اب سفید بحسل هر یک یکدرم تخم حاکا
 پنج قوت ربیک کائلی الطمار الطب سوخته سوس آسمان گون برکد درم تخم حور قس
 ترمس لصل العارستوی قوق کر سه هر یک بخدرم کوفته سمه فصل شسته نگا بد ارد بگاه حور
 حقه کد تا و متقال اریں گرده در ربت مائت تار با آب گرم حل کرده استعمال ماسد و اکو
 که حور سه درم ریش اریں دو اوماتانیه و سکر حورده در چهارم اس دو اودر شیر معلی شکر حل شود
 حورند تریاق الکبد و کسب امراض حاره و مارده کد را سفید منقول از ترج حکیم علی

راس خشک فلفل ریبه کرمانی سسل الطیب سج سوس سریک یکدرم تخم حنظل تخم نبات
 سج بلبلون تخم بلبلون یوست سج مارلیون یوست سج عافت معرا دهم شیرین مستر دهم
 سج کوف حده مارلئون الود حب النان رعران سریک یکدرم ویم یوست، تیرین
 خشک کرده ماروس موقوهریک یکدرم و دو تلت درم نور ازسی تخم ادراکی روفار
 و سج حلی ساقچ سیدی سسل تخم حله تخم مورب السوس سریک دو درم حرس ورق ست
 سریک و درم ویم تخم کرس ایسول مسس و می ورق حی العالم فطوریون باریک مرها
 که با میجه پالسه میوه سالک مریک سدوم اسارون فطر اسالیون فلاح اوجرح اوجرح
 اوجرح و لاف گرم انشون سریک شش دم کد دم خشک کرده حب الاس ربیب
 طالعی ورق طر حقوق حب کاکج سریک و تخم حیدال الملک ربو یا جیی تخم حیار تخم
 مادرگ تخم حروره سریک یارد و در حیار و رشک ملید رد سریک سین درم همه را سوا
 رسب ورق طر حقوق و حب کاکج کوفه سینه نایس سید و ربامیه عدو ترک و سید باو
 این دو حب امران کحو ابریاست عمل شش مناسبت می نماید الوانوس طری کو
 که استعمال کرده میشود این را در امران مارده رطبه حکر یا مار الاصول و سنجین بروری و
 امران حار پالسه آب کاسی آب طر حقوق و آب حب الغلب و درسد حکر یا سوا
 بروری الوانیه گفته که ابل خراسان جنت حرارت که همیشه استعمال میکرد یا مار التیج و الوانیه
 حاد میکرد و حکر حب او را در حله تریاق الانشال که جنت و در اسان که
 درزی اندامایت محرب سب حص فلفل گرد ساقه قرانگوده کوریک لاجوری سران
 سینه با غسل سلوله سار و در صایه خشک کسد و یک سلوله ریرونان دارد تریاق
 الانشال و دیگر که جنت در دکه شست سدی لود محرب لوتته ادص حدید طر حقوق
 مر فلفل را در مدحرج کخیل میوه ایون مر النع مساوی کوفه سینه با غسل شست و دیگر
 بدان الوود مردان مهد یا حب ساحه در دهن یکدرم تخم کوبید که بعضی امره قرانیه

بافته شده اگر قرار در آن تریاق داخل کند احوط خواهد بود تریاق منزله نام اوقی است که رمت
 کین مواد سرله بر سر و محب است ص اسطوخودوس بجدرم قل کا و ران تخم منور و کتیر
 خشک سرکیده در تخم کا به بیت دم سرالغ کوکبا بر یک سی درم تخم تخاش سید جل درم
 در آب بخیامه بختا سار و قد سید شصت درم اصافه نموده لتوام آرد و گل سنج و کتیر و رت
 لسانه منع سونی کتیر افر صاف بر یک بجدرم برم ساییده در آن برید ترنت سه شمال نوشته
 اما سقوف بر رای طیب و حال مرئیس است تدبیر حکیم صدر الدین لسل کرده که او درم حقیقه
 اطباء و علاقت حاحه آمده بود و بعضی مرگت که قریب به صد دست ادراف اهامم ارحام که درم
 در آن حام است و اع نماید که رفع درم و الم آن میشود چیس کردم اندر دوسه روز با انگلیه مع
 و درم شده مار بعد از مدتی عود کرد و مار چیاں کردم بار رفع گردید و دیگر عود کرد و تدبیر دیگر ارسا
 درم شمس صاحب کتاب صین الحیوة ذکر کرده که برگی بر لیتت اهامم کتاب اید دست محال
 و گوش را از حام محال و درم بر سوراج کند لعی اگر درم و در حقیقه راست تا سدرگیت است اهامم
 دست چپ را بکتاب و گوش چپ را سوراج که سوراجی و لح و اگر در حقیقه چپ بود در گ اهامم
 دست راست کتاب و گوش راست را سوراج کند و اگر در بر دو طرف بود در گ سر و طرف
 نماید که سود و گوش بر دو طرف را سوراج نماید که در تیزاب فاروقی گوشت فاسد بخورد و در دست
 با صلاح آرد و ص توره ملی مشکلی نوشتار بر یک یک سیر و در فرع و اسبق کسب کشتی کرده
 قرح جالی باشد اول آب سید حاد بر کند بر گاه قران آمد تر فرج کند فائده وصل کرده بهر قدر که خواسته
 باشد بکیر باب الثمار المتکلیتة تا در بطوس سمی با سم ملی است که حکما بر متین را حالیو
 حنت او ساحت اندر صلع مرص و فالج و رعشه و لقوه و جرع و اوجاع معده و کبد و طحال و دوس
 و مارکی شیم و جمیع امراض بارده رطبه را مانع است و در رول و حیس و سنگ کرده و متنازه را
 و اسهال بی شفت نماید ص سدر سقوطی یا برده درم خار بقول بهشت درم رطبه را حالیو
 و ح مصلک روح لسان از بر یک سه درم روید یعنی بکیر درم و تخم خود لسان فلاح او در حاما

از سر یک یکدم که دایوس قسط افسوس از سر یک چهارم و نیم ادویه کوفته سه بروغن مسال
 حر کسد و ماسه جدا حاصل از سر یک تریست چنانچه انتقال و دوت آن باهما سال مانی است
 باب الحکم حلاط بالعم و السیدیه و العسل الطریح فی مایه الورد حست معلوم و در یکدین اسکرو
 مدینتی و تراور الصبح ص اند سیکس یکس گلاب کوه تاسا سد و کف رودارند و لقوام آورد و اگر
 گاورمان گیلمانی کل گاورمان مایه کویه کل صبح اصاوه کسد و تقویت دل و دماغ و معده قوی حوا
 لود حلاط کحت لویب ملک ص آب سب یک حوا آب اما مثل آن عرق گاورمان
 چهار حوا روق سید تک گلاب از سر یک دو حوا روق کل سی صبح حوا رسات سعد بهورن هم
 در ستور بر یکم و حوا تک قدر ماسا اصاوه نموده نگار برید حلاط مایه از برای تقویت
 مایه و قسکه سب آل استر اع کثیر باشد ص سات سید و درم حرق گاورمان تودری سح
 و سعد هر یک سد درم مایه راد روق حل کرده لقوام روق آورند تودریس روال یا تاسد بر صبح
 و سام مویسد و در حوا آب کوه تاسا سد و در دماغ و کک و بهر سه معمول از گوشت مایه آورده
 حکم ص حلاط که قله رکی و مانی و مانی را که سب آن رطوبات مرقه باشد مایه است ص
 حکم کرس اسون مایه حوا رابا رابا هر یک سد درم کوه تاسا سد و صاف نموده کلنگیس علی
 و از آه درم داخل کرده صبح ماسا مویسد تا جدر و در حد الطیف و سب کوه رید حلیجین مویسد
 کل انگیس اسد قویس با حوا رسال مانی است و تکرری او را که گفتند و کاسکری سازی گوید و جویس
 در رسال و اول حوا درم گرم و حوا دوم در اول دوم گرم و در پیوسته نقل مویسد
 معده و دماغ و معده رطوبات غریبه معده و بعد از غذا مایه صعد و کاسکری مایه و حلیجین حمت تکرری
 و رسول مایه و افق و حمت ماسل و نفوس و دماغ و حمت سب گوده و متا و عسر و اول
 در ربع او رید حمت کلیل ریح علیطه و در کوه و حمت طعام مایه و حوا او را مایه برید و حکم کرس
 کوه تاسا سد و صاف نموده و کوه مویسد حمت معده و از آه نقوده و استر حوا و اسد مایه
 حوا رید السه و تکرری او حمت اسد و سواس و حوا مایه و حوا کلنگیس را مایه مثل آن

اسطوخودوس و نصف آن مرای سفته مجروح کرده مداومت نماید چوب ارالر مدکنه و کمارو
 صغف نامرود و در سر و تشویه و احلاط سوخته و رفع سدر محرب میداند و چون تا مر سندی سنا
 سحر تا مدت ارالر امراض مذکور نهایت مفید و نیتنه اند و چون بهر دو قسم کفند را سحر تا مدت
 و صاف نماید رانک سبب ترس و درد مکرر و اسهال و گویا معرکه و محدث نسکی است و
 مصراع آن حشاش و قدر ترش در مطبوخ ماهه فعال از ترش حیات فعال شود آمد و در مطبوخ چند ماهه
 و هرگاه تلت رسد استعمال نماید صراو حکم خلاف قیاس و حکم است صاحب تسار الاستقام
 در محب س دق نوتنه که اگر شکم در ساول تسیرم شود و گلسد و همدانه شود و شمع رئیس
 و موده که مدقون را گلسد طری السار دهنده آنکه با حورش هم جنس باشد فلع مطبوخ حاد موده حیات
 بهرین باب لعل کرده که عورنی سلا همین مرض بود و در یک مرکب رسیده گلسد کساری خورد
 که اگر باین شود تا باین محمول بر کتب خواهد کرد تا بی معنی آن رسد استعمال صمغ
 شکری نهاد و طریق ساختن آن گسج را از اقلع و تخم پاک کرده ارجی دست مفتاح
 که خوب در هم شود و باقی مسحق یا شکری یا میرید که خوب آمیخته گردانند و صبح و شام به هم
 پس چل روز در آفتاب که آید و هرگاه شکری کند دیگر آمرید و شکریه چید یا چار چید گل سرخ
 باید و طرف را مملو کرد و اسد که جای خللها باقی ماند و فنی عدد و سه روز و در تخم یک و احلاط
 لازم میداند و فنی را باید بود و در کور حسل کف گرفته اصاده موده در آفتاب که آید و فنی یک
 مرکب گل و پیچیدان قند یا شکری آمیزد تا نیک مخلوط گردد پس حسل کف گرفته لقوام آورده و هم
 حله اصاده می نماید و می بالند تا نیک آمیخته شود و هرگاه که گل تازه نیم سد خشک آن در
 کلاب تر کرده نرم ساخته بدست و مرتب سارند و گلسد تازه فلفل الحار و اسس که بود
 حانحن گاورانی جهت نفویت دماغ و دفع ماده سودا و تریج دل و عرب ست ص
 گل گاوران یک مس قند سفید و مس لطیف معروف با هم لستند و اگر تازه باشد
 خشک آید و کلاب تر کرده توان ساخت و گلسد که اگر گل به و علاج و گل سیولی مسارند

من آن ترخان و هم سسل الیلب مکدرم خود بخورم سات سید یکس انتاد و کلاب مکدر
 و لغوام آرد و فرود گیرد و نکو برمد و احراق کوفه حخته سزان یا تند و بر روی سگ پدید
 حوارش مشک حننا و لو اسیر رافع لود و مادای معدده را تشکد ص حور لوقا فام
 رخسار و ار فلل ار هر یک ده درم مشک مالص بیم متعال قد سید صحت درم کوفه
 همه لعل سه حوارش حوری بسوب لوی اضا و رستان طعام را همسکند
 اسهال مار و ارد و سیر را گذارده استقار رافع لود و ارد و اردول کد ص قرقه سس
 ص سلسا سلیج ار هر یک ده درم حور لوی سح و قاقله کنار و معار قرصل ایسون
 اکلیل الیلبک شیلج مار شک ار هر یک چهار درم ساسه و روج حرقی ار هر یک ده درم
 ریود صی را و بد معج آسته هر یک چهار درم بلبله ساه پوست بلبله کاملی بر رویش رست
 کرده ار هر یک ده درم بلبله ده عدد تخم سوزا ریل هه او دیر سات و درل او دیر
 نگدارند و لغوام آورده و ارد و بار کوفه حخته مدال لست و لود و ارد و ارد و ارد
 بسا ص لو اسیر و روت معدده و سو بهیم رافع لود و مادای حلیط دفع کد ص سس
 قرقه فایده رخسار و ار فلل و ریوی اسارول ار هر یک یک درم قاقله کنار و درم
 فلل ده درم لعل یک درم و نیم صد سید صحت درم کوفه حخته لعل لست و رست و رست
 حوارش و ریوی صحت معدده و کرده و متا رافع لود و مادای حلیط تشکد احاد ایله
 دفع کد ص و ریوی خود و سیدی راس ار هر یک شش درم قرصل خلل و در لعل
 سسل الطل اسارول ار هر یک یک درم رخسار ده درم لود و سید صحت درم حور لوی او
 ص سسل ایسون نادیا سلیج ار هر یک ده درم کوفه حخته لعل سه حوارش رخسار و رست
 رافع لود و طعام هم کد و مادای تشکد و اسهال مار و ارد و ص رخسار صحت درم صحت
 حور لوی ار هر یک ده درم قرصل و ریوی ار هر یک یک درم حور لوی یک درم صحت
 جمل درم و در لعل لست و ساسه است و در دانه همس اولی است و نگارند

که برای تمامی ساج هندی پوست رود آنج و در محوره دایمی وانه پیل از هر یک چهار شنبال
 از زعفران یک تنغال چهار نیم است مرتب سارد جوارش اما این معمول حکیم از تند مردم
 تحت تقویت معده و فکر عرب و برای همه سایدل استنها عجب حواله با شیرین آن را در
 سعد هر یک سیر لعاب سر و گلاب هر یک هفت درم سسل الطیب مصطکی هر یک و درم دانه الا
 کلال پوست آنج از هر یک چهار ماشه پوست سرول بسته بکدرم دانه الا می خورد سه ماشه دستور
 مرتب سارد جوارش اما این فالص معمول حکیم مذکور ص قد سعد یا دانه آتایم بهشت
 تریست حلاص هفت دانه آب اما تیرین و ترش هفت دانه تریست لیمو آب لودیه سر
 تیره برای هر یک ردم گلاب و دانه مصطکی وانه پیل ربه مهر و حطانی هر یک سه ماشه کل سرخ
 ردم و درج ترکی حور لواط تیره هر یک دو ماشه دستور مرتب سارد جوارش حب الاس
 و اسهال سعدی را نافع لودنی که از لعل و در پوست لودار دارد ص ساج هندی همانا از
 چهار درم حور لواط نیم کرس با حواه سر یک سدر مصطکی قد ما اسون و کرانی سسل الطیب ساجه فایده
 فطهر هر یک تس درم لعل دار لعل بحیل هر یک ده درم بلبله سیاه پوست لبله آله سفی طالع
 هر یک سدر درم حب الاس لود متعال کوفه سحر لعل ستر تریست بکدرم جوارش حواله با
 بهضم طعام و طریح و سردی کار مفید ص خمس کرس اسون ریزه کرانی طایفه کربا یک
 بکدرم حواله با قر لعل سعد هر یک و درم پیل دایمی مار شک هر یک سه درم و لعل
 لست درم بحیل تریست درم فایده سکر سه جید تریست و درم جوارش از مجموعه ص شک
 و دانه گ سعد کوفی سدر درم لعل و لعل بحیل یک بکدرم مار شک بکدرم و بجم و در لعل
 سسل الطیب دایمی فافله معال سه زعفران حور لواط هر یک و درم عود عرقی پوست آنج
 بجم ص قند سید کبریم جوارش ایضا از مجموعه ص شک مالص هر یک کت سسل
 عود عرقی پوست سرول بسته بکدرم آب لیمو کفی غدی هفت دانه سات سعدیم بطریق معر
 سارد جوارش که اسهال صحرانی مستقت کد ص تنو یا بیدرم عود و دانه مصطکی هر یک درم تریست

چهاردم غسل است بر سرش بحددم آب گرم جوارش کسری صاحب دجیره گوید که پس در سیم
 علاج شخصی را دیدم که او را در معده بود بسیار علاج کرد هیچ وادو تعایامت اما این حوارش
 گوید که هر کسری اول مرتب ساخته شده جهت حفظان و باریابی رحم مفید و متعاج بسیار
 مانع ص عشر اشتب یک متعال بر دوس لمسان دو درم ایسول مارشک تخم کرمس چند
 امول مرالع سفید برگ مادر بخوبی بر دوس بر دوس ایسول هر یک سه درم قوسل کما فانه صا
 و کد مرکب بحددم عشر اشتب در دوس لمسان مکه ارد و امیول را در شراب حل کند
 غسل کف گرفته شستند و دو ماه که آمد و گوی شش ماهی بعد ترش دو درم جوارش
 آله لولوی معاه راقوت دهنده آنها آور دوس شیر آله دوا رده متعال طاسیر سفید سدل
 سباق معنی در رسک گل سرخ مادر بخوبی پوست پیرون ایستد هر یک یک متعال کثیر خشک
 مفسر تخم حره ار هر یک دو متعال مروارید ناسته چهار دنگ عشر اشتب در دوس طلا ورق
 ار هر یک دو دنگ سات آب شیرین بار هر یک دو درم اوویه در شور و رسک جوارش
 آله لولوی دیگر ص شیر لکه معنی در رشک بیده انه و آب حاض و گلاب و عرق گاوران آب
 شیرین و آب لمارش شوق بید خشک مادر بخوبی بچینه اریاچه بیالایدیس شیر و سات سفید
 کرده مقام آمد بعد ایل مروارید باقوت مالی که بای ششی و ایتنی منسکه ار سر یک شش باشد
 بیل طاسیر سفید ایتنی منسک سدل سفید گل گارای کثیر خشک مفسر ار هر یک دو درم
 طلا ورق فزوار هر یک سه سانه پوست در دواتج سانه عشر اشتب سه سانه دستور بان شستند
 سرش شش باشد جوارش اشبدال ار کامل الصاعده مانع برای مع الطس و معده و قرا و مع
 طعام در دوس معده و گدو ص کا تم سیرده درم طفل تخم کرمس ار هر یک و دوا رده درم قرا
 لعل خشک پیدا یوس ار هر یک سه درم اوویه را کوته معیه غسل کف گرفته شستند و در
 یعنی نگا بار دوس وقت حاجت نکار در جوارش غسل ملادر می سمی جوارش حنه الحضر
 مانع ار برای استمر از کوه طلاق الطس و برو دوس معده و ار برای الواسیر و استمثار طعام آور دوس

[illegible]

حش، الحیدر مدر مساوی و دل تمام او در دوایار کوفته بحیه با غسل کف کرده سه درون او در
 نرسند حواری تن کدری مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 کد شصت ورم فلل و از فلل از هر یک دو ورم سات سفید شصت ورم
 رکبیل حواری از هر یک محمد ورم مشک عالین بسم ورم
 کوفته بحیه سه درون مجموع او و غسل کف کرده نرسند حواری تن کدری مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 تقویت معده و طلب و احتیاج به مایع است و با صبر و قوی گرداند ص گیکه یک رطل
 سبب اسمانی رسیده کسب است و تخم آن دو رگده ماتند و با شراب ریحانی سحر شاد نامهر
 شود و یا لاسه و یا رطل قد سید ویم رطل غسل معصی انقوام آورده پس فلل و از فلل قر قفل از
 هر یک دو تنغال بگسیل چنانچه تنغال ر حواری تن کدری مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 نرسند و طرف نگاردارد حواری تن کدری مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 معده مایع است و برای سدر و دوار که عادت شود و لب سدر و مایع صفا و می معده ص
 کل سبب مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 در سبب مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 آب در سبب مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 قند و لعل اس حواری تن کدری مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 ماتند و برای صدف کد مایه و اسحق و طلی و از برای و درایت و در و گرد و صدف ص آن
 مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص
 لعل حش از هر یک محمد ورم سلیم ورم کرمانی حب طسال عافه قرع از هر یک دو ورم سادر
 به مدی یک ورم کوفته بحیه غسل معصی نرسند و در سحر و صحر او نگاردارد و در وقت حاجت بکار
 رود و در احتیاج گرم است و در اول درجه سوم و حش است و در آخر درجه سوم حکیم میر معصوم در
 اقرا وین خود گفته که چرب این حواری تن کدری مسوحه لوطی سید که تحت جمع الوداع من و قله قوه و در حص

داخل است حواری گونی مسخر شغالی مانع است از برای ورودت معده و احتیاج حاصل و
 ورودت ایشان و متق و قیله اصل بر یکدکالی بدریجه درم غلغل سیاه مارده و درم سرگ سداب
 در سایه خشک کرده و کسب از هر یک مین و درم لوره انژی محمد درم غسل سعی سه و درم ادویه و درم
 معرق و درم سار و حواری گونی متق و تقویت معده کند از برای لوراص مانده غلغل و درم
 و کسب میلان برین که کسب رطوبت معده و درم کسب کرمی که کرمی درم غلغل کسب
 و درم غلغل از هر یک محمد درم ترید سید یا ترده و درم غلغل سداب معرق لوره اری از هر یک و درم و درم
 و درم غسل معصی سه و درم ادویه و درم سار و درم سار و درم سار و درم سار و درم سار و درم سار
 روی معده و مگر مانع لود و درم و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب
 سیمیه و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب و درم کسب
 کرده باشد برید و راقم قدر فید نصف نکاحی بر و حواری گونی و لوروی متقوی معده و احتیاج
 و معصی مال چین از اسقاط محرب است ص و درم و درم سار و درم سار و درم سار و درم سار و درم سار
 معصی از هر یک چهار درم در سار و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 از هر یک و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 ادویه و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 عاظم صحت است و لیس طبع و متقوی معده و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 انیسون اسفنج معصی از هر یک یک و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 و اگر و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 سهال صغراوی و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 مرری از هر یک و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 سوده خشک خاصه محمد درم طایفه سید و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 بر دل بسته از هر یک و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم

بر اصنافه نماید جوارش سماق اسهال معروای ماردار دص سماق است درم کم مود و درم
 حر لوب منلی سی درم صمغ عربی کلان فارسی انار دانه ار بر یک پچدرم کوفته سببه نامور سیف
 دیگر ماره کوفته بکار رنده جوارش منلی سار حیر و من لوان بر رانج لود صمغ تخم تره بر یک
 کرده بر بره در بر یک یکدرم منلیک تنس درم پله پله کالان کالی بریان کرده در دوش گاو یکدرم
 اودیه را کوفته حخته مردوس کلاه و حر کلاه و بچالاب لشر شد جوارش که قلع و لود و لوان اسر و ادله
 را که در معدود و دود و دص صمغ سارید صیدار بر یک پچدرم فلفل فاعله ار بر یک سد درم
 رکبیل واریسی آله متشر قزل لسلج حر لوان بر یک سد درم و دم قد سید لود درم کوفته ختم
 لشر شد ثمرت چهار متعال جوارش عطالی کرده و دماغ را قوی کرداد و می را اسر و ادله جوارش
 صمغ تخم تره سیف تخم حیر حیره تخم حیر تخم سار تخم حاص تخم احمد تخم بیل کبیر تخم کبیر
 بر یک سه متعال متعال لشری فاعله صمد و فلفل حلیما واریسی بر یک سد درم یک متعال
 تر کس سید سدر لودیه تر کس رایک شنب در شکر گاو جیسا بد و صمغ مالیده صاف نموده
 مر کس سید مالطه شود و آورده دارد با کوفته سببه دران لشر شد و در طرف چپ کسدرت
 سه متعال نامیت درم لشر گاو ماره جوارش مکرابیت است راوی کرده و دانه را بر یک
 معدود را قوه و دوش آل یکدرم صمغ عربی سم آثار در دوش گاو دران که لشر آورده
 صمغ را حاد و در دوش را حاد و دران بیاردا سگد و منلی سیاه و رکبیل ار بر یک
 میست درم لکول یارده درم واریسی حلیما کبایچی لسانه طاق و مار بر یک چهار درم
 قزل حور لوان بر یک ده درم حله را کوفته حخته در دوش که صمغ را دران بران کرده اند چس
 سار و شکر سبج و دوشیر نانت سید و آثار قوام آورده صمغ را کوفته دران و اصل کرده و
 رسد تا جوش حاد شود و آنرا در دوش آورده اودیه کوفته را دران و اصل کرده بکار دوش و
 مس درم بخورند جوارش کسی را که تهوت ماه مسطح شده مانند را یکدرم صمغ حروس
 پچ یک متعال فلفل سید متولی کبجه متشر و فلفل و حوران بر یک یک متعال

و بجم حدوقی شغافل مسری تخم شلم پیاز سید تخم حرجر حتماق تخم کمر تخم اسجود و حقیقت
 کرده تقصیر طلک قط سیرین بر یک و دو متقال و بجم مغر سر قه شیر خواره و دماغ کجک مایه
 سوط گوشت قدیر با سوز بر یک متقال و اگر گوشت را سوز و مایه سوط سوزد و اگر گاو شک کرده
 و در کرا سبج شک کرده و سوزده هر یک در دم بدل آن کسید پس بجم با کومد و سیر و دقت و طلک را
 با متقال انگین گذارد و معر با هم در باول کسید و لسانید بعد از آن با و در جمیر کسید و ناسه جیدا
 محل اسیرسد و در طرف انگین یا صی کسید و سرس بجم سمد بعد از چهار روز استمال کسید و سر
 از یک متقال با هت متقال آب حرجر یا تسیر یا مار العسل و سدا اسید باج و گند و کبود و بیار
 که با گوشت در و ص گاو بجه باشد حوار سق ملا در این حوار سق از ناله فکما راست و بعضی
 گند اند که اس سوزی حضرت سلیمان علی مسا و بنیه السلام مارل شده را ده می کید ماه را صلیح
 اسب از برای وضع که مرین شده باشد از برای سرح و لسیان و یکا می کید یک با و سیر می کید
 ص لعل دار لعل بلبله سیاه پوست بلبله آله مفتی حدید ستر از بر یک حصار و دم قسط طبع ملا
 سبج کاملی سات سمد حب العار از بر یک دوا و ده در دم سمد کفی جهت در دم ملا و در آنها کومه
 و مانی اودی را کومه صبیحه مسکه گاو و سول کف گرمه تحت سدا و الوام آید و او در آن الشرب
 و بعد از تس ماه پورن و دو درم از آن با مطح کر ص و در ایام خوردن این حوار
 باید که تعب و غم و حزن و تراب بسیار و تحسین و جماع کردن و خوردن گوشت ملاحظه نماید
 حوار سق و در کسده ص ص سح را و در مطح کسید با حب الحمر اتودری سرح و در و
 سدا به تنویر مغزیه نیست نخود معر با و لم تیرین کجک ستر مساوی روم کومد و د و متل گل
 و جلده شسته بریان کرده آرد نموده با روغن گاو مالید و عسل الشرب و ستر جهت ربا
 نقد کردگانی و برای مردان بقدر تخم سر حوار سق و اگر معده و جگر و دل و اختار را
 دت و درونی مار دارد و صفر افع کسید و محل مدای مع حمار می کسید ص آب انار تیرین
 و ترنس آب سب آب آه و در آب حوره آب در شک آب ساق آب لیمو و حور

مسادی بخوتاسا تارعی نماید پس دروگره قدقوام آورده و کمی برید و اسناد داخل نماید و در رو
 سگ برید و جوارس عود مساده ص عود هندی چند درم پوست آتش مسطک ابر هر یک یک نیم
 سات سفید یک مس سات را قوام آورده او را با نعل سر سبز است ارد و درم تا دو و انتقال جوار
 جینی سر یک هندی است در تقویت معده که در تخم بر سیده چول رها و ولد است استعمال
 نماید جنت بر سوت و طبع سیال و آب و ج و گلی آن بسیار نافع ص اساسه رعدان الایچی
 حور و ابر هر یک شش باته حور و اسه باشد و لعل سیل جینه و ابر سیل گل اسید گل سیاری ابر هر یک
 یک بالور حرا گویره هر یک دوازده درم روغن زرد یک نیم با و مشک سه باشد تند سه با و در
 لغره سیست و ج حد جوار ج گوگل ترکیب هندی است جنت فالح و لقه و ورشته و دیگر
 دارد و دماغی را قوام و اساد اکثر استعمال کرده و مسامع بسیار شایده مود ص سوئیه سیلا مول
 جینه حب بلبل بیگ در روغن گاو رسته احمد در شرف زرد و ریه سیاه ریه سفید بکار
 اندر روغن ماده مای سر گس که پیل لکنی نیست بهارگی تخم مور با جمیع اشیاء مسادی کوته بحیر
 مصاعف آن تربیده گیر و لعدان تربیده و اشیای سالتی مجموع را درل موده بهم درل مجموع
 گوگل گیر و گوگل اگر سیدیا باشد بهتر است مجموع را سائیده کوفه بحیر قدر سه باشد ایج باشد آب
 گرم وقت شب بخورد و خوراکی تمام بکتوله جوار ج دیگر نالیف بدر حکیم فتح اللد معمول عم خرم
 در اجم است و این ترکیب در خوانده مذکوره اقوی از ترکیب اول است ص دار لعل
 لعل بکسر ابر هر یک درم و نیم قسط تلخ اندر حو و دیو دار سو حو قو قو لعل مویر ریاض
 ابر و واحد شش درم بود سه درم گوگل پیل کل احرا کوته حجه نگا با و گوگل کل را درم گوگل
 در روغن مادام حرت کسد و مار کومد تا خوب مار یک و درم شود و انگاه احرا استلید و قدر
 اصل کسد و روغن سیاه و مار کومد و بحیر کسد تا تمام احرا آمیخته شود یک بالور همت
 کامل است جوارش عود خاص نافع از برای سروت معده بهرگاه سور مر ج دارد و
 سو و درن مائل تلخی و تنگی باشد بکار آید ص عود هندی حام ده درم سسل الطیب فافله

از عماران لوسب اتج قزقل و از حیوانی و در کجوه منقطع در می طاشتر سعیدار سر یک یکدم آ
 سبب ترش سماه متعال گلاب صنعت متعال آب لیمون بود متعال قد رسد و منحل معنی
 از هر یک به ساد متعال در ستور مری سار، ترشتر از یک متعال تا دو متعال حو اسق
 علامی در دمه و تنه و کلی را سعاد باشد و او پای حلیط را وضع کرد و طعام را به هم ماید
 حیوانی را را ایل گرداند و منحل مسه صاحب کامل الصلح فاسل سیاه فلفل سفید و از فلفل از
 هر یک مت درم خود و لسان ده درم و منحل تخم کرفس سیاه سیاه سر سیاه ساسا و
 راس از هر یک یکدم کوفته و منحه نامده درل او و به منحل مسی کوفته لست در ترش یکدم
 آب کرفس حو اسق منحل پیچیده کرده و در لایع و منحلات تنو و منحل سر به سید زراشیده
 در و منحل مادام چرب کرده و منحل یکدم قد سید پیمانه درم از کوفته پیچیده و در مری سار
 ترش سه درم آب بکرم باب الحار الملهامه حب ایام صداغ مر مری و صر و سکه و
 اعراض من را مانع باشد و مانع و اعراض رقیقه را از منقول و احاطا پاک کد من ایام غیر
 ترش سید و منحل از هر یک یکدم حب البیل حار لقون ایمنون از هر یک یکدم تخم حنظل یکدم
 از هر یک و انگی و تخم کوفته و منحه آب را ریا به لست در حب بسیار و مانع را از منحل و طعم
 کد و منحل را مانع بود و منقول از حط اساد و منحل لوسب طلیله کاملی لوسب طلیله
 از هر یک هفت درم منحل از رقی کد درم کلی سحج حب البیل از هر یک و دار ده درم هر
 کد را از هر یک به درم کد را سه درم عصاره ریون و منقطع از هر یک کد درم منحل را و آب کل
 و از دار دیگر از کوفته پیچیده حب سار در ترش از شمال تا سه متعال تسب و قف و اب و در و
 سحر اید از اسما که تسب استعمال میکند لتسبیه می شده حب بلبله حب اقسام منحل و
 و از این چنین معید و معمول است حب پوست بلبله رو و لوسبیت کاملی بلبله سیاه آله منشر
 لوسب طلیله گسج از هر یک سه شانه ساسا کی تسب نامده سار لقون سید درم ترش سید و
 حو اسد و لاهور و منحل از هر یک و درم کوفته پیچیده از آب تاره حب سید حو اسد کد درم

روح با دامن حرب کرده لورق نقره محده آب گرم وقتی شش کثری حالتش مانی مانده
 و در بد چوب بلبله دیگر مختصر معمول ص بلبله ساه بلبله زر و بلبله کمالی آمانه بلبله کلکسج ار
 بر یک چهارم شانه ساکی بهشت ماشه کوفه محته بر وع با دامن حرب کرده حب مدد در ورق
 نقره گرفته مک دامن وقت شب لورق مناسب یا آب گرم بخورد و بالای آن برگاه و دیگر
 رو بر آید مصلوح مناسب نوشد جهت امراض سرد جیم فائده عظیم دارد حب قوقایا
 حب عالیوس است صدراع و در جیم رافع مانده و فعلات خلیفه فرود آرد حب
 صبر ستورای عصاره فوس مصلک از هر یک یک متعال تخم حنظل تنهویا از هر یک یک گرم کوفه
 سیمه آب گرم حب سار در تریبت یک متعال حب محرم منول ارواح مد حکم کافور
 مانع جهت در سرد و تنقید و بهید ص صبر ستورای جرایبه هر یک یکمانه جابل دواته رخ
 شنبه احمد و هر یک یکمانه کوفه محته آب کیمکای چهارده حب مدد یکی صبح و یکی شام فائده
 آب بخورد حب ^ص صبر ستورای محمی متقی است اسهال سودای حرق از لعم و احلاط
 فاسد کند و بلبله و دیگر امراض را مانع لود ص آن زرا و مدد حج مک بهیدی از هر یک
 یک گرم صبر ستورای سحر دم حب بلبله سسل الطیب اسارول و ایچیی رعرال
 مصلک رومی پنج ادر و روح ترکی عصاره افستین ادر هر یک و دم تنهویا متسوی ساریو
 سید دم تخم حنظل از هر یک سه دم ایتبول سفاح ششی از هر یک شش و دم کوفه سیمه
 حب سار در تریبت اران دو و دم ویم و فوج ایتبول مار فاطر حب ایتبول منقول
 ارستاقی ص محمود یک گرم ایارج بقرا تخم حنظل عاریقول ححرار سی ایتبول منقل
 هر یک و دم ترد سیمه تنهویا کوفه سیمه حب با سار در تریبت دو و دم ویم حب لاجه
 جمع امراض سودای رافع باشد ص لاجه و منول تنهویا ایسول هر یک یک گرم
 عاریقول سید دم ایتبول سید دم سفاح مسلی چهار و دم ایارج فقر استش و دم با
 گرم حب سار در تریبت سه و دم با ایام پس حب بهیدی را ای مانع ص

لطیف مناسب داد و ترش نماید حب مشت عالم و لغوه و معاصل و لغرس و وجع طهر
 را که از سردی باشد مانع شود و ادوای علیط را منع نماید و جیس کتاید ص کسج استق خاک
 منقل جمل تخم حطل مصر سقوطی ترید سفید پوست لیلیه رد دار روت از هر یک سه مثقال
 از روت را در آب حل کند و دو دانه را کوته بجهت آن سرشته و حب سارده ترست او را
 حب مستقول از سیاه اکمل المذقیق و اصل المصنعی استادی و الوی و عاوق
 المملک حکیم محمد اکمل جان مرحوم برای صرح خصوص سوداوی بسیار سفیدست ص
 لاجور و معمول حدیده تر قفل سیاه سائمه شنبو یا تنبوی رب السوس بر یکد و در علم علیط
 سفید ترید سفید صوف کسج لیلیه کاملی لیلیه رد و لیلیه سیاه آله متشر سلیمه شانه قسط سنج
 مصری سائلی لعل سفید در عدل حب المیل در وجع عقرنی گل گاور مال قه در ساد مسو
 اسفنج شقی ایمل اسطوخودوس ایاج فقر هر یک سه درم کوته بجهت ناگلاب ترست
 حب ساحت جمل برورد و دوست نماید و بر روت از عصب آن ترست اسطوخودوس و متقال
 بخورد حب کماله که برای اختلاج و دیگر امراض عصب منع بود مستقول از حط استا و حط
 ص دایچی حور لوالی ساسه عود و عسل قفل از هر یک و احد یک لوله کیده دو لوله کیده را در شکر
 چسبیده پوست آرد و در کرده لبوای بریده نموده خوب صلیای کرده بعد از آن ادریه
 دیگر گرفته محه در عرق باخواه خمیر کرده مقدار خود حب سد مدح و تمام مقدار و حط
 بعد از این حرق صغرو باخواه بعد مناسب موشند دوستی داشتیم که روده مدافع او کمال
 مرتبه حالت شده بود و در له مار و دانی و است و روت و شب تقویت دماغ مالوای و حط
 حاره مقویه مثل تریاق و حر آن می شود و صبح فائده می بخشد باستعمال حب کیده صراخ تم
 باعدال آمد و هم ترک ایمل و ترش سودا و ل به راه ایمل قدری کیده آهسته استعمال
 میکرد و بعد از آن بر روت ایمل می گاست و کیده اصا می نمود و قدری که از ترش له باقی
 مانده بود باستعمال حب ملا در مالکل را اعل گشت و چون درین حب ادریه مقویه بمسکه

اصابه مسوده میشود در تقویت ماه و اسماک قاتله عظیم میدارد و اگر عقیده ندارد طهر استعمال نماید
 باز گیر و حسب ملا در برای را و جمیع اعراف بارده داسی و احتشانی و در طوبی و نصوبیت
 حدیث و دفع راح و سلسل لول قاتله عظیم دارد و تقویت ماه و اسماک در دفع سستی نماید
 حس بگیرد ملا در و معر که گاه و گمید یا السویه و کومد بر مرمر را و حوب با هم مخلوط مسوده حسب
 مقدار مسود بعد از یک حب تفریح نماید و این حب و حسب سائق را العداران که چیزی در
 محسوس نشود و پیوسته پیوسته قدر برداشت طبع میرسد و حوری در دیانت تحت در و پیا
 این که در العداران که حد در گذشتند و مقدار آن درون شد تا لیل که در هم رحم میداشت و
 پرور در بر آید بود با لیل را نیک گشتد و وضع یا سر را نیک شد و هرگاه بهمن شفا قائل و طلب
 و معتر است و دیگر معربا بصل حدیث و اسماک آن اصابه شود در تقویت ماه و گیر آماج
 حاد بود و حولی این بر و حسب را بچیت اسماک استعمال ماسد در آب کو که حاد حسب مدد
 اگر حسب از معر ملا در ماه و به ساسه ساخته استعمال نماید بر در تقویت ماه و اسماک و مانند
 حوا پس دیدنی مانده است و محمول معر ملا در و تحت معاین حوا پس آید در و مانند حودی حد
 است حب که سگد در کتاب خود مسوده که در حق معروض بطیر ندارد و گفته که داروی
 ستر اس مدیم برای مردان یک متقال در برای طبل پرده فیراط ص صر متقوی
 مثل از رقی یک حر و محموده الطالکی بر لب حر و کومد حمید در آب خالص حسب مدد حسب
 برای گل چشم مقبول از باص عم مرحوم ص پیلد مرکی پلاس یا نیا ناک لا موردی
 مساوی کومد سخته آب سخن طبع کرده حسب سار در و چشم گشتد حسب برای ار در اسام
 در کور ص سیاف یا سنا که سح حصص صر صمدل سح فوئل و عر این مساوی که
 حسب با سار در و در سایه خشک نماید یا سیر و کثیر یا آب گلاب یا آب کاسی حل کرده
 نماید حسب و به صمدار و در و حتم را مع لوتغالی ص صر متقوی است در هم
 با سار در و در هم گیر این ص صر متقوی سار عر این از هر یک سه در هم در حق کل سح

کوفه سینه بکتاب حب سارده تریست و دودرم حب عتاسمبول از تنغائی ص
 سفید درم پوست بلبلیه کاملی مار یقون سفید از مرکب بیدرم مسر چهار دانگ کل سرج و
 دانگ تنل دانگی محموده بیدانگ آب حب سارده حبسته اعلاط عطسه را از سینه پاک کند
 رل و مینق السس را لغایت مایع باشد و امراض حشیم و سینه دفع کند ص صفت دودرم
 ترید موصوف یک انتقال محموده دانگی و نیم رشت الشوس بیدرم آب کاسی حبسته
 حب حش شکوری ص چیر که گوتش آدمی حواں پوست بپزند و در آن را ساید و تاثیر
 عوره گولی با برابری و مدد و یکم با ماده رور فصل حل کرده و ساعت از رور باقی
 ماده در حشیم کشد حب سرج محرب حوازه متحرک حال اگر چه ایستاد در هر ص حشیم
 استعمال میکشد لیکن را قلم در آخر ردسل و تحلیل مواد چشم و نسکین مع فائده مشابهه
 ص گرو چهار دام ایون یکدام رخیل ربع دام صبح سونی ربع دام بپزند کوفه سینه اگر
 درم باشد با کشیر سرد اگر سواد در له حشیم افاده باشد در آب کوکبا حب مندم و در ساق
 حشک نماید و مالای حشیم در آب ولج یا در آنهای مذکوره ساییده صمد نماید حب سرج
 محرب حال مذکور برای امراض حشیم ص بپزند و دودرم ایون یکدام حصص یار دام
 مرگ بپسج مدد در عدال ص صبح همه را ساییده در گلابی آبپزی با قدری آب داخل
 نموده اردسته آبپزی خوب کمرل نماید بعد از آن را قش گردانند تا آب او جدا شود
 و لائق شش حب تنوده حب بالسته نوزل سائق بکار برسد و گاهی درین ترکیب مسریم
 داخل میکشد حب معمول و منقول از حله حال و ال ماحد بخت اکثر بیماری حشیم سفید
 و لغویت ص نماید ص رر دحب رخیل نسل گرد بلبلیه مای مرگ سگ سر
 اصل الشوس نمک سگ موده از مرکب یکدم متبل سرد ساید بعد از آن تاثیر
 مرگ بپسج و شیر بر سیاه و شیر کپوره همیر کند و یک شب نگا دارد و صبح گولی مقدم
 حبه بندد و در سایه حشک سارده و بکار برسد و بخت بر دل آب کاسی و بخت بایستد

و تائید کرد و بجهت کل ختم و ما شمر خورت و بجهت شماری دیگر تائید بر سیاه و ساری و تائید نام
 ما و یال و ختم کسد حب سر و در کام از عورات است ص حدید سر و عرواں هر یکی یک مثال
 رب السوس و متقال و ارجی ایول هر یک به متقال صبح سولی کسر التائید هر یک یک مثال
 نقد لعل حب با سار و مقدار تیرت و و حب است حب سر و از حکیم محمد اقرص
 رعداں رب اللع ایول صبح سولی ختم کا پوچ قلع رب السوس التائید رعداں با و سار
 کوفه حجه تات حب سار و حب سر و استول ارماس و الد واحد ص سر و اللع سید ختم کا پوچ
 منقشر رب السوس صبح سولی التائید مصلک کثیر اشکر تعال آورد با قلع قلع معر و ادم ختم
 ایول رعداں ختم حشاش از هر یک متقال سات سفید صبح متقال کوفه و حجه تات سرشته
 حب سار و حب مومبائی تاجت دفع سر و در کام و تقویت دایع و اساک مانع ص صبح
 ماشه و لعل و ارجی ص له صبح عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصلک در لعل
 بهمین هر یک دو ماشه از لثیم معر ص چهار ماشه مومبائی کالی میوه سائمه هر یک شش ماشه
 کوفه حجه تات و ادم چرب نموده تات کو کسار جمیر کرده سر و از هر یک حب سار و یک حب
 صبح و تمام سحر کرده ماشه حب المسک مانع بحری که از صا و عود الاسان و لثه و راقوت و
 و بیخته در دهن دارد از ترنج اساب ص مشک کاغذ هر یک یک دانگ طلا حیدر
 بیدرم و لعل قرطاس حلقاں خاف و حابر یکی درم گل سح صدل سفید بلبله هر یک دو درم
 کوفه حجه تات و و گلاب سرشته مما سار و حب المسک سه لیس و دیگر و یک اعدا
 منقشر و محرب یوسف طبیب ص مشک نیم متقال مصلک روحی رخ متقال سات موب
 متقال همه را جدا جدا کوفه و حجه بهم آمیزد و در گلابی که کثیر اسفید یا صبح عربی نقد نیم متقال
 تب تر کرده صاب صاف کرده باشد لثیم و حب با کرده و در سایه مشک سار و
 المسک در متقالی ص مشک دو دانگ پوست تیج برگ تیج و در مشک قرطاس
 تات مشک مبل بر محصل کسار لثیم سحر هر یک ده درم کوفه عرب سبب یارب

منه برشته حب سار حب مهمل جنت بحری که از حرکت ناده معده بود و بعد از الفصاح عوارض
 کرده حد در راول کرده باشد نگار آند از شغلی ص آن مایه بر ج حب العار هر یک یکدم
 رب السوس درم و هم منطک در درم سهو و یا ستوی سه درم گل صبح الصنیں رومی ارب هر یک
 سه درم صبر مقولری ماره درم و نیم کوفته بحیثه تاب سرگ بر ج حب با لسته مثل فلفل و سه درم
 نگار برید اگر قوب باشد حب که داشت آن در دهن بحر مهدی ملکه یا اگر اقسام آن مقید است
 ص صرعل مساں تنی کرده و فلفل کوفته سخای تخم یا سبذ و در حرقه برید و در گل که بد و برید
 که اید با محه شود گل اران مار کند و از حرقه برید و در گل که متل کل غلانی
 می باشد بر سبذ و از جنت محرقه کاوریک دانگ سدل یک رم رده آلو حشاک نگلا سبذ
 دو درم باوی سامیر و حب سار و از حب مطوب مسک دو دانگ و حرقه برید
 رحمل یک درم و اصل کند حب که حرقه لسان را که از حرقه برید و برید هم برید
 رائل که ص صرتم حرقه و معرقه مادر یک معرقه که در لسانه کثیر از تخمین کوفته حشاک
 حب و یک که لوی سیرو بیار و تراب اردن دو درم ص صرتم کثیر از تخمین کوفته حشاک
 عسر اشهب نیم متعال یو سبذ تخم خشک بسل یو از رحمل که با لسانه سبذ کوفنی هر یک یکدم
 صدل نگلا سبذ و ده درم در کلالی که منع سونی و انگی درال حل کرده باشد بر سبذ و
 حب سار و در دهن گیرد حب جنت استرخام زمان بر بر مال داشتش لفع تمام
 سحتدس خلک الطم و در درم ملقیت یک رم کوفته هم برشته حب سار و حب که در
 آن در دهن و در مال تسکین و مع کدس تخم مرو یک درم حرقه و بر ج هر یک درم
 بتیر گاو ده متعال آب کثیر سر ملقیت متعال حشاک سبذ و در دهن سبذ و اگر سبذ
 تاره مامویر سیاه که در دهن سبذ همین عمل کند حب که صاحب حلق صدراوی و بر
 در ابتدا ای بر بر مال داشتش سو و سبذ و ص کاوریک دانگ تخم کل تخم حرقه و سبذ
 سماق کثیر هر یک یک درم کوفته ملعاب سبذ برشته حب سار و حب که در جنت که

اسود مزاج مانده متعین نبوده فصل کدو درم حرول بریان سه درم کدو ربار درم یک
 چهار درم مرکب مستند درم کوفته حب سار درم و بر بریان نگاه دارد حب حبت لنگه اول
 در قنای حب معراده تلخ تخم گمان معطر طوره ساتید حب با سید در و پس نگاه دارد حب
 مانع برای ابدیال قره حلق و آنکه نم مس در الورد طاسیر سید شاد کرم ادم الا حوی
 کوفته کوفته حبه سید در و پس دوخته است تا وقتی که ابدیال قره سید حب حیدر
 سحر الصوت حب لور بریان مختصر اقلایان مختصر مرکب حبت درم معراده صبور
 مختصر مرکب مست درم کبر احمدرم متنی دانه را آورده مست درم و در سحر دیگر سی درم است
 متنی اکوفه با سایه او و کوفه حبه مثل کما رنگی حب با سید حب وقت صبح و سه حب
 لوقت شام آب آفتاب و آب سحرا شکسته در و پس ادام شیرین ما هم مخلوط هموده باشد بخور
 جی که لفته آوار نماید و پس مخلوط سید کدو و سیر درایع نماید حب معراده مفسر تخم گمان
 بریان معرجه صبور کما را بر یک و درم کشته صبح هر یک درم اصل السوس حرا سید
 رب السوس از هر یک سید هم شکریه حیدر درم کوفته حبه آب اران و اندکی سسل
 سر و رخ الزجوه سرشته حب سید در و بر بریان دارد حبی که حبت تقوت شست و دفع
 و سعال مجرب است حب رسته معراده هم شکریه سید هر یک و درم کوفته حبه حب سار در
 و در و بان دارد حب سیدی که حبت سید سید که اگر کثرت آن طعام نفی بر آید و آن
 از علاج آن در آمد و مانده دفع در و حقیق الس را سید است از فادری حب فصل
 سه درم و از فصل شست درم المار و له و لوده درم قد سیاه مت و چهار درم حاکار که
 نوعی از لوده ایسی است و یک هم درم او و کوفه حبه لفته سرشته حب با سید اگر اقسام
 سر و اسود دارد المار و له که در او و سعال واقع شده تا آنکه جموعت در سید و صبح
 است متوجس شود بخت علیة الرحمة بر و قالول اندر باب سعال حبی نوشته که نمر سیدی
 و لند این حب می آید پس مع از جموعات در سر و معید دال مانده که تر نشی تها لود و با

عند ترکیب غلبه او را مانند آتش حصاره القادری را قلم که مغرب تصور فیم خود است مسکویه
 در سد گذشت از ترکیب شمع غلبه که که تراخ بود که مراد از تمر بهدی غم تمر بهدی است که گوشت
 تمر بهدی و معنی است که شش تخم تمر بهدی است و در بعضی نسخ هائی قانون تمر بهدی و می مطلق
 پس درین صورت احتیاج بود به شرح کرده اند آن هم است که لایحه و بهدر بعضی اقسام
 که تری میع است مثل آنکه سرور و روت ساج مانند آنجا استعمال جمودت فقط میکند
 و بهر مکتور الکلیفیه و در بعضی اقسام که اسی قطع علم مطهر مانند آنجا استیاء و عامده تها استعمال
 میکند جایحه در گشت معتبر استعمال حل عسل برای قطع علم در موده اند و را قلم هم در بعضی نسخ
 از آنجا که سرور و مانند استعمال تری میع و لیون لب که سرور و منفر امید یامه و فایم و الا
 ماله و القول حبی که تیج الریس در باب سرور و مار و ذکر کرده این است ص تمر بهدی یا ش
 علی اختلاف السوس رب السوس لب الفم و عطران کثیر احب مسود حب لطن حب الاس
 فشر حتماس سر حتماس ایسول فرامدار هر یک بقدر حاجت بگیرد و حما سار مد و در دانه
 و در حب که مانع است اطفال را که از سرور و لبیاتی کند و سرور و حب که در رکان وجود
 که مانع از جواب مانند و اول عاده را دفع کند ص لسان صمغ عربی رب السوس حتماس
 ایسول مسک و کوبیده ملعاب سده اند نقد کج و حب سده حب حاد و تیر حبت رلو و صیق
 و برای اعصاب رفع ماده موجب این امراض حاد و در فصدیه حاد و در حرق انوات غیر
 صوت مادر حلق کوشش آل مانند مفید و در ص حاد و تیر حیدرم در آب را ریا به حل کند و
 سیم درم تخم حنظل سانیه و اصافه و حب سسته ماما العسل بدهد و آسما که لبع حاد و تیر
 حلت سداست و در احتیاج آن اضطرار از لب دفع احتیاج این دو که ماحصا به
 ندین اعصاب بر روی که گرم و حوت و داید و داید و حب القطن تلین صدر کند ص
 میه و نه معراده لم مقشر هر یک چهار درم اصل السوس بیدرم است و روی جیدر سینه
 متوید با هم آمیخته عسل کف گرفته و بر عرض مادام حب با سار و حب السعال سده

که شب بیدار دارد و در روز اسهال و لغات نافع بود و در آب الیوس می رزم فلفل قرمز
 حلیف معر را دام هر یک دو درم عصاره اصل سترجه چهار سارده حب حنت سعال شش
 چند رنج است و نفاست صبح هر یک معر تخم حار را هر یک یک مثقال رب السوس
 گوشت معر که از هر یک سه درم فایده حیاتش مقدار هر یک چهار درم حب السعال
 صاحب محمود در تذکره فعل کرده و در مجرای آن نوشته حب نفاست صبح عرق کثیر السوس
 زعفران تخم حره و اوام تیسرین مادام مخ صبح حب صبور ایمیون تخم کاس هر یک نصف
 حره معر تخم که دو معر تخم حره که تخم حیاتش هر یک یک حره حب سارده و اگر در سینه
 و تش قرص مانند اس که اصافه کند رسا و تان دو حره و فادو نیم حره و عله سه حره و
 چهار حره و اگر ایدی مانند گل اژی کل تخم هر یک سه حره و اگر اید و همه را با هم چند تنگ
 لغات تخم حره و در قلوب و رگها روغن سترجه حب با سارده و اگر بصدار که رب محوی
 سارده و تیش و صاف که در آوار ابلج است حب سرکه کسه و ریو و صیق الفس و
 سیه را نافع است حب تر و سدر فارسیون هر یک سه درم اصل السوس تخم حطل
 فلفل اریوت هر یک دو درم باب حب سارده تریک یک مثقال با نادر اصل حب عطانی
 مسون بمبر عطار الدحد صاحب کوه حنت سرکه رطلوی و صیق الفس لغات نافع است
 و در کوه را قلم بر آرد و در روز و در حرج ایمیون از هر یک مثقال ملک لطم سیه ساله کند
 مرصاف از هر یک سه مثقال حب با سارده و ابلج با تخم مثقال با تریک سارده و ابلج
 نماید حب حب سرکه و در لطف و تقویت معده و اعصاب ترکیه مفید و اساک و تقویت ماه
 می نماید حب مشک یک نیم شانه عصاره سترجه سه شانه که با سارده هر یک شش شانه معر را دام
 معشر نفاست عود عرق و در اید با قوب هر یک یک تنه رب السوس صبح هر یک سات تخم
 ایمیون بمبری هر یک دو درم و اوام بر سرک سمان مالک ملایه کرده و اوای دیگر که
 سیه یک ماکرده مالک حشر محمود حیاتش هر یک یک حره حب حنت صیق الفس و

نامی معمول مکیم شاه محمد اگر تادی ص لکنگی یا و دام علی بری چون ترش بر یک
یکدام خوب ساینده را از مرغ حسابند بر در و حسب آب در بند حی که در تن
در دهن سده و صیق النفس مع دهن و ایشی لوس بلبله و فلل بر یک کمر و
کمره معید تاج و کوفه سمه آب که لوس میلا در آن حوت ساینده صاف نمود و حسب
را قلم برای سر و بار و تخمه نموده حی که کمت سینه و دمنه زنده است و در اعدا و در کرم
و سر که هیچ امر ص بارده علمی و سوداوی و قوت مانع است مقول از ریاض عم و حرم
ص تناسل و سوری نیم با و گلاب نیم یا و تناسل کوراد و گلاب تناسل ص حوت ساینده
کولیا مقدار کبود و سید و این احرا را با علته خشک ساید فلل و دوام سینه دانه الاکچی
یکدام الاکچی گلاب دام حور و او دوام و عمران یکدام ساسه سیدام مشک سینه عصر
اتمس و دانه پس گونی باراد و گلاب همراه اس احرا و سه دوم ساید و گونی با مقدار خود
سید و همراه مان می خورده باشد حسب برای سر و علمی و رطوبت و صیق النفس معمول
از ریاض مذکور ص مرج سسل تکمیل حاقر قره جاییه تلمه بر یک یکدام حله سیدام کوفه
در آب مرج سانشی القدر موثقه حسب سید و یک حسب سحر و حسب سیدی حمت سر و اطفا
ص تکمیل کاگر اسپیکر پس دانه فیل مالونه کوفه سمه حسب سید و وقت حاجت حاصل
لحق مایه برای سعال رطوبتی و علمی و صیق النفس از محرات اهل سید و معمول از
یاض عم و حرم ص دار فلل در باره سینه ربر خاکستر گرم متا از یک ساعت مکرر
لحد ابران قلل با در دست مالند که دانه آن خدا شود پس بگیرد پس دانه با یک لوله سبانه
سراں کرده و در لسان بر یک یک لوله فلل و دانه حاقر قره جاییه لوله سینه و در کول
انداخته تا سیر و گیکو ارسه چهار و در حق یخ نماید تا سیر و گیکو ارسه چهار و در حید و در
و تیره دادن مباله نماید بهتر خواهد بود حسب مقدار کبود و سید از یک حسب تا دو حسب بخورد
حس برای اکثر اقسام سر و محرم است ص گل سسته بلبله بر دو برابر گرفته کوفه سمه

با نمک دیگر سائده در آب لیمون جهان قدر آید داخل کسندگی سه چهارم تنه انجیر لایه
 نماید و اگر نمک کم باشد قند آب لیمون افزاید گوی با نمک سائده خود مدد حب ترش
 معمول دال مرغوان این خاکسار برای هضم طعام و دفع ریح و تقویت معده از محرمات
 است و مسود حب الکتریت ص رخصل یک آثار فضل دار فضل هر یک دو دام و نیم
 نمک سیاه نمک سبک هر یک ما و آثار کربت اندر ریح دو دام کرب را در روغن گاو
 بریان ساخته بعد از آن بهبه اودی را حل نموده مخلوطه کوفه بحیث در آب لیمون تر نماید
 آلت در که آب لیمون و دال گشت مالاراد و در ماستد پس از آن که آب
 لیمون خشک شود جهان متد آب لیمون دیگر میدارد و بهت مره حب کسند حب
 مسد بخود مدد دوسه حب خورده باشد حب دیگر حمت و جمع و دفع ریح و در یابی است
 محرم است و میتس از طعام و بعد از آن توان خورد ص سبک تلیه جو خاکسار و شاد و یک
 یک دام رخصل فضل دار فضل سر یکد و دام بلبله بلبله آمله هر یک چهار دام و آثار را کوفه
 محته آب لیمون متد ارکسار حلی حب با سار مد تهرت دو حب و در صورت شدت تفسس
 سه حب حب مایع رقیق الا سار بقول از حکیم علی و او محرم کوفه حب ص گمر قنار
 کسند رار و پوست انار و طر ائیت حمت ما و طر هر یک یکد رم و نیم کوفه بحیث در صل عمر
 سوتا سار سقند شود صل فضل حب با سار مد تهرت یکد رم نامک متغال حب حلیت
 حمت تقویت معده و هضم طعام و طر در ریح مفید است و در نالیف راقم و اگر برای تقویت
 ماه و سب سار مد در آب لیمو و اد رنگ ترکند و سپس و شغافل و لسان العصار و قلع سب
 هر یک گلوله مفید و هر حد ترشی را ده خواهد ماند و یکم خواهد شد ص گمر رخصل نوله
 انگوره ماس چهار نوله و فضل جو لیمان فضل دار فضل قافله صغار کباب حبی غطک طماق
 ناخواه بلبله کالی آمله بلبله هر یک گلوله نمک سیاه و دقوله شویر ماته اودی را کوفه و بحیث
 و حلیت را کوفه در روغن بریان نموده در آب ص و آب لیمون و آب ادرک الله ر

در آب گدازانل کرده و او را با کوفته حینۀ آن گسترند و حب سارند ترش و دودرم
 و نیم حب سکنج حلاج گسترند و ریاح غلیظ را دفع نماید ص سکنج تخم حطل در هر یک
 ستمو بیاضه درم یک سداب حل گند سرت یک درم حب مثل لوح دیگر تستان
 متقدر اسود دارد و طبع را گرم کند و مجروح را موافق باشد ص پوست بلبله کاملی خشک
 مقل ده درم کسر اسجد درم انجیری سی سدا انجیر را در سداب میرد ناصر اتودن سبب الاید
 و مقل و کثیرا در حل گند و پوست بلبله را کوفته حینۀ آن گسترند و حب سارند ترش
 و دودرم حب و دیگر جوی سه روز و شب متوالی بخورد و جمع لو اسیر را آنسکین به حب
 بلبله سیاه بلبله آله متقدر در هر یک چهار درم یک بهی ص صر متفک سور کمان اتق هر
 اسند سیطیح با خواهر در هر یک یک درم سسل در حرا و داریجینی و ح فاقه سلیمه در هر یک
 هست درم صر متفک و کبی هست درم سکنج و دودرم مثل سکنج را در آب گدازانل کرده و او را
 را کوفته حینۀ آن گسترند و حب سارند ترش و دو متعال حب مانع برای اسهال ص
 ایون سدروس گدازانل بر او کوفته کند و بخورد و حب سارند ترش و دودرم
 حب برای دمان الطفال ص در یک متقدر بلبله رود آله در هر یک ص متقال برین
 در متقال فایده بر او و ترش شش باشد آب گرم در باص غم مرحوم مثل شد حب
 الملوک قولنج نکساده و دودرم بلبله غلیظ دفع نماید ص صر سدر درم ترند سید ده درم برین
 پوست بلبله رود پوست بلبله کاملی در هر یک سه درم یک بهی ده درم متفک
 ساح بهی قسط سلیمه ریوند جینی رکبیل ایسون تخم کرفس و فلفل جیروا داریجینی سیرا
 فاقه در هر یک یک درم ستمو بیاضه و متقال مشک و انکی کوفته حینۀ گلاب حب سارند
 ترش سه درم حب مثل قانص حو رقیق در لو اسیر باز دارد و حب بلبله سدا و
 بلبله کاملی پوست بلبله آله متقدر مقل در ررق در هر یک دودرم مرغان گدازانل و دودرم
 در هر یک درم مقل را در آب آب گدازانل حل سارند و او را با صلابه کرده آن گسترند

و حب سارده تریست و دودرم حب ممسک طبعیه را به بد و دودرم تریق از شکم بار دارد
 حب سهاق دودرم بار و دودرم پوست اما بهیدام حب الاس ده دودرم تخم بیه است
 کوفته سحبه ملعاب صمغ سری حب سارده تریست و دودرم آب مورد بهید و آب
 بار با آب سرد بخورد حب که شکم به سدد حب بار و سر کر راج ایول کوفته سحبه تا
 حب سارده هر یک متقابل فلفل تریست سده حب پایچ حب حب رحیر و اسهال که
 و رحیر را مع باشد هر گاه فستق و حب سارده تریست اسار و ملع سائله بر رالج سهاه کند
 مساوی کوفته سحبه تا حب سارده تریست و دودرم حب که قطع حول بواسیری کند
 محب صاحب دارا شکو بی که اگر کتاس را ری نقل کرده حب بلبله سیاه بر دوس گاه
 بریان کرده آلهه به تریست بلبله بر دگل سحج طماتیر کر راج صدف سوخته که را تخم
 کبیر رسوت و وارید اسدر لوند جیبی ادویه را کوفته سحبه تا مثل محلول بکباب ستر
 حب بلبله سحج ماشه با عرق مار گاو و حق سید موسه و اگر ضعف معده باشد و در
 لقویت بخورد حب که شکم به سدد و یک ساعت حب ایول دودرم افاقیا و دودرم گل
 که سهاق حب الاس از هر یک چهار دودرم کوفته سحبه مانی که صمغ علی در آن مستقیق باشد
 حب سارده تریست نیم متقال حب مقل اساص خلوص جان برای راج بواسیر بسیار نام
 نوشته حب پوست بلبله کالی پوست بلبله بر دآله بلبله سیاه از هر یک ده دودرم سحج
 حرف سفید و دودرم بلبله مات را در روغن مادام حرب کرده اندران مثل ادرق یا در
 دودرم در آب گدما را به حل کرده در باقی ادویه انداخته حب مقار کجود و سدد تریست بهت
 حب تا آب آمیز تا با عرق گاو و زمان عرق تا کباب حب سهاق از جمع الحوامع در
 اسهال صفراوی لطیف حب بلبله خلوص حیات ستر سیت متقال ستمو یا مستوی که متقال
 پوست بلبله بر دودرم بلبله کالی بلبله سیاه ساکی در رنگ مسی گل سفته حالص از هر یک
 چهار متقال کوفته سحبه بر دودرم مادام تریست نیم متقال حرب سموده لعسل حیات تریست

حب با سار مدبر حی اندر خودی لورق لوره سجده نگاه دارد شست و درم مالدو سار
 حب ستن اگر سار است از برای لورق و لورق و در دیت و در لورق سار مدبر را
 در اعلا طحلیه ص اسق کبجی حاد قیر قفل لورق در حرتل تم حطل صر سو طری البیل
 در هر یک ده درم درم مگردم سیمو بیای متوی شتن درم داری صی سسل الطست عتر
 صاید سار هر یک ده درم صبح عری راناب حل نماید وانی احرا کو مته سحیه نال سحر
 و حب سار مدبر شت و درم حب لورق سحر سار محرابه عم مرحوم ص بلبله کالی را در لورق
 که رانش سار سرج نموده باشد مدبر اندازد اگر مروح گاه و حرب کرده باشد و در فاسق
 از حب سحر یک می نموده باشد تا پوست و اسحواں لورق هم جدا شود و کوفته سحیه سار و درم
 حصص کی آمیخته حب با قدر شاتس مدبر صبح و شام و در ده حب آب سرد خورده باشد
 حب لورق سحر حلی محراب است و معمول از ریاض و الدیاح ص یوست سحیه مرغ حشو
 سار و من شطرج سدی از هر یک پنج مانه لوشاد و سرج کوفته سحیه حب با مثل نال
 سار و شرب سرج شتن حب حب حنت الحیدر یا دلو اسیر و سروی گرده و اورار لول
 و سرج امرال و صاحب حدام را سود دارد و در مع آرومی کل خوردن کید و طعام بگوید
 و رنگ روی را خوب گرداند و لورق را در سار و قوت ماه و ده و معده صعب را مفع باشد
 و با دالتکند و من حول لورق سکر کند و شتن و در حیر که سب لورق سکر لورق سار و ص
 به سحر مرار از هر یک ده درم صحت الحیدر که مهب رور در آب گند یا بحیا سار و سرج
 آب گند ناره داخل کند لورق ان خشک سار مدبر در تابه آبی بران یا نیم تخم سرج گند با تخم
 سیدان سید از هر یک خردی تخم حور تخم کرم تخم گندم یا رطله از هر یک ربع حرد
 کوفته سحیه آب گند یا سرج حب با سار مدبر سحر و شت سیت و یک حرد
 به کمار یا دوار حب حنت الحیدر سحر صاحب و غیره را تخم سار استعمال کرده برای رفع آ
 لورق سرج یا فته دیر سحی را در ده در آلالت لول ارمیت بود و دریم بسیاری کند و در آب لول

راکل نمود و مع اثری در آن مافی کاغذ قرار ده صاف شده ص حب الحديد در در آب
گند ماوار در بعد از آن حشک با مسدیس نگر در آن یکصد بهال حب الرشاد و ثلثت درم
بحم کرات بحم حر تحریم کوفه بحم ترب بحم طعمه بحم یار فاعله از هر یک مست وید درم بهر یک کو
مخته آب گند با سرشته حب سارید تر مت بر باد داد و درم و در سحق حب الحديد مسالنه
سبار کد و الا احتمال نراست حب امرا تیل از لقائی حمت فو لج مایع ص ستمو بیات
حر و از روت شحم حنظل از هر یک نیم حر و شرم سکنج بهر یک یک حر و کوفه سمیه لعل شسته
سمقدار کحو دکلال حب با سید تر مت یح حب یح محلس بر آید حب برای دفع اسهال
لوا سیر محرب است ص حفت ملوط بلبله سیاه نگار فارسی طرا تیت آله حب الاس
مقتل آب برگ سه دحل کیده و احرا و یک کوفه سمیه درانی که مثل در آن حل کرده باشد
مخلوط کرده حب سید تر مت و درم تا تر با حرا از هر ادا دین غم مرخوم حب حمت الماوس ص
ستمو بیات مقل بهر یک یکتمعال صبر و متقال کوفه سمیه لقد رکحو حب سید تر مت بهت
حد و حب دیدال که حب البیج و کرم با و درار و حور درار و ص شحم حنظل و درم نیمو
دو درم و نیم حب الفیج سه درم ایسول چار درم صبر سقوطی سه درم ترید موصوف و درم
کوفه سمته حب سارید و هر رور دو درم آب گرم بخورند حب دیگر ص سه درم صیل
حب البیل شیج از می در سه جز اسانی ایسول ترید کشتن و می برگ تسعاً تو ترس بر
بهر یک سه درم مقل از روی محوده بهر یک شمس درم کوفه سمیه لستراب اصول سرشته
حب سارید و لقد رکحو حاجت آب گرم بدید و مالای آن لعل از معر حور کسند حب سار
کسی که از سسل لعنت دارد و حیت اندک تدارک قصور عمل مسلمات سیر نکار آید بهر گاه
رور و درم از سسل بدید و لسهولت مواد کینه و علیطه بر می آرد ص قرا لعل و نماته با
ایسول از هر یک سساشه کل هفت شش باشد پوست بلبله زر و کشتن سه بهر یک کیو له
سما کی تار و یکین جز اسانی کلسد آسانی بهر یک و توله احرا کوفه و سمیه با کشتن و لکشد

مار کومند که سب قواں است جهت رفع نقص و استعمال علی الدوام مانتند تا یکتول و حبه
 اسهال و قولنجی که در قطع حول و واسیر و دفع یخ آن از محرمات است حص حور و
 منبتک قرسل سسل الطلب هر یک یکدرم حبت ملوط طراتیت کلما مثل حبت الخوی
 در هر یک دو درم تخم گندم سه درم بلبله سیاه آملیه حب الاس هر یک چهار درم بلبله
 و تخم گندم را در روغن ریب بخوبی تاسد و سسل را آب برگ سر و حل کنند و او را در آن
 نشیند و حب سار و شترت دو متال آب گرم حب ممسک که در استنطاق الطل
 محرب است حص پوست انار نیم درم سماق یکدرم مار و دو درم کوفه محبه قدر بخود
 مدد شترت ده حب ما پست حب مار و ده پیچیده نیم شترت حبی که حول و واسیر کند
 مقل ارقی یکدرم قرص کبریا که نیم درم بلبله سیدی آنکه هر یک دو درم اصل لعل را در روغن
 ریب بریان کرده کوفه محبه مقل را در آب گندم حل کرده با نیم شترت صما سار و ده
 حبک گندم شترت سه درم آب نیم گرم حب معروف محب رسوت که اسهال
 و واسیری و حول آن سد کند از سالی حص رسوت را در آب حل کرده مثل ریبی بخوبی
 یعنی صفافی را سهار پنج مثل رنگ بریان استه رسوت مخلول در آن امدار تا آهسته آهسته
 بپزد پس آب یکیده دادر قاب حبی ادر اخته اگر گرد و عار پویشیده دارند احتک شده و
 حب شش شود دست را در روغن بادام یا گاوچرب کرده حب با مدد و بر روزها چهار تا
 حب حاجت مدید و در ایام استعمال آن اگر با لعی ساند روغن در حد امتیاز بخورد
 حب که در حص اسهال و می محرب است حص سما که بریان یک حبه شکاف و حبه
 ایمن حار حبه مار یک ساحته نصف آن لعل شترت قدر لعل حب مدد و لعل
 دیگر را در آب لیمون اگر اسهال در تب ریاده میشود حب سسل مدید و اگر در روغن
 می کند لیمونی دهد حب حبت اسهال الطال هر قسم مانتد محرب است حص کلی در
 انار یک مد و حور و الوان هر یک یکماتنه چاکسور رسوت رنگور بریده سید شترت روغن

جزائده معرآل کرده کوسل سب کوسل نکایں کوسل سول کوفه سحبه حنا مقدار دایم
 شوخه مدد یک حب ماد و حب مدد حب مسؤل از خط الفصل المخبض اکل المخبض
 والد اندر حب اندامیه برای اسهال صغیر هار سید معر اسه حاس معر استه
 یوست ترج آله لتاسه صغ عربی دم الاحوی گل اسی گل و عستانی گل قری غول
 سفید موجیس طاتیر یوست امارتیش یوست کنار رود گلکار فارسی یوست مرغ
 سوجه حب الاس یوست سج اسما گل کیر یوست حتات کتیر خشک در هر واحد تولد
 کافور قیسوری طراتیت مصطک رسه فح خشک یست سوده در هر میده ساتیده مرغان
 سوده کهر ساتیده سفوف پیودی سفوف مغلیا ساقوف حب الزاں در هر یک شش
 ادویه را بر پاں کرده ساتیده حب محاط موده مالغاب رلیه حطی شسته حب با مدد حب
 مقدار خودی صغ شش اریں و آخر در شش مائنه ساول مایه و در غلب کلاب و کار
 سوتند و اگر بر یغن طفل مائنه مواضی سن و بی سید در شش اسهال و در حیر و آمدن حول را
 نافع بود حب مصیت حصاة لشرط مداومت در بر یابدن سنگ عجب الاته است صر
 حب لسان تخم ترب و دو قطر آن سالیول یوست سج کسر یوست سج ادا ماں حاد شیر معر ادا
 حب العاراد حرسه اسهل سلیمه اسهال و قدر یوں حرمل را و مدد حرج حطیا با اسارول
 رو یا اتر سکیج رال سیمیه قتل طفل روح حمله را بر صغ بار اصل کسید و ادویه را با یک ساخته
 بر وعس لسان حب مایه حاصه قابل شش شود و هر روز یکدرم بالغ بر روز مدد سید و اگر
 خاکستر کز دم داکمی بر روز مصاعف کسید یک عمل کد حب الی و لفرط گوید که او قرح
 قصب و متا را سود دارد و لیستگی بول نکشاید ص تخم حطی مغر تخم حارین هر یک حرد
 معر تخم حرد و هر خرد تخم حتات سفید هر یک نیم حرد کوفه سخته مالغاب اسهال حب با ساد
 و مکتفای وقت سحر کار بر مد حب سحر صاحب مفرج النفس گفته که تخم موده اسم سستی
 له اعدار حاص طاری میتود مطلق مدرک مگرد ص مومیا ئی کافی سه حرد و صغ مکر و ما

دو در این کتاب حل کرده حب سدد مقدار فضل و نیم متقال درین حب تناول نماید و اگر
 مالای او تراب اما اصل سادامه الفع خواهد بود حب محرب مسک از بایض عم
 در حرم ص کافور حبه متک حور و ایول مساوی کوته حبه در شیر و برگ قنول سینه
 مقدار چهار حب سدد وقت حاجت آب حل کرده بخورد حب مسک ص رعن
 قنول حور و ایول متک مساوی در عسل کافور متک بخورد حب سدد و یک
 حب میں از جماع بخورد حب ایول حمت اساک می محرب ست ص متک
 درم حب ملساں مرصاف عاقر قرا رب السوس در ساد حدید مترب و ارجطانی
 در فوج عقی نعود حمام هر یک دو درم بحس حرقه تخم کر فس قنول اریل حطمانا و یک سوم
 در حبیبی قنول بحس کثیر اصمغ عربی رعنراں لسانه هر یک یک درم ایول ده درم
 سات یا برده درم کوته حبه نگلاب سترسته مقدار سجد حب یا سار مد حب الیوس
 حمت کسی که حاضر بود در راه نکارت ار راه سستی اعصاب خواهد سب خلق بود و اگر
 است بگر بود محرب دونه اند ص معر کمتک سر که وقت بیاں گیرد متقال
 تاره تخم پیار سفید کش چربا تخم گد ماعلت مغزی تخم حریر سیاه صیدا امله بر او مشک
 قدری کوته حبه فضل و آب حریر حب با سدد هر حب قدر بخوردی تهرت بمتقال
 تا یک درم و نیم با سه بیال متراب یا آب انگور شیرین یا آبی که بخورد و آن تر کرده باشد
 حب سیاه گفته اند اساک تمام آورد و چند آنکه بدون خوردن ترشی و اربع است و حب
 سیاه را از بار حبه است کرت گدانه بود و ایول خالص هر یک سه درم کوته حبه و نیم
 مرک حصول سخن کند و در سایه خشک سار و بچین صفت کرت نماید پس بگر مد خاتم
 در الفع حولهال حور و اقر فضل بزر هر یک یک درم کوته حبه حمله هم آبیته حب با قدر بخورد
 سدد وقت حاجت بعد از آنکه یک یا س و یک گتری از تناول مد اگر تته باشد یک
 و در مقدار سه گتری شروع در جماع نماید و عدان گد م روغن گاد و درم سار

و شکم سیر کور و حب غیر از حرارت صاحب تخمه و گفته که برای ستاه عباس ساحت لود
 بعد از شش ساعت لوط می آرد و تستس آب سرد میل او ست و داشتش او در ل
 موجب لوط و حوت و کسده و بان است و متودی دماغ ص متک مصطک فرسل
 هر یک یک متقال عشر شهب حصیة الثعلب خولجان هر یک دو متقال میریایه
 اعزالی سه متقال کوفه سیمه حصا سارید نقد و ق و دهر و ر یک عدد کجور ردا عفت
 آن حراب یا تیر تاره یا آب تره تیرک یا آب کجور دحام موشید و این حب تا نیم متقال
 میتوان خورد و مطلوب مزاج ریاده اراں بهم میل می نماید راقم حروف بهم تحریر نمود مالی از
 فائده نیافتم لیکن این قدر مانده است بطریق استعمال علی الدوام صنعت میکند حب
 که در امراض و امساک نوشته اند اثر تمام دارد و ص تودری زرد تودری سفید تودری آ
 که مانع سادج سعد کوفی رعفران قرسل بهور سحان مصری هر یک نیم درم جوز لوانسا
 مصطک انیسون حب الیل سفید پوست حساش قاقله صغار طماتیر و رقی گل سح
 صدل سفید سسل الطیب سود غرق و روح عرقی بوردان صبح علی تخم انجیر هر یک نیم
 دایمی متقال مصری بهم سفید کج حشاش سر السج سفید مایه شتر اعزالی هر یک و د
 سر القف و نیم درم حصیة الثعلب گلش حرار و عن ما دام هر یک یک درم سات معر
 هر یک درم معر دماغ کشتک یا رده درم گلاب نقد احتیاج معر دماغ کشتک را در
 کس حرمانا لیده خشک کسید و نادر و دیگر کوبید و برید و معر ما دام را حل کرده حب با رب
 سائیده و در قدری گلاب تیره غلیظ را آورده سات را در اندک تیره ما دام مذکور حل کرده
 و دالبا نیمه حب با نقد کج و سازد حب که فتح ریخی را بسیار سودمند بود و صطل الشمل
 قلع اذخر قط زرد و روح اسار و ل هر یک یک درم محم کرس امسول برار را سفید
 زعفران هر یک درم یک نیم متقال هر یک درم و نیم بنیله کالی آله هر یک دو درم حررت هر یک
 حب دیگر از حکیم سعد الله که قوه ماه ریاده کند و در امساک بی عدیل است رسته او در

[illegible]

و سید کرده خور و نایک با و لسانه یک با و کوفه محته یا کس و ادک حلیست بعد محل مزاج سیر و حل
 سار و با سید لقوام آورده گولی با سید و حکم مزاج مدب حب که آنر مندی با سید و سال
 لسانه است حص مال گلسی یا کس و یک کدیم رعفران و انه الایچی خور و دو کلال هر یک و درم نیم
 آنکس بلبله آله هر یک سی درم سروانی بخورم خوری سی و نیم گل با و سول برک و درخت درشت
 برید سید و ساه خور و نایک قفل لود و هر یک یک مل سیاری جیار مل خور و سخی لود و
 بست یک سگار و با و ام خورای سگ تنک گشتن معربه هر یک و دوازده مل معربا حل است
 و دو بل تیره مویر سخی چیل و سه مل روغن گاو چیا نیم سیر چال کسری سکسید با و مالاش
 هر یک که قابل سودن است حل و حله و لسانه و حانه سیر کرده پیوه با راستن با و ام مقش کسید
 و در روغن گاو و آرد لسانه و صد و ست دو بل را بریان کسیدس اوویه مذکوره را که حانه
 کرده و آشته اند بریان را بریان نمایس سر مقدار دوازده درم صمغ سونی که در روغن گاو و بلان
 کرده با سید امارد و پیوه با سیر سیم و مندی با سید و یک مندی هر دو بخور و حبی که لوط
 تمام آرد و در لوط و ابرال اثر لسانه و در حل خود و سیدی قفل کسای قفل سید و و ار بر یک
 سه درم رعفران نیم درم با لک و دو درم و در قفل گل با و و و ارید ساخته ار بر یک یک درم
 کوفه محته با سید لقوام آورده سیر و حب با سار مد هر حب قدر بخوری تربت و دو انگ حب
 طلا قوت تمام محته حص خود و سیدی مضطک رومی رعفران ار بر یک سه درم نیم گل صمغ و دو درم
 سیر شنب کدیم و درم و درم و درم طلا جهت درم و هم سات سید سخی درم کوفه محته لعل
 بهار بارنج برشته همانقدر بخور و سار مد تربت و حب حب متطینا لیل و الد کیم و سول کسای
 سمیت امساک لی لطیف است حص اسار و ل رعفران تخم کرفس و در حبی ریو و حبی سسل
 مضطک رومی ار بر یک و دو متغال در سار و حب العار حاق و حاق قفل لسانه صمغ سونی ار بر
 یک متغال در لعل لعل ار بر یک سه متغال کوفه محته نگلاب برشته حب سار مد حبی نقد و
 بخوری تربت یک حب حب موکثر تا لیل بدر علو بحال بکبت فوت ماه و دفع تربت ابرال

فی لطیف است حسن او را هیچ منکر کوه اریال میروں کوه لشر گاد میر بود و من سار دود
سایه خشک نماید و مار قرص را کوه ماتی تیرا خمیر می بود و در سایه خشک گند و باج مرتبه خمیر
گندس او را نکند و دیگر بدیده عدد دور و او میان آبرو سوراخ کرده نیم متعال ایوں را
قتله کرد و در سوراخ حور با گند و حور باران خمیر گرفته و در و من گاو میان نماید پس خمیر را از حور با
حدار کوه مار را بر یک عدد و حور با یک دیگر در قرص مذکور چهار متعال و ایسی قرص را سار و در
مستطیکه و در برل همسج و سید متعال لسان العنقا و در بر یک بکمتال خشک ماس
سرسنت رقی طلا در بر یک یکد انگ ماس سید لورں مجموع ادویه کوه سحر لعرق همان
سنته حب با سار و در بر یک قدر خودی ترنت یک حب با و حب حبی که امسال و در
تمام کد و قوی التا ط و مسکو و صوم است حکیم موس گفته که من این حب را میویر میسری کرد
من میویر طالعی یکم عدد و پنج تو کرال سه متعال بر العنقا هر دو را کوه سور باران
مخلوط ساخته در عدد و صاع متعال آب بخور تا آنکه آن آب را تمام حد کد حب ساخته در
حاجت یک حب استعمال نماید اگر قوی تر خواهد مر یک خمیر اری یا ورق البیال با و
آن بخور تا حد حب فادر بر حیوانی بخت لغوت ماه فی لطیف است از انالیف اصعب العنقا
در پس حوالی و در ملج حار و فصل حار استعمال ساید و مود و من فادر بر حیوانی مروارید
کثری شمی لود و جان مستطیکه لا و در معول و در و عنقرنی حب لسان متعال مصری
منس صرح و سید بر یک نیم متعال در عدول حد سید شرمیای فی دارانی متکلف لیس شرم
در یک دو دواگ یا تشر اعرانی تعلل مصری معر کحتک بر یک و انکی میویرای را و در
ریت کد احتیو او بر سائیده باقی ادویه را کوه سمته در سم مخلوط نموده بنگلاب سرتنه حار
سار و در حوی قدر خودی لورق طلا یا ورق لفره بچند کاه مرد ترنت و و حب حب
فادر بر انالیف یدر حکیم طویان برای لغوت ماه محرب است ص فادر بر حیوانی
فادر بر میویر حود سیدی قرصل و ایسی حور و لسان سید الطیب متعال همس سید

قلب سری از هر یک هم متقال عشرتنب پیدا کند و همان یک دانگ و یک کوفته آب حب
سارند به جوی نقد رمودی و لورق نقره سحیده در سایه مشک کد تریت و و حب که آب
می کد و متودی که است ص سبک مشک قرصل جو رولوا سعد کوفی قره سنبل الطیب
یست اتع خود بهدی احرا را ساوی کوفه و حیت آب جمع در آنو سرشته حب سارند
هر جی نقد رمودی هر صلیح و مسایکی در دهاں دارد حب منقول از محرس بهد بخت
می ص جو رولوا شحرف رومی عاقر قزا ایولی هر یک یک گرم هر چهار را یک خاک کوفته و
سعد سرشته حب سارند و هر یکی را وقت عتاس جو رولوا در این یک شیر و مال جو رولوا
حب را میگویند در تحریر بسیار می از اطباء آمده است حب مومیا فی و غیر تالیف و الگو
که بخت نقصان ماه و قنکه سب استرا عارالت مانند وضع قوی باشد فی بطرس ص
مومیا می صطلک هر یک یک دانگ عشرتنب یک حبه بر سه را در نمال حبی کرده روغن
سعد سرشته داخل نموده نمال را در طرف می که در آن گلاب و عرق سار را بر یک بر کرده باشد
که استنه چونکه گلاب و عرق داخل نمال نشود و آن طرف مس را در میان یا تیله یا آب سرد
سه ماه نگذارند و سر را سه محکم استن در بر او کسند نامومیا فی و عرق گداخته شود پس فاد هر
معدنی مشک خالص از هر یک یک جو رولوا در با سفته طلا تیر سید قرصل آب سارند جو رولوا
سرج و سید و ارجی متقال پنجیل در روغن عثری خود بهدی خود صلیب حد و اتع است
از هر یک یک دانگ کوفه حیت آب سرشته حب سارند و لورق طلا پیچیده ص حصه نمایند و بر
یک حصه را تادل کنند و در آن سات سید ص متقال یکم مالگو متقال عرق گاو را مال
گلاب عرق سید مشک هر یک هفت گرم حب حد و اتع تالیف میرا قردا و اطاب تراه
متقوی ماه است بخت و سرور ساری آرد و لدا صحت ام السحبه نامیده اند ص فل
سیاه صیت متقال را جی از هر یک دو لوده و متقال سنبل الطیب و دال در روغن
عود و ماری قرصل پیل لواز هر یک نه متقال و در فل صبت متقال سعد کوفی سید سار

از هر یک و داروه متعال که در این مصدق رومی از هر یک ماره متعال رجحان متعال
 محکم کرم است و در متعال حور لوالیاسه از هر یک بهمت متعال ساج بهدی کباب
 اسارول حب العار صیاف از هر یک سس متعال حد و احتیاطی تح متعال متک
 خالص سه متعال ورق طلا یک متعال و در تیره و در متعال عسرت بهب در شکست
 از هر یک سه متعال بر و عن لسان بهمت متعال ایدون مصری سی و در متعال صبح
 و گلاب قدر حاجت بدستور حب سار مدو این مسحه سی و در حرو است و در آل صند
 و بهمه در متعال اسب و مزاج این گرم است در اول دره دوم و حشک است در درج
 و خمس در حب حد و از برای تقویت ماهه وقع ابرال بسیار باع است حب حد و از
 حطانی فلفل سیاه فلفل سیاه سسل الطیب و رقی گل سرخ از هر یک یک درم که برای نیمی
 در و از بد با سفته مایه و تانی محکم کرم ساج بهدی سلیحه حب لسان خود لسان در میون
 زخمی و از برای کباب صبی را و در حد حج اسارول در ساد خود قماری پوست بر و لیس
 صبح عرفی فلفل و از فلفل حقیقی پیچیده است سر از هر یک سه درم رجحان حور لوالیاسه
 حب الدلم متعادل ریزید صبی حقیقه التعلب از هر یک شش درم حافره قرا در و حج حشری
 از هر یک چهار درم در ساد و از الخ یک درم حشر اشبه یک درم ورق لقره یک عدد در و
 طلا بجا حد و مجموع را کرده کوفه نیمه مروح معربینه جرب کرده آب صبح عرفی بسته
 حب سار مد هر حبی قدر بخوبی وقت حاجت دو حب یا سه حب و در بد و حد از برای
 به صبح متعادل شود حب معروف که چرس که کیف در و تال اصمهاا میسار مد و غیر
 بسیار آورد و متوی ماه است و در صبح سه عت اسرال کند صبح چرس که عبارت از
 است که بر قریب می کشد و آن را جمع نموده قریب ساجه اگر مردم می کشد قریب در و در
 عرفی سه در متعال محکم که حقیقه التعلب از هر یک درم ده متعال احرا کوفه نیمه آب کو که کباب
 صما مد هر حبی قدر فلفل تمر یک حب حب دیگر از محرمات اطباء بهد بخت است

می صی حسم و بنوره هم گذر ششم حارک سر رالمع فوفل ماققر حارم او سگر
 ریگ باهی قرفل حور نوادر صبی رحمل موصلی سیاه رعفران لسانه اریک هم
 توله همه را نیم کوفه دزد و سیر و نیم شکر گاو سیر تا غلط نشود پس آرا یوی سگ مادسته
 تا هموار گردد و حب با سار، سرخی نقد حور نوادر تربت یک حب حب دیگر از حب
 همد که قوت لسان دارد و سیر کز ماده نشود و نوشته اند که سحره اکثر در آمده است
 مگر بد سید سوجی بیدرم نصف آن را بریان و نصف خام دارد پوست حسی شش و نیم
 کعبه سیاه و دودرم قند سیاه کسه پیچت درم بر سه دوار درم کوبه ساس ماقده کسه
 کوبه لعدار آن که اوویه با قند یکی سود و هفت حصه کند و هر حصه مدقه سازند و گاو پز
 و نوقت محاسبت یکی از آن بخورد و قطع عظیم نماید و نماید حب دیگر از محبات الطاهر
 همد که قوت لسان دارد و امساک آور و در له با لطف کند و کسانی را که قادر بر سر ساس
 معده نود ص میگرد کعبه درم دز سیر گاو و حب ساس مقداری که پوست آن جدا شود
 پوست آن را در و کرده قفل و قفل در قفل اریک بیدرم کوفه همه را با کما نموده حب با سار
 هر حب نود ص بیدرم با یکدرم تربت یک حب علی الصلاح حب حد و از نابیف علوی سار
 و نوشته که فاقم مقام ایون است و تقویت ماه نماید برای شخصی که سار نموده نود و نیم
 لعدورن آن حق تعالی بسری ما و بخیر راقم هم ساحت بود برای مرله و امساک معید
 ص ایون گادرونی پنج توله و عشر و ن آن رعفران قفس و ن آن حد و کرده
 در میان مار جلی کرده و خمیر گرفته یا در مارده آنا تر گاو سوسا با تمام شکر سحر سحر
 لعدار آن همین دستور در و مار و ص گاو سیر تا که روغن سحر شود لعدار آن را در
 خمیر را در ساحت پوست سیاه مار جلی را بر یک دور نماید و مار جلی مع اجزاء رولی
 حب ساند تا جوی مرجم شود و اگر مار جلی غلطه اول در بسته و باول کوبه ساس
 مع اجزاء رولی مرجم نموده کوبه ساسالی کوفت خواهد آمد لعدار آن اریک مرجم

رای نیست مثال سلسله همس باور بخوبی از هر یک کسفال مراد ام معر فاعوره تخم حرم سر
 از سر یک هم مثال طاس بر سید صبح علی کثیر از ریح قلع حور لوا از هر یک چهار دانگ و
 لسان سب از سر یک دو مثال کوفه سمه روج لسان حرم موده همه را خلط یکجا کرده
 خوب لساند ماسکو عاوط شود و بعد بخود حب ساسد و درون لفر پیچیده نگاه دارد و ترست از یک
 تا دو حب حب اقیول مسک معوی و برای بر امید است حب حور لوا را در میان
 حالی موده در شک آنها اصول یک لوله حد و از نفس سه ماته رختراں یک ماته بر کرده در حرم
 آرد گندم کوفه در جا کستر گرم سرد لعدراں حور لوا را بر آورده آرد و در کسود و خوب نکود که
 ما بعد کمر مخرج شود لعدراں حب سدد حب مسک که صاحب اکمل الشناخ حرم
 نوشته است و گفته که حد را موده ام راقم هم تحریر آرد و معید ماته حب گمید حور لوا هر قدر که
 ماسد و درون آن عالی کسود و در میان قدری و قبل آن اصول و در میان آنها داخل کرد سر
 آنها را حکم لسته حور لوا در میان حور نائل که درون آن عالی کرد ماسد انداخته سر حور نائل حکم
 رسیدند و در حرم آورده بخود و در گیرند که چهار انگشت صفاست آرد و ماسد لعدراں در روج و میان
 کسود که سرخ شود و سوخته گردد و لعدراں حرم را در سایه بگیرد از آن بعد که کوفه پیچیده موده باشد
 و در فعل و کتاب صبی رخصل و در فعل و سافر و عاقل و حد و از سر لعدراں حور لوا را در میان
 از سر یک کج و مسک دوحه آرد و در کوفه نتیجه در آب صبح حرمی مقدار بخود حب ساسد و
 بخود و یکی را در دهن دارد و از یک حب تا دو حب استعمال نماید حب از محرم هر
 محبت کسی که برادر از کفر قادر باشد حب سافر قاف و لعل حشمتش موصلی شود و حور لوا را کسود
 فاعله به احرام ساری کوفه سمه حب برادر کمار جنگلی هر صبح یک حب را بخود حب مسک
 حرم کب حب حور لوا و لعل لعل سب سب از هر یک دو درم لسانه حد و از حرم
 از هر یک گندام اصول معصری کنیم دام مقدار بخود حب ساسد را اسکا که در اکثر کسب اصول
 معصی داخل می شود و از اسکا لسته هم نمک است لعدراں یا بهتر تر طریق تصفیه در دم

امیون را بیکوفه در آب گرم یا گلاب گرم تسام و ترمایا صبح در امتداد کرده و بر آتش گذاشته
 دست بمالد با خوب حل شود بعد از آن در صافی نموده مرچا گوشتی صافی بجا خوب بسته
 مثل برسی برگه بریان بچکاسد تا نماند امیون صاف شده بچکد و اگر بداند که در قفل امیون
 باقی است باز آب را در امیون انداخته مثل ساقی بچکاسد و مکرر عمل آورد و همچنان کند
 تا امیون در و مالد بعد از آن که آب صاف شده را بر آتش ملائم بچکاسد تا قابل حس است
 شود و راقم در آب امیون صاف شده تراب الگوری محلول ساخته راقس ملائم خوش داده
 قابل حس است کرده استعمال نموده در و مسامع بسیار جوی مافته و در السبراح معدل کسه
 و خون مراب الگوری محالک امیون است در بر دو کیفیت اصلاح مطهر مالد و مضاف
 وضع میگردد و حب مسک عمل است و الدواله اصل مسطک لعل کرد و عود عرق دار صبی بر یک
 بلدم در سورا سده درم حد مدیتر سید ام پوست مرچ دو دام امیون منسی هم سگ او و بر حرا
 را کوفته همه با گلاب میر ساعه چهار سده حب سور سحان مسامع و قمرین سرق لسان
 باغ بود و ص صر سقو طری ما پیر سرج ار بر یک بلدم سور سحان ترید سفیا ار بر یک متعال
 بر حب البیل ار بر یک بلدم تخم قطل و انلی مکاست می انگی و هم کوفه و سمیه آب کر حب
 سار حب تسطیح عرق السار و او معامع مسامع و وضع طهر باغ باشد و ص پوست بلبله
 بر و درم صر سقو طری ست درم قطل و ار قطل ار بر یک درم حر دل سده درم تسطیح مکاست
 تخم قطل ر قطل ار بر یک و درم فاسد سحری چهار درم آب کر حب سار حب بر یونا
 دجاج مسامع را رو یا صلاح ارد و ص صر سقو طری ترید سندا ار بر یک بست درم پوست
 بلبله رد و لوریدا سور سحان مصری ار بر یک و درم امیون سقو سیا از بر یک درمی و
 مثل درمی آب گند یا حب سار مد حترت سده درم آب گرم حب حامو حب حترت لمر
 س سقر فارسی سح کیر سقل حب پیر کید و دام بلبله آله سطح زخمیل و ار قطل نمک هندی
 یک سده درم بلبله سیاه و درم صر سقو درم سور سحان مثل همه او و دیه کوفه سمیه سقل

در شراب حل کرده با هم مشتبه حب با حور و سار و ستر و حب دو درم حب دیگر و مشتعل
 در کامل الساعه ص در اقل و در محصل ورق کمر و ورق حار و بره اگر سر یک درم بلوط
 نو سار و در دانه و ستر به یکد و درم سوز کمال لور و مجروح کوفه با یک سنجینه نام حسنه
 و در سار خشک کرده و در غرقه نگا دارد و درم و درم و آب گرم بخورد و سار
 سوا عمل آرد حبی که حب عربی الساج و حب است و راری که در ساعت رفع کند
 در و در این سست با اطلاق سوزن با محمول یک تهر است ص صر سوزنی باطل
 سوزن یک یک درم حب با در حب حمت سطر السع مقل از لغاتی ص صر سوزنی
 دوست با لایه و در لوبید حبی و سار حات اسس گسج به یک یک حور و غران هم حور و کاس
 تاره حب با در تهر است که درم تاد و درم آب سکنج سار و اس حب با در سار سوزنی
 آرد که مزاج گردد و در سوز در آخر تب های مزمن و در درم سار حب از غرات حکم
 ص در این که انگ اوه و در الفج سر یک هم متعال گل رسی سوزنده گل ملو و کرم
 صبح عربی سار سوزن حور و هر یک و متعال کرم حشاش کرم حیدر سر یک سوزنی کافور
 کوفه سه لغات بر قطره سوزنی و حب با سار و ستر و سوزن حیدر و سوزن حیدر
 سوزن ملو و سوزن اما سر یک و متعال حب اعلیست و میات سوزن با سوز و در و ص
 بلبله و در سوزن النوی سار و سوزن حور و درم حور و درم حلیت یک درم و درم
 کوفه و حب تاد و سار و خشک کسد تهر است که درم آب گرم حب کافور و سار
 الد حکیم ملو کمال از برای امراض حله سوزنی و سوزنی و حب حار و تب و در و سار
 حور و سوزن ص کافور و سوزنی حور و متعال سار و در و سوزن سوزنی خشک و در
 و در متعال حیدر و سوزن که در سوزن حار و متعال کل از برای سوزن و در سوزن سار
 صبح عربی و در انگ صبح و سوزن حیدر و در و سوزن حیدر و در و سوزن حیدر
 کرده است که فنی و سوزنی است کوفه حیدر و سوزن حیدر و سوزن حیدر و سوزن حیدر

میگویند و همانساند بهرحی القدر خودی تشریت یکمقال بااسمه مناسب بود حب
 کاور مسو و یکریض کاو قد قصوری هم متعال لتاسه صمدل سفید معرجم کرد و کثیرا از هر یک
 از مرکب کیمتال سووده لغات با اندر رشته حب با سارند تشریت مکررم حب که مدع رابع
 بود ص نگرید لباس ایبه پوست سیح اردوی دور کند و معرو و معرجم که بخود با سوسه
 ورم مگو سد قدری قدرتی انیمه بقدر غلظل جهاسد بد و هر و یک حب بخورند حب دارا
 اقسام تب حرب نوشته اند ص دار غلظل معر کر سوه هر یک یکلوله ریه سفید برگ میبلان
 هر یک نیم توله او ویرا نرم بگو سد و آب جهاسد بد القدر خود یک حب صبح و شب وقت ظهر
 و یک حب وقت تمام بدید و همین سال سه روز عمل آرد حب التفاد که تحت قیام
 صدارع ورامی جمع غلظل بارده و اگر اراض حاره مفید نوشته اند و تب های مرده و آب
 بافع بود و رانم هم در تب مرکب تحریر نموده و در تب مائیه قیل اربوت باید داد و مکل و صبح
 و قلع و حافظ صحت و حوالی و مرطبی اسهال و کزالی را بجهاست و این حب ترک امیون هم
 توان کرد ص تخم حورما تل و داوره ورم ریوید جوی بهشت ورم بخیل صبح عربی شربت
 چهار ورم بخیل و صبح را در آب حل کند و او ویه کو فته نیمه تاں بسترند و قدر خود جهاسد
 سد مداس حب رانم هر جم بسیار استمال معر مود حب الشفا و مسو و مگر مقول را
 ساس عم مرم از مرات نوشته اند ص بخیل حرره ریوید جوی و حرره و حورما تل سه حور
 حمله را کو فته حبه بادورن او ویه غسل معجون کند و نکا بدارد و مقدار مو شح حب باسد بد کثر
 حب خواهد استمال باید تشریت یکد حب حب اس حاد تب های علمی را ابرو
 و باق سفید رساده را و رسه تشریت را تل کند و الدیاعد و هم مرم و تحت رین مع استمال
 مسرود و بسیار بیع می کرد و درین باب عا یل مدار ص لیلر و دایله یا جلد کثر
 سکته منحل شحم غلظل از هر یک پنج خمر و دل سقر فارسی سویر ریه کرالی نمک سنگ
 رومی از هر یک اکو و قیل سنگ ص را در آب کد با حل کند و در فاس روین در فاس نکا بدارد

و دیگر در حبس گیر و ریزه نماید و در آب اندازد که در آن آب بهشت را برودن چوب
 باشد و نحو شامد و هرگاه نوری در حبس برسد صاف نموده ادویه را با آن هم کرده و صاف
 اندازد آن بی نمک بر روی یکایک او تانک خورده باشد طریق دیگر ماسحی ایست که
 ماسحی را در لول ماده گاو سرخ که بهر و مارانیده باشد تر کند و هرگاه خشک شود دیگر
 اندازد بعد از آن و یک و ریزه و در آب فرو برد و در آب سرکه نماید حبس
 که در آن تعلب را که از لعل باشد دفع است صمغ حنظل سه درم و ثلث ترید بود و
 ایاج فیترا هر یک و درم تهرت ارد و درم تاسه درم حبس بهای حمت حاریر و سلع و
 جمیع اقسام مدد کاو ممول و قور حکیم شاه محمد رحم نو و صمغ الاخی خور و بیدانه موطنه مرچ
 بهرینه اوله بر یک یکایک و کم تیج مائه کوفه گاه بهار و بهرینه اوله لول سقید حرسید
 سحر الماس بهر یک و ریزه و نیم دام بخته کوکب نموده و در آب شب تر نماید صمغ شمشاد
 چون سوم حقه نماید در آب مالیده آب حلیط آن را ریزد و لست و می درم گوگل کوفه
 در آن حل کرده مار را آنس گذارد و نحو شامد و حون حلیط شود مثل معجون دار و بای که
 اول کوفه نگا بهر تاسه اندازد اصل کرده حبس با ساحت نگا بهار و بهر و ریزه ام حمام
 مادام بخته بخور حبس برای دفع آلتک بعد از آنکه متعده نموده باشد و درون سقید سرخ
 سکنجدر اقم برای نسیم و نسیم دیگر که بعد از این می آید مرقوم و نموده اند که چند بار بخور
 آنده است صمغ بلبله رنگی یک توله طابیر سقید شش مائه نیله توتونه سه مائه بایک مائه
 ریاد و گاه آب لیون لساند نا آب خشک شود و مقدار کبار و شستی حبس سار و یک
 نسیم و یک تمام بخورید و از تهرتی بر بهر نماید و در آب لیون سائیده طلا نموده و
 حبس الکرات برای دانه هرسم که است و خصوص برای شور سوداوی و لغت صمغ کلبه
 ضایله توتونه بلبله ریزه کشته پاشا و بهر مساوی گرفته همه را با یک سائیده گولی با سار
 روقت حاجت در روض گاو حل نموده طلا نماید حبس حریرا حاریر و عدد و ساعه

کتاب سماء از مائه

[illegible]

ستاور از هر یک دوازده درم با کیلا تم کرنی هر یک چهار درم معر حرقی با عوص معر لوام
 مسرست و بهشت معر لسه جیل دو درم سویر معر جیل چهار درم بسیاری و کسی نیست
 بهشت بل ایجه کوتنی است عللده عللده کوفته جامه سر کند و با دام ولسته معر کوه دوا یک
 ریبه نگا دارد و مویر معنی را رنگ سوده غسل کرتند و بهر بسیاری چهار باره کرده و در بار
 ده مسیر شیر با فله گاویا گاوش سحر تا سحر تمام شیر در جودیس خشک کرده و کوفته معیه
 عللده دارد و آنجا سات یک سیر و شیر فرج ستاور و ویر ویراده گاویا گاوش معر
 سکر سید و دوازده سیر نورن اگر ی یک حاکر ده علاب سارید و قوام آورند پس روغن کاشتر
 هم سر گرم کند و شمع سدری و صیقل حله اردو بار ایک حاکر ده مریان کند و شمع حله کور
 و صل مویر معنی اندارد و قوام حلوا سارید و شربت اره تاشه تا دو توله حلوا ای حد و قوام
 ماه است ص گید جا را و کوبیده آب برید و غسل و یا شکر سفید قدر کفاف قوام آورده
 روغن گاویا و معر لسه و معر حله و معر حله و معر حله و معر حله و معر حله و معر حله و معر حله
 معر حله که دست سنباه او را تراشیده باشد معر حله معر حله معر حله معر حله و معر حله
 و حلوا سارید و حلوا ای حد و معر دیگر که او سبایت مع اسب از برای قنویت ماه ص گید
 حد و تعلیم و سرید تا مهر شود پس هر دو را در بهان آب که بجه تاشه معر حله معر حله و معر حله
 و مویر در آب مذکور بار سرید تا تمام غسل آمد پس با جیل معر با دم شیرین معر حله معر حله
 معر حله و معر حله المعصره اعل کرده چا خوش دیگر در بهد حله معر حله و معر حله و معر حله
 لسانه سوده داخل کند و آتش سر گرفته در ظرف چینی نگا دارد و حلوا اسه لعل
 نالیف بدر حلوا چا ص آرد و بخود سی متقال آرمیده آرد و با قنار هر یک میت متقال
 روغن گاویا و مریان کرده و حل صاف سی متقال سات سفید لند و روه لعرق سید و
 حد او ا حل کرده و اصل آرد روغن مذکور که در عیالتش ملائم سرید تا چون حلوا
 شود متقلبه معر حله معر حله و معر حله معر حله معر حله معر حله معر حله معر حله

واصل دانه پهل واری جی سیلانی در سواد دریا به تکمیل امیون با حواء لسان الدنایا سیر و کمال
 و از طفل حو لسان سعد کوئی از هر یک یا سه ده سال کو قوت سمیه حاصل کرد و در طرف صبی
 کرده بکار و وقت حاجت تقدیر حور ه بخورد حلوا ای مرغ بسیار برای بوت با
 محرب است و این همه را طما فرنگ است صبی بکیرا گرفت ده قطعه مرغ مساد که او
 نهار سی مرغ صبی و پهای مرغ که که باسه ما گو شده را چار در آن طما داخل کسید
 و سریده با گوشت مهر است و پس در کبابین صاف کسید و سیر آن کشت و سات سفید
 معر ام شیرین فقه حیف تصویر کباب مرغ شد و در آن شیرین را به یک کیتقال تغافل
 مرغ متغالی نموج را دریم گوشت و مرغ داخل کرده مارید با حو حلوا شود و در طرف صبی بکار
 هر روز تقدیر حوری آن که چهار متغالی باشد بخورد حلوا ای سونان و افق سردین و کثیر
 العدا و مول حو حلوا است و کثرت در دگر و تقویت ماه و اعصاب مافع است صبی
 کدوم را در آب کساستد جید که هم در دایس و در کسه کرده در آفتاب گذارد و هر روز تقدیر
 آن سرد استیده باشد تا مرغ مرغ کد نصیر شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کد یا
 تیره او را بر آرد و در تقدیر که آرد کرده باشد یا نصف در آن یا مساوی در آن
 آرد میدد مخلوط با سد و آب را بخوش آورد و داندک اندک آرد را بجهت تر سرد و بخوش
 تا آرد طبع تمام یا نیمه حل شود و اگر تیره او را آرد و ده باشد تقدیر نصف در آن کد می که آرد
 لتیدر اندازد میدد داخل کرده طبع نماید تا حل شود پس قدری روغن طعام
 مار و عن کد داخل کرده بخوشا سد تا روغن احد کد اندازد آن تیره شکر یا دوشا
 تقدیر که برای شیرین شدن او مقصود باشد داخل کرده بخوشا سد که روغن را احد
 کرده تر مرغ پس داو آن شود پس مسد با دهم ریائی غلیظه معر که گال معر با حل
 که پوست او را در کرده باشد بگوید داخل کسید بعد از آن که آتش گرفته و جی بکشد و پهل
 حور با قمر لسان با حواء از هر یک قدری که در تقدیر باشد افق آید کو قوت سمیه داخل کرده

مسامحه حقنه کند و اکثر اطباء صحت اعصاب را بیشتر در استعمال مشروط کرده اند و این
 در وقت عجز و دردت است و حقنه حاد و مسدود و موثر است و ترکیت حقنه
 مسهله قریب مطبوخ مسهل و انداخته میشود و در حقنه سرد و در همه آنکه در سبطوحات
 مسهله لیکن باید دانست که مسهلات بعضی را حول صبر و بلایجات داخل حقنه نمی توان
 حاکم بعضی اود و در حقنه در مطبوحات مثل ریه و گاو و تنابیح اسباب در حقنه بلایجات
 اسباب کرده و صاحب محمد المومنین سر موی نموده و در اقم در بلایجات خود که است سب
 و علامات است عدم صحت این را بیان ساخته و اگر چه اگر ی را اطباء شحم حنظل در حقنه
 کرده اند لیکن صواب آنست که داخل نکند و حقنه دوائی مسارک کثیر النفع است خصوصا
 در امر حاد و عصبیه از عمل مسهلات متروک و تسکین میدهد و اوجاع اسهال و قولنج و کلیه و متاسفانه
 او را ام آنها را و محتوی را سعی کند که عطسه و سعال و آفتاب و حقنه را ناشکال متناوب
 نموده اند و بهترش شکل است که اسهال و اسهال باشد که مقیم در قسم بود یک قسم کثیف
 و اسهال و قسم دوم و ثلث و اسهال و اسهال یا مس و استعمال آن سار و در میان بن بر قسم
 از اول تا آخر جمالی از چند سار بد جابجه اگر چیزی در یک بخش نکند و بخش دیگری سوال
 باشد و این جهاب را از طرف قسم صغیر اسهال را از طرف که متک می سد و وصل می باشد
 و وصل شدید در وسط حدر و صغیر مسدود سار که ریح از آن منهد بیرون آید اولی است
 که دو مبعده باشد تا ریح سرد می مسدود گردد و در یکا که ریح چیزی است که بر مسدود و در دوار
 محده را و حقنه باید که مثل گاو و تنابیح و کیسه را لوجه احسن بر محنه بسته استعمال نکند بعضی
 گفته اند که محنه مقدار یک شتر باشد و شکل کعبه و دوحه و از طرف که دور آن طرف مسک
 محکم سد و و شکل گردن کند و سار بد و صند الفروزة از متناوب گاو و تنابیح عمل توان نمود و در
 وقت فروزة از قطعه می نموس اسهال کار باید گرفت و در وقت حقنه کردن در سار
 بای کلیه و در در کین مریض را مستغرق دارد و در سار بین را را نش سار بای

لیست برین چسبیده باشد در قروح و در داف و اسهال بسیار را مرزا نوی دی حواله داده
 شکم آویخته دارد و سر و سینه اهرمانش شده از طرف در و سیل کند و در زجر کینه کسوی
 رسا و کسلفی متناهد و سر بر مرتفع دارد و در اواص و باغ مستلله و سرگردن و سرالین
 گدارد و زیاده الحسل فی الکلب المفسوس اراد الاطلاع فلرحج النها حتمه لیه که سیر
 و حبیب را سود دارد و صل سحاب بیستان تنویر منکونه کل حصه سوس گدم حشله
 اکمل الملك بهر یک کفی انجیر جعد در سه رطل آب خوش و پندانه رطلی آید و روغن بادام
 مقبیه روغن کجد بهر یک دو درم آنکامیه بخارم اصافه نموده بیکرم حقه کند و نوبت ملاک
 نوی بر حواهد و بعد از معرطوس حیات رسد سالی بر و اصل کند حصه که لثیه حسن است
 است از حکیم علی حسن تخم حنظل و طرم نیم کوفته کمال بر زالا سحره و در جج هستی پوست جگر
 بهر یک کفی در سه رطل آب سرد چون یک رطل نماد صاف نموده نصف رطل از سر بهر اصافه
 اوقیه زیت حقه که حقه که مستعمل است با سحره و در جج حقه که لثیه حسن است
 بهر یک کفی که حقه که مستعمل است با سحره و در جج حقه که لثیه حسن است
 نان مشوه و حشو نما در حالت سکنه و طلع و جرج لثرس و در و مصالح مار و در سرین حسن
 نرید سعد برگ چیدر معرب الخروع قلعور لول و در و صفت سور کمال مصری از بهر یک حقه
 عار لثویث شمسید یک کمال مساوی حیات متعال معرب الخروع حقه متعال علی فحشته
 متعال عاب سستان از بهر یک بیت دله حوت ساید و صاف نموده قلعور حیات شمسید
 متعال تشکر سبع بحمال در ان حل نموده سیال آید و روغن حب الخروع و متعال روغن بادام
 ستر بر یک متعال اصافه نموده سبک را و و حصه نماید و حصه را
 متعل اروق و دواک نوره از می یک متعال حاد تنیه یکد انگ حقه نماید و اگر قوی بود
 کند انگ تخم حنظل و کند انگ حدید ستر اصافه نماید حقه که در قروح معرب است حسن
 مطور یون بار یک دو درم مقبیه میون سیلور گا در ان تخم را رمان پوست جگر کاسی تخم گا

و اما گریه یا میرد اشتغال نماید حشفه حاده که فو لج و او جاع مفاصل بارده و آلام جسم و امراض
دماهی و حصالی بارده را مانع است ص عجم گل سرخ مالونه سررکهاں حله تم حطل سرخ
تست برگ کلم سور کمال جو تسایده میالا بید فلو س حیات سرگشتند و راں حل کرده با رسیاله
و روغن خشت الخروع داخل کرده لورده از می نمک بهدی سودو سرور و سودو سریم
مایکو مخلوط شود حشفه نماید حشفه مانع ابر برای فو لج و امراض بارده رخم و در دلیست و در
سرین عرق السابون مفاصل ص سررکهاں حله قطور لول و قیق ست خشک از بر
اوقه معر ح قو طم دو اوقه خشک یک اوقه و صم ایچر برده عدد سوس گدم دو اوقه
یک یک نیم معر یک نیم یک و نیم حطل مقل ررق سکنج تخم سیدان معر بادام
سکو نه از هر یک ایچرم عاب بسیار از هر یک سی عدد برگ کلم برگ حصد رار هر یک
کوچک برگ سداب خشک دو اوقه بهر راد ربت رطل آب حالص گیرید و در رطل مامد
لس سالاند و در بهار و درم ارس آب ناهشتاد و درم یک اوقه آنکاه و در درم لورم از می
و یک اوقه حسل مضی و یک اوقه ریت ماروس گچ و نیم اوقه روغن مال و یک درم ریزه
بر یک کرده حله سار مد حسوی حنت صدراع کلس صنف دایع و اخره بهم برید و پست
ص سوس گدم با و آثار در آب شب ریخته نگاه دارد صمی مکرر بالید و حیره را آورده صا
موده بخور صا دست عدد و ادم متشر و می حشاش لسانه چهار درم مد سفید در آب
حل موده مبارک و برید و قدری خشک حالص اصا موده مکار برید و اگر اسه و صود نماید
تشر و کثیر خشک عدد راححت میراید حسوی حنت یا ک کردن ریه ص گیرید حط الطم
لب حط فو رو قیق کر سه لب بحاله حسو سار مد و حسل خیرین کرده سو ت مد حسوی تخم
لص مد به سعال را و مروه خشک را مانع لود ص سوس گدم دو بر در آب ترمایند و صا
موده آر و مالانسانه یک اوقه شکر سفید و اوقه فامد یک اوقه گیر اسوق و در درم و
اندازه کو تناسا تا سهل جرمه شود حسوی تشحیر برای لعت الدم مانع لود ص گیرید تشحیر

[illegible]

دو آنرا بخوبی نماید و در آن آب سرد و قوی آب میوه نماید و در آن با محلول مسیو قند
 سسند هر یک یکیم مار لقوام آرند و در آخر قوام حسرا شربت نس با شته حل کرده و در آن
 قوام سرد شود و در آن طلا و ورق نقره در هر یک نس با شته حل ساخته و در آن ساید ساید
 یا بوسه رانی نه با شته که برای شیمی هر حال هر یک شستن است سید بر شته متک محضر
 بیار شته داخل نموده خوب مخلوط سازد و در طرف چینی نگاهدارد و در آن سید بر شته
 متقال حمیرا ابر تیم که یکیم نسج الریاں حمت مدگان حضرت اعلی ترتیب داده بود و در
 ارال خوش و جمیع امراض سوداوی و تقویت قلب فی سیدل است ص که برای سید
 سیدل سیدل سیدل هر یک یکیم متقال و در متک ابر تیم سقر نس و در آن سیدل سیدل
 گل کاوریان و در متقال حمیرا که سید و سید و ابر تیم عام و در آن سیدل سیدل سیدل
 متقال ابر تیم را در و سیدل سیدل یک سار و در آن سیدل سیدل که گلاب نصف ماتی با
 صاف نموده و یک متقال با در که به علمی و در قدری آب خوش داده صاف کرده آن نس
 نماید و صاف سات داخل کرده و قوام آرند و اول صاف حل کرده خوب صاف کنند که سید شود
 و در آن دار و برای که کوفته باشد با سید و سید و سید و سید ابر تیم حمت خوش سوداوی
 و قوام با بلیو و متقال با در و با در و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 و در آن سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل
 و در آن سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل سیدل
 ابر تیم در و در قوام بود متقال صاف یک سیدل سیدل ابر تیم را در آب طلا با آتش تا
 تر کرده بخوبی نماید و در آن صاف کرده که سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 که سید آب بخوبی نماید و صاف کرده آب مذکور صم کند و صاف داخل کرده و قوام
 حمیرا آورده و سر س اول حمیرا را در آن جا و در آن برای دیگر سید و سید و سید
 ابر تیم که مع بهارات نماید و در آن سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید

کسیر جگ پوست سردی لکه لورس کرمای شیمی کل ملو و گورما اینیم ترش
 ار بر کدو درم یاوت رانی چهار دانگ برگ گاورما گیلانی ده درم کاو قیصری دو
 دانگ صندل در رنگ پودرم صندل سفید درم خیر آملیار و درم رزمجول دو دانگ
 ورق لته سه دانگ مشک قندی نیم دانگ سر شنب دو دانگ آب شنب اما شیرین ار
 سر یک سی متقال گلاب سید شک عرق گاورما ار بر یک پناه درم صندل دو س سید
 متعار سارند حمزه گاورما که غایت سوی دل روح لود دار الک حقال و قتی
 مایه ص کاو در دو دانگ مشک پودرم درم کل صبح مراده صندل سسل طب
 آتش بر یک سه متقال مادر صوبیج متقال گل گاورما ده تنال گاورما گیلانی
 هشت متقال سوای سه جزو اول پودر اول آب و گلاب بحیاسد و حوت و پودر
 و صاف نموده مالیک رطل صندل توام آرند پس سه جزو اول داخل نموده بکار برید ترست
 و درم تاسه درم با عرق سید شک و گلاب حمزه سه صندل اسمال صندل کدو دلم اسن
 صندل و دات الحس و دات الره را مانع بود ص صندل کل مسته سابق و قمع آن را دور کرد
 سر یکای صسی آن بمقدار یک رطل اران سه رطل قند سید را گوید سرد در اینهم که کد
 مال مایه در وقت بالیدن قدری از گلاب را آن یا تند مایه کو مخلوط شود پس در آن آب
 که ارد تاسه روز چهارم روز آن را یکو ک مال کند پس بکار برید و در وقت حاجت ده درم
 آرد تا دل مایه حمزه خنکاش برای برادر و سرد و مسد و تنوت دلی کند تخم حشاش سفید
 صندل درم کوفته آب پیانو آب مشه آب کدو بر یک نیم من تنک یک من توام حمزه آرند و
 اطبا تخم رخ در آب بای مذکور سه روز چسباید و بعد از دست بالیدن صاف می کنند و بعد از
 نموده توام می آرند حمزه خنکاش سه دیگر حشاش فی حوالی سفید و مع برالات و اصلاح
 رقیق سفید سوکس میسوس و در مع در وسیله و تعدیل اعلاطه مخترقه و نسکس حرارت مایه پس
 کوکرا کالان با هم صندل و سیکو سارند یا پوست را جدا میگویند که در تخم را درم بسا

و باد و بزم آب باران برید و بیا لایم و کس و داند احه قوام دهن و حمیره سار مد تو
 آن تا دو سال باقی می ماند حمیره صیدل مقول از ساس هم مرحوم ص براده صیدل
 میت متعال و دم آثار گلاب تر نموده یک سار در یکا پادارند از آن بخوشامد و تیسر
 آن بگیرد و بایک من صیدل حمیره سارند حمیره صیدل حاض سو و مر اج حار قلث
 تعقان و حمیات صیدل و اسهال دراری و تنوع و فی صیدل و ای را مار دار صیدل
 صیدل سو و سی درم کثیر خشک بختی درم و آب غوره یک صیدل درم و سرکه انگوری ده
 و آب باران یکس و گلاب و عرق سیدل خشک و یک یک بیم من یک سار و در سیدل
 سو شامد بار نصف رسد و اردست مالند و اریار ح کماں مارک گلد را سیدل یک من
 صیدل صیدل اصل سو و قوام آرند و سیدل قوام حمیره و آیدل س بگیرد صیدل سو و سو و
 مر و اید با سفته شست سر برود و اصلایه کرده و عذران به یک یک درم کا و قیصری بمیقار
 طاسی صیدل درم کوفته سمیه و رقی طلا و رقی لقره و اریار یک بیم درم بهبه آن شستند
 شربت سی درم حمیره صیدل به سمیه و دیگر قوی قلث و باغ از برای حقیق صیدل
 صیدل گلاب سو و میت متعال صیدل صیدل صیدل متعال عسرت شست متعال
 خشک حاض یکدانه و بیم و رقی طلا و رقی لقره و اریار یک بیم متعال گلاب یک صیدل
 و سمیت متعال عرق سیدل خشک به شاد متعال قدر گلاب و عرق سیدل خشک یک صیدل
 آتش ملائم قوام آرندل صیدل صیدل صیدل صیدل صیدل صیدل صیدل صیدل
 را بران قدر در بر شمول ساری بران رسد تا مثل حمیره شود و س و خشک قدر
 سبب صیدل سو و داخل نماید و در بیم رسد و رقی طلا و رقی لقره محلول داخل کرده نیم
 رسدل صیدل را داخل کرده سیکو بیم رسد تا کما آید حمیره صیدل صیدل صیدل صیدل
 باغ از برای تسکین التهاب و معده و تب و عرق و تب و صیدل صیدل صیدل
 مقاصری سی درم سو با آن کرده در کبسه کماں سو و در گلاب و سیدل خشک و رقی سیکو

از یک برطل یک سار و در محاسبه روز دیگر از رطل آب و در یک سکنس که سار و دوام
 که سار و مال ماضی رسیدن کیمه را مالند و سار و دو و کند و داخل نماید در آن آب سار و
 شیرین آب سار و حل ماضی از هر یک یک رطل صد سید و رطل سوام حمزه آورند و آن را
 صندل سفید طائیر سفید سودا و سرکه و درم مروارید با سفته صلیب کرده که برای شیمی صلیب کرده
 از هر یک و درم کافور قیصری هم صعال سوخته داخل نماید و تر سرد تا میگو محلول شود و در ظرف
 یخنی نگاهدارد و تر است و درم ماتیبه و تخم حارین شیر و تخم حرقه معتبر حرقه مشک حمزه
 مروارید از حرقه و الداد و نعایت تنوی دل و دماغ حل مروارید با سفته یک نوار و شیب
 سوخته که برای شیمی صندل سفید طائیر سفید و سرکه و درم مروارید با سفته یک نوار و شیب
 حرقه نوار و گلاب و سفته یک توام سوخته و او و یک سوخته حرقه نوار و سفته یک نوار و شیب
 و در نعایت دل و دماغ صید حل مروارید با سفته طائیر سفید صندل سفید از تخم مقرر
 سفید از هر یک یک سال غیر از تخم و درم طلا و هر یک یک کدنگ بهیم مشک منی هم متعال
 سات سفید گلاب بید مشک از هر یک و درم متعال حل ماضی سبت و در متعال سات
 که احاطه حل داخل کرده گلاب بید مشک داخل کرده سوام آمد و سر سرد پس او و سر سخته
 شربت از یک متعال تا دو متعال خمیره مروارید بقوی دماغ و قلب و رافع حستان و در
 و روح کلیه و متاه بسیار صید و احراج سگ کرده و متاه و ریگ آن سار از نایب راقم
 حل مروارید با سفته طائیر سفید هر واحد و دو لوله حجر البیود و سگ سرابی هر یک شربت
 غیر از شربت یک نوار صبح عربی سه ماته گلاب بید مشک هر یک یک آثار صد سید هم آثار
 صید هم آثار لطیف خمیره سار و دهر گلاب علی و درم کلیه و متاه و در آن ساته حجر البیود
 سرابی و صبح عربی موقوف سار و خمیره از تخم بار و حل از تخم جام صندل متعال در آن که
 طلا و دماغ و در دماغ سوخته سار و ریگ سار و عرف گاو و رمال هشتاد متعال قدر
 سگلاب و سار و دماغ و در آن داخل کرده سار و ریگ سار و سیرین و رت شیر

از سر یک سیماء درم قد سجدت و دست درم لغوام آرد و عشر است و درم و متک یک درم در احوال
 سیاه بدست طاسیر سید سوده و وارید با سفته سوده از سر یک سه معال که برای تمامی کس که
 صندل سید یک و متقال سه سه سه سوده دران داخل کند و خوب سرده و در اندام سید
 گل گاوران عسری عارض گل گاوران گیلانی مست متقال سه سید تن ص
 متقال گلها را در عرق سید متک بعد ری کرد و انکت مالای کلها مانند یک سار و در سیماء
 و حوتامید صاف سوده و مایه لغوام آرد و عشر است و درم داخل سوده و در اندام سید
 عسری مار حوت از اندام خوش و حوت و دل سید ص سرک گاوران گیلانی سرک
 مادر که بر یک میت و بیج متقال متک دو مائه عشر است یک مائه گلها را و سر که
 در عرق سید متک گلاب در رستان سید سار و در رستان یک سار و در سیماء سید
 حوتامید و صاف سوده یا مالایک انار سات لغوام آرد و عشر است متک مل سوده
 و در اندام سید سار و در رستان سید سار و در رستان سید سار و در رستان سید سار
 نام سیماء متقال گلاب و عرق سید متک و سرق گاوران از سر یک دو صد متقال از انار
 در صورت یک سار و در سیماء و مالایک و مالایک و مالایک و مالایک و مالایک و مالایک
 مرد و از سر یک سه او فیه و س نریر آب و سید سید از سر یک کس تری عسل مصفی هم
 بر مجموع یک ماکر و سیماء و کف آرد و یک درم لغوام آرد و در و وارید با سفته سوده
 یابی که برای تمامی از سر یک و متقال مادر سید و متقال و سیم عمل جسی و مرد و از سر یک
 و متقال صندل سید سید کل سرج کل گاوران متقال مصری هم سرج هم سید طاسیر
 سید کسیر خشک منقش از سر یک و متقال و سیم از سیم معصیج متقال سید است و
 لا محلول از سر یک یک معال و یک دانگ و سیم تخم حرد و معصیج متقال متک متی چهار دانگ
 رنق لقره و متقال در سوره سید سید متقال خشک معال خشک معصیج قلع است و دران
 و انی بود و کل یک در سید سید کس صاف سوده لغوام آرد و کف و در اندام و سید سید تخم مع

مرال رود در سرد ما یکو آمیخته شود و عشر است به چهار شمال سات مسدود گفته شده اند که اگر
 مرال رود در ما یکو مخلوط شود ترست بکشتال خمیره عود ترس نابین محمد که را البع مصرع
 است و مانع شود از برای سود و فکر و دوسواس و حقیقال و الوان حمول و صنف معده و دماغ
 و قلب و کند و بخت استنقار و لیاا و ضعف ماه معید ص ص گیر از اسار و ن تاسمی و افلاک
 کسانه پل و انجم حساس از هر یک یکیم اوقیه مضطک روی را و در طمانتر سید ابر شیم عام رس
 فلفل و زیتک از هر یک چهار درم مجموع را یکم کرده سه ستار و در چهار رطل آب نجیاسد و بخور
 آن مقدار که پنج مایه پس مالید و یا لایند و داخل نماید در آب صافی آن آب سب آب
 شیرین است به ترش آب ماس آب در رسک معقی آب الگور آب انار ترش آب سیف حل
 از هر یک چهار اوقیه پس سه دراد حل کرده توام سه درم مجموع لسی مطبوع اول و پس
 قند مسد و اصل کرده توام آورد پس گیرد خود بدهی سیاه رنگ عرقی چهار اوقیه و در پند
 مرعان قدری که باقی شیمی از هر یک سه درم باقوت ربانی یک درم دیم بهر باد گلاب و عرق بید
 از هر یک بی رطل آب لیمون آب نارنج هر یک چهار اوقیه صلایه کرده در لال حل نماید و در دهم
 چون لایق توام آید عشر شنب مخلول و در دم ورق طلا و ورق نقره مخلول مشک ماهر
 ر عسرا سنگلاب سوده بعد از آن که از انس خرد و آورده باشد در آن حل کرده در ظرف صبی
 مار حاجی یا لقره نگا بهار بد ترست از یک متغال ما و در دم جسم به از نابین علوی بجان
 مرحوم مشک و منتظ است ص حمل متغال شکو مسد را قدری آب داخل کرده و را آتش مسد
 و بخور آورد تا که بر سر آورد پس قدری سیده تخم مرغ را را را برید تا که آن را
 تمام کرده پس صافی نموده مار در و یک کند و بخت متغال سنگلاب حوت سود و اصل کرده
 توام خمیره آورد پس از انس خرد و آورده تخم حساس معرا و دم مفتتر از هر یک ده متغال
 در نهایت رمی ساخته و داخل کند پس حرس یک متغال و نیم مشک عشر شنب از
 هر یک چهار دانگ سوده و اصل کرده و به تر محول ساری آلفد در هر نیمه که مسد

شده خمیره گرد و لیس نگا پاره شمرست یک شغال خمیره رم و در انالیف را فم اقسام
 حقیق را مانع نمود و تنبیت قامت نماید و فخرج تمام آورد و سواس سوداوی را رایل که
 ص در سابتده و دلوله لاحر و محمول من سید ابرق من معر من گاوران گیلانی هر یک کدیر
 عشر اشهب کتیتقال و ورق طلا و ورق لغو هر یک کیم درم گلاب سید متک آب امارتیر
 هر یک اوقه سات سید یک نیم با و اصل سبب مهت تولد تراب سبب بیت تولد اصل
 سات و تراب را در آب حل کرده بر آتش گذارد بعد از آن که آب سرد شده باشد گلاب
 و آب اماره اصل کرده لغو ام آورده و در استند خمیره یا قوت و سواس سوداوی و حقیق
 و ضعف و اقسام بالیو لیا را مانع است از انالیف خلط و بجان ص آب خمیرین آب سبب
 آب امر و گلاب عرق سید متک از هر یک یکصد شغال عرق گاوران عرق معدل از هر یک
 یکصد شغال قند سید ده من طی قدر اناط و عرقها سوختا سد و کف آرا گیدرس لغو ام آورده
 بر سر مد که سید شود لیس یا قوت ربانی و ده شغال گلاب ملایه کرده عشر اشهب لاحر و محمول
 بر هر مهر و از هر یک دو شغال اصافه موده و مرتب سازند و در ظرف حبیبی نگا پاره و بعد از جوش
 استعمال نماید شمرست شغال خمیره مسک حل قبل از صبح مد ساعت بخورد اساک منی و
 شمرست ابرال را مبد است ص مگر بد حساس مع برده و پیر طبل و یکم و ده در مهت من
 حدادان سوختا سد چو آب ثلث رسد مالند و با لاسد لیس ماکیل طبل سات سید لغو ام
 آورده بعد از آن آرائش در و آورده و کبیل مست درم حور بود و درم اصول یکد درم عطر
 سیدرم کوفه سحبه داخل کرده تر رسد تا یکم و محاط شود و خمیره گرد و در ظرف حبیبی نگا پاره در حر
 کبیرم حار و صحره مع رای هملا و قبل نشد در او پوست بجهت مرغ را که شسته باشد مسکو مد و
 حو اود اصل این ترکیب میشود لهما این اسم سیمی گشته و در نیمی کتب مسل بحر الحوا
 و غیر آن این نظر اسما و محله و را و خمیره نوشته اند حرم قلع میسکد ریاض راض قشور مد و
 عقدی که حاکمتر صدق و در بد شمع رید العر لعلی قلع قمع اقلیم بیای مللا شامی

اسد را و خنجر یک یک محو و الحس رفع حر جبرق نیم حر و کوفه سنجیه بمثل درم کسید و در
 سارند و رفاده برین سیدد حرم صغیر اجزای آن پوست برصیه بدین یک ساید و جواد
 تنها مانا شکله مروج نموده استعمال نمایند و در صورتی برصیه این است که اگر در آب شیرین
 تر نمایند و در آب اسد و در عمار یوتیده دارند و چون آب منقش شود و قندلی سارند و
 نایستگه می شوید و پوست مار یک که بر اندرون قنور جدا کرده و در کسید و آب دیگر که
 و درین طرف لسته دارند تا عمار رسد و دستور اول ندارد تا آب گنده شود پس مسوده کنگر
 و پس قسم نگار عمل نماید تا آب از کسیدیدن مار ماند و پوست از قنور جدا نموده و پس دستور
 تباه شده نگار بر ملاگر قنور برصیه که از این بچه برآمده مانند گنبد قوی الا تر خواهد بود چشم
 لعنه از برای سیاه چشم محرم نوشته اند پس بگیرد پوست کرم مرغ که بچه برآورده مانند
 بدین کسید و صلایه نموده از حریر سنجیه در غسل آینه در چشم کسند خرم حل محصل صریح و مسود
 و فالج و سکه و وجع راس و صیق الفس و لو وجع عصب و سرق النساء و وجع معده و مایع و
 و مضمضه کردن آن تسدید لته و اسهال و لصفیه صوت نماید ترشتر اردو درم نایستد در
 ص بگیرد محصل سفیدی را کنار و چشم و ورق سرد مثل سیاه و منظم سارند و در خطه کما
 و حل برود در سینه معلق ساد و بر دس یک مس این بیار و در سیت مس حل حر میرانند
 در صیف سیت رورار انداز سر طای تا آخر اسد در آب عمار ندارد پس نگار آرد و اگر در
 نو و سیارند کور اما سر که مسطور در قدری ححری بخت ساید تا ماهر شود و صاف کرده نگار بر
 بعضی نکس بیار و در مارده یا سارده مس سر که انداخته در آفتاب میدارند و مولا تا طلوع
 فرموده که حل حمر عبارت از این است که در ده مس آب انگور سر که انگوری حاصل صاف
 کرده درم سرکه در آب عمار نگارند تا ترش شود و خضاب که محافظت مو کند و سفیدی
 که در عجز وقت حارص شود و در نماید ص محض حله کسیر خشک محصل لادون پوست
 حر تر خشک کرده تسایق همان حب الحمد بدو سرخ تنب یابی مار یک کوفه لته آب

نمیزد و در من سارید و خشک نماید وقت حاجت یک قرص گرفته و طرح آله و اس حکم کرده
 در براده دوسه دانه حساب کند مانند حساب ارادویه معقوله و باغ قتل لادن و قتل و
 مسک عالی باشد تا باغ لب حساب معیبت و مستعد را نشود و حساب که مورا
 سیاه کند و در من سحر با است باعتبار آنکه محروم الیدلی آنکه برسد حمل میکند و حاجت
 بدیستش ندارد و در دو گنبری اثر میکند رگش طلاوسی نمی باشد و حله را سیاه میکند و
 مار و چهار حصه سگ راسخ دو حصه و شادریک حصه تنب بانی هم حصه مار و در خاکسرم گرم
 که بخورد در میان آن بریانی میکند اندازد تا سوخته سیاه شود و در دو واحد اما یک سایید
 و در آن نماید پس کما کرده در ظرف آبی سحر و آب آله آبیجه بسته آبی سلیقه کند با حوت پیچ
 گرد و پس موی را آب آله تنوید و در او مالند در پنج با موی و دند و گنبری آب آله سوید
 آب گرم و مانند که آله راحت در آب بخوشاید پس آب او را داخل دو اسلند و در شش سو
 نگار برید که عمل طبع موی تربیت است و حساب که موی را سرچ کند و اسفر سار و ص مریج در
 رس ده و در مریخ و باعث یعنی شوره و در موی حمر خشک کرده در بریان نموده هر یک سه دم
 عدد هر یک جدا گانه بخیمه و در آن کرده یکما نماید پس بگیرد خاکستر و رخت آله و آب بر آن ریخت
 و یک شب سحر و موی را آب خاکستر و کورست نشوید و غش آن دوا در کور آب
 مسطور برشته حساب کند و دیگر مالند تا رنگ و بد خضابی که موی را سفید کند و
 ورق الخطاطیب راس خشک کرده که راجع تخم ترب لیسین خشک قنار خشک کوفته
 بر پاره گاو و حل حمر برشته نماید نماید بعد از آن که مکرریت بجز کرده مات موی بارادین را ریش
 یا چهار ساعت نماید و در کس و موی را تنوید و دوسه ساعت فصل واده مار سحر کند
 لکریه و اناده نماید و همچنین نکالر کند تا که سفیدی در موی پیدا آید پس وایم بر و عن
 تدیس نماید و حساب که مورا سیاه کند و نکا بهار و ص آسته آله پوست برون گردان
 شقایق حساب کرده در م مار و دو عدد هم را یکموب نماید و در دو رطل آب بخوشاید و مایک

[illegible]

چون حسه کسب شود برود و بعد از آن دوا را معسارند و در مدخل کات همدی مردار سنگ
 بلبله بلبله مرصاف صبر مورد احراق اسادی کوفته سحبه بر جراحت یا محل حمله استعمال نماید
 بعد از سه روز بار کسب جراحت منتهی باشد مانند خشت لیون برودت معده و حکم و احتیاط را
 مانع ماسد و با صبره را قوت دهد و برای بران مفید صبره تراب کسب ده رطل غسل صبره
 سه رطل رخیل ده درم قافله صغار و کسار و عفران از هر یک یکتهال و رطل مشک از هر یک
 سه درم و از چوبی غلغل از هر یک یکدرم و دو درم راسیم کوفته سوای سسک و عفران در کسب
 و مسک کسب راسیم سه درم و مسک و عسل را بخوبی تاشند و کسب را در آن افکند و هر ساعت ده
 ناله با شرباق فوادم آید پس کسب را در دانه و مشک و عفران را در دانه حل کسب و
 انگاه نگار دارد باب الدال المهمله دوا المسک حلوا مع است از برای حشاش
 و فالج و لقوه و صرع و حنت نفس و اسهال و اگر از امتلاهی و مقوی قلب است و معده
 ناک مسار و دلش رطوبت از آن می کشد و همین است در صمغ اوتس و زیناد و روج
 عفرنی و زوارید با سسته کسب را در هر یک ده درم از ریشم مقصر من تست درم همسین سسل^ط
 ساج همدی قافله و رطل از هر یک یکدرم است و از غلغل رخیل از هر یک چهار درم
 مشک سه درم عسل یکس از ریشم را من من مسار که مثل غبار گردن و حواجر را در سنگ
 صلابه کرده و باقی او دیه را کوفته به حبه عسل مصفی است تراب ریشم متقال و حکیم الملک
 بعد از دوا و معده از من قسم اول مایه محول چهارم حصه مفرج می ساخت و در صمغ اعدال
 مخصوص در ریح سموم و دعوت است احلاط اتوی می گشت و دوا را المسک تیرس از
 حکیم علی ص^ط و زوارید با سسته کسب را در حال از ریشم مقصر من زیناد و روج و عفران سسل^ط
 قافله و رطل ساج است حد بدینتر و از غلغل رخیل مشک سسل^ط همسین اگر قرص غیر موجود
 است دعوی عسره تو که کسب است سید حد متقال عسل جام و دو صد متقال دوا را المسک
 که در مرض بالینو لیا ای احراقی صفراوی بعد از شمع حنت همدی و راج بکار آید مقول

شرح حکیم علی بن اعرافان ربع حرد مسک نصف حرد کمر المسک کثیر طماتیر معرجم
 حیارین اریتم محرق مروارید با سده ارب واحد جردی سولوی سیت تیرین سه حرد با سده حد
 سکر طر سحر سار د تریت دو درم تاده درم شراب نعلج سیرین دو ابر المسک
 حاسن ارب و نادین قلاسی قنوت جمیع اعصار ریتیه و جمیع موتا کد و در حصال که حاد
 ارجار بود مایع است و ماهین را سود دارد حص مروارید با سده سیدرم گل گاوریان شنبه
 گل سرج طماتیر سفید کیر مشک مفسر کمرانی شمی السد محرق ارب یک کدرم مسک شمی
 دو دانگ سات و رب سب ترش ارب یک نقد ضرورت سار بد و صاحب میران الطمان
 گفته که مایع این دو انقبوس به پروت است و مشک است در درجه نایه دو ابر المسک
 مایع مایع است برای جرح و فاح و لغوه و حصال سوداوی و او حاح و رباح معده را تحلیل کند
 حص سس و می حشره قوی ارب یک دو متعال شتل الطیب مرکب ارب یک متعال
 رنودین صبی حمام با نحو ارب و حرا کرم کرس ارب یک چهار متعال مشک بار دین سادج سید
 مروارید ارب یک سه درم حیدر ستر مکرم درم حسل سه درم ادویه تیریت یک متعال +
 دو ابر المسک بار دار حکیم الملک ارد سالی مریدی حص گل گاوریان گیلانی صحر
 گل سرج کسیر مفسر طماتیر سفید معرجم کد و معرجم حیارین تخم حرد مفسر کمرانی شمی ارب یک
 سه متعال گاوریان مروارید با سده ارب یک مفرص ارب یک دو متعال تریت واکه است متعال
 سب سفید کمتعال کتاب دعق سد مشک ارب یک حیدر متعال انظر لوق مفر سحر سار بد
 سرت دو متعالی مولف گوید که حیت اس دو ابر المسک بر بار که مدول مشک اطلالی و دار
 صبی لوان که دلمکه این معرجم دارد است دو ابر المسک معدن تالیف سلو بحال مایع
 ارب برای حصال سوداوی و انیجولیا و رانی و معوی قلب و دماغ و کبد و حست لیس و
 نوس اس رائل کد معده را قوت و بد و تحلیل اسج و سوداوی و مایع صودا و مایع تولف
 این نسخه محرب نوشته حص مروارید با سده کمرانی شمی ورق گل سرج اریتم ترص و اریتم

همس سج و سفید در ریح سرخی در حوالی از سر یکدو درم مضطرب است میل دوازده هر یک که
 مسدل سفید طائیر سیاه مسدل سرج کثیر خشک معتدل کل کا در میان آله مستی مسدل سرج
 مسرورق لغز از هر یک مسرورم در خشک مسی سحر دم شود سپیدی با در غلبه از هر یک که
 و هم سر است شک متی از هر یک چهار دانگ رس سبب شریک سفید و مسدل سبب و مسدل
 دستور فقر معمول سار و دودار جل بر در استمال کسد و دوازده المسک مار دلی حوا و مسکه ملو
 صاحب ص طاسر مسدل کثیر خشک مسدل سبب تخم حرمه مسرور هر یک چهار دانگ که با
 مسدل سرج هر یک چهار درم خشک می دودانگ سات مسدل سبب و مسدل اوده حوا که نیم
 است مرتب سار و دوازده المسک است حقی و حقیان و حجب و هم و در و مسده و
 سوز و هم ص شک متی سحر دم مضطرب حوا و عام دار صبی لوست تریج و مسدل سبب هر یک که
 فافه که مار و معار سحر و در ریح تخم فرج خشک تخم با در مسکه تخم مر و مسدل سبب و در
 مسدل که مار است هم عام سراج همین سر یک ده درم حاصل بلبله مرغی مسدل و دوازده المسک
 مار دار حکم حوا و مسدل طاسر مسدل مر اید با مسده که با مسدل سبب و مسدل سراج متعال
 تخم کا و مسدل و متعال کثیر خشک از هر یک دو و متعال و ریح کل سج حوا متعال ریح لغز
 مسدل اشک یک یک مسدل خشک حاصل هم متعال ریح خشک
 مسدل و در متعال کل کا در میان دو متعال با و متعال ریح سبب تریج حوا و مسدل
 مسدل حوا و در دوازده المسک مار و مانع از برای حوا که حادث از تریج حوا و مسدل
 طلب است مسدل از حوا ملو و جان مر حوا ص کل سج طاسر مسدل کثیر خشک کل مار
 که با می از هر یک که مر و اید با مسده خشک متی سبب حوا و سات مسدل و در اوده
 و آب سبب ریش قدری دستور مرتب سار در تریج مسدل و دوازده المسک مار و
 منقول از سانس هم مر حوا ص که با مسدل طاسر مسدل و ریح لغز از یک مسده با و مار
 کل سج کثیر خشک از هر یک نیم لوله از تریج حوا و دوازده تخم حرمه نیم لوله حوا و دوازده

از هر یک یکماتمه مرادید پنج ماته ورق طلا ماته شش نیت شربت دست اما
 مسرم ماته حسل و سات مراد این در باره اقم سرخره نموده دیا قودا صاحب بر این قایل
 گوید که لغت یونان ترسب حشاش را گوید که از دوست حشاش ماته انداز تخم آن در
 معنی مطلق ترسب حشاش اطلاق می کنند سیح مرلات کند سرخه خشک را لغایت ماته
 حص حشاش مسدود است بدست مد تخم حطمی کثیرا صبح سوزنی تخم جبارین مداده تیسری
 هر یک یکماتمه اصل السوس بنیت درم در قلو ماده درم محمود در شش رطل آن را
 محاسبه و تسار در مارم شود نین بالحق درم سرید ما هر اگر دوه نیمه آب بعد از آن صاب
 کرده مانگس قند لغوام آورید و یا قودا مسول از صاص هم مرحوم ص کو کماریم باوکل
 اصل السوس هر یک هم تولد تخم پرسیا و تنان هر واحد چهار درم صاب یا تزه حد و صبح سر
 کثیرا هر یک نیم تولد رو فار خشک سه درم سر تخم جبارین یک درم هداده شش درم جاری
 درم سور مفعی سی داه او و برادر و دیم آمار آب مارا یک تسار در محاسبه ارا
 تانس خوشامیده صاف نموده ماسم آثار مد سفید لغوام آوردم گاو توام درست سود
 سفید متبب تولد حشاش سفید چهار تولد مسرخم کند و تولد بهبه را شیر کنند و در توام مذکور
 تانس ماسم کم کم تیره دامل نماید و توام را حرکت داده ماته شیره با حدب شود و توام
 سجدی رسد که مانگس یکماتمه ارا را رط السوس ساسه صبح سوزنی کثیرا ارا یک نموده
 آخر توام اندازد و تیره نگاه دارد و خم ماسمی آن می ارا راج است ماته شکر و روغ
 مانع ماسد منقول از صفائی سن سر از سفید حطه از هر یک سسی درم در روغ مفرقی فلفل
 در اصل حافره و اسار و سلیمه و طر و عقال رکبیل از هر یک دو درم کوفه سخته اصل
 لستند ترسب دو درم دوا الماکس کثیرا علامت جگر و سر و معده و استسار و
 بر دوت معده سفید و لول بر اند و سنگ کرده و متابه بر پرا و بدل لاو کند ص لکست
 دو تخم کرس حسل برره کرانی رکبیل یکماتمه درم کما طوس روغای یا بس هر یک

بهار درم و چهار دانگ چهل تا زرد گرد هر یک یک درم مسرست و طری سنبل هر یک دارد درم
 نوه مارده درم حب لسان سلیمه مصطک منقل فص الدیریه اسارول هر یک شش درم
 کند چهار درم دار لعل زرد و طول هر یک سی درم و نیم روید حده او حر هر یک ده درم
 رانگوس سبت متت میا الیوس سه درم کوفه سمه فصل معجون ساربد ترست یکمقال
 دوار الکک صغیر سماع وی قیوب سماع کبیر است ص لک معجون قسط طح قتلخ
 ترست حب الدار حله لعل هر یک ده درم روید حبیبی مارده درم کوفه سمه فصل استند ترست
 کدرم باطخ اسپیش یا آب گرم دوار الکک گرم کبیر اس ص حکر و سیر را که از سردی ماست
 نافع است دسده بکتاید واد بار اربع کد و کده و متا راقوت و دود لولی براد و مسقا
 که کسب درم حکر و سیر روید سود دارد ص ریحان دوارده متعال اسارول مویتو ایو
 فطر اسالول روید حبیبی هر یک چهار درم سسل شش درم قسط سلیمه ققاح او حر حب لسان
 هر یک یک درم نوه دو درم رب السوس حده مصطک عاٹ هر یک سه درم روغن لسان
 مضاف چهار درم کوفه سمه فصل استند ترست یک درم نادر درم مامو العسل دوار
 الکک گرم صغیر سماع وی قیوب سماع کبیر است ص ریحان سلیمه سسل ار هر یک دو درم
 ققاح او حر قسط وای حبیبی هر یک یک درم کوفه سمه یک شاد و در تراب انگوری نر کد
 زرد و دیگر فصل معجون ساربد ترست یکمقال و کرم اسم ریحان است و چون اودا حل
 این معجون است و اصل و عمود این ترکیب اندامین مسمی گفته و بید الورد یعنی
 گفته اند که معنی دسید الوردان است که در و سرار همه احرا است لیکن از دسید ایرستان معلوم
 میشود که عمود اصل درین ترکیب و در است حواه مثل همه احرا مانند یا ر همه احرا و این
 این کم بود لیکن از هر یک حر و درن ریاده باشد و این معجون یکی استا گردان الوالکرا
 است که طبیب حلفاوی اندود و این معجون را همورن طلای و روح مالحمایه و ثنوت
 سده و ضعف حکر و استسقا و سعفت عظیم دارد و کدر تخمر را فم آه سسل الطیب مصطک ریحان

لما تشرعوا في دواء اسارون تطهر من مائة كجم كسوت لك مسمي تخم كرس بر او در طول
 حسب طبع عود عرق من اسارون كدم ورق طلي مسح مسرع الامعاء را بر مده او و عمل
 سه درون او و سه تشرت ار كدم با دو درم و ميا اير سا ماقع است ار را ي سا و مراح معد
 و اسماح ما و اسر در لعل كه عمارت است ار اسد قاني و لعل لعل است صا اير
 مست و چهار درم لعل ميت و درم ر كسل اسد ان ار بر يك و دارده درم ايسون مسطلي
 را با در اسر يك ما در درم ما خواه كجم كرس را بر يك چند درم كوفته حبه لعل منفي سه درم او
 سرسته معون سا در مرست متدا و عصفه و و اير القسط سرج ريش گفته كراين دوا ماقع
 ار ابي او جان كدر و معد و صا و ارضي سله ساه فطار در يك سبي و درم ر عسرا ل ميت و در
 ايسون كجم كرس ار بر يك و در درم اسارون مست و در درم ر يود صبي و در درم فلاح او در
 در صا ي ار بر يك صا و چار درم مراد و تراب حليط بحساسد و سالا سد و او در را نال
 ليرسد و و اير الكسريت با ليل حكيم سبي ر ياق معد كفته كراين دوا در لثوت احتاد
 صعب بدل في سديل است و در اول درخت ثالث گرم و صا و سروي است و در در
 ار بر يك مسال تا يك مسال صا سسل الطيب و سطح سله مسطلي حبه العار ر كسل و لعل سا
 ار بر يك و و مسال را او در طول لعل سياه كجم كرس ايسون ما خواه رسره كراي سلو رنو
 ما ريك اسارون كرس را و اسد ان يوديه كشتي لعل خشك تخم اخره كدر از بر يك چهار درم
 حو و هدي لعل سبيد ار بر يك بمقتال ر عسرا ل يك متفال و يم مشاك مني و صول ار بر يك
 مسال با و در او در سسل منفي معون سا در و بعد از ترش ماه استعمال نمايد و او را كرس
 و صلا ح ما در اربع نمايد و صا ي در در صا سسته كدر ايد و او را سوط ما سد دوا ي كه طري گفته
 كه آن را بر صاحب صلا ح سد و الحاصب در درم سا كس كرايد كرس و و صلا ح سد
 سليل مدد و او را كه صلا ح ما در اير ل كدر تخم كاسي را كوفته سكلات سانه رسره و حبه طين
 كدر و كرس حكم دارد و او را كدر اير صلا ح محراب مست كرايد و او را كوفته سكلات سسته

سر نهاد نماید و او را که ای سداح مرض و تسهیل محب است گمرد مدد یهودی در آستانه
 دوسه قطره آن را سوطا نماید و او را که حال دودی مانع است و دود در آنستد گمرد
 در آنست که سنانو ساید و دیشی حکا و او را که حال سوطا که آن را محسوس سری کرده در آن
 خود گمرد سوی سوخته السان در روعش گل آبیجه استعمال نماید و او را که مری گسره اختلاط
 عمل و نماید و آنرا الکلیت او را یک روز راتل گرداند که مری در مری اصول در بار السیر حل کرده
 بخورد و او را مسموم را بایست سلوچیاں حل صح سوخته و آورده متعال و بیمع لقا صر العیض
 او را یک بمختل کوفه در یک بیم من سر بر سیر گا و اصل کسید و کوتاس پس فرد آورده تا
 ماست مال رده سیر را ماست مدد پس مسکه آن ماست را تمام گمرد و بکا را مدد پس
 حور لواح مدد و میان آنها را عالی کرده حاکه آنها را نگاه دارد و در حور با عالی موده بمختل
 اصول گا درونی را فیتله کرده نگدارد و حور بار را بخیر گرفته در روعش گا و سریان کسای که
 سوخته کرد پس حور را از آنها جدا کرده پس در آن دایمی پس سفید و سیر شتائل مصری نیم
 حشاش سفید گل گا و در آن سر سخته حشاش نیم حور و مفسر او را یک دو متعال و دم رعن آن کمیتال
 و کدراک و دم تعلب مصری معرادم متعسر حور و معرادلک معرجه الحمر امر حشاش
 او را یک بمختل معر نیم حیار پس میده متعال و بیم ورق طلا و ورق لرد حشاش استک می
 او را یک چهار دانگ سات سفید حل معصی او را یک نو و متعال او را با ایجه کوفی است که
 ایجه حشاش است حشاش مجموع را با حاک حور با مسکه مد که حور کرده عمل و سات را الکلیت حرق
 مد متک عرق گا در آن حل کرده لغوام آورده او را با آن استند و او را ممت القوی
 رحریات عماد الدین کا شرف عار یقول روم سفید معرادم او را یک یخ درم تیر حشاش نیم
 یخ و درم اسارول یخ درم از مجموع حشاش ساختن رور و یخ سخته بخورد و اگر در زبان
 قوه را نکل کد از تیشی سر نماید و او را که صر الطفال بر دوجب است و او را ممت
 ریزه را و ساید سحر ماسد و بچین اگر بر داده فاد ایا رلیان سیلگون سسته در گلوئی طبل

تعلیق نماید ام العیال را مانع شود سر و آلوده در خلاصه الحار و ریختن صحن الطحال شود
که جدا الطحال را اس مرض سه لوت و مستقیم نماید که در دود و دود و مرغانی آنس سبج کرد و در یک
مسال دو اسروا و لوتشانی دایع سهاد و در حال مرغین سورتن آن سبوش آن و دیگر خوب
لغنی بالنگ که سفید و غیر آن دایع میکشد و و امر که لوتج آن برای صحت و سکت مانع است
صن تنم خنظل و دار الحار و تشار و تسویر کندش حرولی انیس طعل بر کسبل حد سید تر مریول
اسطوخودوس باور کویه بهام با یا محمود در می دسد و و امر که در دوا ستر خا و غصص با دایع
صن گمرید باور و در مار و صن ریت محرم طلا نماید و طع و الساس حرول و در استخوان سار
نار که دوا که در دود جسم ننگ لحظه ساکن کند صن نو و سید کدم روغن گاو و هر یک چهار دم
و بهر را حمر کند و جدا ناله سار و سالی بر آنش لاکم سید و یک سلوله بر آن گذارد و صن گرم
شود و رم کرد و در جسم سید آن را با سر شود و صن سلوله دیگر که گرم شده باشد اما در حتم سید
کشد و در در طرف شود و و امر که گل حتم را مانع شود صن بر کسبل بهنگیری نمک سنگ
حمله بر کوفه حجه و حتم کسد و و امر حمت سده که در کوفه حتم طرف سبی هم سید کاز
صن رنگار و تشار و راک سائیده بر آن گذارد و دواست ساسد و اگر اثر نکند تا پس طع
کشد سید و تخم مرغ گذارد و و امر که سول دایع و جاله سردار لقانی صن سات سید و دایع
میج سید و سر شاه الاپی حور و سگ سری معرجم سیرس بهنگیری سینه که در آینه لیب
میگسد هر یک کدام کوژی زر و دشت سد و سل سیرمه کرل موده و حتم کسد و و امر که
حیت دود و حور و به کدر و حله قدیم و دیگر اوزا صن حتم را لیب حلیم بخندار لقانی صن گرم
سگ سری یک توله میج سید و حتم سد و بهر در سائیده سحر به حجه و در نهالی روغن مالکوت
سول اندایع حیدر و در حور ساید تا متل عار شود و صن نگار سید و و امر سیدی حور
سول از سابع صن معرجم برای راجه حتم و دایکی صن هر کسد و را از مد شکسته دست
محبوب او را از یک طرف آنس دسید تا ترس لوتن کرد و و فیکه مدی رسد که در حله

بعد از در طول تنگانه دوباره نماید همان وی رطوبت مسج که جمع شده باشد آنرا
 در حتم کسب دارد که بعد از آنست المام بسیار و بدو سوا سبب بود که سیلان اشک
 آید و درین ماکلیه بر طرف سار و دوام که دفع تنب کوری و در اول است ص بر
 گاه و در شش کرده و در و در آفتاب که در عین مرور در عین مساوی گرفته تاں بر هر دو
 کرده و در دیگر در آفتاب که در عین احتمال سار و دوام که بریدل منور دفع نماید ص کاهل
 جوهر و در در عین صلی سائیده بر ملک مالد و دوام دیگر که بریدل حتم دارد و ص بر عین
 بسا سبب هر دو در آب سائیده بر مژه مالد و دوام دیگر که حرم بین رابع می نماید که در آن
 و او در گلاب تر نماید و در آن گلاب را در حتم چکانده باشد و کاهل در آب همین
 حکم دارد و دوام که طلا کردن آن حتم در رابع می می نماید که در روت و سبب می بین
 باشد و در رابع بر آب سبب بر آب سبب که در حتم در رابع می می نماید که در روت و سبب می بین
 روت و در آب سبب طلا نماید و اگر سبب دفع مطلق باشد در روت و در آب سبب طلا
 در دواء زبور که سبب در آب سبب که در حتم در رابع می می نماید که در روت و سبب می بین
 رابع است ص بریدل در روت و در عین هر دو را سائیده احتمال نماید و دوام که حتم
 حرم بین مجرب است و منع میکند حتم را در قبول مواد دارد و ص بر در راتل شمار
 سائیده بر احسان یا سبب و سبب و سبب ساعت که در دوام که عصاره و در دیگر که سبب
 و در آفتاب بر آب و در حالت بر آب و در طلوع یک هفته بر آن در روت و در طلوع
 حکم که سبب سبب سودن آن در طلوع سائیده و آب مادیان آسبیده احتمال نماید و در حتم
 سبب میکند شکوری را در درون حکم که در نگاه و حتم حتم بر عین و احتمال حصول آب
 را بر آب یا آب بسیار سبب دفع ترین استیا است حتم این مرض و کذا الک در حتم کسب
 آلی که در آن پوست سبب در آب سبب را سائیده باشد عصاره و دوام که حتم در

راکل کرد و ماس را مانده برید و دوام که کمال شعر را که اراد است بطرسوی ملح و شاعر
افتاب حادث شود مانع است که بر او اوم و گوید و بر قسم حماد نماید و دست در خیم
و یکم چشم که آب گرم و دوام که مع شعر را که کد حول قصد و در آن و صدید سر مسا
در لغات هم صام آیمه بر موضع شعر عالم و دوام بخت آلیل حس ص شیر مرغ و دل
طلا و دل سید و الیدن عکس است موجب تحلیل و دوام که شعر را که مانع است و بی
مکتد و بی الحال حول اسر و مار و ص یکله ران مالسد و فکر را حمل کند و دوام که
سبح اسات شعر را که دسر مستلک که صد و کوچک موحه سائیده لطران برشته
لعدا رتب نالید و دوام که تر کرد و سر را و ص صحت جیم مادی و تیا گوید و مهت رو در
ماران بر ما بدس خشک موده سائیده استعمال کند و دوام که تش می سر و شاز کند
رایج حرو و شور و کاس شب خالی رحضراں بهر کی حروی ماریک سائیده قدری لای
سعر و صیل در می طبل کرد و مستغرق و مانیده ماسد اندارد و دوام که اصنام رما
سد که ص بلبله کل حصص امار عام را بر سوده آب سوطا کند و دوام که ماسور می را
بد و آن گوشت و فی بود که در می هم رسد رجا و تاد استخار یکجا کرده اند آیرد
سلسله مدلی آوده در سوراخ می اند و اگر گوشت و شیر می بر میر نماید و دوام که مانع
سرای قروح و بر سه الف مقول را سانس هم مروح ص حصص مر و صراں سعد بر جنت
گویند و خوب ماریک ساخته در آب لوبخ نماید و دوام که رماف بر مد و کج کسه در
سائیده بریتالی طلا نماید و دوام که سده می مکتاد کلوی مالول حر سائیده و بر یاد اکت
دوا بخت آن کس که لوی بیک دریابد و در مشک دائم و در می بچکاند و اگر لوی
در دریابد و لوی بیک در حد سید تر دائم و در می بچکاند که رماف سد کند یکصد حصص در
خزق کاس لسته سوزد و خاکستری گیرد و در می دمسد و دوام که لوباسیر الف را مانع
گیرد و در ص گل و سر که و گلاب و نبات حله ماسم مروح موده در می تسبیط نماید و دوام

که حول رعا ف سد کند کافور یک خمه در تیره کستر سر حل کرده سوط نماید و اگر حوص آب
 کسر سر آب افسرده بگیرد خرد کند قوی حوا بدود و مگر بحر رسیده است و اگر قدری
 انقل اصافه نماید معطل حوا بدود و تخم روعس هسته بادام و مسکه بود و در امرو ح نموده
 استای نامد رعا ف که از حده و مر اتره حول ماستد مع شود که لک مله سد چهار دان
 در آب سائیده بریا فح گداقتن لثم شمر سوخته در می و میدل رعا ف را لبع بسیار
 دوا که لو اسیر الک را سودمند بود ص حور البس و اجیر مسادی کوفته فیتله کرده در
 هسد و تخم اگر راح احقر را در حل سائیده در الک صغ و شام گد ارد لو اسیر در کس
 دوا که رعا ف را سد کند ص فیتله را با سبیده تخم مرغ آشته و کافور را سائیده در
 مسو ساکل الدم گد ارد گل ملتانلی آب سائیده بر سر و حره و گردن طلا کردن هرگاه خشک
 شود دیگر اعاده نماید سکر از عمل کسد رعا ف سد شود و وانه بخت رعا ف ص در
 صج را نا حول آشته و سوخته محرق با سببه سائیده در می و میدد و وانه بخت
 رعا ف صلدع سیاه راح محرق سور کمال هر دو را با ص صغ صغ کرده بر بر مان گد
 دوا که قلع اسال صیغه و در دماک کسد ص پوست ص پوست صج که عاقر قضا
 شمر تخم خام مادر بول ریح پوست حطل لبر که بخته صحت گد نا مثل حمیر شود هر دو در
 سکر و دیگر ادا حته تا یک بهمه همین قسم سائیده پس حوالی س ساکل کلاک رده طلا
 نماید روزی چند بار دوا که در دسد و دما را مانع است ص علعل عاقر قضا
 رکبیل مسادی کوفته بخیه لعسل برشته مالند و اگر بیل آبی گرم کرده جد کرت برزند
 هسد در دما دوا که در دسد و دما سور راح دار مانع است ص علعل عاقر قضا
 بازو مسادی گمیر و اذیه با یک ساحته لعسل برشته بر سور راح و دما هسد دوا که
 لته را محکم کند و گوشت رفته بر داید ص نر او بد مدحج کسد روم الا حوی کسد صج سکر
 مسادی کوفته سخته سگمن صعلی برشته استعمال نماید دوا که آکله ساعیه را مانع است

و درین بایکین دارند آنانی که جاری شود بریر برود و اگر خواهند بایا مالای دی بخورند و بمشعر
 که بکوه نمک سگ آب لیمو ساید بر زبان مالیدن و به شکری گزافتی سسید مار یک صاع
 و مار یک ساتیه در انچه ریختن و درین کشاده مار دانتش مار طوبیت مرآید برای اسهال عده
 و واکمه دندان که دکان ناسانی برآورد و چربی لوط و مرغ مرصع مرآید دندان سالی و چوب
 شتر و مسکه و روغن ماو ام که موم را در آن حل کرده مانند دندان مرصع را مالیدن لعل
 کلی دارد و در وقت برآیدن دندان سر و گوش و گردن چرب دارد و طفل را نکند از بد چرب
 سکاید و هرگاه در دوجوی مانند طفل اضطراب نماید روغن گل مرصع دندان سالی ص که در وقت
 مکسکم گداخته نیم سازه سادی بر آتش انداخته دود بگیرد و بمشعر برالین و مید هر دو را بحق نموده ساق
 سارید و دود آن بگرد و واکمه سس سالک را طلع کند و وچ آرا ساکن گرداند لعل لیس بیوع
 کند و اگر با طفلان صم نموده قنطیر نماید دوجوی خواهد بود و حوالی موضع قنطیر موم بوسه دهد و
 الحار مل حناق طلعی سوداوی را سودا و مسدود و چون با مادر الحسل دندان عجزه کند یا عراج
 حلق طلا نماید با همون خشک شود در حلق و مسدود پس پرا اسسند تخم ترب مرئی کور و آرد
 نوتار و سادی کوفته سحه استعمال نماید و واکمه الحلیت که در تحت الصوت مار و کار آید
 ص لعل حلیب حر دل ر عفران السوی کوفته سحه لعل برشته اندازد بقیه برابر شود و در
 دوا و الحلیت نسبه دیگر ص و در سداب مرئی قسط و قسط لعل عاقره قراجه بر الحلیت
 مرصع مجموع را با سسل تقدیر کسات برشته و قدر مدق یا خوره بخورد و واکمه حرا الکلب که حست
 حناق صعب و در سحه اندازد و متنه و استعمال عوا و راه اضطراب کار آید ص سگ را
 یک روز سهید و مان و بهد و لسه بگاها رید پس آب نمک آن بهید تا شکم پاکش و سهید و
 استخوان یا چه بهد و سگر گیس بگیرد پس ار مار و مستقر و سگر گیس بد کور و جودی گمرد و مکر بد
 حلق و مسدود و نسبه دیگر سگر گیس و ر عفران و گل سرج هر یک سادی نوتنه و در نسبه دیگر
 سگر گیس و عصف و قشور ران محردل سادی مسطور است و واکمه الحلیت ص عفران

و سوداوی را مانع است چون دال سرعه که در خارج خلق طلا نماید ص نسبت
 سسل الطیب بر یک یک درم یک کرم ایسول ماخواه برادر اسید و اریبی مرکبی را در دوط
 و عزال بر یک درم یک سح سبت درم قسط را در حطایف مرکبی درم بار و تاره دو درم
 کوفه سکه نعل برشته نگار برسد و او را تحت حرره خلق میزد منقول از مجموعه صن خمس
 گل کدرم سوم کافوری کدرم دهم ار روت دو درم روغن گل سه درم دیم موم روغن سنا
 حب با و در کوزه یک است از رده تخم مرغ آلوده فرو برسد و اگر بطور لعیق لعق نماید مانع
 ناسد در عدا هم رده تخم مرغ هم برشت تا دلی نماید و و اما که لاه را دارد و استر خارا را
 مانع است صن پوست انار سیس گلار طاشیر سیدار بر یک یک و بعضی اقیاقیه
 سرور را ماه از سر یک نصف حر و کوفه بر سر قه قیل هماده اراش لاه را در و ارید و او را بر یک
 هماده سر لاه که از دویس و او را در د و او را برای سقوط لاه بسیار محرب است سر
 حر و السرخ اندرانی و تاد و سمان بعضی بر منقوب اقلع رمان اقیاقیه عصاره لیس
 شب یالی درق السوس تیاف یا اینا نماید این بعضی مرصاف قمر و طر فاد و درق آن
 گهار را در حطایف کوفه سکه لعیق در خلق نماید ص و شام د و او را بالن مستول از و لاه
 قانون برای استر خا لاه که سب رطوبت بلعی باشد صن لعل سفید یک منقال مرصاف
 منقال شب یالی بار و سر بر یک دو تنقال کوفه سکه سبیه سر لاه مشرخی بیاتسد و او را
 که در قلع و کشتیصال ماده حار بر محرب است صن خمس سبیس کوفه سبیه یک حصه در د
 شهید آسیرد و در رنگ گلی آب مار سیده اندازد و سر لوش بر آن هماده آرد و ماتس و او را
 آن مستحکم سازد و در آفات عارضه تاد و هفت و چول و و هفت که بر و دهن او بکشد باید و او را
 یک لور و او را آن بخورد و از ترشی و مادی و امتال آن بر بیدر لیسایت آلی که در
 دفع مالد و هر جید این و داند لور و گنده بیاتسد لعیق او را یاده است و و اما که ملاده در
 مار و او را سر کرسایده را بر یک یک پیانند یا گل سر تنوی سوخته سر کرسایده برسد و او را

که ز لور که در دهن ما غیر آن نطق گرفته باشد جدا نماید ص سرکه و نمک ماسکه و انکه هم
 عرعه نماید و همچنین اگر گل سیاه در حرطه تر کرده در دهن طبل گذارد و لور هر جا که مانند لوسی
 گل میل کند پس گل بیرون آرند و لور بیرون آید و اگر ثوم بجز را نند و در آفتاب بپساید
 گرمی آید و کند پس کوره آب سرد و طب سبزه و لور باید مرطوب را که دهن کثاده و از دیگر
 عمل نماید و اگر لور سطر آید از رر و سحر گیرد و ساعتی جبال دارد که قلعق بگذارد پس بیرون کنند
 و از جوشانیده و سحر عرعه نمودن بیرون ماب محراب است و و اما که عرعه نمودن
 سر تا نافع است کسی را که چون آب بخورد و در بیست و نوبت مرآید ص یوسب هلیله بر و را
 در آب جوشانیده و در آن عرعه نماید و و اما که استخوان را حلق نموده مانند مصلحت است
 بیکرم سیدال را آب گرم بدهد و و اما که تنوگ شعله را که سطر باید صید و و دیگر بدست
 اگر گشت گاو مالای آن اسیر حیک بر لیمال است بلع نماید پس و فیکه تشا و در کوزه
 آب سرد و سوتند پس بکشد و سرعت و از محرمات قرسی آن است که اسفله را محیطه است
 بلع کند و فیکه باشد را تمام و نماید آب سرد بخورد پس برود می کنند و و اما حال یوس
 بلع میکند لعل قفسه ریه و قروح ریه و علت قبح دوم واده سحله سیه و عظم ریه و گفته اند
 که اس و واریومی است ص بار در دولت و یک متقال سلسله سودا و و متقال سسل
 روم و و متقال و نصف حاما که انجم تمر نامی هر یک سه متقال صمغ الطم و حفران کدر
 مردا قیسی معر حلو و اصل السونق شش طبل ساسوس قسط هر یک چهار متقال و در بعضی
 سها قسط یک متقال است عسل چهار قوطون عسل صمغ لطم در اما و صمغ لطم و سب
 هرگاه حلیط شود مار و آن آمیزند و طبع و بدهد که قطره از آن ارحای بیدارند سطر سود و
 دوا و سحره بپایند و و اما که تنقیریه و قلع رطوبت می کند و در بلع می بخشد بلع پس
 قسه بیکرم در آلی که انخر سید یک او فیه حوشانیده صاف کرده باشد حل کنند و بیکرم و
 مادام تبیر پس حل کرده سوتند و و اما که هر قسم سعال و براهه سیال و و سیالات ماله

رابع است که سطح حطامه صاف حاوی قیر طلس سید هر واحد و متقال حله
 مستی چهار متقال سخن کرده آب جیر کمد تیرت برای طب و و امر که حمت
 مرده یعنی تازه و کس و صق جدید و مرص را محرب است صل بیار در حریر مارک
 سلاح و تخم مرغ و مهر السور آمد که خاکستر شود و نیم سیر این خاکستر خستاید و ما نیم آرد
 کرده ما و نیم یا طفل در ار کرل کند و حب مقدار کما دشتی برسد و یک حب
 بخورد و نیم سیر آب خاکستر که مانی مانده است در آن نیم سیر احواس ادا حته نگا دار
 وقف جواب یک کف بخورد و در وعش بر هر یکد و و امر که صیق النفس سرور که
 است ص تخم حطل سگده و لودار گوگرد شسته طفل بحسل حله برار کوهه سخن
 آب عمل در بید و و امر که سر و دل و دق را سود دارد و ص ماله که گل او سود
 سیم است بار و سورا آمد و در خاکستر او کما بر گیرید و معی که سهول است پس کما
 کیر اصم عربی طشی هر یک سه درم کوهه دارد و قدر حاجت در بید و و امر برای
 دفع و مع ص گیکواریخ آمار یک توریم آمار طفل در یک توله احواس ما و آمار
 گیکواریخ آمار یک توریم آمار طفل در یک توله احواس ما و آمار
 و طفل نگا دارد و پس دیگر را از آرد و اش مد که در صق یاس آتش دهد تا که همه
 شود کما نشسته با بخورد و یک و سیر سی بر هر واحد و در وعش بخورد و هر قدر که خواهد و و امر
 مری برای صیق در لوص حله تیرت بر دقوق یک حر و مفر حب النفس و کما بر گیر
 در آب شیرین خوب خورند و در باون خوب حق نماید و در حسل کف کرده آب
 سل و حق سار و و و امر که حیت ای احوال مانده از صد و در صق روفا و خشک
 اصل السوس حرول و روفا و طفل تخم الحو و امسون مساوی کوهه حبه حسل کف
 کرده معجون سار و یک طعمه بخورد و و امر برای صیق النفس سار محرب و و امر
 ص مگر در آب قدر حاجت و اگر بر برر گ سیاه پوست مانند بهتر است و و امر

ابر که طبع قطع کند و جم و در آن مسرع الرحوه در قدر سنگی یا حرقی میدارد و نصف یک
لانی باسد و بعد از آن سردیگ از سر یوس گلی مدد و مکاشحالی را از عین محکم مماند و
مدد از رنگ را در نمود و خندل که بر گرم و در سرد و مانند یک شب مگذارد و در سرد و از طالع آهس
و در یک نام تنب مدد دارد و از آن و یک را در و اول بر دارد و سردیگ و اکند و اسحه در میان
و در یک است خوب و در مالد و صاف نماید و در سرد و در قدر بلخه خورده و مانند و در هر چه مضر
مماند است از آن بر پیر دارد و بعضی گفته اند که این عوض فعل جیصد و عوض غسل شکم طریقه و ادا
از که بسیار منع مماند و و امر انکاس مانع برای سعال این دو العیض است با الیوس گفته که
لانی منع سعال نهس دو آمده و دوم بسیار مانع افتاد ص ایون و دو متعال محکم کا جو
است متعال مدد بر ترموده متعال سداب گستانی مشک سیت و چهار متقال محکم کماں سداب
دو تارده متقال پوست سیخ و تیر سی و سه متعال مرصانی چهارده متقال رسفران
هفت متعال کومه حنه ماسه حیدان غسل سحون سارند و مقدار ملاخورد و اگر حمی باشد با
از آب و الا مبراه شراب و و امر که بفعال حار و ادر مانع است ص عشر است شک
از که هر چه سائیده عطر فصل بر یک یکماشه مرغان سلایه کرده ورق لقره و در ملاخور
و دویم مانه روض و ادا م جم و ادا م بخته هبه را یکجا کرده یک تنب و در علی الا اتصال باسد و
از که کماشته تفرع کسد و بر و یکماشته مبر اسد در بهت رور بهت ماشه بر ساسد و و امر
مانع بخت سیت و بر سوت ص گدر در مادی بر ساهر یک سیخ مانه حد و از چهار مانه
مسک هم ماشه مرابو و ماشه و آب ترموده و خنایده صاف کرده بخورد و و امر دیگر نام
بر سوت و هو له ص شکوف مرغ کم سبنا الویل از هر یک و ادا یک تنب و است که و تنه حبه شکوف
را آب سخی نموده و وجه کوفی بخورد و و امر که شیر مبر اند ص تخم کرس لوز بدان تخم
سبب بادان ایسون از هر یک بر ابر کوفته حبه فصل امیحه لعدر ماسک بخورد
و و امر که فکس مرغ ندی کد ص کاهو گستانی را در سر که روض حبه بخورد و صلا و مانه

و و امر که تیر کم کد حص برده کوفه سر که با و کد و و امر که تیر محمد را محل سار و نکلیس و سنج تیر
 مامد حص جدام سر را در سراب سرید و مامد مامد و و امر که تیر را ده کد حص بودی نگارون
 ده درم ماسیه گاو خورد و و امر که درم گرم تندی را سود دارد حص اسفول و نکلیس و آب سرت
 در سرید و بعد از ساعت کد مامد و و امر که فی صدر او می نازد دارد حص در شک سندان
 انار بر سمان دانه جدا کرده پوست سیرول بسته بر یک کجور و طمانیر سمد گل سرخ عود یک
 هر یک هم حر کوفه سخته ارد و درم ماسه متعال اردی نگردد آب و آب انار شیرین ماست
 و مامد آن سخته و نوشند و و امر که فی معنی و سوداوی نازد دارد حص گل سرخ چهار متعال
 در شک پیدایه متعال مصلع پوست سیرول بسته مصلع مود و قوه سسل الطیبه کمنک
 ریبه کرانی بدرار هر یک ده درم کوفه سخته و متعال اردی ماسکینین سحر علی و اتسال
 سوتند و و امر که فی معنی و مامد حص ماسی سر یک مک سیاه طلیس رکبیل بر سرید
 ماسد خورد و و امر که بهین حل کد حص خود هندی ماسیه و اصبی طمانیر لایبی خورد
 طلیه رکبیل بر سر کوفه سخته ماسد خورد و و امر که ضعف حاد و نموده را مفع است حص
 طلیه شش درم فلفل درار چار درم حرک سه درم مک سگ و درم کوفه سخته آب
 قزح همیر کند و حب با کرده در ساه حاک سارید و بر و بر و درم خورد و علامت
 مامد این است که آنها شود و بهرگاه طعام شیرین آرد در دست جدا برود و و امر که قوی از کد
 و اسعار اوقت و بد و نیم ستمی هم با صم و اگر سکرم بود فص و اگر حص بود مکتاید بر لایبی
 که ضعف ماسد وی را قوی میار و و محبت است حص انار دانه ترش که کسه سود شاد و
 رکبیل بر سر سقید بر کد و و امر برید سدر ریبه سیاه سر یک پوست طلیه هر یک مکه ام بر
 طلیه بر و مک سگ دو هم دام حمله را مگویند و و امر که سارند و فلفل از طعام و بعد از
 و درم ماسه درم خورد و و اگر دو و حب خورد بر و است و اگر فص مطلوب ماسد ارد
 بیار بهب برید و اگر نکلیس مطلوب استدار بارجه غیر سفت بلکه اسهال مکه را سدا و و

دو امر السرس حمت مشعب معده که سب آل سرودت و رلوت ماستد باع لود ص
 بهلیه سماء سرعس کا و سریان کرده و درم باحواله معتر فارسی از یک سده درم حروف مقفول
 مکر درم حمت الحیدر ده درم تترت شیره درم با تتراب که سه دو امر عطیا با حمت در و معده
 و مکر در لعل و صلا مت و سد و تیب های که حص حطما با لعل بر یکده درم قسط ساج
 سسل بر را وید بر یک او فیه کوفه سسه لعل کف کوفه سامیرید با چول عسل غلط شود در
 مکر درم با ت سداب دو امر که حمت فی و تنوع که هیچ و دانه السدر محمود لعلی حص دام
 بهل در لعل معر حه که در معر حه که در لعل سعد صمدل سمد حکم کبیر طاشتر است
 در حب سسل که در حمت مطم در بهدی ماستد بهول هر یک اس دو امر مبدی اسب پنج
 ساشی بار قیصر هر یک مکر درم مشک دو درم انار دانه چهار درم لعلی اوقات محب حاجت
 هم کرده مسود و لعلی اوقات رعایت گرمی کرده مشک مطر مرج ساحت مشود کوفه محبت کا
 ناک سر و د کا بی الترت اار سمع و کا بی رب و دگر ساهب حال داده مشود تترت ار و دانه
 ماس ماسه دو امر که حمت فی و تناس و بهج و گرم شکم و هم رسامیدل اسما صاحب لعل
 محرب نوتنه حص طالیس غلف بهدی لعل سیاه نمک بار قیصر هر یک سحر م لعل و بار
 سیاه معتر شیط سمان و ایندی هر یک یکدرم سعد اهل تخم کنسر و پیل امل پیدر محسل از هر یک
 مکر درم دیم انار دانه به درم تخم مات چهار ده درم کوفه بحیه باد درم هبابه جبری ساهب
 دو امر که در درم معده و رب العباد کار آید حص تخم و تخم کنال حطمی سادی کوفه بحیه نیر
 سه درم صبح و سه درم تناس با حمار اوقه شیر بر بخورد و اس که چاک مری را مانع است و از
 میسر از حمار معده لود حص شست لوتیا تخم ترب کوشا مد فی کسا و لکس که عده نماید و
 لکس ربع و مکر تتراره ماستر که مکه جز در جرد مشود و در س مرض تترت تتراب که تتریر
 مانع رس جز با است دو امر که لعلی الاتصال مری را مانع است حص صبح عربی لکس
 کل از بی بار یک ساحت اندک اندک بخورد و حب سب و رقیه و حر آل کوشد و دو امر

کو موثر علی و مری و فصدیه در مطامع ملل ارقیج نکسین لوب و حرق میکند ص گمر تیره جو
 و لسانیه در ورمی منته حریره سارید و آب میوه باطبع روم دارند و تسانگاد لعاب اسول
 بیگم تمج نماید و آب سردی بپزند و از صفت و کسر اورب السوس تخم حیارین معشر لسانیه
 لعاب اسول حب لسه دایم در ورم بنگا دارند و و اما که ورم سرد مری را مانع است
 حششت مالوہ اکلیل الملک تخم کنال در آب حوتابیده و آب دی و سبج آمیخته حریره جو
 سوتند و و اما اسفلیدس حمت ورم صلب ملکه حیرت است ص کما فلووس و اسول
 تخم کرس صلی جطیا تخم حکمت ربه جو حروس تخم حیار جو اسول و مد رلوس ع حاد و سحر تخم کمر
 تخم کرس رلوید لعل سسل سپیدی قضا تخم کرس لسانی تخم گدر فله بیو دیه جدره اسول حات
 حب عروسادی کومه صحت لعل سسوی سارید تری یک مد و لسان لعل لندریک طور
 و و اما الملی حمت قرح حوف و العار و و اما که لندریک بکار آید اسول از تخم حکم علی
 صفتی تخم کاسی تخم کرس کل محوم هر یک کمفعل کدر ورم الا حوین کل سرج طمانیر سپید بکدر
 متفعل کومه صحت مد ورم مالوہ لعل باطاب حب سارید حب حال بد بید و از خارج سک
 و را یک سدر کدر سسل صفتی قصب لدره در آب سبب آب آس آب سحر صلی اسحه
 طلا نماید و و اما که در ورمی و صر حلی مانع از تورم آن میشود بعد فصدیه استعمال می کند ص
 و و رلوید هر یک کدر ورم تاسه ورم بد بید و و اما که در انداز ورم کدرانی که لست آسبی لود
 که از خارج رسیده مانند استعمال گرمی و ورم و حرارت را نکل کند و حول دارد و ص لود
 کما روم الا حوین حب بیالی مساوی تری کمفعل آب و و اما که لندریک سرج قرف لدر
 مود و ص لود صلی کل از سبب حب آس با تخم آمیخته و و اما که در یرقان سیاه
 هرگاه که سب او طحال و کدر و مانند بکار آید ص آب حب لعل سب و قیه آب کاسی
 و و اوقیه آب رگ رگ آب رگ کدر هر یک اوقیه و سب آب رگ نمیر یک اوقیه حوتاسد
 صاف مود و فلووس حار سدر ورم حل ساحه سوتند و و اما که حمت یرقان صاحت

محراب نوشته من بسیار دگرگون و سر آن بریده آب بر کند و تمام روز در آفتاب و
در ششم نگارند علی السباح و دو قطره در چشم چکاند و بعد از دو گهری پوست بپزد و سیاه
ساخته و یک کف دست بخورد و بعد از آن روز حرارت و خشک بخورد و دوا برحت
برفان الصبر و اسود معمول حکیم شاه محمد رحوم ص ملاک دار بله سر یک پیج ماته با سائید
عسل بعد از مخرج نموده بخورد و دوا که در استقار صاحب فادری خوب نوشته ص
معدوده که از اسام علم است و در بهشت نور است گنیزه قیر که خواهد و ساید آب برگ کمال
الشری و آن بر بدنی آنگه نمک آمیزد و بار و عن بسیار جدا سازد و کما آن طبع کمال
یا سق او سوتسد و جدا سر در بهان آب برید و عسل و صوف و آندس هم همان نماید در چشم
مادون الدنغالی رص دفع شود و دوا که صلاست طحال دور کند و محراب است ص
آنگه که خود بخورد درخت ریخته باشد صد عدد نمک سگ انصار سها که در دوز نمک سیاه
نمک سفید و اکهار هر یک به تدریج آنگونه ده دم روم سوده در ده دم روم ریش و
دریم سیر آنگه آیمه بر گهای آنگه برود و وقت طلا کند و در یک گلی تور تو رسد و سرد یک
سحر گنیزه در یک را نکل ناکیه گرفته بعد خشک شدن میان ماحک نسی گذشته
آتش قوی و بپزد و بعد از سرد شدن سرد یک مکتاید جمله احرا که شسته باشد بر و بار
سه لکتب آب تساه بخورد و در برتی و شیرینی و اسارد گروهای بر بهر نماید و دوا که در
مدوت و صلاست سیر برنی لطیف است و آتشهای سری او را بد ص عنق کند یک کس
در آب آیمه بخشد و مندرج معر اید تهرت کامل دی جبار صبح است دوا و دیگر
بیمه دم آب ترب و توش و ترب و کمد سادی که بر دگر موده بر صمد و کمد و دوا
و دیگر کحت بر فای محراب نوشته اند ص برگ حصارم کوفته در آب شست و ترک کند صبح آب
صافش بخشد تا یک بهمه دوا که حب الفزع و گرم در را بکشد و احراج کند از تعالی
ص سرس حب السمل مثل حمر یک سحر دم در مبه ترکی و در م ترید سفید

نسخه

نسخه

سرنگ کاپلی غشتر ابریک مکرم هندی دالکی کومه حبه ماتیر و شکر یا سرمد و کجور و دو
 که پس خاصیت دارد ص سرنگ کاپلی منتشر سه درم ترد سفید و دو درم فصل مکرم مکرم
 مکرم کومه حبه همبر معنی سخته ساول حامد دو ام که حب الفرج و کرم در ار مکته و ام
 حامد و بعضی نوشته اند که اس و او از جریطه حب فزع لطول حیدر سه برآمده ص حسرس
 فصل حب الیل سح از می و قترک جراسانی امسول ترد پس سرنگ تنفیا و قترک
 ابریک سه درم فصل ابرق منقوس ابریک پس درم کوفته حبه فتراب امسول حب کسد
 و عقیق وی معر حر فصل حامد و اگر مکرم حر حره سوخته دو ام که صا حان امه را
 لبع و دص گل بیلو و خشک و دو درم و نیم تخم کاسی تخم حره ابریک سه درم کل سرج
 یخدرم بر قوطو ماده درم ترش دو درم نیم تخم اونه سر که آب ایخته و خسته کردن لوس
 انکوری بر سود دارد و دو ام که حیات را بیرون آورد ص سرنگ منتشر بلبله و دو ابریک
 مکرم و نیم برید سیرده درم قدر رسید را بر همه سیرت شش درم آب گرم دو ام که دید
 صغار را که روی یک معده سولیده بدو حله آمد سود دارد و اس مسیان را بیشتر افتد ص
 بگیر رست رکالی مار و عن حبه زرد آلو مار و عن حبه سفا لویا لفظ سفید بار سه گانه
 بعد فاسل سرکه ام که پیر اندلس میدان آلوده حمل نماید دو ام که در دسکم و در بر جا
 مسک حذارت بود دفع و بد محرب است ص آرو ماتس سیاه آب گرم همبر کرده قدر
 مکرم سر صم کرده ابریک طرب ستره که مکرم سمد تا مبر و دو درم و در طرف حمام وی در
 کسد بار و عن گل مالید و بر عصبه سمد و اگر قدری رکبیل و میل که معرب حور اتقی با سمد
 سر آسید لوی بر لود و اگر از لوی کسی را حذال لبرت ساستند خلطیت بر آسید که لبع کثیر
 دارد و دو ام که در هندی و بهیا یا چک گوید و در اسهال و در و بیخس عمت الفصل
 ص حس گراتی موثبه هندی میل گری کسر و غسل لکیر الا صمدل سفید کول حب الفرج
 لود و مدل در او راں نمود و اسهال حامد و در مراح گرم موثبه و زخم لعل سو قوف نماید

مدرک الی

و بهیا

در دسکم و در بر جا

و باقی مگر در سر یک سه باشد و مجموع دریم آنرا آب عسائیده صبح جویتاسیده هرگاه چهار دهم باشد
 صاف نموده موسسد و مار و مت تمام نقل اورا در او آنرا آب عوتاسیده صاف نموده و موسسد
 اصل این نسخ پنج حرو است را قلم کی گلول اکثر استعمال نموده در در و تنای معده و خزان
 سابع بسیار ساده کرده و او امر که سحر و سکس جمع نماید صبح رکسل و در نقل سسل
 امسول تخم کرفس فردا نماید سالتد بر النع ابر هر یک مکررم حد بید شتر امسول ابر هر یک
 نصف درم بود و درم از صبح یک معال مکرر دو و اما که کعب گرم معده و اسهال معده
 ص حد و از ابر خشک و حرا بیل نماید حد را از اس دو و از احتیاط کند شش و در
 سنج قسط مرنگ کاملی پیلر و پیلر یا نه از هر یک سه معال بر سر خود ساه از یک سنج
 رید و معال عافت چهار متقال بر سر مسکله استع سه متقال همه را درم کوفه سدر
 عمل آمیخته سار نماید شربت سه متقال تا چهار متقال و بعد از خوردن دو و از صبر نماید تا
 حوت گرسنه شود و او امر که در دو اسیر متقال صبح کلال تخم کند ماکسیر و رطبی است
 و دو و آن معده بر ساند و او امرای و جع اسافل که از لو اسیر باشد صبح ده درم اصل
 را دانه بیرون کرده مار و عس گا و بعد ری که اورا اگر در آنس گذارد مار و عس حد
 کند پس سائیده ماده درم نماید مخلوط ساعته هر روز و درم باستان آب گرم بارد مزاج
 موشد و این دو و از حرارت لطا است دو و از همه ال دلی رای لو اسیر صبح سه
 دو و از متقال رقیق سه متقال اگر تنگی سه متقال سرب را آب کرده سیاه در
 سرب شده بر بر و و مکرر داسر و شود پس صلیای کند و از یار چه رتشی تنگ گذارد و اصل
 حمام حب سار مد بعد بخود کو حک دو و حب صبح و سه حب وقت خواب بخورد و باید که
 در جلد رستان و ناستان جیل بر و استعمال نماید از ساص عم مروح نقل کرده سدد
 دو و از حمت بخت و اسهال که هیچ دو و از رفته باشد محرب نوشته صبح ملطه اخوان بهر
 سفید هر یک بهتدرم حد ادا بر یال کند کوفه سمحه هر روز درم ناماست حکید و کوفه

نصف
 درم

گویند که در نیم سینه مثل کشیده خشک بران یک نامک صانع حلی ریح نامک کوفه عتیقه نام سرد
 سینه سرد و ریح در نفس استمال نماید طریق دیگر کردن سبک گیرید صفت اسم اول نام کرده و غیر
 معتنه یار و عنی اوام یار و عنی گاو و حرب کسند پس سار و علف سر که بهدی آید او و بگوید
 و شیره وی استامد و قدری از شیر و باخوابه بران هم کسند و اس هر دو شیر و در سبک ندارد
 و در سبک مال و در سبک لوان آب رسیده بر آن پس ملائم سینه استامد و در و در و در و در و در و در
 مار سر و در کور آسمانه بران کسند و هفت مرتبه رساند پس بکار برید و اوام که انواع کرم
 میگیرد ص سبک بای سبک کبیده بکیده درم کوفه عتیقه مثل آینه برید و اوام که در
 هر گاه که بای و اسب مورد باع است و حکیم علی و شرح معالجات بسیار شده ص بکیده کبیده
 و سبک اوام نام کرده سفاق و اما در اوام در و ساقته بر کسند پس بکار در جستی در مورگرم
 که یک سار و در و دران مان سخته مانند مثل رعال شود پس بکوسد مار یک و بکیده و برار
 آن مان حصار سوجه و هم آید و بکودم با سار و بند و اس آن رب که در مان سبک شود
 حل کرده مانند و تخرج نماید و اوام که حل و اوام بر کسند و از محبات حکیم علی مقول است
 ص که با گل محمود و در وای که در بهدی آید پس گویند هر یک بهم سفاق مار یک ساق و
 سفوف سار و حمله یک تر است سار و در متوالی بدید و اوام که مالمانه با سار و خشک
 کرده و بکیده ص سار وای تنور بکیده و در یک آن خشک کسند و بکود و بهر خشک که بهدی
 سیمه دریم آینه مانند و اوام از بات اس قره که در و با سار و اشاند و حل مار دارد و
 اگر فصل بکار دارد خشک کسند و بکیده ص میوه ساقه قطیو است بیج کرج برار اسعد هر یک
 در وای حریره کسند و کسند اصغر هر یک بیج حر و سخته هر یک و ده دران سی درم و عنی کسند و
 در وای ریح مساوی بکیده و آن کسند و کسند دران حل کسند پس دو بار و اصل کرده و در شش
 کسند و بکار برید و اوام که حجت اسمال حل مجرب است ص معطره اسم معطره حاتم
 معطر کرج رار کوفه عتیقه نام شسته بیج ساشی انقدر قوت مریض بدید و اوام که حجت

اسهال الطحال صاحب ثنائی بسیار ستوده ص دباوه میل گری اندر حوض ص سسای
 کومه بجه تقدیر ص و مراح طفل فصل آیمه بلیسانه و بعضی سهای دباوه آینه مسکند و در
 تقی بجم بی نماید و و اندر دیگر جهت و اسیر صاحب ثنائی سار سو ص اندر حوض حرکت
 بر واحد کد انگ مهری کلمه نامک کومه محنت نامک مادوح گاو کجور در عدا دال و کج
 منصر با سکه دو و ام که رویک و یک مشهور است اعطای مری مرکب سوس علی سر کوه در حوض
 وی عربی قدر علی قدر است و دونه نمیه ادر بعضی بر اکس این مرکب مضموم مسکند و در
 لوایر مسکند و هر کوشب ریاده که باشد بر ص سحاب و تشادر هر یک ربع رطلی بکار
 آنک آب مدده هر یک بجم است و هر یک رطل ریح و دسوده هر یک یک رطل و نیم بجم
 احمر اما سر که ساسد مایه است شود پس حشک کند و در سب و دیگر آب سر و ساسد و آرد
 مسکند و نگاه دارد و در با سوس که بیرون آمده باشد ساسد محمد و کرامسکند این دارد و
 هر دار و هر یک در و در با سوس ریاده کرد و اگر مید که بهر جری می سزاید یک در و آسایس
 و در و در دیگر بکار سوس یک کرب سرد در آب و در و در گاو و در ساسد استعمال نماید
 و و ام که علت اسهال کد ص حد و در قسم اول در سر که ساسد و در سه آلوده که در ص
 اسهال حاصل نماید طلس رائل گردد و اگر ازین عمل سدر متنه کند اثرش نماید بعضی اطباء نوشته
 اند که باس دوا و علاج اگر مردم مسودم تساهفتند و نمید مس که اس قسم از طعم لور قی
 بود که در اسهال است و برای همین این سدر که طبع است در ارا لیه و دال صغار که در
 پیدا میشود و و ام که فصل دیدال نماید و محرب است ص حد و در دانه که از مویر مرد
 آرد و طلس گدشته مرد کال را بهت عدد و دوا و ریح حد و دباوه حد و طبع کنند و و ام که
 سخت اسهال حمل لوایر ریح است ص رسوت سه شانه ما است مضموم نموده
 بخور در عدا دال و کج مهری کلمه نامک کومه محنت نامک مادوح گاو کجور در عدا دال و کج
 نوشته اند و کد یک دوا نمودن مفصل تر توه جهت ریح لوایر از محربات نوشته اند

نسخه

حکیم علی سران معنی تصریح نموده و واه مانع از رای و روح کایه ص معرجم حار مادرگ
سی و سجد و معرج صورت دارد و در واه و معرجم و ام شیرین منقشر و سجد و در واه قدری کوفه
ما تا سحر بدس اگر حرارت بسیار باشد مال حب الصبور معرج حیار که و واه که
بهین صفت کد ص حب الصبور بهین عدد معرج قمار تل عدد و معرج قن جل
ساختن یک درم و نیم کوفه تا یک رطل آب که در آن مار دین نیم کس از هر یک بهشت درم
چون سایده باشد با مرغ رسیده باشد حل کرده ساسا و واه که هرگاه درین علت و
تندید باشد واجب است معالج این دوا و اعراض از علاج و در ص بر الصبح یک قطره
معرجم حیارین و و درم نیم کاهو یک درم نیم حرد منقشر یک درم کوفه حب سارند لکین و مع
نماید و واه که نسبت حصاة نماید ص معرجم حروره حب "ملت رجاج امین عرق
دو تو مساوی کوفه یک درم آب حبک یا آب ترب ما تا مسد و واه که محب است در
حصاة ص نیم حرد یک نیم و طرم عمران حب لنتیک و بهمه راه است ساسا استعمال نماید
دوا و دیگر بهین صفت دارد ص اسبج اصل حبک نیم که هر یک دو درجی نیم حیاره
نیم حطی ساسا از هر یک در نیمه را ریا به ایسون حده
از هر یک سه درجی کوفه قدری که طیب مناسب داند که حاجت است ما تا مسد و واه
عجب العمل در نفیست حصاة ص معرجم حروره یا محو نیم کس نیم حرد ریه سفید
معرجم و ام معجای مساوی کوفه تریب و و درم آب یرسیا و تسان و جدر و ریشوا
مال مداومت نماید و این سوسا اسحق است و گفته که سوسا آمده ام حول بهر و در و درم
آراما آب مطبوخ یرسیا و تسان بخوردی شک شک میروان آید عذاب سحر و آب و واه
رای سورا که مقول از قرا دین عم مرحوم ص سح کیل پو ست سح فاله اگر شیرین
بهتر تخم حاری اصل السوس از هر یک بکنوله سواهی اصل السوس بهر سه دوا و راه
طوری یک ساییده و اصل السوس را غاب بر آورده علی الصلاح موشد و واه

عار باشد بخت اخراج حصاة نکار آید ص ما کتر کرب سلی ما کتر یوست تخم مرغ که
 بچاران برآمده باشد عمر الیه و مساوی کوفته حد قریب یک بعد آب شک یا برکت
 و و امر بخت لول الدم عورت معمول هم مردم ص خشیخ بیت و یک عدد و کومند و مار یک
 نما و بچور مد مالای آل آب بر او و صدل بیوتند و و امر که در لغت حصاة اتری
 سلم داد ص ما کتر کزد هم عمر الیه و مساوی کوفته حد قریب یک بعد آب شک یا برکت
 عورت علیه یک شربت است و و امر پسندی بخت کسی که لول او گشت پید سداب
 ار اسام بر سولیمی شمرده اند ص اگر اکثرت یوست رد اس بلبله صول مو که بهر اسام
 گرفته سائیده و و درم ماسه درم باشد در ص را خوردن داده باشد و و امر دیگر
 بهین مرص مید ص بلبله بلبله آله اکبره الناس مساوی در آب حوت سائیده صاف نموده
 استعمال نماید و و امر دیگر برای بهین مرص ص کلو سد و کماره حوا باشد در آب حوت
 صاف نموده بخوراند و و امر دیگر برای بهین مرص ص کلو قره در آب حوت سائیده و و امر
 طبع که گو که مارا بی کنگی اکبره داخل کرده صاف نموده بخوراند و و امر دیگر برای بهین مرص
 ص کلو حشک را درم سائیده باشد تری آبیون بهار دو کف بهر و و امر
 دیگر برای این مرص ص یوست ارلی مالوست یکم بار ردیو بیازی در آب حوت
 صاف نموده بخورند و اگر سلا حیت یا کند در رفع اقوی جوابد و و امر که در رفع ص
 لول محرب است ص جووه سد عوشو لقر یکماته مارک یا بخورند و و امر که ساسه
 لول کتاید ص رعنال یک شلح در محوی ص ص سد و که لک شوره قلمی و و امر
 و اگر کتو تر یکم را کتو و و امر او بر لچکا سد و آراسید لکامد و کرم گرم سد و قوت
 را بخت می آرد و و امر بخت سگ کرده محرب است ص ترب را حالی کرده چهار دم
 تخم لغت در آل کرده مالای آل ار یا بر ترب سد کرده گل حکمت نموده در جبر گرفته و و امر
 نگاه دارند و فقیکه بچته شود بر آورده قدری قدری لصاحب حصاة مدیده تا سه روز

در استخوان

تورود و او را که تعلیم در کدو ص بگیرد مرا طین و تسوید و خشک کند و مار یک سانه
 در وعش کعبه آینه رو قیصیب پس اردنک بحر قرص طلا ناسد و یک حب مار در دوسو
 و نالده و همین قسم مکرر عمل آرد عظم تمام آرد و دانند که دالک دائم دار عصب دالک موص
 بالبدل باحه مسجد شد باشد تحلیل برود و آب گرم تحلیل نمودن در وقت طلا کرد
 از سلمات عصب و است و اگر رگ و گیرید و در مار حیل کرد آب در و موجود باشد میزد آرد و در
 محوطه گانگ دانا تمام آب خشک شود و در لوبیر پس برول آرد و پس مار یک سانه
 نماید در سطر به دن قیصیب از تمام دارد و اگر آب مار حل باشد عوص او قدیمی میزد
 نماید و اگر سار گس را که گل سیاه زده باشد لنگی تراشیده و در آن بیار قیصیب را مال
 با سرخ شود پس تغییرش طلا نماید و جیر کسید و در روز چند مرتبه این عمل نماید تعلیم در کدو
 و اگر وقت نمیدانیدل تیر برسد و ساعتی نگذارد و مار کشاید و همین کسد مسحت علم
 خواهد کرد و او را که حول رن لبع خود ناله مرد و لخته لیل رن گرد ص گوتت مولا ص
 سانه ساید در سسل آینه استعمال نماید و او را که حرقت شدید و روح و سوسش در
 مانع است ص کاور فیضوری در گلاب یا آب سائیده استعمال نماید صاحب در
 گوید رنی ستاد لود که در ایام حمل حرقت در روج او پیدا میزند و در این جسم آینه آینه انداخته
 کساده میزند و با بهتم بهتم بچمی انداخت و صبح و دو افانده میگرد و آخر الامر احارت تمام
 نایس دو او داید و دیگر مرغی داتسم از تمام متناهی گردید و او را که مسوب ست مرغی
 نالده یک و ص ماحصل محرب ست ص سوز کمال دره درم ساکی بخورم بر کحل
 ریزگرانی دار لعل با سارول بر یک و درم لعل استرشد تریت و در فعال باک کرم
 و اگر بر سسل سوز استعمال نماید و درن آرد و یک فعال کافی است و او را که
 که عده شده و ص استعمال نماید که فعال ص کسم کاچو کسم ح سفید بر کیده درم سطره
 ایول بر کیده درم کسم آینه مثل خاموره صوٹ کنند و یک حب میزد و اگر بر سسل

در استخوان

سوف استعمال نماید بر دواست دوا که جهت دفع الورک و دفع الکزه محرب است
 ص احواس بالول کلون میی پر چهار برابر یک حالی آنکه بگوید هر صباح التذکره در گذر
 سه انگشت نماید بخورد و در گاس و مردون حسب مزاج محاربه دوا که حسب
 سرق السار محررات هداست و صاحب کفحه سوف سمانه ص سور کمال مییم
 ساکی شمس درم ماسه درم شکر دوا که بعد مقدمت و دفع مساحل استعمال موده شود
 ص سور کمال مفسری نیم تنقال لور بدال مسنگ مرکب بیدرم سه راسانیده و گاف
 آفانی هفت درم آسمه بخورد و عسل عرق حار حک عرق کادریان سرق حیات شکر
 سج لوله شربت اصول و توله تاهست رور بخورد دوا که جهت دفع مساحل و امتثال
 آن نهایت محرب نوشته اند ص سور کمال هفت درم ریه کوفانی سروده هر یک درم بلبل
 مکدرم و سه دوا درم کوفه سخته شربت سه درم دوا الاربع جهت مساحل سها
 محرب نوشته اند ص کما در لوس کما فی لوس حطاب انجم سداب ساوی هر روز یک تنقال
 ار اسدای برستان تا شرف ناستان بخورد و بخورد و المراج کثر استعمال باید کرد و دوا المراج
 محبت اوطاح معاضل محرب نوشته اند ص مهر از اسبیا تخم ترب طبیعت مرد لور ار
 نوشتار و ساوی کوفه سخته استعمال نماید دوا برای مسخ سرق و ریهها و حرا استعمال است
 ص مرگ مورد گمار که راسانیده در بدن باشد دوا که درت ری و غیره هر گاه آله
 مرگ در چشم بر آید استعمال کرده میشود ص سریه الصغیانی کافور آب کشیده سر حنکده
 بهر ساعت در چشم بکشد و مراده در چشم سید و سخته از سر سخته مله جسم ملای سخته دارد و اگر
 خط سریه با گلاب سائیده یا بی گلاب در چشم کشد بر معید نمودنش از سرور آله
 اگر در چشم کشد مانع سرور حدری در چشم نمود و دوا که خلق را از آفت حدری نگاهدارد ص
 ساق کل سرج سدر صیج در گلاب خوشاب موده که و مارب قوت و آب سرد سر
 معید بود دوا که در بر آمدن حدری را نیکیه ذیرات گیرد و در ملامات موده باشد

کنار آید چنانکه باطل الملك غشیه خطی سوس گدوم محموت ما سر احد در آب خوشامد علی اثر
 بخورید و او را که بول بر آید تا صد بار نود و پنج گل سرخ که در صبر از روت دم الاوس بهر ا
 سائیه و استعمال مایند و او را در بالی که خشک رفته باشد که در زیر خشک بپزد و بپزی با
 و بمش داشته باشد تا آید صبر مرید و خود در آب گدوم اطمینانی که در سداب طلعی
 سائیه در آن حق کند یا بر سود و او را که کسان آید از روی سروص غنی خشک سید
 استخوان سوجه مالوده مسک گوشت کس سال نو کم حروره سائیه آبی مرکب
 حب الشان مطر را در طول بر یک سی رم کوفته محله آب حرور یا آب مالیده
 لب طلا ساد و در موشه سرد و آب آن در راه نشوید و او را دیگر در آب سبک
 و در دم آید و افلاک و خود جلی خشک بر یک سه درم تخم حرور و بجز درم ساید کسک
 اگر عمل آید و او را که در جلی مرکه ارام و صبر استعمال را فم است حسونا بهرگاه
 استعمال کند بسیار آید چنانکه سبک بر یک حار درم هم آید بخورد و خشک آن سر
 ما و ماں سر و تخم کاسی سیر و تخم حارس بر یک سه درم در ختمای ساسک کسد خرب
 مار و جفت درم اصنافه بود و بخوراند و گاهی حبه هم بندر سه درم اصنافه کرد و پیسود و او را
 که حبه ریح محرب نوسه اید صبر مرگ و هوره سیاه مرگ مان نکیدی فلفل که در بر یک درم
 می داری یک سائیه فلفل حب سارید یکی صبح و یکی سام آب گرم بدهد و او را انوش
 حبه ریح معنی محرب نوسه اید صبر لوم هم شمال قطعه معرور بر یک و تخم شمال می
 فونت بخورد و او را از جملات علمی را با مع نود و پنج ریحل ماویان مصطفی از هر یک درم
 بر دو موقوف هست درم سکر طر و جمل درم خرب بر ش کسکال و او را الحلب
 ریح و مرگ و خرب در تلاء و ساد یا بهار رافع است و از حبه تیب بعد از که شش حله
 دید آمدن فصح در سواد بهرگاه سبکین و بهد و حبه گردید مالور و بر و در بهرگاه
 حب خلسه سداب مر و فلفل ساد و کوفته لعل لیسر درم مقدار بخورد و او را که

انکسار
 ۱۴۸

در آب

کسب شده ام کسی را که خورده باشد آن و او را دفع ارسک و لواء مدد ام ص سلطان مری
 خن دو رو کند یک خور و دو درم صلاح و دو درم ستار آب سر و خورد و او را که در
 دست از سرانکار آید ص تسلیم را ممال مالی کرده و موم و روغن در میان نماید و در خاکستر
 است و طلا نماید و اگر تسلیم نکرده و در روغن کوشاید و صند و صند سر و دهد و او را که در روغن
 ناسه نکار آید ص سرگردان و درم سائده و دریم آسمه ترقیقگی کند و او را که هست
 داده و درم صفت معانی سوده ص منطک کند و مایه صی دو درم کل سرخ
 مده و درم که در روغن ما و ام هر یک سه درم ص سر و طویله درم کوفه ص سه درم یا کم از آن
 با استال آن سگری آبیجه تا که موی خورید و اگر خواهد ماسه جدا بشکری مضموم ساید
 و بعد بکمل لعل آرد و بر روست دو اگر برای ضرر معمول را قلم ص لک منطک فوه
 ر لوبی صی از هر یک سه درم کوفه ص سه درم ص سر و طویله ص سر و طویله ص سر و طویله
 و او را برای لیس از یکم محمد ص که حال را قلم اند و سر را میده ص مایه تم آثار یک
 سه ما و کوفه ص سه درم است خورده ماسه عداسوی آن کج و ص کج و در اسام خورده
 آن دو و آنس مایه دو کرده ماسه مایه با و آثار یک ص سه درم کوفه در روغن سیب گاو تر نماید و کافور
 و سر و در ماسه ماسه و او را که سرعت خلق شعر مایه ص مگر یک ماسه و بیرونی تن ص
 آب اندارد و سه رو در دارد و لیس صاف نموده سدس آن کمک دیگر اندارد و بعد از سه
 صاف نماید و بهمان قدر آب یک دیگر اندارد و بعد سه رو صاف نماید و لیس صاف نماید
 آن با یک ساخته اندازد و در آفتاب قرار دهد و سرشته امتحان کند لیس سوده در آن
 کرد و خلق سکند و بعد از آن روغن گل طلا نماید و اگر ضرورت باشد که حله ص سر و ماسه
 نوره و ثلث آن روغن و سر و در آب سائیده و موی با مالند و ساعی ص سر و مایه لیس
 کند و اگر سر و در آب سائیده و در قدری آب بر آتش سر و ماسه مال کند و موی خواهد بود
 و اگر قدری ضرر در سر مایه لیس نوره و روغن و سر و در آب سائیده و موی خواهد بود

در آن آسود و در عفرال در کلاب خل کند و اسکر آسود و زان سن سر در و عن اندک اندک خل
 کند و بکسیا کند که حلوا شود پس اس را با ساقی دسترسد و هر روز سی رم بخورد و بعد از آن یک پال
 اسبام نامند بجهت سله که آید و در پسندی رسولی گویند بفتح سین مر ساعد خور بیان سخی لونه بهر دور از سر
 کرده آب که لی نماید و بعد از نصف بخورد و در میان رسولی گذاردند و دوسه چهار روز در سر شد
 خواهد آمد بعد از آن مزه که دانه علاج نماید و نارسدن آب سرگر برساند که هم عود است و دو
 که از محمد حب اگر آمادی بر ارم رسیده بخت آتشک خوب است ص سگوف بریان کرده رنگار
 هر یک دو ماشه حره و در دوسو حه چهار عدد ساری چماله سوخته یک عدد در اسک بریان
 کرده سله صوبه بریان کرده رال هر یک دو ماشه سگوف سله بهوتنه در اسک بهر سه راسانیده
 بعد از هر دوساری چماله رسانیده عدد رنگار باجم ساینده حوراک از هم سنج ماد و نیم سنج و
 اراده خوردن دو انگشت اول مال کند م خوردن چهار دانه سرده و در دوسو حه چرب کرده
 و اندک مال از میان گرفته دوا در دوا احتنه حلوا لسته بخورد بعد از آن تمام مال را بخورد و دو
 که در سن لغات مایع اسب ص که در معر با دام نشاسته شکر حله بر سر بگذرد و در وانی تناول
 نماید و دوا دست فرامد و وانه که بدل را لاو کند ص با سوا جسم با دانا سادات سیه گز
 هر یک چهار رم چوب لک یا لک معسول و دو دم نوره از می هر یک بوس هر یک مگر رم گوته
 همه بر و یک سال بدید و وانه دیگر برل ص راج را و د م حه خطبا با هر یک دانی
 و هم هر یک بوس معسول سدوس هر یک چهار دانگ گوته همه دوا یک بخورد و وانه
 که سن حرق کند و سکیم سدوس ریج ساقی کسرس سدس عهاب در آب کسانده و کوسانده و آن
 نه با ناسرت حشاش سوتند و وانه دیگر که عود سد گد ص بار و ما قدری سعد در بر بار است
 مار و عن کل آسود و در سن مالده و وانه دیگر ص کل سنج گلدار افاقا حصص کدر بر و سن گل
 ناگلاب سائیده مالده و دهنی رودن لیح نام دارد و هدای که حصص سرق کدر بهر سله و گوشت
 نمک سود و گوشت گاو و امتال آن اس است و وانه که چون از موضع جراحت بر دوا د

این
 است

حصه حرقه را بر سر کرده و در اجابت همدگر بیدار می آید یک حرقه و تسبیح صبح امونیک
 هم حرقه که سه نیمه آب سرکه سادون سازد و وقت حاجت نگذارد و قدری سرکه انگور
 سان طلا سازد و ای آن حرقه مساول آب و همدگر تشنگ شود و تبدیل حرقه نماید
 و و اما که کجاست کساول و اجابت وضع کرده و سنگ دیوانه بکار آید جس رفت مگر مثل خاتم
 کمر مثل در سر کس کند و رفت با وی بفرستد و بنماید و بسیار دعاست را بر سر موعید کند
 همین که بر کند و بگویم کاش که هر ار سار در علاج سنگ دیوانه است سر با هم طریقی آب که هر
 سار را آب کرده در سر سار و سار سار دو آب که برای درم که انداز ماری با در آب
 با جسم در وی بند اند و سود و در جس نمر اقا و یا مری سید شاف با بیتار حنظل حسن کل
 طلا نماید و اما که ماسل را با مع است حص بحم کمال حله سر کرده و درم میوه سائده حادرم
 موم سید است درم روغن ماسن صماد کند و و اما که حب الساج و اما که حص حمر سر
 در آدینه بحم هر کوفه اسفول مسلم روغن گاد حرب و ده سر یک ملک و ده و سلف
 الس سه اوفه حله بحم کمال هر یک سدر درم و سرکه و یو بکار برده و و اما که درم و اسل
 نکا در حص جهرال سه حرقه نوره از می نمک حاشا گریش کوبه سر کیش حرقه و سر کیش
 مکود و برت حشره استعمال نماید و و اما که حبت اورام حاره و درم حار بیج و قصب
 و کج ران و سار اعضاء و مجاری است حص کوکرا کوکرا و کوبه و کوبه و کوبه و کوبه
 نس هم حله کوکرا اسفل بگرد و درم حله و درم کل نشد و ساسب اصاده کرد استعمال
 سد و و اما که حبت کسر حاره و درم سرطانی حواد سرخ با ندر با سر و هر طریح لود حص سید
 اسرب و تماشسته بالسور روغن کل در آب حرقه آب سبب شعل حار تخم حشره
 آب بحم حار سر که ام که حار است و امیر و برسد و و اما که دیگر حب سرطان متخرج و در ط
 و کج و و اما که حار حار است و صبح مردمی نماید حص سر آب که سی سار با ندر
 سود و در روغن کل یا روغن با و ام بالسور صماد نماید و اگر آب کثیر سر یا آب رگ با رگ

اسل ۱۴۲

فعل شده و وای را می ملک ص دوس معینه اشان مری کسم حر بود و دین معسر
 تحول اصول قیید مورد سدس دقیق مایه اول بعد العز مایه اول می ار بر واحد یک رو
 او در مار یک مایه دیکار برید و نقد راحت گزیده آب ترب جمیر کرد و در وضع طلا مایه
 دوا و دیگر ص بر مس مایه اسمر شتر خود گزیده کسم حر بود ار بر واحد چهارم شتر ناوای
 مایه ج سوس رید العز را در دین حج ار بر واحد دو و دوم تخم ترنجبر لعل کمدن حر و کسم کس بر
 صد ار بر واحد درم و نصف هر را مار یک کوفه در آب شسته طلا مایه دوات مایه السید
 دوا و کسم کس بر شتر و مایه دوات ص حاکسته لغافات که در شکم می بیاتند خاکستر
 فتور سدق بی لاول برار گرفته و بر سر آب حل نموده برار و طلا مایه دوات کسم حر و کسم
 دوا می که مایه اسماعیل شود و ص کس دوا که برای رختن مایه اسج ص ص ام عددش مار یک
 مار یک مایه ارانی که در ان انحر حخته باشد شسته در ده طلا مایه دوا که مسمی بر مسمی
 است مخفم نسبی الطیار را برای سلام خود حرایتی کرده بود ص بگیرد بر وطی که معمول ارید
 فایر است بر عدل مایه کمدن کسم کس بر سر و دوات بیوشد تا آمدن عرت سر ص مایه
 و آب یک گرم بر عدل اندازد تا که رطوبت آن در عدل سرایت کمدن ایس طلا مایه ص
 ربا و ملر و رابح سداب و تنی بر یک مساوی طلع با سر کیت فقه بر یک حر و بر
 در سر که انگوری و عدری ریت حل نموده متوار طلا مایه در هر موضع که باشد موی بر
 و کلمب دارد و وای که موی مار یک کمدن ص لمار و رخت انحر لمار کسم سید بری طس
 قنولیا ار بر واحد قدیس در آوند آبس کرده گل حکمت مایه در در سور حایس بریای کمدن
 حاج مایه و نصف درم و ورق و مار و در عدد مایه مایه احتمال مایه دوا که بر سور از
 بگیرد و ص بگیرد گوگرد مایه سر سور و آن سور مایه و اگر حساره چشمی یا حادستی در ریت خلط
 کسی موجود اندر سور گرد و آن کس مگرد و اگر پوست ریب را مگرد و مسمی و مسمی
 آب ترب و برگ آن و آب و مایه روره دار که مایه او گرم باشد کرم را کمدن و اگر کس

در آب و ساینده آن آب را در عارضه را که که کمال مسدود و اگر حول سرد در پس و فتن کند
 کمال آسمان شود و او امر که سعدی موضع حماست دور کند من مرور سنگ سید
 کرده بعد از فراغ از حماست مال به محسن لویه سائیدن در ساحلی گذاشن و او امر که لفع
 نائل محمد هر روز حد را سر کرده و ملک نائل را در ملک کتب و ارباب به تنب نمائی مکرر مال که جو
 آلوده شود و او امر که واصل را که تداوم دارش کمال من ناهن سخی سار و ص آب
 مذیده مایه مروح کرده رسد و او امر برای ربع برشته ص صانوں قدری در روض
 مرهم ساخته صفا نماید التماسه تعالی در سه روز ربع میں نماید و او امر که پراں می نماید
 ص صک معمول با یکدیرم سر که حد در بخورند و اگر هر روز سه درم ارسد و ص در آب
 و سکین حل کرده ماسه به سه بخورند تهر بل فی ادیت کند و او امر که از محرات محمد کرک است
 سمیت از البرص ص سورچه کلال که اگر گور می آسد با سر که لسانید و موضع رص را
 سحر است بعد از آنکه تنقیه مسلمات کرده و یک ربع در روز و سب طلا نماید و در روض
 و آب لظروں نشوید و او امر که ص عرق نماید ص تنب بمائی آب حل کرده مال الیچیر
 لورق سوس و آس و طر فا و آب محصور آن دو امر که عرق مدنی را لغایت مایع است
 در اول ظهور لفظ ص سیدرم ص بخورند روز دوم درم روز سوم یکیم درم و موضع را
 نیز لظروں کسید و هرگاه برشته ظهور نماید که بر بارچه سرب که لورں یکدم باشد چمید
 از قطع شدن شش بر سر کسید مگر آنوقت که برشته در رت شود پس در بصورت اندکی اراں
 قطع کسد و نمائی را بر بارچه سرب سدد و او امر که سری و کودی که از صریم سید و ص
 رگ کلم یا ترب یا نو دیمه کوبیده صفا نماید و او امر که ستنس اکنتد ص رسی در آنکست
 سخی مایع نماید و لیسان را حد مرتبه تر نموده ختک ساخته و رگ رسد و او امر که حاکم
 سوز سازد و هم تحلیل نماید ص حبه منطاطیس را سر که و آب سد آب حل کرده مالسد
 و او امر که در احص را مایع باشد ص بر قطو ما سر که صفا نماید و حرقه در آب بخورند و محمد

و آنست را در اسب کج گذارد و حصص طلا کرد و در اندام مایع می آید و صبح سر و صفا کند
 و بعد رو رسته دار تا نیم شود پس سوزن و رس ماحر رسد تا حول بسیار بنوش هم
 تا سر که کوفه صفا و کجا است صبح ماست دست را ناره ماحر محبوب سدا و دوام که بر سر
 در و در و رادول اندر مع مایه حص گزیداری و لنگه کاف و تا به تریا متک و دیگر
 بر کرده مد و در و روی آتش کاس گندنا همه سودن تا شسته را بر آورده و صبح بر سر
 صفا و مایه دو و امر محبت تنقاع که در لیم سرایت کرده باشد حص سدر و س مکومند و آن
 که در سر مد و اعطی شود پس از تنقاع بچکانند دوام که گنده حل شود حص لوتیا کلاب
 سودد که سه فعال و مالد و خود را مخرماده بر بخار خود گذارد و ماحر شود و پس تو تا رادول
 مالد و او که کلف و سگی روی را بر روی صبح گل صبحه مع رنگ دست تا به تریا روی طلا
 کنند دوام که سعد صبح را که روی و افق شود و مع مایه حص گزید صالون و در کلاب سینه
 طلا کند سر و رگد اید یکد و ساعصا پس تا نگیم بسوید و اعاده کند ماحر با وحت چماص که
 در حصو هم میرسد و حله نور تو متل و با مقشر سگد و بر محرب است دوام که گری گوش
 سر و سر و ادم معر کم که در بلع هر یک کلام سجیم ما و ادک نیم ما و سر سینه را یکوب که در جراث
 حوتابید و صاف نموده روی کمد نیم سید و اصل کرده بخوشامد آب صحت شود و روی
 ماحر حید مظه گرم کرده بکامد دوام که برای سد کردن ریم ار گوش بعد از آن که احراج
 اراد و به دیگر کرده باشد محرب است حص پوست صبیحه صبح و حر مهر و رده مسای گزیده
 هر د را سوجه سائیده نگاه دارند و در گوش قدری از آن مالد و دوام که گوش را در
 جیک یکا کند حص صبیله لعل آلوده از روت مسون را آن یا سیده در گوش گذارد و دو
 که آب در گوش رفته باشد و محل و دیگر تا سر بر نیاید و بر آرد و چوب مروی یا سینه یا
 که متخلف باشد نقد یک حب گزیده یک طرف او ممتد از ملت دی که چهار انگشت
 معصوم میشود و به سجد یا ریت ماحر و دیگر یا لاسد و طرف ثانی حوب مذکور که در گوش

و اسپد باد و مه و ابر که می خیزد که اندر گوش در آید و بسیار شود و بسیار او داخل باشد و اگر
 طاری خالی نماید بیا بر وجه مخصوص اندک آن طرف که مایل است سرور و در هرگاه حیرت است
 اندر گوش که مانی می محسوس گردد و خوب را و دقتی سرور کند و اما ضرورت آب حدیث
 و در آستانه اس مثل باید که مرین بر همان شق قطع شود اما آب معمولی را باید در هرگاه است
 اندک بود و اما باشد که سایر حرارت خود بخود و محدود شود و تحلیل یابد و او را که در گوش در
 نماید ص آب برگ سرد و در گوش حکا کند و او را که گرم گوش را نکند ص مثل
 ماره در آتش کسد و در سحر او مالند و سحر در آید و در یکجا کسد گرم می شود و او را
 که رطوبت صرف که اگر گوش سائل خود دفع نماید ص بار و اما یک ساخته در تر است که
 آسمه یکجا کسد و او را که بسیار حول اندر گوش بار و در ص اما مع پوست و است
 اندر سر که سرید و یکجا کسد و او را که در گوش را لب ریح بود و می شود ص تلعم را در
 چینه بخار آن بگیرد و او را مع حمت سیلان حول اندر گوش و محرب درین باب نوشته
 ص بگیرد کلیه نور و قدری از شحم آن مالح کردیم مریاں کسد و فتره آن آب بگیرد و در گوش
 یکجا کسد و ص مثل آن پیرایع است و پنجس یکجا کسد روع حسته سرد آلودوی و نقل و
 را برده و او را که در گوش را سرد ص لعاب حله و تخم کنان و تخم مرد و ادوی نامحسوس است
 ریاں آینه در گوش حکا کند و او را که گرم گوش کبند تخم کوفه حنه در گوش اندازد و یا آتش را در
 یکجا کسد و پنجس اگر قطره کرده شود و در مقبوض یا محلول آب گرم و او را که در گوش سرد ص
 مه و در شیر عورت نموده در گوش یکجا کسد و اگر در گوش حوشاید و یا نقل بگیرد و نقل گوشت
 و در سرد و او را برای جل محرب ص حور و او را در تخم سم بار تخم حریج تخم تست است
 لسان العنقا فیله بر یک کدرم مشک یا مسر و واحد که مانند قدری گزیده فصل است
 در لعدا طهر در صوف نقد رسد ساخت دارد و اندازان میروں آورده صحت نماید و او را
 مایع برای مقص و برار سبب تندرم حبه السوداء و رو و در یک چهارم در

کلی سبب شامده در دم غسل که گرمه هست اوقیه بر اوقیه میماند دم و در آب سرد را در موضع
مملکت از جلد آب سرد بگرد و آب یک ساسم و ابی او بر فصل می کشند و آن سس نامم سرد و جلیط
شود و وقت خواب بخورد و هکذا معده عالی از طعام باشد و از حمت سد کتد و دفع اسه
ص کویل در حب دباک که والد شده و بعد از حرات آن بهم می رسد بهر قدر که باشد درم
کوفه نامد سیاه ش حمت ساله و بهر قدر که کوبه باشد تر سیاه حقی شود و بقند یک تنه گوشت
لسته چهار دگونی بخورد و او که معده و دمع معاصل را دفع نماید صلی تخم شست را کوبه
در آب ببرد و بخارد آن مخصوص است و همچنین خوردن اناس برای دفع طمخ و آب است
و او که در دپشت را اگر ادا و ولعم بود و سود دارد صلی شام آب و او را و آرد که در دپشت حکمت کثر
و در آنس انگنده شود و آن گاه که آورده آن کس و بهر در قدری از آن بار و صلی گاو و کوبه
عرب نوشته اند و حکیم علی گوید و صلی کل در صلیا و دپشت که از سر بر مضموع باشد و مالده و
روغن را در معاصل طلا کند دفع آن روغن نماید و حیات و حرات از سر بر حمت دفع معاصل
میید است و لشن و طمخ از سر بر از الواد و تقطیر معاصل ادا آن کس و او که حمت کثرت
در معاصل محبت نوشته اند صلی اسحواں آدمی سوخته نار یک ساخته نگاہ بر شعله و
کشد و قدری میهد و صاحب محبت گوید که آنرا مییدل بخواند اسال سه روز هر روز یک تنه
با متعال آن شکایت عرق الساس و معاصل و دفع لعایت آرموده شد و لو که حذر را
در دپشتی صلی ربه العزیزه از می نار یک ساخته در بار چرخش لسته رسیده و اصلاح
دلک ماسد و اگر دلک اعراض شود روغن صلی در روغن حیری اتم اسخته مدری سر بر
مالده و لو که حمت حنق و اقسام آن را دفع کند صلی سوس گندم اکلیل الملك ادا
خطمی روغن مالک در آب ببرد و بای بار در روغن مطبوخ مالده تا که سرخ شود و در هر یک کوبه
لشت بهدی است و صلی آن میید صراست و از اطبا است که گفته اند از برانمی صلی
امراض سوداوی و بلغمی و سبب امراض مازده معده و کبد و امش و استقار را دفع کند

حص مدیاه هشت سیر تاه همانی لوست معیلاں یح سیر شاهی جانی برگ سیر که خار با
 ابراد و در کرده باشد و سیر لوست بلبله برود لوست بلبله کامل بلبله ساه آله خنی
 ار بر یک سج قول اسارول سلیمه سیاه حب ملساں عود ملساں اسطوخودوس و بنج و یسین مستقی
 استیتس رومی مصطفی ایسول و ارجی راریه رعمال برگ سرج ار بر یک چهار تولد و
 به باشد ریزه کرد و عجم گل سرج ار بر یک سج قول اسطوخودوس لکیم کیمبی معل رور
 و و فطر اسالیول ار بر یک سج قول سیر را کوفته سیمه ناقه ساه و لوست معیلاں در جم کرد
 و آب نقد صر و در آن ریخته حم را در سر گیس آب و من کند و بکند در مکه خوش خورد و در
 رسید یعنی از خوش و در تشنگان راضائی سوده در شیشه با کرده نگاه دارد و بهر صبح و تمام همایا
 دوه خوری از آن بوشند و در بهر ملا در برار اطا به دست و سابع لسیار آن و کرده
 اند ص ملا در یک سیر لوست بلبله کاملی هم سیر و در ملل قرعل ار بر یک سج قول ملساں ملل
 از بهر یک سیدس یک سیر گل و با و سج سیر قد سیاه و در دل همه او به را یک و سج سید را
 مل کرده او به را در و انداخته در میان هم موده و من کند حول لاس سید سیالای و کار
 بر د و در بهر که را قم برای و و مخفی طحال و لیم شکم و ششها مفید ماده حص احاب لوست بلبله
 بر یک بیت درم کیست یعنی حرک آبس نه درم بهر ستره را انگلی بگوید و در طرف کسه حب
 کرده در آب شیرین ده را بهر همه ادا حته و در طرف محکم ستره در عاکی که گشت
 و در آن پس موده باشد بکند ار در در آن تمام معاک را در سر گیس بکشد و سه بهر بهر بکشد
 آورده صاف نماید و در شیشه کسد صبح و شام بکند ام بار یاده احتمال نماید و سیر قد سیاه
 کسه را بهر همه احاد و حل سازد و مصی شیر و کیکو ابر اصافه نماید و در صورت و اصل نمود
 سیر اولی سرد را قم است سپا که مداخل نماید باب الال المعج ذر و ر الفخ اود
 یالسه که در چشم و حرا حات و قروح باشد و ورق در میان گل و در و لال ستره که در و
 یک دفعه در چشم می اندازد و کل را در چشم میل کند تا مقدار غلیظ ارد و ابر حشیم رسد و

و دانگ صلا کرده و زیاده ذرور را منال حب اصلاح و انجم ختم و اراض مایه مرده و نوت
 مصر حب است حب ریجیل فعل فاعل با منال دار فاعل لوتیا کرمانی محصول صمغ عربی حله
 بر سر کوفه استعمال نماید ذرور حمت منع حمزه چشم درید و حلا آران و طوطه محرک است
 حب برگ عسل ثعلب سوخته مروارید سفته مصاطح سوخته محصول کنوت سوخته
 رنگ زرگران حلا لغز ما میدهد السور در و رسارد ذرور و رسال محمود حب محکم سید
 یک عدد سات مصری یک شغال امر روت سه تنقال بهر راجوب مار یک سائید و در
 کند با منل چشم کشد و در اسار استعمال اس در و راب حب با محرد ایون مایه لسا
 یک معال رت سوس کثیر از هر یک سه تنقال کوفته محمه آب حب بالعد رسد و در
 و هر در یکی از ان یا کم مروید ذرور و ز معسل حمت یا من از حکیم علی حب لور از سی یک حب
 عسل سه جرد حب ما هم آینه کتند ذرور که مانع است از برای در حیت که و سرخی از
 و آب رقت حب لویای محصول لسانه سید آب از بر مسادی کوفته محمه و در سائ
 ذرور و ردی ما مقدار رنگ شش رفته حمت و دوقه مستعمل است حب پوست سید و جام
 مدوده درم شافج محصول دو درم جمع کرده و ساید ذرور که حمت در و چشم المطال و دوقه نقل
 و صلاست احوال اینها مانع است معول از افعالی حب امر دت سرج اگر دیر باشد بهتر و الا
 ساده هم کافی است و معول است که در و در سنگ مصری دو حرد یا کتو مقصود چار حرد و در
 سارده و لکها رسد و سه بر اکرده و مد کرده مالای ختم مالد و ارمان گندم و راعس و رشک در و
 کرده گدشته سرعاده رسد اگر گرمی خال بود و لکس پاوه مطلوب باشد گهای تساما
 رسد و رسیده تمامی آن مالیده چشم مد ذرور و ری که حرت نقل و علط احوال را نام
 است حب دردی مصر و آفتاب خشک کرده امر روت سید لثیر حرد و رسد و هر یکی چار
 با منال هر یکی نصف درم و در ان تیاف یا شنبه یک و دانگ کوفته محمه استعمال نماید
 ذرور و ری که در اصطلاح در سن آله بکار آید حب گلزار سیب آب عالمی یک بر یک درم رت حرد

هر يك كدم و دم لوسا آب عوره در و دود و دم و دم سائیده و مانند و مانند که ارس در و در حری
 محلق در و دود و در و در دیگر که حب طلاع احر محرق است ص طمانیر سید و سوسوم
 شیرخت مسادی سائیده و مانند و در و در طلاع سعید طلال الحار آب عصف چهار دم
 در و در لوسب اندر گلزار ساق هر يك تن و دم تن مالی ده در دم لوسی دو دانه در دم تو
 همه را کوفه همه اول ادیان را اما و اصل شیرخته بیاسد و در و در حمت قلات شده که مثل
 در رمال همه در اصطلاح اهل و کس اهری باشد بسیار مانع است بعد از استیل از هر يك
 پیدا اهری شمال بیاسد ص مسلوح کته سعید کات جی سنگ حراحت الاکمی کلال تنو
 مرا کوفه حمت کار در و در یک شده حرارت کا و اصاده نماید و هر گاه تحلیل باشد که اشد
 و یک سائیده و در و در که در یک سائیده حوت و دای حوت و کاسه را در و در
 کته سعید طمانیر سید و در الاکمی در و در گل سرخ ریره گل میونی ناگرم شده که آبجی بلبله ساد
 مار بچای سوجه در هر يك یکمانته سیاهی مار معر الساس حشک هر يك دو دانه همه را کوفه
 همه در رمال سائیده و در و در که در و در باید و باید شود اوی خواهد گشت و در و در برای طلاع
 حکم علی اگر حال معوم ص گا و رمال کیلانی حرق کاسه حرق و مع حرق کثیر حشک
 در و در که در و در رمال کوفه گل ارمی حشک لاس طمانیر سید و دم الاوس مرعای سوج
 افانیا سید بلبله کالی گلزار فارسی حوت حافر و لوسب طمانیر در و در در آب لسان ادر و در
 عیسایده هر يك رساس احر و مسادی کوفه سجه نموده در و در که آب چوب حبیبی کرده و مانند
 نماید و در و در اسود مانع حمت گوشت مای دندان که گم شده و مانند و در و در گوشت و مانند
 در و در ساد و حوت رص مار بیدار و ص حوت گلزار فارسی از هر يك دو تن سال شایع
 کوسی سوجه شمال کاه و طانی سوجه یک اسود و اصل شیرخته و سوجه سعید کوفی از هر يك
 تن سال حمت سوجه سید و سید حمت گل سرخ در لای عافر و جانب مالی از هر يك نیم تن سال
 که ارجح اسحوال بلبله در و در آبجی عود و قناری عام سوجه حشک سعید کالی صلی را یک

پوست زردانیج قریل سرگ مورد شاج کورل سوخته ار هر یک شغال دم الا حوی کدر
 او حرار هر یک شغال همه احرا را کوفته بحدی که بر دهاں و پای دهاں ساتسد فرو رامن
 له را محکم کند و قطع خون رغن و نفوت دهاں مانند و لوی دهاں برود دهاں را از
 اعداد کل و کد بدل نگاه دارد و مع العصاب مواد لوی حمور کسان نماید
 عاف و حاج مکی که باج سعد کونی از سر یک سه دم قنور راں مار و سرقش را کدر گهار فاری
 عمو گل سح سرور الا قلع ار هر یک سه دم رد الحرمک طرود شب مالی صدق سوخته ار هر یک
 مکدرم و هم فاعل سجد مضطک روی عود لسان ار هر یک دم و فارید با سفته سپیدی سب ار هر یک
 سه دم ملکوتی سه چدم اگر هم رسد دهاں میل مگر نه است با بله طباستر سیخ حرمه مفسر است
 کتر از تر خشک سوخته او عدس ار هر یک سه دم کوفته حتمه کا و رقصوری هم شغال داخل
 کد و رسد دهاں ولته بیاستد و معنی اوقات ماسر که مضطک کسه و گاهی مارت و رغن لپی
 سوخته بر دهاں ولته گذارد و رفع حرکت دهاں نماید لیکن در رم کوبان بهاست سنی نه
 ذر و رطل و خوشش راں را لبع تمام دارد و محب است حص داه الا حوی کلان خور
 کت کتیر سوخته بیکری حله برابر کوفته بینه بر دهاں یا ستد فرو ر برای قلع اینص دارد
 ص عاف و عاکا ر عفران سعد و قل حله برابر کوفته سوخته استعمال در و رسارد در و ر
 اقوی در کشف شوره و قلع ص عروق پوست اما رماق ار هر یک شست و رم عصف حاد و
 سب مالی دو دم کوفته سوخته در و رسارد در و راسط حمت جراحت فعیب اکله و قروح
 سیاهید دهاں و گلو و سایر اعصاب و رفع خون جراحات در دهاں گوتست و مع ورم و عصا
 مواد آرموده اند و از نایف صاحب بحدی که در و ر حوتست و مع ورم و عصا
 ار هر یک یک خرموی سوخته کلار شاج گا و کوبی سوخته و اگر باشد اسحواں سوخته برگ عا
 گل از سی هر یک دو حر و از حریر گردانیده استعمال نماید و هر گاه در جگر و دهاں کار برسد
 صبرزد یک حر و از رسک در آتش مکرر سح کرده و رسک که انداخته - محول بوده و حر و

انسانه نماید و هرگاه که او این فصله ساحه در سوراخ استعمال نماید بطیخ خواهد بود و در
که حراجات هست و در هرگاه که در این فصله ساحه در سوراخ استعمال نماید بطیخ خواهد بود و در
ار این دو اعضاء در سوراخ کات بندی میزدند و در سوراخ بلبله بلبله میزدند و در
صورت این سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
رای قروح طایفه جدید این اعضاء و عصبان است و در اندک زمان ماصلاح آرد
صفت سوره لوتی که برای کوفه بجم راجع است استعمال نماید و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
احرا مصادی کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
فاسد را سود دارد و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
وقت حاجت بر این با انگشت در و در روت حب رطوبات و در و در گوسه ساق
عرب است صفت کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
یوسف انار و شفت کاغذ کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
رغف دم حراجات لطیف در و در صفت کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
بریک مکرر آبک سده و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
همه پس آرد و در و در راجع آتشک را منع نمود و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
سوره بکند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
نمونه در و در سارا در و در که در و در ماصلاح است و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
ار بریک دو در و در که در و در ماصلاح است و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
را سرب ریختن با گلاب بر کوفه و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در
سایتیه بر آن اندارد و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در هرگاه که در سوراخ کوفه بجم راجع میباشند و در

ساخته بعد حمام بریدن پیراگنده که در اعرق را حدب کنند پس دور نمایند از کتاب مایه
 معمول شد و در ورسیقتن که جراحت مزه را بکنند و در دود و دود الهام و در و چون بر
 و عددی بی مانعی همچاں بالایش مدد سرعت را نل که در اعراض است و در اسرار
 اندک از سی گل سنج و دو تلت که متقال صفت لموط که سال مرصاف یکدم و نیم کد
 دو دم گلسار سه متقال از حریر که رابیده یا تسد و در و سقر در ربع آله و بحیف و
 مولا ست ص کافور ربع حر و نیم رحاں بوداده نصف حر و ست پیار سوخته یکدم و
 سارند و احتمال نماید و در لوی عرق شش را در کد و در اعراض سرد را مناسب است
 ص سمل الطیب قرصل حماما عدال النلساں سلمه از هر یک یکدم و نیم قسط اطفا
 سمل بهدی و ایجی ارمیکد و درم اطراف مر و خوش چله درم میوه سالکه امار و تشر
 حکم کرده و باقی اودیه را در آب تمام ساخته مایه آمیخته استعمال نماید و در و عجب
 گوشت و الصاق می کند جراحت تازه را اصل که در صبر از روت دم الاغین
 سخن کند و در جراحت برید و در و رتیم از حرارت یکدم سعد الدگیلالی ص گلسار و در
 کد و در می مجموع را از کوفته میوه مر و جسم یا تسد و در و دیگر ص مر از سوخته بار و سوخته
 آله میای قصه مر و از سنگ سفید آب هر یکدمی کوفته بکار برید و در و که حب آله
 است ص گل گلاب سفید گلاب فیصل کات بهدی سفید صاف کرده بر یک که متقال
 سگ نصری شش متقال سگ نصری را سه مره و در شش سنج کرده مر و نماید که کند
 از این رطوبت شود و بار همه را کوفته در شک معنی اسحاق نادیاں سنگ حاره و در و متخل
 ماسکه انگوری لاسد و در و طرف چینی پس ماسد و باره سگ سر آراء سدن و در سایه
 حاک کند و وقت استعمال جسم را بر که بسته باشد و قدری از این گلاب و سر که
 بخورد و در و غن و گوشت و ماست بر میر کند و در و که داغ کند و چون آندن از جراحت
 مار دارد ص آنک آب مدیده ریره گرفته قطار و در می مادی آمیخته جراحت کند

در سینه مابین ابرو الملهله روغن بادام تلخ گرم و خشک است و در روم جهت صداع
 ماره و طبله لاری در گوشت و کرمی آن بطور آلت می نماید و خوردن آن و یکا شدن آن و طبل
 لصب حصات کند و روغن بادام شیرین گرم و تر است و صداع میسی و شش را مایع و در
 سینه و تنوی و باغ انداختن بکوبیده معر بادام و آرد و تقطیر کرده بگویند و اندکی مات یا فایده سازند
 آمیخته در طلق سکنجبین ترالس و حال کند و در دست لالوب تر نموده معر بادام را استرده باشند
 و طرب را اندکی کج دارند و روغن جدا شده طرف مابین طلق منع شود و در روغن بستره کبیر
 طربق گرفته میشود اگر صاحب شقیه محام رفته و انگشت بریار چه نموده سوطه کد علت او
 همان رور بر طرف گرد و روغن کوک جهت صداع و سهر که از حرارت بیوت لصب بادام
 آب کامپو سرد و چند روغن کمد یا بادام یک حصه بخوشا شد که روغن جامد و روغن کدو
 از دارو و در دوم سرد است روغن لوسکین ص که در حرارت شیده باشم و تخم کدو و
 او گرفته چهار حصه روغن کمد یا بادام آمیخته بخوشا شد و روغن جامد و معر کرم کدو شیرین و سر
 روغن بادام روغن می گیرند و این الطاف است روغن گل سبج مرکب کنوی است
 و عالیه بوس متدل مسداده و روغن و محلول و معوی استحصا است ص بکوبیده و بزرگ گل
 اتماع ناک کرده و در روغن ریخت با کمد میارند و در شسته کرده در آفتاب گذارند و در
 گل سفید شود و این علامت روال فوت است سروی کسند و بکار برند و اگر مدی که سهر
 در آفتاب هست مرتبه تخم بگل ناره در روغن کمد و در تریه افوی حوا بد بود و روغن گل
 جبارت اینچین است و روغن مذکور بعد یکسال تغییر میگرد و در طرف دیگر آن است که در
 و کوفه تیره و آن بر آرد و مار و روغن ریون یا روغن کمد که پیورن با هم درل باشد و کمال
 تاثیر دانی گردد و روغن یاقی مادر روغن معنه بادام متقوی و باغ است و مرکب
 ص بکوبیده سرد تر در روغن بادام ترتب نماید یا آنکه بادام را استر نموده دو تخم کدو
 بالای او گل نموده تر نموده و در بکار برد که معنه خشک و سفید شود و معر بادام را بکار

و بعد در سه حسین کسب کند ارا را در روش کشد و در روش معتبه را و عمل روعی کل ساده هر
 نیم سو و اکسید را در گلهای حصه بر روشش نموده مثل روعی رقیق کتد و روعی گل میلو و مادام
 ساده را همین پنج مرتب سازد و او در تریه اتوقی است و روعی مالونه و روعی واکتر
 و این طریقی آنها همین است یعنی گلهای را در روعی کشد و امتثال آن انداخته بعد عمل کند
 گلهای مثل نموده مرتب سازد و آب آنها گرفته همراه روعی بخورد تا سد آب عالی شود و روعی
 مالی مادر روعی برای فالج در حصه جمیع امراض مرمیه مقول از ساقص هم مرموم در فالج بحر
 را هم مرمیه و ساقص ساقص تخم و بهوره ربه ربه را هر یک یک کمانک روعی کتد و در کون گرم باشد اگر
 سود کند ارا را آنش گرفته از رویه پیدا اردار خوب و مادام که بهی خوب حل کرده بکار برده و روعی
 روانه مثل جدا محمد و والد یا حد و مرمیه در فالج و شنج و اگر امراض بارده و ایدیتا میده نموده هر
 کمر در ماه دست و پای او نموده و در یک کتاب در و بعد دست آنرا بسیار گرم باشد اما بعد
 ناهج بخته شود و عمل کرده و صاف کرده آن بگوید و بگاید بدلس طلع و مالکگی حور و اسد
 سسل انگور را هر یک هم یا دو کمر و پنجه آنرا بپوست میدا بچرخد و سسل مالص سه درم به
 حور کوب نموده در یک س آب مالص نق ملایم به ما ماره آنرا آب بامد صاف نموده آن
 را آب رده ماه که اول گرفته اند ممرح نماید و پنج ستر روعی کشد مالص گرفته برای بهر و آن صاف
 نموده مرا لیس بر کون تا سد آب شود و روعی نماید صاف کرده استعمال نماید و اسد بر
 کسیر رده اس روعی وقت استعمال برابر و در روعی کشد آسمه استعمال می و سود در روعی
 کلان معمول این دو دمان برای فالج و قعود و دیگر امراض بارده من قطره میوه حد پیچیده
 قصب الدربره همین کشش پنج مادمان قسطیج از بهر و احد سبانه مافرقه فاعل مشک
 سسل الطیب پنج سوس و در اسه و سسل حور صغیر یا حوراء پنج گرم سسل
 اسار و سسل حور و تیر بر راد بحمل و ایچیبی کما لیس ساسه دار فاعل کد را ربه یک و داشته
 شوی به چهار داشته مادام پنج مشت باشد عشر است شش مدها بخیر مثل از مرکب چهار ماده

دویم تا سه روزه کل روعش بالویه روعش سوس روعش سدا بجز ابر که ادم هم با و کام او و در اسوا
 مشک عشر و حور و هر قبول حدید سیر لاف و در چهار سج نماز آب گشتار و در بر نماید صبح بخوبی
 رگه سوم صده نماز صاف نموده و روعش بایا حیه نماز سه تا ساقا ثانی شود و روعش ثانی نماید بجز ابر الی او و
 ثانی نماید و اسوار یکسان سید جل نموده نگارید و روعش صبح حست لایح و لغوه و غشیه و روعش بامست حست لایح
 شود و در اول سج داده و سینه خالسته شود و خرو و دست بایلی او و در یک موی سینه انداخته و روعش بامست حست
 سر یک یک کف دست و آب سیرن قدر کفایت اندارد و در یک سده نماز و نالس ملازم سیرن
 تا هفت شود و بعد از آن ابر الی او و در ده صاف نماید و حله و استخوان و موی و لطم و تمام قفل او و در
 نماید پس ابر الی آب صاف شده و در یک و نگارند اخته و در روعش طلسا روعش مار دیس مار
 هر یک قدر اسکندریه داخل نماید و نالس ملازم سیرن و قینکه سوم حصه نماید و ابر الی آب غسل و ابر الی
 نماید بالعوام آید استعمال نماید روعش لوب سحر حست لایح مویی و مالوایا و برای سحر و
 شتر و اسو طایر و مفاصل معرق و قی معر لسته معر ادم شریک کیمید منشر معر مخلوقه معر حرم کیم
 شیرین معر حور مساوی گوشت و سوسور روعش با دام مرتب سازد روعش که چون او را در
 مویی مالده سات را روعش نماید بقول ابر الی نالس عم معر حست لایح لوب حاد و روعش نالس نالس
 کیم حور حور طلس سیاه و کیم کل کیم سیده را در آب بخورند تا هفت شود و نالس صاف کسد و با هفت
 وی روعش سدا بخیر طبع دهسد که آب سوسور و روعش نماید و روعش استقیل طبع است
 برای سکه و سات و دلخ و اسیر حور و سیر و مهر و بای گردن و نالست بعد از روعش نماید
 و کیم حور الی سدا و در و کیم طلمی سر معید ص استقیل تازه چهار و قیه و یک موی روعش
 سراج سیر الی التدر که چون در سب مالده معمل شود و روعش حور مالده و بعد از آن عاقر و ما
 حدید ستر حور و ل مطبخ مویون ابر هر یک کیمتعال مشک مویی هم متعال سازند و با هفت
 نموده حور محلو ط نماید و نگارند و روعش ملازم ستر و معصب و دلخ و لغوه و در نگارند
 مارده را نالست است محمل رواج موی سسل الطلس بیل لوب طلس موی سکی سطر حور الی

دار فلل حور الی ملاد ایر سار اریاه قسط تلح لوریدان رر ساد در وح ار هر یک یار د
 سعال هم کوفه ناشتر آب ار هر یک مال الصد متعال در وح کجد و سمیت و سماه متعال
 سحر شاد آب و سیر سو در وح ملاد حول در سعال ملاد رمی مایه که احتیاط بسیار باید
 اول در مانت که مایس مزاج ملاد موافقت دارد آن را مال این روح نکار مرید روغن نون
 ال رار وح را هب بر گوید یعنی گنده اند که اس بر یک کی ار راهبان است برای امر
 بارده و بعد صفت و حج ظلمت و قسط لول و لوا سر سید ص لوم مقصر یک حرو و حو
 سار و جاره هر یک تلت حردی فلل سدا ل هر یک مع حرو مجموع را یک کوفه مایه و
 حله او در ریت داخل کرده برسد تالت آن ملاد لیس سیالاید و در سینه نگامد ارد و
 چوب عینی امر اس مایه طعمی حو فالح و استرخا و رخته و کرار مار دارد و حج مفاصل و
 در دما که ار اسک هم رسیده مانت در وح حو حلی اعلی مست متعال سوزان
 سدا ل از هر یک سعال متعال صفت که ریره است سعال طیب ساد همدی حرو خوش
 ار هر یک سعال متعال حاف و قرا و متعال قسط ده متعال مجموع را یک کوفه و دسار و در و یک
 س سیاه آب که قریب همت رطل و سم لعدای بحیسا آنگاه ماریت در وح کل سرج
 ار هر یک جبل متعال روح مایه در وح رقی و وح کس و وح ت یا رده متعال در دیک
 کرده آنس ملائم تدبیر سحر شاد تا احرا مانت و آب رود لیس سیالاید و روح را لگا پد
 و لعل را یکس سیر و آب سماه متعال روح کجد و دوم سحر شاد تا آب رود روح ملاد لیس
 ملاد در روح اول داخل کرده و سینه آن گاه لاند و سر آن را محکم کند و وقت حاجت
 نکار برسد و اگر در سوره متعال آن من کمسعال موسیائی در آنی مل سار در برای رعشه و دیگر امر
 اما و النع خوانند اگر چند ستر و حو هر یک هم متعال همراه موسیائی بر ساینده امانه
 مانت لوی تر خواهد گردید روح حو فالح و رعد و تنج و اعباد دست و باران مع بود
 سید روحی یک رطل یک رطل مری رطل روح کسی چها رطل سید یک رطل را هم کوفه

ورا در ک آب تر کرده تمام شب بم حامد وضع در روغن بریان نماید چهل سوجه شود و در
 سارجه صاف نموده حداسا در اندازان مست حد و خورنوار در دم گرفته دمان داخل نماید
 و وقت صبح و شام مالند و یک ساعت بخورد و یک نماید و آب و سبوی سر و اهرار دارد
 دانه روغن بر سران که اگر مخلوق سر گوید طبع عصبه است و صبح را را کل کند و
 از برای اوجاع و صدمات رحم و معده و رفع یوالی کند از برای سبیه قروح رحم مفید
 است و رنگت اسبکو که داند صبح به شمع رغن بر سران شش رم قصه کند و بر رنده
 مرکبی صاف سدر رم در آن سبیه دیگر رم فرو ناستن رم احرار را مخلوطه مخلوطه هم که
 ادویه را سبوی فرو ناستن درم با سر که انگری حسابند بخورد و بگردارد و در ششم مردانه
 را با سر که انگری بخورند و دیگر درم که گردارد و در سبیه رم کمدار بیت ما هر چه سالک
 داند تقدیر صبح اسار اصل کسلس باس ملاکم بخورند تا سبیه با سر که رفته روغن مالند و
 در روغن را مخلوطه نگارند و قنل را مخلوطه و گوید که قنل و روغن زعفران و روغن معا
 که در لکه دو با مسهل است روغن سوس مستول از دجیره مایع است برای علاج دانه
 مارده کرده و متناوب سردا گرم گرداند و احسان رحم و برودت معده را مایع مانند صبح
 مسطح حب طلسا بر سران مسطحه از هر یک یک و قیه قنل قرقه الطلک از هر یک
 نیم اوقه ادویه سبوی زعفران برم کوفه بمه را در سبیه کرده یکس ریت طیب بر روی
 کرده سبسی حد و گل سوس سبیه یک کرده و نماد نموده چهل برود و در احسان کند و در
 سبیه سوس حکیم سوس مایع از برای رسته و طلع و صبح و حد و امتثال ایها و اعصاب
 را بر بفع نماید و باید که اول اعصاب در دماک را بکشد و رستی نماید تا صبح شود و در
 نموده خواب و در حد ص قسط طلع سسل الطلک از هر یک سبت و دو و متعال که
 یکرطل ریت طلع یکرطل طلع بخورند تا آب برود و روغن نماید پس بیالابد و مار
 روغن را با یکرطل آب بر روی ادویه کرده بخورند تا سبیه مرته و اگر کوس آب برود

عرف بهار مارچ و سق ماویاں کید بر سلس سالامد لیدار ان حد مدتر فلش سید و سق
 سق سالیله ار بر یک ده متقال در ان حل کرده در شیشه نگاه دارند و روغن سارک سفول
 ارشمار الاستقام این روغن را شمع داوود و زند کیده ماسم دهن اللقوه گفته مایع است لیدار
 لویه و دلخ ذکر ارد و سق السار و دوالی الفرس و کملیل یاج کید و پنج ماه و شصت و جماع
 است و قطور آن در گوش حنت کری و گرانلی گوشت و سده صیاج در یک در موثر و حیر
 ان حنت امر اس جسم مفید صلع شود و کوبیده سفید برت لطیف جمیع روی آتش
 مایید ماسه وزن خود و روغن را حد کید پس لفظ روغن لعل محکوس مایع ایق
 ماسد و اول بهتر است روغن محرب حنت حدر و دلخ و رخته و استیوار مایع مایه
 و سق السار ص قصبه لذریه قسط بلخ ار بر یک سه متقال اذ حریکی سور سمال
 مسری کبار حسی مایه دین اسار و ل ار بر یک دو متقال بر رساد ارشمتعال مایه
 سات پادوی لوریا ال ار بر یک یک متقال مجموع را بنویسند پیا لآب کو تاسد مقدار کیه پیا لآب مایه
 سیر آن را بر آورده و روغن کل سحر روغن یاسمین و روغن رقیق مایه از سیر
 متقال داخل کرده کو تاسد جید انکه آب برود و روغن مایه پس حد و ارجطانی یک
 فردون از بر یک سه متقال حور لوار یک پیل از بر یک دو متقال مقل ار رقیق یک متقال
 کوفه بحریه بجه در باون سگی کید و روغن را اندک اندک بران یک کاسد و دیر سته مایه
 مایه روغن مایه مخلوط شود و لیدار ان موسیانی معدنی در ان حل کید و در شیشه نگاه دارند
 روغن مایه دین مقبول در منصور س محمد ذکر یا و صاحب صیاج الککل گفته که مس لعل
 کیدم اس سق ار قاصی فتح الدین ص روغن مایه یک پیل سسل روغن شتر مرغ
 سعد کونی قصبه لذریه مسطکه اذ حریکی از بر یک یک متقال سیه ارار م کوبد و روغن
 باں داخل کرده بسیت رور و آفتاب گذارد و بر رور و در سیه بریم زسد پس سالامد
 و نگا پدید روغن موم ار یا ض حکیم علی اگر خاں مرحوم برای در و اعصاب و عروق

تجربه پسید ص موم یک مار یک سور سه آثار هر دور در یک مدار بدو لطفی گلا
کسند مثل برق سری آید آرا نکا پادشاه برعل حوای شده خالدومی باید که بعد از مالیدن
دو گهری یارته بریدن پیدا بر روحن رکحال فالج و در درو رافع دارد شتر نا و مروجا
ص آس رکحال و در و روع کید یک حردو که تا سندر و عس نامد روعس آخر توده
و فالج و امراض مارده رافع دار و موسمی است مدس مبارک و نحو اس بسیار مود و
گرم بر و لطف تر از لطف سعد است و حمت گردیدل حنرب و کسی را که امول و سر رافع داو
ماسد لعل کتر دار و تقوی مادت ص حنت یخته سرج آت بده ماولم با دم آکس و در حق
اندازد که سح شود و مار سور بر قطره اگر مده در روعس ریت سر و کسیدلین ار روعس ادا
حور و ماسد و در شمس که مطش لعل لودا اارند و موسی سیت دس تسمه سید لایق شرف بکاشند
و با صا دتیه نگا پادشاه بر و مروجا نکا بر و روعس اصل مقول ار خطا فصل المذی کل الحقیق الی ماسد
فالج و ص ماسل تقو و جمیع المرن مارده و ماسی ص اصل یکید و ماسل الطب لسانه و رکحال
منبری لوریدان حو لحال در ماد حور لوار و در طویل ح رره عود و ماسل دار میی ار
هر یکد و ماسه قسط بحری و فصل ار بر یک سه ماسه بر ماسل سم ماسه حاشی رید ده عدد در و در
نیز یول در و یک مسی طمی دار کرده گلاب سم ماسل آب دوس بر سر آن کسید و ماسل گد لربد
و روعس که مالا آید کیرد و کستمال نماید روعس حو اصل بر سم و ماسل بر ماسل ار خطا
سحقور ص حو اصل ارید و ماسا و یک کرده و باروی اوار و در کرده همه را قیبه نماید و سحر
را که مده ح قیبه در روعس ساف موده در شمس نگا پادشاه در وقت حاجت بر موصع طلا ماسد
روغن سدا حیر یک فالج و تقو رافع و دود موده حکر و سیر را مکتا بد و موصع رافع کید
ص ماسا حه متقیر و دود کوی تخم کرسن بیسول مسطکر روی اسارول هر یک ماسل
ح کرسن ح بادان ح سوس آسا حوی راس حشک هر یکده در م سبطر ح سیدی مثل
ار هر یک بیدرم سکسح حا و تیر و ررباد و روعس حفری ار بر یک سه درم رکبیل دار چینی حرا

کما در فعل در الواسه سو مرتقطه و مار هر یک چهار درم حله هم کوب ساخته در آب
 کما سدا و در برم سود و سالا سدا و عدد و سجا درم روغن سیدا کجیر آمیزید و بخوشا سدا تا
 رود و در روغن کما در برت دو درم هاسه درم ناموالاصول و در روغن سیدا کجیر
 روغن سدا کجیر سدا سهیل بلغم بود و اعصاب را از رطوبت پاک نماید ص سدا کجیر
 کیده بریان نموده برم کوفه در آب کوساسا و کبجی گریز در طریقی با حمام کف کرده شود و
 بر در مالدس کف با راسخو تا سدا با حمام روغن صاف بر آمد روغن کبجی که جهت در دگوش و
 کبی آن محرب است ص سدا البیج حبل هر یکی ده درم نیم کوفه شب در یک بطل آب
 کما سدا و صبح بخوشا سدا هر گاه نصف کما در صاف نموده روغن کما در صاف رطل در حل کرده
 با دجو سدا در روغن کما در روغن ترب در دگوش را مایع است و فعل سبع و مادی که در گوش
 بود دفع کند و بصره سولف نیم رسیده ص روغن کما در یک حر دات س سحر و بختا سدا تا آب
 مال سود و روغن ماتی نامد روغن جهت دوی و طس و فعل سبع ص سدا سید و
 با لور را در بر که بخوشا سدا و گوش را در سحر آن دارد و بعد از روغن جید قطره در گوش
 حکما سدا زهره گاو و مکتول روغن گل روغن سحر سه سدا لور هر یک توله ناشی در کمال ملاعت
 سدا سدا آب رود و روغن کما در صاف نموده بعد از امیون حالم در آن حل کرده کما
 اریام ص حد امحد فعل شده روغن ساری حاق و موی وقت سسی هر گاه صلت شده باشد
 استعمال نماید طین لفع نماید ص عصا ره مارنگ رگ کاسی سیر و جو مفسر لعاب گل حطمی
 حد متشتر عصا ره رگ جاری عصا ره مالور روغن جیری بخوشا سدا تا و قتی که آب عالی
 گردد و روغن مانی نامد و سسی روغن جیری روغن گل می اندازد و در رگ درون یکدم گرم
 میشود کما در روغن لاله سده ناگرم کما در ص یکدر رگ لاله در شیشه کرده روغن ریت
 بر روی یکماه در آفتاب ساد و در روغن مصطک ص مصطک رومی سر بر دوشیشه و دیگر را نیم
 کند و آن شیشه را در میان دیگ گذارد تا آب بخوشا سدا که گداخته شود روغن سحر و مده

و اسر محب و ملی عالمه است ص کور در زرع هر دو را رسائند و رائق بر م لمعیه بر نرس
 کند کسد بخدی که حب حدک کد و افوج و اسق فطیر نماید و روعن و دوح حمت ورم
 معد و در دوا سیه لغات مفید است هرگاه ماحرارت بود ص و دوح ماسه کوبیده در آ
 نجو تناسد تا ممتد و روعن که روی آب لعد سرد شدن لسته شود و در آید و اگر دساله باد کمال
 سائیده اصافه کسد حمت لوانس را ویرافع حواد بود و روعن که چون بر موده تند پس کسد
 محمل لبع کد و لبع تقوی و راج علیطی می نماید محرت است ص سسل الطست اریستحان
 مالوهر برگ سداب تخم شست سویر معطله از هر یک یک توله ریره کرانی دو توله کوفته در یک آتار
 آب بختامد هرگاه چهار حصه نماید بران آب شست سرور و من میدا بجزر من گل و روعن
 مالوهر هر یک چهار توله کل کل بختامد آب و در روعن نماید صاف موده عسل شست اصل کرده
 نکا بدارد و وقت حاجت بیدرم گرمه استعمال نماید اگر یک علیط و در دستید باشد وقت شست
 در ری حد سید شتر حل نماید و روعن حبک عسل النول رافع سلیم نماید ص حبک متقال
 رکحل چهار متقال ویم کومد و میرد و بختامد و سالاید و یک چهار روعن کسد اصافه
 نماید و بختامد تا آب برود و روعن نماید و روعن عقرب سگ گرده و تناره را ماره یاره
 کسد و بر پاید ص بر یو بد صبی سسد کونی حطیبا مارومی یوستیج کر از هر یک یک و فیه و
 با دام تلخ یکرطل دار و باراکوفته سیمه در شیشه کسد و روعن بران بر بد و یک هفته در اصافه
 کد اید لعد و یا لاید و ده عقرب زنده دران اندارد و شتر شیه راه سدن و یک هفته دیگر
 در اصافه اندارد و در قطر و اران در احلیل بکجا سد و روعن عمل که پیار سی مورچه باشد
 ص چون گریه یکصد مورچه کلان سیاه که در مسره یا سیاتند در شیشه کرده نیم اوقه روعن رتر
 روی او کرده با پیسته گذارد پس مالند بر احلیل بچسب می کسد قضیص و در برگ میکند او را و
 می نماید عصب و و حب لوط میگرد و بعد از آنکه با لوس از رجاتش شده باشد روعن جمع
 الحار که رسواست در لغویت ماه سیدیل و چون با سسل و صا ص با پیسته طبع و سدد و سنا

ان را تخم بدست و حول ماسویر اسراج و پس او نماید در صبح ادر اص مار دوار و غده
 و در نهایت موثر است و اگر اسراج در و ص ماسا و صلف است متعین است اما در تطبیق است
 حص کور در اینم کوفته در صبح مطس کورده لطیفی که گلوئی مرغ عالی باشد و اریف و اسد گل
 گلوئی مرغ را که کند تا در وقت مشکوس آرد و بخورد و از شسته سروں بپاید و کورده ترش و دهنده و بوی
 و گلوئی قزع را از سوراج طبقه اول لطیفی اصل کورده سروں کند و شکم قمر است از طبقه اول
 باشد و قاعه را در آن قزع وصل نماید و به بطراب سکم قزع آتش بر گیس یا رخال کی او در
 نار و ص اریف بای گلوئی مرغ قاعه یکجدا در شسته نگامدار در روغن حبسک صبح و دیکام
 تر یاده کند و رنگ حصاره را بیکو گرداند و در حجام حریص نماید و اصلاح حال کرده و متا و
 است که در هر گاه کور در بعد از آن مقدار یک اوویه بر روغن صبح یا سید استعمال کرده شود
 این روغن در خفته بای صبی ص روغن کند شیر گاو تازه آب حبسک بر آب پاک و
 رطل نماید سید بحرطل و تحمل و در رطل و صیم نماید را کوسیده حل کند و مجموع را در رطل
 سگس کرد و مالش ملائم شود تا آمدن آب حبسک و شیر بود و روغن صامدین را آتش کند
 صاف کند و در شسته با نگامدارد و میا تا آمدن جیا که مذکور شد روغن با رطل صبح
 و مفع بود و برای اتصال ماه و دهن را حدت بخند و معید است از برای وجع مفاصل
 از اگر او در درد داشت و صبح در گیس و لو اسیر که متولد از مرد و سودا بود و صبح و فسک
 اسامادوس معر اسه آلوده آلوده باشد و اسهل بر فواب است و عاصه و حرکت در می آرد
 ماه را در جمیع آن اسهل آن محرک ماه است و مقدار حرمت آن سه تنقال ص ص که در مع
 و مکر مدویر مدو آب در و ص را از روی آب گیرید و اس طرقت اصلاح است از آنکه آرد
 و لطیف عطر روغن را گیرید و دستور روغن مادام سر گرفته میشود روغن که صاف باشد
 بهمت لغوت ماه محرک فوسفه ص رس کیور دال گوی گوی امیون نگار کورث کیور بر سکه
 جودری مانن ص ص گیری ریزه اسگد را گوری رخ حراسالی دار صبی خاقر قمر جاسا که نام

اوداع حاصل صمدید تشریف هر یک سردرم را و در چهارم معصاره مرز کوس
 روعس ریت از مرکب طلی تشرک و یک کرده دوا و آب حلس اندر سرد و سه یک
 کرده سرد جید اکله آب سرد و روعس نماید استعمال نماید روعس معاصل مقول از روعس
 عم مردم و مع معاصل راعل ایول بهت درم روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 صد و امول را و تیر حل نماید روعس و یکله اصل کرده در طرف آبی بختا شد تا نش
 ملائم تیر سرد و روعس نماید و دوا و در دوا و معاف نموده استعمال نماید روعس رکبیل
 صلاست معاصل و روعس آن و در و راج طلی و آب است روعس کج و تار کیه
 آب رکبیل باره که آن را در کج گوید و در و تیر گ و یک تار کیه میت
 روعس لی مقول از حله الد تیر صمدی روعس را که تمام شک شده باشد
 سد سد کج و در روعس روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 لعل لعل روعس حر با روعس معکوس لعل لعل روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 دوا و مع معاصل راعل نماید صمدی روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 صاف کج و تیر گ و یک تار کیه میت روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 راعل نماید صمدی روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 سور کال قصب الد روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 سیالاید و آب کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 نماید روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 آبی باره یک در آب سرد مقدار ربع آب روعس و اصل کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 که روعس نماید و اگر قدری ماز و کوفته اصاف نماید و روعس کج و تیر گ و یک تار کیه میت
 موی از سقوط و در روعس آن از حله نماید ست و سیاه میکند و زرد و روید
 ورق آن آله از هر یک و او و تیر گ و یک تار کیه میت

لادن از هر یک یک وقیه و ربع طاسیر سیاق نصف اوقیه و قلع دو اوقیه و نصف کوبیده
 حبه در سه رطل آب بخوبی صاف کنند از ماریه کامل با دو رطل روغن گل برآید
 ملائم سیرد و نقل که باقی مانده است آرد و دو رطل آب حلنی و حلیمه بخوبی صاف
 نمایند و بخوبی صاف نموده اضا و کرده بآتش ملائم حوس و بها ماکه آب برود و در
 مایه پس نقل که از روغن بات گرفته و پخته که در این حال مایه پس را بریزند
 پس ملغمه نقل نگذارند و وقت حاجت استعمال نمایند روغن که در مایه پس
 صلی آید و در آن آب سرد با آب سرخ شود تا یک رطل رست العاق سرد تا آنکه
 در روغن مایه پس یک و وقیه لادن محلول است از اندام پس بخوبی صاف نمایند
 که موی رو یا در موضع لسان که در لادن در شراب حل کرده و در روغن آن بریزند
 آن گرفته یا میرسد دست و در مایه پس صاف نموده روغن که در مایه پس
 صلی آید یکم و در مایه پس و در روغن سرد و در آب میخامد جدا که آب
 از آب و سه روز نگذارند و در چهارم صاف نموده سه روز در آب و یک روز در روغن
 بعد از آنکه آب ملائم سیرد با آب برود و در روغن مایه روغن که در مایه پس
 صلی مایه پس عفن بلیله یا در آب سرد است سرد پس یک رطل رست العاق گرفته
 یک و لادن نصف و در روغن حل و در مایه پس صاف نمایند از آن که در آب
 صاف نموده باشد بخوبی صاف تا که قیری عظیم شود پس را در روغن پد کور به است
 و در آن ایام را و در مایه پس و در روغن مایه و عظیم شود پس
 مایه پس صلی آید و در مایه پس و در روغن مایه پس و در روغن مایه پس
 نموده پس را در روغن مایه پس و در روغن مایه پس و در روغن مایه پس
 و در روغن مایه پس و در روغن مایه پس و در روغن مایه پس و در روغن مایه پس
 یک و وقیه در شراب سرد تا که جدا شود پس صاف نموده و در روغن مایه پس

تامل نام سر دنیا که آب سرود و روح نامدلس نگدارد و کار بر دزد و سخن مضیه درو بهمه
 بر موصح که مالید میور و باند صلیب مگر بدیک جزو به و تورا ح کسده و فدا ارا ان سیر و قل آورد
 رده تخم مرغ سی حد و در وی اندارد و مرگ نور و کوفته و ترا ده آیس صلا یه مهوده هر یک که در
 روح ریت سج سر بر آید دلس سورا ح محکم کسده و کل حکمت گیرده یک شت بر میور سده و
 سیر دل آورد و کل دور سارید و میان آن جزو کوره مار و عی ریت مالید با حول مرثم شود و طر
 و کمر است که رده تخم مرغ بجهت مدسب مالید و قدر سه لوت سار رسوده بروی برید و در تیشیه
 کسده و کل حکمت گیرید و قدری موی اسب یا لیت حرمای سح یا تلس که ارا ان حار و سار
 مرد با ن تیشیه بهد و کیر بطنی دور میان آن سورا ح کسده و تیشیه دما ن سورا ح کسده و کمر
 گر و اسد و انشت در ان طرف برید و آتش رسد و ساجه آتش بر لیت تیشیه باشد و روح
 ارا ان برید و مالید و دل طشت پاکیزه رده تخم مرغ سالاید و در آفتاب نگدارد و تار و عی ارا
 حد است و دهر آنکه مضیه بار اوج ساریده بهر شت رسوده بروی آن را گرفته و داود آیس یا سار
 سار آتش بهد و آوید و کور اندکی کج دارد و تار و عی حد است و بهیس آوید یا پیر و سخن آوید و
 از محرقات حکیم علی شایخ قالون است و داو شده که در علاج حرا حات مسر که حرق عادات
 خصوص در حرا حات ماله لیس اگر بر موصح رحم پیش ارسد و شدن اس روح سر بر دلس
 مامد ادر در دو درم و صدید و حرک و تعمیر لول و دو و مدمل کسده و اگر بر روز چشمه مار و در
 روح سر کرده نگدارد و در یک روز سه یا گوشت ملحق شود و در کبات کج ماد آوید و در
 که روح را حکیم مسطور بهت عرش آسمانی و راه کایل و فقیکه از میل اصاده لو و در ماه
 و اعداد و شاه در دمسد متده لو و داندان لیل آن در عرصه سه سمار و بهت گردید و کمر
 مگو رعایت بهیه و لوارش طبع و مورو حکیم علی در محرقات خود و سته که یک تمحص اول شد
 که اقتاد و رحم و و رفت و اندک تاپشت کوفت رسیده حر لیکه لعل روح دیو و ارفال در بر
 روح دیو و ارفال لیل اعتقاد و داندان لیل ارفال در بر روح لعل ارفال در بر روح لعل ارفال

المی من یکید رد و در حوب و بودار اصل السوس پس مظهر آخر دار بلدا بر یک یک می
 گرفته ایک دقیقه دوده صفت کسی که خود بر این کد آیمتہ آب کرل کد ماحت معمل شود پس
 در دنگ ماسه رطل و ثلث رطل آس صاف کبری حدود و معال باشد مانش ملائم نحو تمام
 ثلث آب مذکور نماید نقل را یک گیر و دارد و دیگر همان قسم را قش باشد و آن ثلث را در
 در پارچه کرده و در بهای دیگر بسیار بد و نقل را که هیچ با سیت در آن عامه دور کند بعد از آن
 روغن کند سیت او قیبه که دو صد شغال مشود داخل کرده مانش ملائم تر از آن
 اول نحو نماید که آب حار شود و در آخر احتیاط کند که رغن بسوزد و اگر خمس جای سر کند
 روغن صاف ارمالار و در دونه که در دیگر باشد و در کس صواب است و قوت این
 تا یک سال می ماند و حکیم علی در محرمات خود نوشته که حمت در و معاصل و در و بای مرس اگر
 مازده سفال بوجوه و صغ شغال همه اسما و اجزا و مسه بد پوره کسد بهتر باشد و اگر آینه و کد
 بسیار نماید و حراره و قوه اسما و ملکه متعین بود قدری کا و در پس روغن حل کرده غلیظ را
 استعمال کرده باشد و قسم این روغن که در شرح قالون است در اکثر نسخه های ترجیح علی ملکه
 مشهور روغن سح صبا حمت جمع اسما و رحم و ماصور و صغ اسما و لوانی بحر و مصلی و در آن
 مازده و معوی اعصار است صغ جد و در خطائی صغ توله سکف گل سفید و در لوانی و در اسک
 مصلی و ال بحم بلبل مله و در صغ سرج مومیا کالی برکت و سحر اهل بیم لریق ما و کم میر و در
 حوب گرد و در صغ مہک فہ بلبله زرد مسی آمله مسی تراشه آئوس هر یک چیر لوبیت در حمت
 هر یک صاف مل علی حاتم عکسوت چوبی حوب هر یک پا و سیر و در و در صغ و در هر یک شش
 سر آب رگ نیم مازہ آب گ یاں هر یک بیم مرس روغن کند یک مرس و بیم رد و در رگ حاد و در
 و لودار تراشه آئوس حوب که اصل السوس دوده حیر لوبیت در حمت معال اهل
 قول بلبله رد و بلبله آمله حوب صبی مجموع را صلا یه کرده با چهار مرس آب صاف حمت تا یک مرس
 مازده صاف سوده و نگا پار و ماتی او ویر را کو قتر آب رگ بم و آب پاں در روغن کند و در

[illegible]

سدرم مغر فندق آشکاک مغر مدیانه هر یک چهار درم نیم فایده عود است که معجم حیاتی معجم
 که دگر تیر اسر یک هفت درم خوب صبی و ده درم سوم کاغذی سحاه درم و میداره صد درم عالی که
 هر یک سارند عدد ارا که یکام رفیه ماسد و کیسه درست کشیده ماسد و در زمانی که بهر حرارت
 حمام مانی بود بمالد و بدن را با بر پاره ای لیسیمی خوشبسته و از اندر روغن که حمت در اری شود
 آن وضع شش و معوط مقبول اندر خیز است حسن دارد و دوست بلبله تخم مورد هر یک درم نیم
 سی درم نیمه را شکوک کرده و در تراب شش بطل غلبه شش تباید یا سرطل سبب صاف کرد که
 اس احرا را میسر آید بعد که در مصلک هر یک صد درم هر یک حار سیاه و تان تخم کاس سریان کرده
 هر یک درم نیم و در دیگر استبه که تان سیاه و تان لیسور آنگاه صاف کرده و با هم صد روغن کشیده
 مار و عنکبوت و عنکبوت که در غلت و اشک و از حرارت است موم میسوزد و در وضع و از تان
 را که اگر استعمال این روغن را در صبح نماید بوی یار و یا بدین که در صبح استعمال کند یا دره تان چنان
 فعال است سارند یا در صبح و یا در وقت تنهال آن روغن نماید تس تسال لا دل دران
 حل کند روغن محرق کلیم علی که در حفظ شعور است و در اری و سیاهی و اسود کردن علی نظر
 است حسن بر ساد تان طس تیر گرد و صافی رو و دگر مصلک هر یک که در لا دل دوست دارد
 و در عمل دوست بلبله هر یک و در و دوست بلبله مار و سر هر یک سه و آنکه مسمی رخ و در گ سور
 دوار در چسبیده و در یکو سر یک حصار و در آب که از د و تان مرم سر و تان و دوار و آب
 دانه آید و درست و آب صاف کند اما بهیچیکه حرم دارد و چاره باشد باشد روغن کشیده و تان
 سحاه حرو و روغن کل سحاه حرو و اسامه مسوده تان مرم کوشام و بر سیم میوه باشد در آخر آن
 حرم لسته میت و اول سیر و آن آرد و مسود کرده و در بطنی که در د و ارا آن روغن را خشک کرده
 مزان آید و به میان نگاه دارد و مانده که در آخر احصا کند که آب هم مانده و هم روغن سو رو
 روغن که کفایت در سوزن ترسد و در اول که ملی و حلقه با رده و یا چوبه و اسوان نکست
 که در نیم آید مانده باشد بطریقه و اگر چه معاصی نیم یار یا ده یا کم باشد منقول از سانس معصوم

حص برک سندا لوگ و اش مرگ و دهنود مرگ حلی ار بر یک یکدام روح کسیدیم انار بر
 خوب سائیده در روغن مذکور اندازد و بر آتش گذارد و کبیر رسد چند آنکه همه دوا سوجه خوشتر
 گردد اندازان و در دوا و در ترند چند آنکه بر یکسال شود پس روغن حالمس بگیرد و نکار بر در روزه
 جهت جماعت کرد و دست و پا هم رسد حص نیم قول لوست بلبله رانده خوب حبسی یک توار ملائکه
 رسته دو قول لطیفی سسی خالد اندازان روغن معصومه نامد کحت است حکام و دما و وقت
 که حیدل ندارد سنول کحت است حکام و دما و وقت لطوت لته معمول خدا میدرج ضر
 تناسک صورتی طفل با سوره تسامید و هر روز سه مرتبه ولوگ نماید سنون حالی و دما
 ری و سیاهی سر حص مار و در کسل ردالمودا طفل فایده ندارد یک روز یک کباب کبابی و در دم
 بیدرم مسک سر درم حوسوجه کوفته خجسته سنون بیدنا که دما را حکم کند و خوش و بایست
 که حول حص ار دهن مار و در حص حص سدس اتفاقا کند گله شش بیانی مراد و در هر یک
 چهار درم کوفته همه بر دما مالند و اگر بر دما اندازد بیدل کسیدی کد آب سرگ ساق
 و حریه معصومه بایند یک روز به مادام بجا کند که کسیدی بر دما سنون که نوی دما خوش کسد
 و دما را حکم کند و حلا و دما و گوشت شرج دما سر و بید حص سفال حبسی کف دریا اتحار
 ملک مدالی ار بر یک سر درم حوسوجه عود و سوجه عا و فرخا ار بر یک و درم قرقل کباب حبسی ار
 بر یک بیدرم کوفته خجسته سنون بیدسون حص صلیح توت و بیدل و درم سید کباب کرده سیر
 نو داده سوخته کشته یا بیدر نامک سیدر به صلیح قرقل همه را کوفته سنون سار و در آب
 سر و بیدر نماید سنون برای است حکام دما و بیدل گوشت و حلا و دما
 محب است و معمول خدا میدرج حص سید توت و بیدل یا و دام یک لاهوری بیدام که سید
 قسم اول بر بیدر سید بر یک یا و دام رکبیل کشته خشک کبیر بر یک بیدام صلیح کبیری
 بر یک یا و دام کبیری کباب حبسی بر یک بیدام یا و بیدر توت و بیدر توت که در دما و خوب معصومه
 در بیدر سید کسر را بر اندک بریان کسد که سرخ شود و دیگر در دما و یا و بیدر کومر سخته مثل سبزی

[illegible]

گل سرخ ساق پوست امارت شش بار و کسواں بلبل زرد گلزار کرباج میسای کوفته
 هیچ و دمان افتاد سنول اکله دهن ولته رافع باشد صن پوست امارت شش و
 شیرین ارپیک تسی درم مار و گلزار شب مالی کاغذ سوخته حافر قار هر یک درم
 سماں یا تزه درم یک بیدی لوتاد و سید درم کوفته سینه لکله سینه و صول یا سارم
 در وقت حاجت دیگر باره بگویند استعمال نمایند سنول مسحه و دیگر دانه ها درم
 له رافع لود صن پوست امار و درم گلزار درم حافر قار شب مالی مار و ارپیک
 کوفته همه استعمال نمایند سول که اکله و یا صول و دمان رافع باشد و در وقت
 مار و در صن مروتاد و سوس سح سح حافر قار میسای کوفته سینه استعمال نمایند
 سنول سنول رطوبه لیدرم صن پوست تخم مرغ آفاقا حش حصص کی سطح لکله
 که راج و ملاحین طابیر سفید سح اسرار و لاتی گل ازسی رگ رباس گلزار کسینه
 خر لوب پوست بلبل در دشت لوطی و سلیه کاملی بلبل سیاه صبح عربی گاوریان گیاهانی
 که در اتم تن باشد کاه سوخته رو و پوست امارت شیرین عسل تغلب رگ سور و سماں
 رگ حاب سوخته کوفته سینه درم سول حکمت در و دمان و استیقام آل
 صن بلاتونقه بریان کرده کته سپا یک سید کوت ریزه سید بریان محصل کتیه بریان
 ارپیک یکد ام دار فلل سارم سنول سارم سنول حشرت فردینا کتیه صن کوس
 بلبل یا کاسی پوست بلبل یا کاسی رخیل دار فلل تو یا نفم مار و یک یک میسای حید
 حد کوفته بچه همه زاورن کرده ما نیم آمیخته بکار برده سول مار دهن امر اس حاد
 و برای رویایدن گوشت پخته و لعین آل و حرکت و دمان خمر سینه مقول ریزه
 صن طابیر کسینه ارپیک سید درم و ارپیک ازسی سینه دم الاحوس ارپیک
 دو درم مر جان سوخته سید کسینه صحت کسینه که راج نامیران ارپیک کتیه
 کوفته سینه سول سارم سنول که صحت اسماں با نگار در و صن کسینه کسینه

سود که رایج است مثل هر یک چهار درم مکمل در آبی یک درم سهول سازد سنخون صاحب
معدار کافی نقل کرده گفته که در کردن دندان ماسک کلس است و قلع و دندان
می نماید ص مافور جالوست حنظل حوب لوب شیرین مار رول در لیست سج کز حلیب
ر ریح زرد مالسود مجموع سایته سه روز در سر که کساید و حلیب را نصف وزن او میل و
در سر که کساید و حل کرده او در رانای لیست و وقت استعمال احتیاط کند که دندان معاد
برسد بلکه دندان صبح محار را بخمر موم طلاف کند سنخون حمت رو بایند کوشت
س دندان و رفع بد لوی و دهن لعایت مفع است البی و الد حکم موس ص دم الا حو
که طایع ار روت حور السو که در سج فی سوخته طماستر آقا قنخل سج حمت ملوط لوست
انار ترش هر یک خردی قصب الذریر و نصف خرد و وقت خواب استعمال نماید سو
که حمت آگله بهتر است و دواست ص مرک سد آب و دودرم استخار آگله ریح برکی یک درم
حله را سوده و سر که تندر کند و در کوزه لوله داده در کل حکمت گرفته و راس سد که گل ریح
سود و اما سخته کرد و پس بر آورده معدار و آگله ماد و دانگ را آگله انگسید و در چند بار غسل
الهی مرطوب شود سنخون که حمت در دندان لعایت مفع ص موعو بخمر ص حال
خم سرس لوسب دخت مودر رشاک کبیرا مادام معشر صبح عربی ار هر یک انکی فو حل سج سد
سار برم سایته استعمال نماید سنخون که در لیکن آلام و رفع حول و رو بایند کوشت
و مع رختن و مخر بعضی رسیده و ماکتر امر موافق است ص سعد طما شیر گل سج
خم مورد گلهار کات سد بی فو حل که رایج آقا فیلار هر یک خردی سماں سه خرد و صاحب
سعد اس لوسب رالست بخود موده سنخون ار حمت در دندان و حکم سنخون کوشت
و دندان محرت است سنخون از تنائی ص عافور جاد و درم انحرار مکرم و نیم گلهار سب یالی
که رایج طما شیر ار هر یک مکرم همه را مار یک سایته و ارا میوه گد را سایه رو دانی که در روی
کند رایج آن مسحت ماسد ماسد سنخون دیگر از فغانی حمت رفع در دندان و مسکام

آن دروغ اگر امر ارضی مانع است حص بیلتو هوسه بریاں کچم کتیر بریاں ریر برید سمد کچم
 قیاسی بر سر فضل کات ہندی نمک ہندی نمک سیاہ و راج رور دینی کسین منطکے رومی ہر
 سراسر سوں سار مد سون جنت درود دال و حریاں حوں واسم کام اصول و اگر امر من
 اسان ارتقائی حص بیلتو توتہ سوجہ تب مالی سوجہ نمک لاهوری کتہ مایہ مار و سوجہ دایہ
 کلان ہبہ رامساوی کو مہ محمد استعمال نماید و اگر دال متحرک ماسد سر کسین عید اید منوں
 کہ والد یاد جنت واس محمد الدلہ برای تقویت لہ و اسان مالیف فرمودہ نوود حص رور و
 کھار سرج لہ سید سابتہ الایچی خورد گل سیونی دیر بیاہ بریاں تب مالی رشتہ ار بر
 مانتہ طیاتیر سید کچاتہ کو مہ سیمہ سوں سار مد و ہں راحت سیر کید سون جنت حکام
 دمال اگر یہ و س افتاد ماسد دیگر امر ارض لہ و اسیر مانع نوود منقول اربا س حکیم علی
 اگر حال مرحوم حص دوست میلان چار نو اسکا راحت کتہ مایہ بیاری جمالہ لہ ہر یک
 مکتولہ فضل سیاہ ر کسل ہر یک یکا تہ ہر شش حرار مدوں بریاں سون حد ادا تہ
 و درل مودہ مایم آسمتہ یکا پناہد و س و رور ہر گاہ خواہد برود دال مالک سون
 کہ اہل ہند مسیعی مایم و ہر رور ہر گاہ مایم کتہ تار مار و سرک سیم یا ویلہ
 دوار دہ و ام کہ سید شش ام الاچی خورد قدری مار یکا تہ استعمال مایم سون
 مسی ر لہ دیگر حص لہ حص مالک کتہ مارا و مال مار و سرنی سورا سیم آثار الاچی خورد
 سچ پوست بیلتو توتہ ہر کد ام چار دام کہ سرج بچام کسین منطکے رومی ہر یک کد
 سون مکی گھرائی جہا تہ ایہ اجرا کو مہ سیمہ چید مارا راریہ ست کد را سید و کار بر مد سون
 مسی سوجہ دیگر منقول اربا س ملو بجاں حص مراد و س دوست آمار ہر یک سیم
 مار و سرنی استار راج سید ہبہ اجرا کو مہ سیمہ سول سہرہ میلایہ سون استعمال مایم
 سون مسی سچ کد آرا و مالک گوید حص نمک ہندی مایہ کتہ مکتولہ تب مالی جہا
 ماسہ مکت و مانتہ برای سچ ساعتیں ہمیں کافی است و اگر سہ سار مد تو تباہی سہرہ دال

همانند سمول در دسمول و محرب حسب اسسکام و دمال و رفع دره آن حص لوست اما
 کلار در دوجب سماق حسب مالی شسته مار و همه مساوی کوفته حخته سول مساید شمول که بول
 رص س دمال مار دار و ص خود سول و جا کسروی مساید و بچیدان حسب مالی شسته
 مالک و اگر قدری نمک لاهوری داخل مساید اقوی خواهد بود شمول که دمال را محکم کند
 و لوی و پس خوشو نماید و کسر القود و باد راست و وجع را فور آساکس میگردد و اند ص شطرنج
 هم پیسل کیس محمل موده سنگ حراحت بران سها که بران سنگ سر به سنگ سید
 مکدام فعل کشیر بران کته رمره بران بر یکد و دام اگر موده چهار دام او دیر کوفته حخته مسوا
 مردان مالک و داب سرعه نماید و پس صاف سار و مالاش شروان محو در سحر
 مسهل معده را قوت و بدو آهسته آهسته طعام آورد و قوی کساید ص را انسانی را بیم
 از نوب و دانه پاک کند و در سر که ماسه آب بکوشد تا ماسه شود و از عزال بیرون کند و کین
 عمل بر آن برید و بکوشد تا لغوام آید این دار و بار کوفته حخته آن لستند و غلیظ
 دار فعل قافله معار و کسار و چینی ر حلال از هر یک سه درم ترد سیدی درم مصلک سه درم
 ستمو یاده درم شتر شبح متعال تا بعت متعال تا آب گرم سفر جلی تا سانی صاحب کج
 گرم را موافق بود و در فصل تا سانی توان داد ازین حمت میزد که یا اس نام یاده
 ستمو یاده درم و نیم ترد سیده درم معرجم حار که و از هر یک سه درم و سق کل سح طایر
 سمدار هر یک و درم نیم ترخم عصا رده از هر یک ساه درم آب و ترخم را ستمو یاده
 چندا که ترخم گداخته شود لغوام آید پس دار و بار کوفته آن لستند و این حله ده شتر
 است سفر جلی مسک حخته سیر موس شکم سده و با صمه را قوت و بدو حمت تقویت
 سده و احتیاج و با صحت ص بگیرد سفر حل انسانی و از نوب و دانه آن پاک
 کرده کطل و آنرا در ترابری مالی یا سر که بکوشد تا ماسه شود و از پیر و سول سالی
 و یا سیر طل بهات سید حل معنی برید لغوام آید پس فعل دار فعل قفصل از هر یک

وایک سیر قد لقوام آید شربت ماشاخ متفال نادر متفال کجبین سوری اعلی سده
حکمد سیر کساید و علم را راند و صغیر اندام و معدود را سود و بد حص ایمنون تخم کثوت را ریا
پوست حج کر پوست حج کر پس هر یک سحر تخم جسم کاسی ده درم هب را یک کوب کنند و در یک
سیر طبل سرکه و سیر طبل آب حلیس یک تار و ریز و در و آتش بر م سیر تا قدری آب گرم
شود و در سحر طبل حله که ده لقوام آید کجبین حلیس سحر حکمد و سیر را مفع است و حمت سده
و قطع اعلاط بلبله و دفع سعال و حقیق الفس لعلی و حلیس سیر طبل کباده چوب
یار حاج قطع کنند و در و در و سرکه که سحر طبل ادا حته آتش بر م سیر تا که یار حلیس م سیر
و سیر کساید و یک طبل سرکه قد سیر یک سیر طبل آبی حته آتش بر م لقوام آید و در
اما طبع کف بگیرد پس در و آید و کباده کجبین مفع است و سعال و صلات سر و در
حکمد را مفع است و سده حکمد را مکتا بد حص را ریا پودست حج را ریا پودست حج کر ایمنون
حکم کاسی پوست حج کاسی رو و فانس فوه صاف است سیر هر یک ده درم تخم کثوت کج
و پوست حج آن حله سیر سار و سیر یک هفت درم آب دو حله درم سرکه کباده
لحدار حتماید و صاف کرد و یک س قد لقوام آید کجبین پودستی بر و
در و حکمد را که اگر می باشد سود و در حص تخم کاسی یک کوفته میت درم کل سحر تخم
سایر تخم کثوت هر یک ده درم پودستی درم پودستی درم کوفته در و در و سیر و پودستی دیگر
در و در آب کباده و کباده راد دست مالکد تا سیر تمام بار و در حله صاف کنند
مایم من قد لقوام آید و اما در حص احتمال کتد سیر سالیس مملو و در حص و در حص و
لعلی و حتمالی تالی و الف و سی و سی کبیر السراج است و میل الدروان الحاد و سیر مملو
لعلی و در حص و لعلی و حتمالی سیر بعضی حقیق مملو اند و اما حله و در حص کباده
و در حص است و حمت گرم کردن سده و در حص و حقیق سده و تحلیل مملات احتیاط
و سیر حج مملو و در حص و حمت لعلی و حتمالی و حتمالی و حتمالی و حتمالی

نماید و سرکه انقدر که مطلوب باشد آسمه نگار برید اول لقوام آرد سکه کچین بر می درند
 معده و مکی الطیر است حل مورد در سرکه برکت و صاف ساخته با قهقهه حل سر و حایه
 دستور است سکنجبین با حای از نالیف حکیم از رانی حمت بهما و مسم و لسیج سد و نگر
 و لغویت معده و دل و دفع حیات و دفع است حل آب سبب سحر و سحر و سحر
 بر که حمل درم آب اما ترش آب لیمون کلاب بیدرتک هر یک ست درم قدر معده
 تخیم بود به سر یک منت در اسای طبع اندازد حل خوب بخورد بیرون آرد سکه کچین
 برای و اندک کوره ار مالف مؤلف حل آب مار خیر و ترش آب سیب آت ترش
 و ترش آب حوره آب در شک رب فالتسه آب عمر صدی از سر یک هست درم سر که
 انگوری صنعت و چهار درم آب لیمون درم عمل حیات میکات تار لقوام آرد و در می
 شک هر یک کدرم طاشیر سید چهار درم بر سره راجوب مار یک موده با قدری سکه کچین
 مخلوط نماید و دارا و تمام سکه کچین به اس خلط کنند سکه کچین با سحوا و طعام به یک کد
 آرد و معده را سفید و دوس با سحوا و سره سیاه و رواجده خش هر یک یک و سره کچین
 کعبه یک قطره و هم حل هم سطله و به را در سر که یک تار و سره تار تار تار و صاف
 کسد و عمل آسمه لقوام آرد و آب فلیل ال لر و دهد سکنجبین تر سدی نالیف مار و
 نافع از برای قی سردی و حیات حاره و فیکه با حص طبیعت ناشد و متوی مع
 کد جارا است حل بکیر در شک منی هم رطل در دو رطل آب خالص و در دو رطل کد
 سکه سادک شست مسج و رضانی آرا از حیر بالیدن حرم آن بیدست کیرد و در رطل سکه
 سفید داخل کرده بخوراند و قدری سفید تخم مرغ مخلوط را را رسد و ک آن را رگر
 و حون و یک ک بر سره بار و می خود دارد و یک سگین موده معده و رطل سکه که انگوری
 حید داخل کرده بخوراند و لقوام کید نگاه دارد سکه کچین مسج حل بکیر کس شک سید و
 سکنس کرد و طبع آن را مستوی سازد پس سر تره در آن سر که در حصل و آنس با هم بر می

و کمر درازند و سدر حول دیگر کف سر بر می آرد و در وصف نموده و حمل کند و در آن رخ سال
 معرجه اعظم درم گویند سه بر سه و دیگر بدست درم نرید سید صمغ و درم گویند و در بار چ
 مملای السج کند و سر آبرو محکم است که ملو یار چیه مالند و مسارد مانای نامد و در آن صر و چری از
 برید و لغو ام سنگین پس فرو و آوده سر و کرده در شیشه مادر طرف حبسی نگا دارد بر سر است از
 ده درم نامازده درم سنگین **افتمولی** رسول از قرانادین تسفانی اصحاب بالیو لیا و قوس
 و صبح رابع بود و ص **افتمولی** ده درم السج خشتی برید مسیدار بر یک شش درم گا و ر
 ریاض و شان تخم کاسی ایوان تخم کسوت بودست رخ کاسی از هر یک یک پند درم ماشا و رقی کس
 کما بطوس از هر یک چهار درم تخم مادر و رخ فرخنگ ماد رکوبه بر رما و در رخ عفری کس
 و سعید سابع هندی فافله سسل از هر یک یک درم کفند آفتابی لورل اود و در سر که و آب
 بحیاسد یک تار و در وایک من مد لغو ام آرد سنگین **افتمولی** در سوسه دیگر ص
 السول کا و ریا فرخنگش در رکوبه هر یک ده درم **افتمولی** در بار چنگال سته و دیگر آوده
 در شست درم سر که شست بحیاسد و صبح کوشا شد و وقت حاجت کسقال ساول مایند
 سفوف لاسکت امر اس مذکور در ص محمد لاجورد و حرار سی است قیطاس یعنی از هر یک
 مادر رکوبه السج خشتی اسطوخودوس برگ فرخنگش رتیم مقوس گا و ز مان گیلانی گل سرخ
 از هر یک ده درم در رخ بلبله کالی **افتمولی** مصطکه رومی هس سفید آمله گل گا و ریا از هر یک
 سه درم کوفته حبه سنون ساند حررت متقال تا و درم ماما رخص سفوف لاسرای
 ادرج سواد سوداوی ماما رخص ص بلبله سیاه یا برده درم مار یقون **افتمولی** از هر یک
 پند درم مادر رکوبه بهت درم ششم حنظل چهار درم شربت کبکستال سفوف سارک رابع را
 بالیو لیا و حق اسود و حذام و اورام سوداوی و حرب و حله و قواص محمد لاجورد
 رسول دو درم حجازی و دو درم محمول بلبله سیاه یوسف کالی بلبله رر و هر یک چهار درم
افتمولی روعس ما و ام غشته السج از هر یک پند درم ساکی گل سفوف هر یک پند درم

هم حره سفوف سحج محرب سید الحکماحت نفع ماده صن تخم خلمی صمغ عربی کل
 کمر طاش سهریک و ماشه رب السوس همدانه تخم حارای لتاسنه معر اودام سهریک سه
 آرد مال سهریک چهار ماشه کوفته سمیه سفوف سارده و قدری و در دهن نگاهاشته باشد
 سفوف دیگر جهت نفث الدم از تالیف والد التریب صا اعمار و لاتی دم الاوین از سهریک
 یکدرم حره متشر و متعال صمغ عربی کمر باقیا و واریدار سهریک یکدرم حشاش و درم
 رب السوس گل از سهریک سهریک متعال کل و استانی بیم متعال صدلس سید یکدرم
 کافور قیصری یکماشه سطران محرق یکدرم سهریک سارده سارده سارده سارده سارده سارده
 گل ملو و درم کوفته سمیه سفوف سارده و شش تا شش تا یک لکه ماترید به ساسب بخورد
 لکتر است الدم ص سحر است سیدرم مروارید سارده پوست حشاش دم الاوین از سهریک
 یکدرم کمر باقیا سحر سهریک و درم حره متشر لتاسنه از سهریک و متعال کوفته سمیه سفوف سارده
 سرت از یکدرم نادر و درم سفوف آخر لکتر برای سل و نفث الدم ص صمغ عربی البک طاش
 سید یکدرم امبول سیدرم زعفران بیم ماشه سید یکدرم کافور قیصری یکماشه گل و استانی
 افاقیا از سهریک یکدرم سطران محرق یکمتقال تخم کافور و درم سات یکدرم کوفته سمیه سفوف
 سارده سفوف برای سعال تلخی و صیق السس ص لیل درار اصل السوس طاش
 سهریک برادر سهریک و درم وقت خواب آب گرم بخورد سفوف برای سعال معمول
 از سیدری ص صمغ عربی تنکری از سهریک و درم ماقر قریح سوس کدو سهریک و
 درم سفوف ساحت سهریک و درم بخورد سفوف که نفث را سخته گرداند و سعال را
 مفید بود ص صمغ عربی اصل السوس از سهریک چهار جزو و ارفعل کمر و تنکری از سهریک
 سفوف ساحت و متعال بخورد سفوف تالیف حکیم عبدالهادی برای سل و
 نفث الدم و لیس تلخیص کافور قیصری سیدرم طاش سهریک سحر اعمار و لاتی دم الاوین
 مروارید سارده کمر باقیا سهریک سهریک سهریک سهریک سهریک سهریک سهریک سهریک

سرطان سرخی محرق ناسه محقق مسدود ام بریاں معصع حرلی سرائی ار بریک مکده
در سرائی یک هم دانی پوست ششاس یکسال کوفته سخته سفوف دو درم وقت معصع
ناب سرگ مار یک دآب پدار بر یکده درم بخورند و همچنین وقت تمام سفوف سرائی
درع سر و صبیق المسع ملعی مقول ار حط حال والد تشریف دالتاں این سفوف را
محراب کوفته لید صرگ اگر که بر روده باشد ار وحت افاده مانند یک مارچ بر سر و
نمک ار بریک دو درم محم به دور آد آب سائیده بر سرگ مار کورطاماساخته خشک و
در سوجه کلی نگاہ بسته در میان آتش تا یک شتی تا یکس که ار دنا سخته شود و در
مساسب بکار برید سفوف شب برای لث الدم صر شب مالی سرکه انسانی
ار بریک یکدرم کهرام وار دافا ار بریک سه درم دم الاوجین معصع حرلی کثیر ار بریک
دو درم کوفته سخته سفوف سار دتترت به درم مایم متقال سفوف برای لث الدم
وقتی که لث صدمه گد باشد صر بر یونده صبی ده درم ناک معصول گل ار صبی ار بریک
به قدرم کوفته سخته سفوف سار د حرراک به درم سفوف مسک سل بر دیک شعال
حرارت جمی ولس طبعه شعل است صر استقل تخم و تخم ریحان تخم حرره ار بریک
درم معصع حرلی لسانه کثیر تخم حاص گل ار صبی سرطان طوق ار بریک چهار درم
سویق حق سولی غیر ار بریک معصع رم شاه ملوط یا روده همه احرا را سوده سوا
تخم مای مذکوره کوفته سخته دو درم ازین سفوف مار آب آس و آب مار و وقت معصع
سحر د سفوف ار تالیف راقم بخت رفع خفتان و تقویت دل صر گاوران گل
گل به مسک گل سرخ از بریک دو درم مرارید با سفته فیطاس محمد ار صبی که را ایست
ماقوت ار بریک به درم گل دعتانی طائیر سید بریک به درم کتر انقش صر لیس
دو درم کوفته سخته سفوف سار داز یکدرم تا دو درم همراه گلاب بخورند سفوف
ازتعالی دل گرم را سودار و صر گل سرخ طائیر سید بریک سه درم کتر خشک

که ناله چو مرادید هر یک سردرم کافور دانی ترست در درم همراه کهنین سحر طری سفوف که
 درم ادنی القلنت حب مرض ار الا حالت تنه لعنی و بعد رکس آب ناله که دریاں
 دردی اکلس الملکث فوق کسر که دنگلاب داخل کرده ماتا مالداد و صل ربو بدیعی دودا
 حصص و دولت یکدم درق مود و نحوه گاوراں هر یک یکدم بر رطل یکدم و نیم درق و نیم
 شک سردرم کوفه حبه اریکدم تا بهت درم رب حاس بدید سفوف که تیر را ده کند
 و بی مراد سفوف ار ستغالی صل تخم تلخ تخم رطبه تخم ترب تخم گندم تخم سار آرد و تخم ماواں
 تخم حر حرمله مرار و در لعنی لیس حمای آرد و آرد و خود است کوفته حبه صبح و شام با سرخود
 و بعد اراں خود در شیر بر کرده بخورد و شربت سفوف در ریح ار ستغالی حیدال بر
 سودا در دص و ریح سحرانی گاوراں گیلانی اریک شش روم بر ساد و درم کوسود
 سرید شربت یکتقال تا یک چهار شراب کسه یا مارا اصل سفوف عود و حبه سر و اسود
 دارد ص قریل کسه اریک سردرم سسل الطیب مصطکه اریک سردرم عودیت
 درم شکر طررد لورن اودیه ترست یکتقال موده درم گلقد سفوف کتی طعمی رافع کسه
 ص کسد مصطکه اریک سردرم عود و حام بهت درم مارا دانه مارده درم قریل جور لوا اسه
 فافله سعدولی لیس اریک چهار درم پوست ترنج فرج شک اریک درم کل سج
 س درم سسل آله اریک سردرم ترست درم سفوف که شربت و دیت و شربت و شربت
 در ص اریسون تخم کرس زمره کرانی ماسخا اریک درم فسل سعید و درم و نیم قریل
 سردرم کوفته حبه سفوف سار در ترست بر صبح و شام یکتقال سفوف ایسون مالدای مالدای
 دفع کند و سوز را را حلاط حلیط پاک تا بهت ایسون ماسخا تخم کرس اریک سردرم کسد چار درم قلع
 در ص اریک درم سعیدال سعیدی درم کوفته حبه ماسخا آسید و بخورد سفوف
 بل لزان صفت موده و اسهال مراری را دفع نمود ص مارا دانه مراری کرده درم
 بلوط سماق ربیره کرانی مدر حلاط اس کثیر خشک مراری سرد و خوب آرد کسه اریک

درم
 اریک

درم
 اریک

سحر درم عود و حام سحر درم آله مسعی کشتقال کوفته سحره باب را استعمال نماید خوراک سه درم سحره
 سحره شکر راه سحره و سحره راقوت و دهر ص دانه انگور صغیری از هر یک چهار درم
 سحره لاس ساق از هر یک درم سحره گلزار از هر یک یک درم کوفته سحره سیخه سفوف سحره
 سفوف از سقا طالس حکیم مذکور از هر اسکندر سحره لود و در و نمایی سحره و در و ری
 رونی و و سواس لسان را صغیر بود و طعام را هضم کند و لوی و بان خوش نماید و دل را
 قوت دهد و بآل تا یکسال مانی می ماند و اکثر اسدان بین سفوف تصرف کرده اند
 تصرف داود و روایت اتم در اوصاف است و اتم اصل سحره که در کوی سحره سحره سحره
 سحره و سحره سحره می خورد و سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 و اریسی آتش دار طعلی و طعلی و طعلی و طعلی و طعلی و طعلی و طعلی و طعلی
 یک درم سات سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 سفوف که نواق بلخی را صغیر کند ص حسم کر ص فطر اسالیب و از هر یک
 دو درم و نیم دو قویوس بیرون بسته سحره ایس و دو درم اسار و فطر از هر یک
 از هر یک سه درم صغیر درم کوفته سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 که شهور رود و رمال حاکمه را صغیر کند و سحره راقوت و دهر و استنها و دهر
 و رما و حسم کر ص ماحواه ریه کرانی از هر یک و درم کدر سه درم کدر سحره و درم سحره
 لود و متقال کوفته سحره استعمال نماید سفوف از هر یک سحره و سحره راقوت و دهر
 ص کر و ایس و سحره کرانی قافله فرو ماحواه حسم کر ص از هر یک و درم قفل سحره
 و سحره و از طعلی از هر یک و دانه صغیر متقال کوفته سحره سحره سحره سحره سحره
 درم سفوف نمک که آشته آرد و ساسه محو درین است و صغیر اسهال نماید صغیر
 نمک مدالی خور و خور و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره
 و حرکت می دهد و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره و سحره

درم سحره
 درم سحره
 درم سحره
 درم سحره

ساردن سی درم اگر ابرائی باشد کثیر مریاں و معصاره در رسک انار دانه مریاں سماق
 سبی از بزم هر یک تلت وی کرده درم است اصاده کند و کوفته سخته مقدار حاجت بخورد و سفوف
 نفع معده را قوت دهد و مودع کدو مع شکم و در سارد و پیش از غذا و بعد از غذا و احوال خورد
 ص نع شکسته درم سنان بخورم طلع و دو درم نمک پیچیدم کوفته سخته از یک درم مودع
 بخورد و سفوف قرل جهت ضعف معده و حر است ص قرل با زبانه از هر یک
 اصول مسطک به یکد و درم بحسل سب از هر یک کدو کوفته سخته و درم پیش از غذا
 سفوف با خواص جهت مود و در معده و سیر و قوت بهضم و دفع رجز و بحس سحارات لغا
 مفع لود ص با خواص تخم کرم با سوره مذمجم جید تر است و درم سفوف در جهت
 که لید پ با و رایام نقاب است امدافعت ص کل سرج بخورم سماق و درم قاقا کسار
 کدو کوفته سخته و درم بخورد و سفوف مریاں معده را سود دهد و کرم درار و خورد و شکم
 مریاں آرد ص بلبله کالی سبک مقشر بر کیده درم تر بر سفید سی درم فایده و جید اذ
 شربت و درم سفوف سیای مسوب نفع سیاه که اشتها قوی آرد و در راه قوت
 معده و تخفیف رطوبات به سر له نفع دارد ص خود عرق قرل به یکد و ماته نع با
 هر یک یکد درم شاهجهالی کوفته سخته سفوف سارد تر است ارد و ماته تا جبار باشد سفوف
 حبابی که سب سی سفوف استنی گوید جهت شهوت طبع شهوت رد به رمان که با مفع
 ص قاقا کسار مسادی شکر سفید را بر سب تر است و درم نمک گرم و در سحر
 کلاه سب است سفوف حر لوب اسهال معدی و استرخا و آن را مفع لود و تخم
 اس که در جن زوت طبی فی دانه ریزه کربالی بدر سماق پست کسار حلا لاس مسطک ملوط
 شک مریاں مسادی کوفته سخته کتسال بخورد و سفوف در ص بحس حاض
 مدرک سداب مودر کتیه خشک مریاں گل سب خربوب شاه ملوط طاقیه سب یکد
 سماق حلا لاس به یکد درم انار دانه چهار درم کوفته سخته سفوف سارد و سفوف

در شک صفت معده را مانع شود و سکون سرد و صس ساق با خواهر زکریا اماره بران
 کرده در شک صبی آرد کسار هر یک در دم کوفته سخته بکنتعال بخورد و در بعضی اسهال شکم طریقه
 متعال افروخته اند معصوف ساق نسکی متاعه واسمال معدی و استرخا معدی و
 مانع باشد ص صبح حوی گلسار هر یک در دم خفت لاس اماره بران کرده هر یک
 ساق ده در دم حرلوب یا رده در دم کوفته سخته بکنتعال بخورد معصوف تنار که عمار
 ارا و بیان است عدا هم کد و اشتها آرد و ما و تحلیل کند ص رده و سه در دم و سه
 سج که چهار در دم سخته کح کتوت هر یک نیم نول سج کرس شش در دم کل سخته هب
 ایسول یک و قیج سوس دو و اوقیه شمار سه اوقیه کوفته سخته بکنتعال بخورد
 سفوف که در معده دارد و امید است مقول از سنج حکیم علی ص عود حام ص
 سسل قافله خوروا هر یک دو در دم سعد ایسول کح کرس هر یک سه در دم کل سرح نما
 کوفته سخته بکنتعال بخورد و تریت سبب بخورد سفوف که شتوت کلنی را که اگر
 مانند سود و سد بود ص عود هدی قریل فسل سعد هر یک یک در دم سه سسل کد رار
 هر یک یک در دم که و یا تخم کرس هر یک یک در دم و نیم سخته سه در دم و نیم سرم سائید و تریت
 کینه حمر کد و خشک نماید و بار دیگر سحر سوده شتراب تسویه یک ماراد و بار داده کار
 ویش از طعام یک در دم بخورد سفوف کفی صغراوی ماراد و ص کا و ریدانگ طما
 دو در دم گل بینا لوی سه در دم گل سرح ساق هر یک یک در دم تریت یک در دم آب اماره
 یا آب سبب سفوف که صغ غلیان و فی مخور و کد ص عود و می لوس
 سه لود سه حاک هر یک دو در دم گل سرح طما تیر سید هر یک یک در دم رر شک ساق
 اماره هر یک یا رده در دم تریت بکنتعال آب اماره تریت بودیه سفوف که
 التهام مروح لود تنقیه آل از حمر کد یا کد ص گل سرح گلسار هر یک یک در دم گل رمی
 سه در دم کد و دم الا حوین هر یک یک در دم تریت اریکد و دم ناد و در دم مار سبب

محمد

[illegible]

هیچ متعال فلفل سیاه یا دکنم جای متعال فلفل سفید نه متعال او جز او کم و در متعال الفلفل
 سسل الشب خلقت طیب کون هر یک هم متعال و اینی حکم احمدان معرتم معمر
 از محسن امین اصل السوس هر یک یکدوم یک بار در طرف یکی انداخته در آب آرد
 ملاکم خوشامدلس در تنور بگذارد تا نسج شود پس بار دیگر آرد و پاکه کوفه سحبه یا سحر بار
 ساخته یا سحر و اگر بخواهد کالی بهم رسد همین نوتاد در نظر من بد کور صاف نماید
 شربت ارکات ته باد و ناته سفوف که جهت تاه جهان یا دتاه حکما و آن را با
 سفوف معده و اسهال داده بود و دمی گوید مع لیا رکب بود و صفت لعل مضطک
 سر الاپی خورد و خود مرغی سسل الطیب و مع سوجه گلاب چارسی مشک لعل مرغان که با گل
 از هر یک یک یا سه پوست معریل طاسه از هر یک و ناته کوفه سحبه سفوف سار مد شربت
 از یکدوم تا یک متعال سفوف محرق ووه الکما ترسیل الاطاسلامی دما می حادث الملک
 حکیم اکمل حال در تنوت معده و بهضم طعام و در این مختص است تا ربی الطیر است صلیله
 در دله کالی و این شیل را در بان مضطک بودیه یا سحوا طاسه شربت طراح از هر یک چهار سحبه
 و اینی در لعل پوست لعل سسل اتیج سسل الطیب ریزه سفید نیرج تخ از هر یک سه سحبه
 اما دراه جهت ناته ملک لاجوری ملک سیاه یک مکتوب از بد سفید شش ناته کچی ریای
 کرده هفت ناته در آب لیمو و کسا ریخود کرده و سه انگشت براد و به ناته تر نماید و خشک
 ساخته سفوف سار مد سفوف لولونی از حکیم حد الادی حکیم بد کور گفته که مقوی معده
 و کسد و قلب است و مانع از برای حتمال و ضعف قلب حادث مشارکت معده از صحر
 حلط سوداوی و نامی نصرار و اصحاب بالیو لیا مواضی و وسواس را مانع است طبا
 بهضم نماید و اعلاط علاج پیدا کند صحر و وارید با سسته که با می شمع کسیر خشک سخته
 مسی سماق اما دراه و در سحبه و اینی مضطک وانه سسل طاسه سحر کوفی حو لمان از
 مد در مرکز پوست اتیج ساج هندی از خشک مسی با دمان ریح از هر یک کمتال تنگ

عراشتم رو طلا در هر یک تنش قراط سات سعدست شمال کوفته سخته مر و صبح و شام
 نیم هم متقال ساوالتی سفوف طخ ارشج ریش باغ ار برای و حکو و اوجاع معاسل امر
 که کووه مانند سب و فصول من نمک طعام بکریل نو شاد در رکسل طفل ساه بودید هر
 از سر یک و اوقیه طفل سفید شده اومیه ایسول کم حرر ناخواه سسل لطیف در هر یک یک اوقیه
 کم گرمی سری یک و قویه نیم کوفته سخته سفوف سار مد و متقال آب سنگرم سفوف
 و ح معقوی معده و دماغ است و دماغ معود بخار معده دماغ و ح استعمال کرده میشود
 بعد از بقیه معده دماغ سیات است که سست معود اسحره ملعمیه نو دماغ و ح تنگی رکسل کند
 شوی را در هر یک یک کثیر خشک چهار حر و سات سفید سخته حر و کوفته سخته سفوف سار مد
 سرت دو درم ماس درم ماس و عدالطه بالوئل حاره سفوف که رفع رطوبات کند
 معده رطوبت با صم طعام اسب من و اصبی سجد کونی عود قماری ناخواه مادام حطانی
 طفل ساه دار فعل و نه سسل معقر فارسی را ریا به ایسول کثیر خشک معشره کربانی مد
 ریزه سر ریزه سفید در رکسل مصطلک رومی کوفته سخته یک متقال با عرق مادر کویه بهایا
 سفوف دیگر که مداومت آن معده و دماغ را قوت و بد و لریج آورد و دفع علل مارده
 مامد و حفظ صحت کند صم در اید سائیده که برای شیمی ایسول معقر صم در هر یک چهار دانگ کم
 صبی لسانه راراه مصطلک رومی ایسول در ماد هر یک یک متقال سب سفید به متقال کوفته
 سیمه اردو درم نانه درم بخورند سفوف که طبع را نرم دارد و سخته معاره نماید و فصول اسجد
 سار و صم مصطلک ترید سفید محوف جراثیده و بر و عن مادام حرر نموده از سر یک و درم
 سنگر سفید و جید کوفته سخته چهار درم آب گرم بخورند سفوف که در دگر و سنج را بر و صم
 گل سنج هشت درم در تنک سی درم سسل مصطلک عصاره مانت اسپین و می کوبیده
 از هر یک و درم دیم رومال مکر درم سرت دو درم با کیمین سفوف نو کوی دو سطر ایام
 کندی را دور نماید و معده و حکو را قوی گرداند و حرارت و تشنگی متاخر صم در اید سخته

چهار درم سید سحر طاشتر سید جرجوش کل قری کل سی کل صمدل سید
 مار سگ بریان کرده یک حمص ملو طریان کرده یک حمص مور و لیست کنایه و سید کسیر حسک
 کرده سباق در سگ پست خوربان کرده بر و طو ماربان طراشت بران کرده جرجوش
 صبح عربی بران از هر یک درم کل محمود مصطفی هر یک یک درم اندر و سید درم کمر ماه و یا
 معقول از هر یک درم محمود را سوا سی مار سگ بر و طو ماکوفه سحره سفوف سار و سحره
 که حرارت مسامد و حار را دور گرداند و اسهال صفراوی را ساکن گرداند و کسی را که آبله بچراغ
 آید سودا در دهن و در کل سحره درم طاشتر سحره درم سباق یک حمص عدس سحره
 در سگ یک حمص جرجوش سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 یک درم سحره درم سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 در و جگر و فی صفراوی ص لک معقول یک متعال طاشتر سحره درم سحره سحره
 رنود و سی فاکلی و سحره کافور یک انگ سحره درم سحره سحره سحره سحره سحره
 و او که سفوف دیگر که درم جگر را سودا در و دلول سحره سحره سحره سحره سحره
 سحره درم سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 بر و واحد درم سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 معقول از سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 سحره درم سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 درم در سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 اران الطبع ما را الخلاف و ما و در و طو که سحره سحره سحره سحره سحره
 که سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
 سحره درم سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره

سفوف که حسب سر و مرتب است حص روفا و حکم پوست سج که حسب لغات ساد
 هم نمک است بم سداب السور شربت دو درم یکم سفوف که در سال سدی بکار آید
 زرب نوسه اندک کثرت زردیم فعال اصفهون یکم کس حلی و دسماه که در رسد
 درم سوز جلوه درم مویر معنی چدرم بهر ارا که کوفه محله که هم آید رانه بخورد سفوف که مخصوص
 بکرات در تقویت وی کامل تر ص کل سج سه درم زربک معنی لک سول بهر یک
 درم و هم موهله تیره صید لسانیه معنی سولی بهر یک یک درم روید معنی هم تنال هم تنال
 تنال در سال و دو امان کوفه سخته سفوف سارده سارده حکم را قوت و بهر سال وی
 اعلی کید و رجاء و در طوبیت معده را سوزد و سفوف لک معسول حلق لاس
 و طبعه عظمی که رو عود و لسان لوسه امار بهر یک کج و ریخیل کید بهر یک مع حرمه صید
 عده به شربت اردو درم تاسه درم و باید که بایک بهمه بدهد و هم وقت صبح و نیم و
 زرب گوشت درین آمار ترک کسد و در قانول و درل صید بهر یک عیبه که هم در
 زرب واحد ارا متلا یک درم باشد بیک درم باید گرفت و درل او که مساع
 و هم شد معمار صاحب دجیره است و وی حوص لک رسیده مسطور عدال الکات
 و اسد که سج در قانول لک عیدال مرقوم موده است و اکثر اطباء را رط لک راده
 زرب ارد و احاد وی لعیدال در کلام التال انده است حمت ریح التماس چه لک
 معنی ارا حله که باید آمد و تحقیق چیز آن است اما لک ساقی است لک احاد
 لغاف شده و کبریا علی اللع معنی است و صاحب دجیره لک عدال را که در قانول
 مسطور موده عیدال لک تعبیر کرده باحاط تقدیم مضاف الیه رصاف و محبت
 من بر حله کلام یونانی رعایت بهر کج و مجلس رسم اول میں ربه و لعدم مضاف
 حاف در کلام یونانی تابع است بالحقه عمل لک و عدال وی یعنی چیزهای او
 بهر حوص ما هم ایند لکس در بحر این در ویش لک تابع تر از عیدال خود است و

صاحب قلمانی محمّد بن مسطور بن را اعتماد کرده که این طبع سر کلامه با احوال و معانی
 فادری است را هم گوید و این بر برگ که کبریا علی الاصح معدی است محال است که
 مثل جامع معادری و جامع اسطر و شرح فالول و حرّاق قول بسیار صعب را
 از برای صحیح قول شرح مرکب لوحه صعب گردیده حالا که مدون از کتاب تکلیف قول شرح
 در سبب ریزه که است از عیدان می گیرد و برای اصابه این قدر کسایت می کند که
 علی الطست در علاج الادراض حاشیه بهینه آن ریا ده از این غنیل نوشته ام مسوف
 هست سر رسول است در ذکر کرده و در یک سده را می بیند و در اصل مرغان
 کبیر و دو انگ بخورد و شش یک تنه سال و حق سار چهار متقال مرغان و دو انگ یک
 جمعه مداومت نماید مسوف متلبا نوا سیر و معاصر اسهال کسه و جیره و صفت
 و معص معده را مانع بود و در سبب درم ریزه که مالی است و درم در کوفه
 و صک کرده و بیج بران کشته است از گشتان تخم گند با لیلک سیاه و درم ریت بران کرده
 بر یکد و متقال مسطک کشته است از عیار تخم تخم کوفه و کوفه حینه مرتب سار و مسوف
 یهودی از حمت ریزه حوت است اسهال کسه را می کند و تخم تر برک بران کرده
 بران کرده اصل بران کرده از بر یکد و درم ریزه که مالی تخم گند تخم حشا شل اسهال
 سه السج از بر یکد و درم و درم امول سه درم و دو انگ کوفه حینه مسوف سار و مسوف
 در کتب نوشته اند لکن در کتب حال را هم از و صرح با جارس و در آمده است
 یکما شیم بانه توان داد و بعد دریافت سار ش مسوف ریا و تی مقدار مسوف
 طست سب مسوف برای اسهال حوت است حصص بحیت ایولی که علاج
 است حص گل رها ده رال بر دور اساتیده مادی که آس و اح کرده مانند خورد
 برای اسهال حوت حص صمغ عربی که تر است حراقت از مرکب یکما شیم
 ریاس بخورد مسوف الطست مسوف السار و سیر خواهد اسهال مراری و دومی

اسهال حوت
 اسهال حوت

اسد نس بر رطلو تاخم رجاں تخم مرو ساسنه تخم محاص سري ریاں کرده صمغ عربی گل آبی
 طاسیر ساوی کوفه بخته ارسته تخم اول در یکدیگر ساسنه در تهرت سه درم روس مادام بار خور
 عرب کرده همراه گلاب یا مادویه و غرقهای ساسنه بخورد سفوف این ماسویه جهت رجوع
 اعمار و سنج رافع است تخم حطی جاری معتبر از هر یک سه درم ساسنه ریاں سه درم
 صمغ عربی گل آبی از هر یک دو درم کوفه بخته سه درم تمام آبی که طاسیر و گل آبی
 و صمغ عربی در آن مستقیماً باشد بخورد سفوف که در یک ساعت تکمیل شود ص شاه ملوط
 مار لوست اما از هر یک چهار درم ساق تندم حلا لاس جهت درم کوفه بخته دو درم
 آب سرد بخورد سفوف که باعث ارجح است اسهال که با دوسره بود ص حلا لاس شاه
 ولوب حشاش از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم کوفه بخته سفوف سار در تهرت سه درم
 که پس لع دار دص صمغ عربی طاسیر گل آبی حلا لاس از هر یک چهار درم ریاضا
 کند از هر یک یک درم حرلوب تمامی مقل یکی اشق از هر یک سه درم کوفه بخته تهرت
 در یک ساعت ملوط معدیه راقوب دهر و اسهال مار دار دص شاه ملوط کداه سوب آر گنا
 از هر یک دو درم حرلوب ملطی حلا لاس از هر یک سه درم کوفه بخته سفوف سار در تهرت
 سه سال سفوف هندی برای لواسیر حوی وادی میباشد ص تخم نکای خشک
 رسوت مکر کوٹ بلبله سیاه هر یک یک درم کوفه بخته سفوف سار در تهرت یا ش شاه ملوط
 و دارال قدری قدری بخورد رسته بخورد عدا مال مرض لی نمک یا کم نمک دال یا کم
 و بعضی حسب لسته تقدیر خود یکی صمغ و یکی شام احتمال نماید مقبول از ماص تم مرحوم
 سفوف سار لقای احوال احلاطه و وجع سکم و قوچ کدو گرم مکسب ص سار گلی
 تکمیل لوس بلبله رود نمک سیاه هر یک مسادی کوفه بخته سه درم جهت باشد یک
 نوله آب گرم بخورد و اطفال موافق سن ایشان باید داد سفوف حلا لاس سه سال رسوت
 و عمر موی و در پیساب محرک است ص مار سنگ ریاں سیکو ریاں تخم رجاں مروار

بریاں حب لڑتا و بریاں محم خاص بریاں لڑن محم محم باراد دست دارد صبح عربی بر
 طاش شکر گل از می گل و می گل محم گل شش حب لاس پوست بیرون لاسه بر
 پوست انداختن لپه روجه حبه براده براده بر لاس حقیق بر پوست مارین حب باو طاشه براده
 تاسی حر لوب مٹی شاح گاو کوسی و سیاح بر کوسی که بر لاسه براده حر لوب و بر لاسه براده
 سوجه حور السور و سوجه پوست گردگان سوجه لسانه لست که بر آرد و کبود گرد بر حبه
 که بر سوجه حبه گلاب محم حاری محم عطمی امکی بریاں بامداد افادیا سکه یک مستندل سانه
 و خشک کرده پوست خنکاش بر بره که مالی یک تاسه بر در بر سر که جیسا مید و بریاں
 دم الا حین سج اسماء محم قورک بریاں بر یک حر دی حبه حامن سوجه
 حبه لاسه سوجه بر یک و حر و لاسکی سکه را کوفته حبه با تخم با آسمینه سفوف سارند بر
 دو درم با دو متقال آب سرد بخورید سفوف منجج حبت اسمال و حول لوا سرد
 و حر لست اندک لسانه بریاں گل از می محم گل صبح بریاں موی شاح گورل
 سوجه پوست تخم مرغ پوست گلاب و دم الا حین محم رکان بریاں مازنگ بر و رال
 حب بلوط گل صبح لسانه بر یک هم با تبه پوست بیرون لیسه عود عربی طاشه بر
 حب لاس کبر خشک بهر سج اسماء و لانی بر یک یک تاسه که بر لاسه بریاں براده
 لاسه شاح بر یک و تاسه کوفته حبه سفوف سارند سفوف مقوی که در اسمال سوه
 بعد وضع محم بر طحال نکار آید و از غر حات رقیق است حص بهس سج بریاں
 بر و ساد بریاں محم سداب محم شانه بر یک یک درم بار و باره بر و درم کوفته حبه
 سارند ترش سه درم سفوف که اسمال معدی را مفع لودار لانی حص که دراک
 حب لاس طراقت طاشه محم کثیر بریاں بر یک سه متقال حر لوب آکا
 بر یک سج متقال کوفته حبه بر و در و متقال باره بر آسمینه بخورید سفوف که
 رنج لی اراده را فاده بخت حص برید ماخواه کا تم که بر یک بر یک بر و می ایمل

علاج دانه
در دانه

نامد سحر کی کج و ایند سوسوف کد تریز پچدم حساس اراض کسوفی و طافلی و وح درے
 سراج است سقوف که حروح عاظمی اراد و راضد اسب لغزیه بکار مدص
 گریاج اسس ایر ساسا هر یک یکدرم یا خواه ریره کربانی کل سرج نورری باز شکست
 سیکد و درم سقوفک طایس سر سحر فارسی روفای خشک هر یک درم یکو سد و سر مد و راجیه
 بلبله کابی سمول یا سر مد و شل جمع شکر طبر رو ضم ساحت یکدرم صبح یکدرم سام مد مد و
 اسهام و رخص آب گرم بر مقد و اسما و بر سر کسد و اگر سبب یس اطلاق سوداوی باشد
 ایسول یکدرم اسما کسد و یکدرم و هم با تساقط مد بها صاحب شفا دالا سقاغم شمس
 نوشته که بریاں کردن اود و سرج برای دوحص بیاتند کی آنکه اگر ار حمله بر در رعایت حوت
 دران مدید آید دوم آنکه اگر کسر ار بطوت سودیک گور بحیث و روفات گرد و وچون
 لغنی اودیه که سحر ارس دوحص مد حاجت به بود اود اسما رایت و گل ایسی لسا
 مار یک لسا یا ماریوی از موضع سح سرود و خلاف جمع کراں لسا یا مار یک ساد ساحت
 تا شدید الا لسان نود سقوف که اسهال مار و در دانه استهار روفه مار آروص بریاں
 حول سر سار یک کرد و کرد و بار سر که سر کرده و بریاں موده کشیر خشک سر که سر کرده و بریاں
 موده هر یک است درم حر لوب مطی سمان ناک کرده گریاج کلک یا هر یک درم کوفه سخته
 سرت یک سم درم با تراز مور دیار به سقوف شترالراں که الی و اط اسهال و
 اگر اقل سهل سهل مدید فور آمار میدار و ص پوست امار مار و هر یک یکدرم ککک درم
 کد مدیدم بر رالبع ربع درم ایسول و الکی واس یک تریز است کامل قوی مراح
 نامه استعمال تا مد سقوف افقاع الریاں حمت اسهال موقوف کسه نفع کثیر و اودوسی
 عمل است و مراد اوار اقلع در ایسول لارا است حص گکارتب مالی ساق ملوط
 حر لوب سوک آرد کما تخم مور و امار و اده رتن قسط بر رالبع سعید کراح طر است طلک سخته
 کسیر بریاں دانه انگور بریاں پوست امار سر که فیتول مار و حمله مر ریح و بریاں مجید که کوفه

[illegible]

آنچه را که آمد سفوف سفوف است اسهال حصیاں محراب است ص سفوف کدر است
 سحاش باله کوفه کوفه است مرفوعه موتاسد سفوف است اسهال فائده عظم دارد
 در وقت آن بحمل بیم بسته و اطفال از سبک هم متقال مصطفی رومی انار دانه را
 کبیر خشک بریان از هر یک چهار دانگ صمغ عربی یک دانگ پوست حصاش دوداده
 یک متقال و یک دانگ کوفه حخته پیرو یک درم از آن آب سرد بخورد سفوف لولوی
 ملو حاش معر الیه لوتنه که کحت خود در اسهال و موی لواسیری و حرارت کد و حی و صمغ یا با
 و حشال لعمه مراق تریت اوده و سنان بسیار متشابه نمودم ص مرورید با صفت نیت سر
 ر به هر و خطائی از هر یک یک متقال و درق طلا عشر اشهد از هر یک یک دانگ و نیم درن نفو
 کمتقال و یک دانگ و نیم صمد از تیم معرض طمانیر سفید پوست بیرون بسته دانه بل
 بریان کتشر خشک بریان بادان بریان آنله مقشر بلبله ساه در روغن گاو و بریان کرده از هر
 یک متقال و نیم در خشک معنی سحاش معنی انار دانه و از چینی از هر یک یک متقال مصطفی رومی متقال
 کوفه حخته سفوف سارید سفوف از صمغ الحوام صمد سودا و ملعم علیل و صمغ اسب و نیم
 و ده فائده دارد ص سرد سفوف تراشیده و در روغن بادام شیرین جرب بموده یوسب بلبله
 ساکی از هر یک یک درم بحمل یک دانگ معنی عار نقول تاده بین سفید یو بدیجی سلسله
 اسطوخودوس الصمول اولی عجم گل سحر کثیر از هر یک و دانگ معنی سات سفید و درم
 حخته مروغن بادام دودرم جرب بموده ارد و درم نامتقال بخورد بعد از آن آب بگرم بنوشد
 سفوف محراب و سگ کرده و مثانه را ناک کند و یاره یاره کرده بیرون آورد و ص
 محم حیارین معر تخم خربزه معر تخم کد و از هر یک یک درم حشک مری چهار درم محراب و حشک
 از هر یک سه درم تخم کرم سیالیوس و طراسالیوس از هر یک یک درم صمغ عربی کثیر از هر یک یک متقال
 کوفه حخته و درم با تراب حشک بخورد سفوف محراب و دانه دیگر ص حشک قلیا برده
 درم معر تخم خربزه معر تخم حیارین معر تخم کد و از هر یک چهار درم و نیم سیالیوس و درم صمغ عربی

لسانه کسر از هر یک سه درم محرق الیهو کتسد درم صد سبت باد و بهشت رم کوفه محرق
 دو درم آب بخورد سیاه بخورد سفوف که لول براند و حرق لول و سورس متا در آن
 صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 برالنج دو درم صد سبت درم صد سبت درم صد سبت درم صد سبت درم صد سبت
 لسانه و ارجح صفات محرق است صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 که جود آورد اند محرق الیهو در ماده سائیده مثل حار سائیده یا کثرت یا سخته آسمه در
 بلعده لسانه صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 سه که را گوار است صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 سفوف ماسک لول حمت سلسل لول ملا حرق لول و در و است و کسر و آن بلع
 بود صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 کسب سی درم لوطیجا درم کوفه صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 سفید بیدرم لسانه کسر نیم کاهو نیم حرق هر یک سه درم صمغ صندل صمغ صندل
 لوطیجا نیم کاهو نیم حرق هر یک سه درم صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 کسب سفوف در رطل از شمار اس پیل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 یک درم صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 قلقل کل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 بخورد سفوف حمت حرق صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 لسانه نیم کاهو نیم حرق هر یک سه درم صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 و نیم ماسک صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 ریود جیبی بیدرم صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل
 به درم کسب در رطل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل صمغ صندل

کوفه سحر سفوف سارند ترس سه درم سطح اطلاع سفوف که تحت حرب کلیه اعداد اسفرا
 ولی کار آید ص رت مسوس چهار دانگ نشانه صبح عربی کثیر احتشاش سفید بر رالنج
 دو درم معرکم حیار مادر یک معرکم حروره هر یک بخم درم کس حروره دو درم کوفته سحره بر قطره
 ده درم اصافه کسد ترست بر صبح سه درم مالمع شاهنره و ترست ابجر سفوف اعداد الصا درم
 کرده و تنه هر گاه بر عم مارایت تحت کتادون نگار آید ص رار یا به ایسول هر یک بخم درم تخم
 سرسف راس خشک هر یک بخم درم و نیم تخم ایسول تخم کرفس هر یک دو درم قطر ایسول سه
 درم ترست دو درم صبح دو درم شام سفوف تحت قره مرس که باجرک و با اول قطر الول
 و سلس الول سر مانع لود و تحت در و رسی مانع لود و قصاب تخم گفته که در اراض ماکور
 حذر سه سحر رسیده و موثر افتاده ص گل اسی کتسر خشک صبح عربی تخم حاص لود او
 کدر در که هر یک دو درم موط لود آده یا رده درم ترست دو متعال راب سرد و در ایام استمال
 اس سفوف ار آب احساب نماید سفوف که لیب حصات کسد و تحت محرو برین حال
 حکم گرم ماعت ص صبح آلت تخم کاسی هر یک نیم خرو معر تخم حروره معر تخم حیار بر کایت و
 سرت دو متعال ماناک اوقیه سکین سفوف که حکیم علی در شرح معروات تحت منیا
 ابجر یک لسته ص سرق الحمام دو درم و ارجبی سه درم کوفته سحره بخورید و بخم کس
 اگر کهای دانه تخم کسان بدهند و سوف اریق آن کب حصاه را راده مانده کسد سفوف
 که حکمدن لول لی مراد و سلال می لی اراده ماردار و اصلاح حال تنه نماید ص کلک
 کلارار هر یک پی درم سک تخم کرفس تخم سداب ار هر یک سه درم ایسول تخم
 دو درم موط کسد سه درم لبر دو درم سعد سه درم ریره دو درم حروره چهار درم کوفته سحره
 آن فایده آمیزه مرس ساردار بخم درم ناهیت درم بخورید سفوف لکات رنوب سه
 سه سس کنی ار برای مریح کایه چرخ ترس گفته که سفوف لکات یلود و سر کالک ص
 حله آن لوی است در علاج قروح کلیه ص معر تخم حروره معر تخم حیارین معر تخم مایار

[illegible]

ص است سلاحت افعالی یک لوله و مثل سدا و سده آناه هر یک نیم لوله مثل جمارا شمع
 هم ماهه کوفه نیمه سوخت ماهه هفت مانه امیر کو تخم حمارن سحر و سفوف برای اسقاط
 وادار از حمارن تم مردم تحمل شده ص سداب و دانه اهل ار هر یک درم مرید درم شربت
 یک درم سفوف که قطع شود حمل از رجال و لسان کند ص شمشاد یک تخم خرفه یک تخم کاهو
 محکم از هر یک یک درم و دو درم خرد تر است سه درم با شربت یک درم سفوف و درم و نیم
 و سداب دارد ص کشمیریان سماق یک کرده سید سر صدف سوجه که ناله سر یک درم
 اردلی سوراخ لوله مرغان قرص لکمار از هر یک سی درم شربت دو درم آب سرد و سفوف
 که با دانه ای درم راس و دران آلسن راس و دهر و دهر و حمارن قوت و در ص پودینه تخم زاربا
 هر یک یک درم و نیم دارد و عاقر و با هر یک درم و راس و درم یک تخم کرم ص حور لوداد قرص
 و از جنسی حور لوداد هر یک سه درم و نیم ص یک درم سکریم جدا و در سر و درم تا
 سه درم سفوف ارفغانی برای حمارن می و سوراخ قدیم و جدید بسیار مفید نوشته ص شمشاد
 سب سلاحت الاکبی حور و کمان سداب لکماره قلعی کشته مسلوج هر یک یک درم سات
 راز هر یک کوفه نیمه هر درم مانه یک لوله سحر و سفوف برای حمارن می ارفغانی ص
 ج سداب ماه تخم بلبل هر یک سه درم گوگرد و لکماره اندر جو میرین هر یک شش درم سوز
 مست دام کوفه شکری آبیمه بر و در یک لوله آب سرد سحر و سفوف حمت
 نص جبال دهاک جبال سولسری جبال گولر گوید بیسل موصله سسل موه گوید سول گوید
 دهاک گوید گولر سحر و مرغان همه برابر کوفه حوراک کامل آن هفت درم است سفوف حمت
 سوراخ قدیم و حمارن رخم ارفغانی ص سلاحت سب گلونه ارفغانی کلال لوانیر
 که سداب سوزده ص همه برابر کوفه نیمه یک ماکت هفت سفوف حمت سوزاک و سلال
 ح که محرب است و حلف مدار و ص سوزده قلعی دانه الاکبی کلال هر یک است و کمانه
 مایک ساحت شش حبه که دانه سه روز همراه آب یک حصه صبح و یک حصه شام بخورد

سحر و سفوف
 برای اسقاط

سحر و سفوف
 برای اسقاط

عرب ارطاد بهد معقول از بر حمله با هر حجت در دولت و در رمی و لغویت العاط و سستی
آلات سائل ص فوعل بهب متعال و نیم صلاه کرده در سفال آب برده و ماگ دار حسی
بهب متعال و نیم دستور کوفته سحره اصاده ناسد و روی آتش برم گداخته با حله و تخم
مرغ لند را که معقول شود و معرجه و متعال و نیم سات سفید پستاند و دو درم کوفته آن محاط
نماید و مجموع را در کوره بخواند سفوف دیگر که در امروت ماه و اساک محب و تبه اند
گردد یک سیر و اعلی را در سبزی خیر گاو و تخم سبزه تا تمام تیر را در حور و لند را آن خشک کند
و ماهه را صین کند لیس خشک کرده ماد و ویل آن سات سفید کوفته و نیم کرده بگاها بد
و بر رور صبح ناسا بخورد و درم سفوف دیگر که تبه ماه و اساک می محبت بهب
صین حور و اسام کوفته در آب پوست حیاش بهب مزه برورده کند و بر مزه خشک و
ما را آب پوست تاره بر روی آن کرده خشک کند تا بهب مزه تمام شود پس و لعل و لعل
و اعلی شکله بر تخم و گل سنگ که از آب هندی گاجه گوشت چوبه برورده اجزاء مساوی کوفته
سمه اول مقدار یک درم در وقت خنای بخورد و لند را آن بر رور مقدار موافق و اگر کشته
استمال نماید هم بواسطه و اگر حریص عوض گاجه نماید اولی حواد بود سفوف که تبه
ماه مقدار و لعل منع کند که در راقوت و بد و صحت بدن افراد و استنها را یاده کند و مباح بسیار
دارد و محض کرده سد صین و تخم و اعلی و لعل تخم که در یک طرفه و ماگ کنار برده سفید از یک
ما درم و لعل اماره از هر یک بهشت درم تخم او سنگ ماگ کرده چل و درم سنگ کند
و دست درم حلتب یک درم او و کوفته سحره بگاها بد و بر رور و بر رور اس سفوف ده درم
و تخم و در دو سیر خیر گاو و حام اندازد و صبح ناسا بخورد و شکله سرح بخورد سفوف که سبزی
خشک که صین سداب اسول از هر یک یک درم بر رور و لعل سفید چند ستر از هر یک ده درم
ن سرح گلهار از هر یک سه درم کوفته سحره سفوف سارید تیرت و دو درم آب شرو و سرکه
باد و صین سنگا برده سفوف کمیای صین کچکنی سبزی کاسیل شیر

و فصل چهارم سرج و عزال یک سرج شکوف چهار سرج و ایدنی که ماته مار و بل جارس
 امون شمس سرج درق طلا و ورق لثرو صفت عت سرج مسک که ماته رنگ های
 که ماته این همه را سفوف سارند و مالک هیچ تیر و ورید معد جدی بخل سسول شرو
 هاس فوت یابد و در ری امساک حواد آورد و حون در وقت جماع قدر سوس سینه
 یک ساله کلال تیر بخورد و تمام شب همین قسم چهارده آمار تیر باید نوشتند و معص و آ
 و سار حواد باید و در جماع متحول حواد بود و در ریاض غم مریوم لعل شده لیکن و کرم
 را هم یابده است سفوف ار ساس هم مریوم ص سر حسته ماس سر سده
 با با حوری رسوت مو حرس فوه بیس مونه سر ل لوده گیر و کاپیل لعل کر سده
 فصل سرج مار و کر مار و چهار گل و با و ده لثنی پوست و درج سارخ مرار سوس و بهور
 آن شکوفه سار سار و درم آب کتسه بهج بخورد و حون حیس و لوا سیر و سگ مار و
 تری در ص رر و آب و بهر لوج که باشد بر طرف سار و اگر فصل شکوفه حون سار و سار
 سفوف برای رطوبت سار و محرب است ص و با و ده حسته اسه حسته ماس که ماته
 رسوب ماس مو حرس گل ر عزال انیس مونه ل گری لوده گیر و کاپیل لعل کپیل
 اندر حو فصل سرج پوست کر حواله گل و با و ده لثنی ار حرس حرس گل کله گل سار
 مرار کوفه سمحه سفوف سار و فصل و آب سرج سدرم بخورد و سفوف مختصر برای رطوبت
 سار و محرب و مقول ار ساس هم مریوم ص گل مر مری که مرار یک سدرم سار و
 نورل هم ماته مار و دی هم حرس ایم حرس هر و وقت بخورد و سفوف با سیران ار حکم ملی
 اندال قرحه سواراک سار ارفع و کر و خر و در آمده ص طما تیر سید کرسیت رر و درم مریوم
 جیاس چهار درم حرم حرم هم متغال صبح عربی و انگ کیر و انگ مرار جیسی و انگ کلال
 یکیم و انگ رر شک میداد امیون رر و نکد حرج ار مرار یک و و انگ کیر سید سسر
 شکوفه چهارده درم کوفه سمحه سفوف سار و حوراک کیتغال آب مار و با و ده سار

سه ماشه گوید ناگویی فسانه سوخته تخم حشاش از هر یک چهار ماشه کوفته سمته برآل
 شکسته سید داخل کرده یک لک از آب سرد بخورد سفوف برای سوراخ که با حول و درم
 اصل اصل السوس مسوده نمک است سلاحتن سوخته قلمی خاکبار الاخی کلان کل
 رگ حمالندی ریره سیدار هر یک و نمک سات است و پنج نمک سفوف
 یکد ام سمته همراه آب سرد بخورد سفوف مصمت حصات از مخدرات است اصل اما
 تخم کرکس از هر یک بخوردم تخم خرچوردم هارک بموده هر دو درم آب سرد بخورد
 سفوف برای سرعت ارال از ساق تخم خرچوردم ص سوراخ و سیر مصلی سیاه
 سفید و جیس سمل الطیب حرطس از هر یک چهار درم کوه کوکارد و دوام بجه اول
 بمحاشه تخم طلمی و دوام کوه ورق الحیال در کف حشر سر کرده در سایه خشک نموده یک
 لوله اشیر گاو بخورد سفوف برای سوراخ ص گل سوزن یک کجی پنج یک لک از
 قلمی هر یک یک لک الاخی کلان اصل السوس هر یک یک لک تخم کشته و دوام
 ریره سفید و نیم نمک رگ حماله سفی و دوام نمک سات سی و دو نمک حاکو
 نموده هر دو پنج نمک س سفوف را پنج نمک ماب در یک یا و آب تسه تر کند
 بالیده صاف نموده بوشد سفوف برای سرعت ارال اصل ص درخت مل
 رگ یلاس ستاد و حسته امه بوشد کهر لی پنج سسل بوست اسجیراعی سلی سلی
 ستان محردتی مسادی کوفته بجه سفوف سارد سفوف متوی ماه اصل
 را داده برار شیر گاو بخورند که شیر را در خورد و درال اصل را در سار خشک کرده در
 که با و ساند از هر یک ساتیه هر دو درم سدرم باش درم سات سفوف نموده ماسه
 حورده باشد سفوف دیگر ص سوراخا مصری ده درم ساکی بهت درم لب
 بلبله معرا دام مقترار هر یک سه درم رعفران جیدرم سفوف یا یک درم گل کسج
 شس درم سد سید سی درم اگر داده قلمی لودر پنج سفید ص متقال سفوف یا سیدرم

اما سقف و سوراخ را می حاج شود سودا و دملی در امراض مذکور بکار آید چنانچه در
 قری جهت متعال میوه گل سرخ مسروع الامناع ساسکی سیریک بی متعال پوست بلبل
 برسد محو ترانیده رومس مادام تیسیر حیرت نموده از سیریک چهار متعال سموم یا
 مسوی لادر و معمول محارمی معمول از سیریک متعال پوریدیاں اسفنج مستقی مصطلک
 ریک لسوس از سیریک و متعال زعفران و دو دانگ قد سفید و ده متعال کوفته سمه سفوف
 سارند و در شسته نگاه دارد ترست و دو درم آب سرد و سفوف قفس از محمد بن کرکات
 در دو معادل بارد و لیس بار و محو کوفته اند و گفته اند که مالکلیه قطع می کند صناع محو
 اصل سداب هم کرس از یاب و دو تو سیریک و دو حرد و نه مادام بلخ سسل قسط تیسیر را
 در حج سیریک محو کوفته سمه هر روز یک درم استعمال نماید و از ابتداء مستان و ناسطه بار
 بکار آید و بعد از ساول این تا چهار ساعت از ماکول و متعرب حیری بخورد و باید که بعد
 از غیبه استعمال نماید سفوف محو حکیم کمال الدین حبیب مرحوم جهت تب ربع صر
 انون نیم متعال حدید شریست و شوق لعل شویبر مرصاف مسر سالد از صبی سدا
 مسک فاعل سیریک سه متعال مجموع کوفته سمه سفوف سارند ترست یک متعال نامنت
 سفال سرب کسه سفوف حار بر صر برسد سفید و محصل مسطلک سکر سادی کوفته
 هر صبح از یک سفال نادر و درم بخورد سفوف شاهنره که اهل تمام جمیع اقسام حر استمال
 می کند و طری فعل کرده که بعد از غصه و عدد و اصلاح غذا و بکار می آید صر قلیل سدرم
 و طب امیرال حبیبی بی رم شاهنره خشک و درم کنسر خشک است و درم کوفته سمه با سید
 سکر آسمه بر جل نشسته ریخته استعمال کند ترست سه درم تا یک درم بقدر طاقت سفوف
 که لرع عقارب را منع است صر یو مدعی را و در طول رخ کر خا و و مالسویه سفوف سار
 ترست از یک متعال ماد و درم سفوف برای خدام صاحب نقای ستوده صر
 هم مکن سدر لوی کلان کثانی مالمع و رگ آله اگر ای ای اند بلدی سیریک و کماهی سیریک

نوی مراح و کلاں است که پس ربان و بلوغ رسیده باشد و اگر طفل باشد معز بود
 مایه وی و قدری طفل پیدا شده باشد و اگر اریس جارضه بدن ورم - یا بده کرده است
 و مایه صفرج بسته باشد طفل اریس و دوا آب برگ حساسیت صفا و کند معفوف
 برای صبح نمودن و حساسیت روفای خشک و حرور و عرقان سه حبه و کوفه سمته سمف
 ساجه بر زرد و و درم یک و نیم صوف سبیل حشمت عرب معقول از خط عدایی و حتم و دم و د
 و در اصل سوداوی نظیر است و لیم رافع نماید و انسک را در سه روز دفع می گرداند و در آن
 در سال انداخته همراه تیره و ورم و اگر نمی آید و با وجود آن در اسهال بعضی می کشد و با
 مراح و صغیر المراح کم استعمال نماید که دهن یک پدید آید و یک مسادی انور و در کل
 باشد و به قدریکه سعی را نه خواهد شد الماح خواهد شد و فی کثر خواهد آورد و اگر کم سعی نه باشد
 السدی خواهد آورد و فیکه از کجلی فایح تنوع را در هر دو وجه و حشمت سلاطین که بهر سعی مایه
 ان اریس سبک نصری مساوی از هر دو اریس سیاه و کند یک گره یک گره و با سه سما
 و ری که سبک نصری را یک گره و بهر را در هر دو جهت در طرف کلی آب دارد سبک سبک
 و کمر را راسته انس در سال طرف مذکور را در هر دو اریس دارد و انکت آب
 به آمد و ان آت بگر بر سر و مالای آتش نگاه دارند تا که آب خشک شود و صورت در می
 و رطوبه مانی باشد که از آتش فرو آورده در سایه و بالا نموده نگاه دارند که خشک - و
 پس در طرف شیشه یا جنسی رو دارند و قیاس عمل در یک صبح یا دو نیم صبح آ
 باب التئین لم یجبه تیرت از تالف و داری است و جسمی را از اندک اول
 کسی که سر ت تالف نموده و شاعر و سبک تیرت محرب و سهول و الد با حدیث
 اسام بالحو لیا اگر بعد نفع بهر اریس استعمال معز و مذکور و تیره و بهایر گاه گاه
 در استعمال می آورد و دهن گاو را با گیلانی جهت ورم و نیم گل هسته بهنج کم و ورم
 گل سبک یک درم و سبک ورق باور و سبک گل سیاه و سبک گل سیاه و سبک گل سیاه

در علاج فسی سرکه و نمک مطبوخ و دوس رو سار سرکه و نیم درم ساق و گلاب
هر یک یا و آثار شش و دو را در آب جیسا بیده صبح نظری معروف چهار ساعت و گلاب
لقوام آورده و اگر عود غلیظ تر بخت و خیر حشمت داخل میکرد و در این وقت در سایر خواص
اقوی بیگنت شربت مسهل میرا بالف او ساد است برای اخراج مواد سوداوی
و علمی معده همت حصال دارد و امراض داعی خمر که سیده ص سبب اوتان گاورا
گیلانی مادر محوره اسون از سر یک کشتول گل سبج سبج گاسی هر یک کسیم لوله گل معده
ترید سید هر یک و تولو عود صلب عاریقون بر م سید از سر یک سیم تولو سبکی سه لوزا
سی دانه کشتن چهار تولو اسطوخودوس اسطوخودوس سبکی مایله کالی تخم کرمس یکو و نیم کرمس
پلیه سیاه از سر یک کسیم لوزا دو را از سر یک کسیم نیم کرمه و دوش در آب که حشمت
مالای او در ماسد بر ماسد و مار کیمین ساق و گلاب از سر یک یا و آثار لقوام آورده و سر
چار درم ناما و آثار بعد صبح واد استعمال نماید و اگر حاجت باشد برای قویق نمودن کل
حود این خمر عرق ساسپ نقد مرمرج نمودن سوتند و اس شربت را حشمت
که از حودن مسهل کاره بود و تعصیف فرموده بود و شربت مادر محویدار حلالی ص
گاوران خشک سی درم مالگو باد و یک من اگر تازه ساد خشک سی حشمت اگر بدو
سخت باشد و سالاید و مالک من عمل گب گرفته شربت سارید و نسجه که جدا محمد در و از آن
حود مرقوم ساحه اند در آن عشر اشتب لورن کمال تولو بر داخل است شربت اگر
در علاج مواد سوداوی و علمی خصوص سواد داعی لیس بسیار دارد و لیسای و املا
معده همت ص اصل اسون متعبر بر درم سفته خشک سق گل سبج از سر یک سید
سبب اوتان اسطوخودوس فاوایا گاوران حراسانی تخم زاراه تخم کرمس سبج حشمت
هر یک بر درم مویر سبکی است درم سستان سی عدد و سه را بختا و در سه رطل
طرر در حشمت صاف کند و شربت بر دارد درم تا پارد درم آب گرم و شربت

و بکار بردن شربت الیثم از تالیف رافق حنت تقویت دل و دماغ و راه معده و صلب
 اسیم سی سال گزیده و کدو و سترار و در کلاب و سید مشک آب ماراں هر یک
 دو انبار خنک ساند و کجوشا تدریس صاف نموده با غسل و سات معید از هر یک بیست تنقال
 سوام آورد و دند و دوا درون عسرا شنب که تنقال و ورق طلا یکدرم و ورق لقر و کدو
 دران حل کنند و در ظرف اگر و نگارند شربت از بهار تاده و قوره شربت گاوران
 قوت دهد و سوداوی مزاج را رعایت مایع باشد و حقیقال را را نخل کند از تنقالی
 آب گاوران تاره کین مالکین مد کجوشا و کف آن بر داند و لقوام آورد و بیست سال
 کلاب دران بر برد و در و گرد و اگر گاوران تاره ساتنجه یک حشک اصل کنند
 شربت گاوران مقوی دل و دماغ رسول از فرامادین عم معور ص گاوران
 مادر کجوبه هر یک بیست سال معده رطل عرق سید مشک چهار تنقیه کلاب چهار سه
 مسک حانس بیدرم عسرا شنب بیدرم کاور یکدرم و عسراں دو درم اول گاوران
 مادر کجوبه را در ده سیر آب کجوشا و رطل نصف نماید صاف نموده عرق سید مشک کلاب
 داخل نموده مایع سوام آورد بعد از آن عسرا و عسراں و مشک کاور کلاب ساند
 داخل نماید شربت ارد و درم تاده و درم و اگر گاوران و مادر کجوبه را مقلط کرده عسرا
 و علی اگر شربت سارند لطیف و لذیذ خواهد بود و اگر مزاج قاتل برودت سار باشد کاور
 موقوف نماید شربت انیسون یا لیمو لیمای مرانی را مایع بود و جهت ضعف معده
 و سوءالعیاض رعایت معده باشد و کتین طبع نماید ص صسل الطیف و درم تدرید معده
 درم سسار هر یک چهار درم انیسون و می ده درم و قی لیمو صیت درم حله راور
 چهار رطل خنک ساند و کجوشا مایع تلت رسد صاف نموده با صند و ست درم و معده
 لقوام آورد شربت انیسون و دیگر معده ضعیف و حله ص صیر را مایع بود شربت
 درم کند و او را می رود و مع نماید ص انیسون سجاد درم سلمیه صیت درم کرس سی ۲

در دوس آب سرد نه می آید و نامک من قدرت شربت کد شربت اسطوخودوس من است
 در دم اسطوخودوس منی جز استیده گا و زان گیلانی ماور بخوبی هر یک می رم بهر را در یکا طیل آنست
 به نصف رسد پس سالاید و شکر طرود و زان کد و بخوبی تا به نصف رسد شربت یکا و
 شربت عمل تا یف محمد من رکب یا جمیع اعراض ماره و امراض غلیظی را سود
 دارد مخصوص دلخ و ریشه را شست مصلد است و معده ماره را رسد و در حنجری من معمر
 یکا طیل و شربت طیل آب ماراں سیرد و کف اراں امر و در پس لعل سفید رکب من و لعل
 خولیاں منطک رومی ار هر یک یکتقال چوب سرمد و یارچ کانی لسته دران افکند و بخوبی
 و لیمو پاره او در اندست مالید و آنچه یارچ دران است ار او در سیرد و آرد و حول ترا
 لغوام آرد و در آورده نگا پدید و بهنگام حاجت بکار برسد و اگر عوض او در مذکور به سرود
 مشک لغو حاجت لویا موده بکار برسد در لطافت و لذت انوی حاد بود و شربت واد
 کب مقوی اعصاب برقیه است و امراض غلیظی را سود میدهد و لیسای را را نکل کد و
 رگک حصار بنگو گرداند و پیراں را موافق گیرد و قوت ماه میراید و استنها آورد و دران را
 و به نایض بگیرد آب انگور یک سدس سبب خیرین به خیرین که در پوست و دانه پاک
 کرده و با سدس هر یک سدس گلاب نیم من آب مالص ده من و از منی و لعل منطک رومی
 سسل الطیب خیر لواع لیاں هر یک یکم عود قماری الساسه سه ار هر یک سه در دم
 دو ممال مشک مالص نیم متقال عشر اشبه متقال سبب به را در آب انگور بخوبی شامد
 و کف آل بگیرد نایس بهر دو مهر شود و پس از آنش و و آورده نگا در ناسر و نشود و مالید
 و مالاید و او را بیکاف و در یکم کمال کرده در وقت خوت سایدن کسبه را در یکا و در
 و لیمو کسبه مالید و سیرد آرد و آورده کسبه را در کسبه و مطبوخ را با لاید و سر کرده در جسم
 برید و مشک عشر اشبه و رعمراں را انگلاب سوخته دران داخل نماید و سرجم را محکم
 کد و بعد از شش ماه جسم را در آورده تراب را استعمال نماید شربت توت لویا

این دوا را سه روزی خواهد مفع است در سبع حالات بحاق و در یکم نفع میرساند بدم
 حار و آن صن بکیر عصر توت سرخ رطل و طلا در و رطل و عسل صغی کمرطل و سینه را اثر
 ملاکم کو تشامد بالعوام قیق آرد و در معال و معنایه لحنیه المسیح کند و درم شب بکیرم و درم
 سائیده ران ماسیده و حل کرده در دانه شربت توت موافق لیس ساجی صن بکیر در
 توت سیاه در و رطل و کو تشامد بالصف مالدیس ماسه رطل سکر سفید بقوام آرد شربت
 حل لانس سرور اسهال را مفع است صن حل لانس بکیرم و کو تشامد ماهر شود
 و مالا بد و سر و خروازان ده حرقه قد سفید اصدا که کند و لعوام آرد و اگر قدری طلا شربت
 سوده بپزند اقوی خواهد بود شربت رو مار ساج صغی و سرور را مفع است صن رو مار
 بالنس روجوب پاک کرده نیم رطل و رات بسیار گرم یک تناسر و در ترک کند و سیر و صاف
 نماید و قد سفید بکیر چار رطل و حل لانس بکیرم بقوام آرد شربت رو مار که که طعم
 حلطه الحار و آن سرور و سینه را پاک و درم که صغی و سرور را سوده و در صن را ربار
 اگر صن بر یک بچم درم روهای بالنس بپزند درم اسجوده حد و مویر مفع سبی درم حله چهار درم
 عجم حطمی ایر سا اصل السوس بر یک سه درم بپسپا و شان تن درم قد سفید و در رطل کند
 بکیر رطل در سوزن شربت سار در شربت ارده نامرده درم نامک درم سحر ادم تن شربت
 رو مار و سینه دیگر که سینه را در حلاطه علیط پاک کند صن سح کر من حادیاں سح کر بر یک سه درم
 رو مار چهار درم کو تشامد و ناقه بقوام آرد شربت مفعنه که سرور و شومعه را سوده و در
 و نمیس طمعت نماید و موالد سیر را مفع است و در صن مفعنه ماره که رطل عجم حطمی مهادا صغی
 بر بکیر درم حله را در سح رطل آب تر ماسد یک مار و رن کو تشامد اتالت رید سال سینه
 سفید با مات حید اصدا که کند و لعوام آرد شربت بپسپا و شان تن درم مفعنه لیس و اب اس
 و دات الریه و صغی و در و حیم و در و در و رافع و در و لول براد سینه را درم که صن کل سینه
 نامد یک چهار یک کو تشامد و پالا بد و یکس مفع بقوام آرد شربت بر و اگر کل سینه ماره و

در دانه شربت
 توت موافق
 لیس ساجی
 صن بکیر

[illegible]

[illegible]

سب انصافی اندرون و سرون پاک کرده در باول سگیس باجوس مگو سد و لب آن کمر
ده من و کوشا سد و س آندیس یک من قند اصافه ماسد و کوشا سد بالقوام آید شربت
منزل دل را قوت دهد و فعال گرم و صوره و جگر گرم را مانع باشد و سگیس شکم هم سد و
سفاتی خص مندل سفید سائید و مست متعال در گلاب مکت ماسد و کوشا سد و
دیگر اندک حوت داده شیر و آتش بکشد و مالک من قند شربت ساربت بیت مندل
رس حمت نسکس سورتش دل و قش محرره مانع قودص مندل سفید سوبال کرده بجا
کوشا سد و در آب غوره و سرکه بکشد اسار و در ری آب کوشا سدیس بکوشا سد ماسد و
صاف کوشا سد و مالک من شکر بالقوام آید شربت مایع حمت لغوت معده و دل مانع
خص قند سفید هر قدر که خواهد بکشد و سحای آب عرق گاو را مانع انداخته بکوشا سد و
بر دارد پس آب ترشاده مانع جهان و قیه بکوشا سد و یکریل قند ماسد و در دو سه حوتش آورده
مرد و آید و در عصارا بچیدم فی یکریل حل کرده بیا میرسد و در آب شربت مایع حمت خلط
گرم و امراض حاره دل لغایت محو است خص ترشی ترنج را بکشد و در آب بسوزد و آن
ترشی در دم آن مالدیس مقابل هر یک عدد ترنج بهشتا و روح متعال قند اصافه موده بالقوام
آورد شربت برگ ترنج سحر قند است حمت معده دل طفلان مصف معده لغات معیت
خص برگ سحاه عدد و شراب که صاف یا در جمهوری قند ترش مندل که بر قشطنی صاف
و سحاه متعال است هفت روز بکوشا سدیس صاف موده ماسد و بجا متعال غسل کف کرد
عوام آورد و در بعضی ار پوست ترنج لسره مسطور ترشاید و بعضی یکریل پوست ترنج
دو و نیمیت و سحاه آب چسبیده بکوشا سد تا ملت رسد پس صاف موده مایکریل غسل
بهوام می آورد شربت نعلاب مقوی مقول بار و جیره مصف قاتل امراض سودا و
نهایت مانع است خص بکشد سبب تبخیر و پوست و تخم آن دو رکده مگو سد و آب
مکشد و رسد من ارال یکس آنرا حل دیکس من شراب بجمالی داخل کند و بهر آنکه

و آن را گریزد و صاف کند و خوشامدانه بنیاید و زمانی که در دگر پد مالامال در یکس
 آب کس ما اصاصه موده لقوام آورد شربت بدول را قوت دهد و معده را قوی گرداند
 و استهائ طعام آورد و طبع را نرم کند و قی بار دارد و صحت شیرین اندرون او را
 پاک کند و آب او را بگیرد و سرخ من آب یکس قد اصاصه کرده لقوام آورد و شربت
 خاص صمد الشکد و قی بار دارد و معده و دل را قوت دهد و حشال گرم را نافع است و من
 آب خاص بجا متعال قدر سصد یکس شربت بر دجا که رسم است شربت لیو معده را
 قوت دهد و استهائ آورد و صمد الشکد و قی بار دارد و با صمد را قوی گرداند و صحت
 آله متشر از هر یک و درم سسل قوتل صفت حور لوار بر یکد و درم محمود را یکد و در
 کیسه کتان کند و در سه چهار یک گلاب حوت ساید و کیسه را حوت مال کند تا قوت بگلاب
 و نایک من قدر لقوام آورد و در و گریه هم درم مشک مال صمد معده در آن مال کند شربت
 حب الاس هر که معده را قوت دهد و استهائ بار دارد و صحت الاس مرود حشک
 از هر یک سماه درم قوط طرا شیت از هر یکد و درم آب سب و در و اما را از هر یک کس دارد
 بار درین آب خوشامدانه ثلث رسد و با لایند و دیگر خوشامد و لقوام آورد و شربت
 مر سدی طبع را نرم کند و صمد الشکد و معده را قوت دهد و قی را بار دارد و صحت بیم من
 را خوشامد و سیر و گریه و با لایند و یکس قدر اصاصه موده لقوام آورد و شربت که قوام را
 صاصه خاصه اسم لیل طعام آدم ص ریت کرمانی انشول نو دپه کند را از هر یکد و درم
 در دوس آب کرده خوشامدانه صمدی آید و قدر غسل هر یک نصف رطل لقوام آورد
 و خرج کند شربت حشر و در اعصاب را سوود دهد و حشال بار در آن مل گرداند و صحت
 غسل دوس با دوس آب قدر خوشامدانه و کف آن را در درم لقوام آید صمد و رعفر
 سوود از هر یک یک متعال اصاصه نماید شربت بیج و درم شربت
 مشک معده را قوت دهد و امراض طعمه را نافع بود و دیر الی را سوا حق بود

ص قش یک می صد سید یک می در دوس آب محوت اسد بقوام اید
 نیم درم رعمال سود و کمفال تنک اصانه نماید ترست سه درم ترست حب المدی
 سعد راقوت و بد و پامه را قوی گرداند و لول را بیکو کند و باد لواء اسیر را مع کوه ص حسم
 کر من اربانه ریزه کرانی با خواه اصول صخر ابدال کا شتم گردانستیر لعل دار فعل کدر
 داری صبی فرو حر لاسل محم و حیر محم پیار سعد رکسل از سر یک بکتعال حس المدی و سفل
 در شش تنال ادویه بخوشا سد تار میه آید صاف کسد بر روری درم سوستند ترست
 حود ترش سعد و مگر را و دوا و دل را قوت دهد و عقیان و ساد و صم و حمار برای حود
 و تنای و عالی را مع کد ص بکیر و سب ترش و تیرین و امار ترش و سیرس و لیسو
 از سر یک یکصد و سماه درم آب نشاند و ناسه چند درم قد بقوام آورد و عود قماری محمد
 و عسل سعید سه درم باد بخوبی گل سرخ مشک که قرطس هر یک درم سسل الطیلس و
 ساسه ساج ورق نقره هر یک یکدرم عود مشک و ورق طلا هر یک چهار درم درل
 حل کسد ترست یسه ساد و صمت لغویت سعد و مگر و صم عقیان و فی و غطس و
 حلقه نافع است ص قد سعد بحر طل در آب حل کسد و در برید و کف سردار بدیل آب
 سحر حل مروق و تراب تلث سردار یکر طل و سیم اصانه کسد و بقوام آورد و شلت که
 در وی مشتمل کسد باید که چیل بر در آل را در آفتاب داشته باشد و چیل بر در در سایه باشد
 باشد و اگر گرم تر و قوی تر باشد عود ص تلث حمر کسد و بدل قد حسل و بید لفظ ناسه
 مرکب می در ترست مدنه مغوی سعد و مگر راقوت و بد و حوید بهم کسد و سوبال مزاج
 را که حقب میات پیدا آید نافع و مرحت دل تخش و در زرات عری می شناع و در دوس
 مزاجان را مگر دوقی و عقیان و دواق و اسمال و بهیجه و عشتی که از بهیجه او بر اکل کسد
 ص قش و دار فعل داری صبی رکسل هر یک سدوم عود سد می حلقه ساسه سسل الطیلس
 رعمال سردار هر یک یکدرم مشک حلقه الکی حمله را مار یک سارد و چول ترست

ساده را از آتش و دو آن در این ششیا مروح نماید و نفسی این تیار را بکوفه در حریطه انداخته
 در من علیان می انگشدار و بعد از سر و تن در حریطه را او شتره میرون کند شترت
 عدالدین طاسر چوبی او استعمال میکند و اینج او موصوف شده است اصلاح معده محر
 است ص آب سیب آب زعفران سفید غسل هر یک یک پل شتراب بر جای شستن رطل حله
 لغوام آورد و اگر خواهد طبل الحارث باشد حوص صلی بهم درل فکند شترت را که
 جهت لغویت معده و تخوید بهم فقیه شهور حلاج و لسط العن روع فرج وار و یاد حرارت
 و بری و نسیم بدل و فعدیل فخر ارج و خمیس لول و لصبیه حواس و سفیه مصول و ریه بکشت
 و روت میدید و مکر دول و جمیع اعصابی مانده و افعال را و موله و در رول است
 در مانیع کثیر موصوف است صلی راس خشک بجا متعال در کبیده و راجسته در آ
 تهرین که بپا و رطل بر طبل لغوامی لود انداخته سه ماه و فکند که در بدین صاف کرده
 بعد راجعت و تحمل طبیعت استعمال کند شتراب آبی و شتراب سرور و سرورم گرداید
 شترت منقش غشی و قی رافع است صلی فوست بر دل لیته جمع هر یک و درم رطل
 مار و در خشک هر یک چهار درم خود صلی هر یک یک درم شلج با در شستن درم آب یک پل
 آب سگ آب مار هر یک یک پل جمله میرد تا به وقت رسیدن صاف کند و فعد سفید
 لغوام آرد شترت و بمقرطیس حمت معده و مکر و سیر رافع است و صا و مراح مار و
 باصلح آرد و گفته اند که بمقرطیس صحت استعمال این شتراب در تمام عمر و عکس
 شده صلی راج سوس آسمان گوی و و لطر از پایه لعل هر یک یک درم سلیمه چهار درم حله
 بار یک خانه در طرف چینی یا انگلیس رسد و شتراب حیدر اللوا بر شتر رطل و هم بران ریخته
 بر طرف را اگر که مکر و جمل رور مکرز اردین قل ارعدا و بعد از عدا الحور و بد شترت
 استین از نایب است که اگر جمیع سده های شترت استین فایق است و موجب صلی شتر
 معده و مکر و در سده س آب بر نماند که سلیع رسد و نایب که آتش نیت درم فعد صاف سار

و تسامد سر حل و در جبهه مستوی کشد و بعد به پیش در آب مملوح ادریتش حر و عصاره
 مذکور در حر و غسل بکشد هم حر و تراب سر حر و مروج کرده سرید بالقوام آید ترسیت
 هست که آب سدی و صیان و در گنجش آتها و انزاله جفان محب است و یاد هر سه سوم
 و سبع الهی معلول آید که شیخ و او و حش آب در شک آب سب خیرین سر یک سه مثقال
 آب لیمون آب برنج بر یک سماه مثقال صد سید و صد مثقال ترسیت سرید و در وارید یا سه
 آب ترنج حل کرده ترسیت مثقال اصاده کنند و در این وقت در اکثر طحل قایم مقام رانند
 است ترسیت و اینجی مواقی بعد از دست ص سراب یا سه قطه غسل سه قطه در
 شست او و در عیسکه رعفران نقد که بایه ترسیت کر من شهور را بگیرد و بعد از اسود دست
 و محلل بقول و در افح عمر الرسول بود ص تخم کر من تاره بهاد و فعال کوه عته در حر و کمال
 نشه در عطر عیب بیدارد و دو ماه گذارد پس صاف کرده بر دارد ترسیت و در ساد و در
 سده و سکن عطر و حر که افتاد و تقوی قلب بود و طبع را نرم کند و جوی را با نصت بود
 طلس و لعصر است الا حره من می آید ص بگیرد گل سبج تاره ارا قناع و تخم اک کنند
 و در درو رطل آب بختانند تا یک و شش صاف کرد و در رطل آب صاف بدو رطل نقد سید
 آینه لعوام آید و کف بر دارد و بعضی قدر از آب می کشد و درین بهنگام قوی تر میگردد
 و اگر انکه عمل او لعصر است آب سر و اعانت میدهد و از اسهال شش بهت در درو کر
 صاحب نادری گویند که بجه معمول این در ولایت و خوش مر و و طیف العمل و متوسط
 الحال ابست من برگ گل سبج دویم رطل در دو رطل آب بختانند و در
 دو رطل آب سور و بیالاید و گل تاره در رطل دیگر در وی بختانند که یک نیم رطل
 آب سور و بیالاید و گل تاره دیگر یک رطل دویم در آن خوش دهد که یک و نیم رطل دیگر
 سور و بیالاید و گل تاره دیگر یک رطل آینه طبع دهد که یک نیم رطل دیگر سور و بیالاید
 نیم رطل گل تاره مملوح نماید که یک نیم رطل بار سور و چهار رطل آب نماید پس سید

نشن طل ادا صه لقوام آرند تشریف چهاراوقیه تا سی درم آب که از روف سرد و موده باشد
 و اگر کمین ده درم مروج کسد و قطع علم و صمرا لایق تر جوابد بود خاصه تشریف و رواست
 که هر چند بعد از آب سرد و متوسل حوت تر عمل کند تا که در معده باشد و اگر مراح کسی خاصی باشد
 در ری ستمو یا مشوی بیدار اصل نماید و سرد را اصل بکامی قند باید که دست تشریف
 کسج ریش جهت صفتی که کسج دوا باشد اختراع موده صفت به قند به یک یک و تخم خنثا تر
 لک حر و پوست خنثا شش حر و پوست کسج لک ثلث حر و موده جام ریح عتبه حر و آب کسج
 انقدر که همه را بچوناسد کلاب القدر که یک است الا باشد آب مالص به جید آن با اثر
 رم سرد با قند به مهر شود و این صافی کرده رقیق مسقذ سارند تشریف که لتهوت کلی با قند
 صفت سسل دودانگ عود و صبی دولت یک درم صطک یک درم تخم کس اسسول تخم رار یا به یک
 درم پوست کسج کسج درم یک کوب موده در حر و موده و سرد را در آب میجوش و حوت و سرد که
 به یک یک بطل بچوناسد تا خوش حر و صفت و موده کسد و در یک حصه آن عسل را بپزد
 ادا صه لقوام کمین آرند و در حصه دومی و جید آن شکر سفید ادا صه موده طبع و بهد تا مقوم
 گردد و از این هر دو ایجه موافق مراح باشد در استعمال آورند تشریف که در درم موده و موده
 جام لک استعمال کسد صفت آب کاسی آن رنگ آب عسل لک یک یک به دلو حوت تشریف
 علم او چهار درم و علم آن یک دانگ اگر جابر در علم آن السیه حرارت او موقوف نماید در امر و لطیفه
 حاره با قند تر جوابد بود در تشریف چهار درم وانی که تپ کم شده باشد آن را به تر آب کسج ناره به یک
 کمر و ادا صه نماید و آب آن رنگ موقوف نماید تشریف در دگر و مقول اریا صفت و الدنکو
 صفت بگیرد و آنرا گل سرخ مستقی از املع بچم که آرا رور و مگوید و در قیج حبشی موده صفت کلاب
 کسانند و در دوا کسج که آرند پس دیگر کرده بخور ساید با ریح آن سرد و صفت ویم صفت کلابانی نه
 پس کسج را یک و مال و مقیازند سوخته مطلق بطوت در آن لعل نماید پس آنرا لایند و خورده شده و در
 سر مستقی اصل کسد و بخور ساید کلاب نماید پس کلاب را مالند و بخور ساید و مقیازند و در موده

و گنگل سرج در آن داخل کرده و کوتا شده تا سه مس و نیم گلاب باقی ماند پس از آن مالید و بیاض
 و مرثیه چهارم ده چهار و گمر ورق گل سرج داخل نماید و بجز باشد تا یک مس گلاب باقی
 پس آنرا بیکو مالید و معقار به قدر دنی قوی که مطلق رطوبت در فعل نماید و بیاض لایید و در آن
 کس شکر سفید داخل نماید و بجز باشد تا یک مس رسیده آورد پس قدری سسند و تخم میخ کلو
 تاب بر آن رسد تا یک آه جمع شود پس تمام کف آنرا بگیرد و مرثیه دیگر آنرا صافی نموده و کوشا
 تا لغوام آید و در آورده سر کرده در ظرف چینی مار حامی نموده و در وقت حاجت
 از یک و قیبه تا سه و منه آنرا گلاب و برف سر کرده بیا شامد تر شربت بهرگاه و درم کوش
 باشد تحت التمار و جمع استعمال کرده و مشود صر بر عذران صبر بر یک و دو انگشت تخم بهرگاه
 در لعاب تخم کباب و لعاب تخم حلیم بهر یک و درم شربت اسجید و واقیه حل کرده گرم نموده و بیک
 شربت مسهل تا نصف اس با سوسیه بلغم و سودا را از جمع بدل و در آورده و معده را قوی گردان
 ص گل سرج باره شروع الا تماع دور طبل در چهار رطل آب خالص یک شامد و یک
 تا نصف رسد پس یک و نیمه اعیون و روی انگشت و یک جوش و دیگر داده اند آتش در آن
 و بیکو مالید و معقار به بیاض لایید و دیگر طبل و نیم فایده جید داخل کرده و کوتا شد و کف آنرا بگیرد
 پس سه صومع الطلای آنرا ساقیند و در مارچه کمالی سه و نیم انگشت و چندان مالید که باره از استخوان
 عالی شود پس خود پستی و سنگ ملی و لسانه از هر یک دو انگشت کوفته سمیه در روی انگشت
 و در ترغوا لغوام عمل آید پس سر و کشته نگاه دارد و استعمال نمایند تر شربت بلغم و در حرکت
 استهلا مرثیه محرب است که شرح آن هر گاه بطنی مقده است اجملاط سوخته و دفع بلغم نماید و بجز
 است چون پس از سحری با پیوسته ص آب بلغم افشرد و صیت متقال شب باقی
 حویل سبت متقال یک صد متقال مالود متقال حمیر در برار و دو صد متقال آنکه شامد
 تا نصف رسد پس صافی نموده و صیت متقال قدر لغوام آورد تر شربت در شک و روی
 از مرادین غم و غم صر در شک متقی شربت متقال تخم کسوت و دو متقال تخم چار بر کوش

بوستنج کاسی بوستنج راریانه ابریک سته شمال کیم کاسی چهار شمال کوته بکستار
 حساسه ابریک مالیده صاف نموده واحد متقال قد کفو اوم آرد و عود و مارمی و می
 ابریک و مسال ربوید جی سته شمال برم سوده در سترت سترت مروح سارده سترت
 اوجرت سده حکر و استعار ویرقان و ریح معده و الشرب و معص مید ص سطل
 سلیم و ج حب لبان حب ربوید صی سطله سر یکد و درم سج اوجرت صلاح اوجرت هشتن تخم
 راریانه ایسول کیم کل سنج کیم کرس گیاه مالت سر یکد و درم همه راورد و رطل آب
 مرکده کجوتاسد تا نصف رسد مالیده صاف نموده قفل آرا مار در شش رطل آنکه سارده
 و صاف کسد و بهر دو آب راجع نموده ماش رطل تنگه قوام آرد و ابریک درم راجع اوجرت
 کسد شربت یکل و نه ماگرم امار القبول شربت اصول سور العیبه و شفا مایه ابایت
 مایه لود و مفتح اخلاط غلیظه و معص سده و کاسه ریح و در رسالت است ص سور می
 جلی درم لوس سنج راریانه بوستنج کرس بوستنج کاسی هر یک فی رم ابریک و می
 کیم ارم کیم کرس هر یک مست درم بوستنج کیم باورده درم اوجرت متقال سارده سلیم
 هر یکد و درم حله را کجوتاسد و صاف کسد و مایکس و قد قوام آرد شربت یا مزه و درم هایت
 درم شربت کثوت که مقوی و معده و معص سده و طبع سور العیبه و تب ای
 مرکه مید ص سج راریانه گل سنج ایسول هر یکد و متقال تخم کسوت راریانه کیم کاسی گل
 کسوت تخم جبارین تخم پوره بوستنج کاسی هر یک سته شمال قد سید تاثیر شربت لود و متقال
 بطریق معلوم شربت آل سوتد شربت ربوید مهر و حکر و قوت و بهر سده کشاید ص
 بیت درم در سه رطل آب تر کسد یکتار و رو مالش برم کجوتاسد و مایه رطل و سید قوام
 آرد شربت ربوید مرک حمت امراض حکر و سیر و طبع سده و طبع مایه ص
 ربویده درم ترید و موی عار لقیول سنج کیم کاسی هر یک پیدرم تحصیل و ثلث درم قند
 سید و درم لاری متعارف مرتب سارده شربت و یا جماعت بختیوم است هر کسی که

تشرقی این شراب میداد یک یار سگوب لند این اسم مسمی گشته و اکثری از طبایع کدو
 که بسیار اسم مخم کسوت هست و چون او نمود این ترکیب است این جنت این اسم مامند او نیز
 لسمه کل اسم حر و موده الطلاق مودل و سار کرم کسوت سرد معنی آن است که دمارا که
 در کینه صفت است و مخم کسوت سالارم که در مع مطبوعات و اکثر و کینه مود و طبع می کسد لند
 در فارسی مخم کسوت مخم کینه می گویند که چون درین شراب دهب محلول اکثر
 بصری و اصل مسکه و سرات پیدی می نامند و قوی دیگر کینه اند که چون مسکه بسیار است لند اکثر
 دیاری نامید شد تشریف دیار به رسم حکیم شغالی طبع را نرم کند و روح حیات و حیات کند
 و سده کتاند و سوراخه و استقار دات العجب را مانع بود و در و مکر و شکم را در و مکر و متا و مکر
 کند و الطار لول نماید مخم کاسی محمد گل سرج از هر یک نیست درم پوستیج کاسی چهل
 گل سیلو و گاو را مال بر کینه و درم مخم کسوت و کینه کمانی سی درم مخموش را در آب بخور شامه تا
 شود و به مالاید و مایک من قد سعید لغوام آید پس بر نقش مرود آورده مقدار ده مسال
 ریود صبی سوده اهل کسد و سر سیم رند نایک و مملو شود و تریب دیار به رسم حکیم سده
 ماحدال و کسر السافع است و جهت سده حکر و ماسار یقا و احتیاج مانع و ماورام آن سعید
 هرگاه ماتیبه مخم حیاتیک محل شود حاصد که کجین شکری سر سیم را ماسد و رافع بر فاق حرار
 مکر و سوره و در لول و طیس طبع و دافع حقیقه و حدری و حیات و موی و صفا و به ماسد
 عباس صر ریود جواز متعال مخم کسوت سی درم گل سرج یا که کرده یا رده درم مخم کاسی مخم
 ریود را یکوب کسد و در حر لیل است همراه دیگر آید و آب یکساده و قد سعید و در لول آسمه
 لغوام آید و اگر کمیت عال دیگر آید ریود نایک است بدان ماتیبه محل کسد و قوی العسل گرد و تریب
 ده درم ناما رده و درم تشریف دیار به رسم کسر السافع است از برای جمیع امراض کسد و در آب
 نایه و لیام رانی و معیه باین تشریف لند از قصد و قطع ماده ماول الاصول بهترین تدبیر است
 مخم کاسی معشره درم در آب پی درم پیج کاسی یا رده درم پوستیج یا دیال بهت درم و درم

کل سنج مروح الا ماع ماره دم گل سیاه و گل سفید گاوران گیلانی انقیسول استخوانی
 از هر یک چهار درم سنج مستفی تر مد رار هر یک است درم سنجی حب لعل از هر یک
 هفت مثقال تخم کتوتیج معال بد سور سرت و یا صغیر احرار در رطل آن وقت شک کعبه
 سنج بخور ساند و حول سه رطل آب نمک سالاد بد و کس مد سید در آن داخل کرده لغو ام و
 و حل درم روید خطائی در آن داخل نماید و فنی مانده درم تا بهر میل حد و عات احل کرده
 اند معدا تر سرت ارال ده درم یا تازه درم آب یکم شربت مدوی معدل راجی
 مکره و ادراص حکم معید ص تخم کاسی تخم حیاره تخم مادرگ تخم حنظل بهر یک کنقال و ربع
 سنج کاسی و کنقال و نیم سنج مادیا کنقال و ربع آن قد سید دوا شده کنقال لطیف
 مر سار بد تر سرت مروی حار معد و حار ماع نو ذار تنقانی ص پوست سنج کاسی
 درم تخم کاسی پوست سنج رار یا بهر یک سبت درم سار ماه تخم کرفس سنج کرفس از هر یک
 دو درم تخم کسوت در یا بهر یک لسته سجد درم بخور ساند و یا لایه و یا لک نیم من صبر بد
 شربت مروی حمت تیب های کس و اذار لول حص و ریر ایدل سگ گرده و شانه
 و قلع یفان قلع سده حکر و سیر ماع است شربت تخم رار یا بهر یک حنظل حنظل حنظل
 حب الطرم سراجیج معال نو سنج کاسی گل عافت تخم خطمی اصل اسوس کسل الطرم
 گل سفید گاوران گیلانی بهر یک سه مثقال ایجه باید کوفت بیکوفته حله را یک شارب و در رطل
 آب تر نماید و بر موی هشت درم آمیزد و بخور ساند و در رطل نمک صاف نماید و قد سید کاسی
 کرده لغو ام آرد حنظل یک اف شربت سرد و رار برای احرار حاره و ربع غمیات ماده امر
 حاره کند و ربع حمیات و ادراص کلید و شانه معید ص نو سنج کاسی بهر یک تخم حنظل
 تخم مادرگ تخم حیاره بهر یک سجد درم حنظل و درم درم قد سید کس لطیف مقود و سرت
 و اگر شراب مروی دارد سحر حلی خواهد کای مذاب فیروز بودل مد داخل نمایند و سرت
 بهر جهت تیب با و قلع سده و قلعیت حکر و دل و معد ماع است ص تنک سید سید رطل

در آب حل کرده بخوبی ساند و کف بر دارد پس آب کاسی یک پل سحر اید کالو ام آید و بچول
 در آب لعوام رسد و در ری آب لیمو بر اصاد نماید شربت قشر اصل سبدا که در تیب باشد
 و در هفته توان و او جهت قطع حصول ارعوق حاصد اگر همراه قرص در شک را و بدی
 حورده شود و اینها شربت سد و تقویت معده و تحمیل اولی مانع است صحت پوست
 ح کاسی بپزید تخم کاسی ساقه هر دو را بیکوفته در آرد آب که مطلوب باشد تر کند
 و بخوبی ساند و صاف نماید پس گلاب عرق گاوران بر یک یک پل و آب کاسی مروق
 قند سبید بپزید تخم لعوام آرد شربت سبدا و شربت اصل حلو و قطع سد و اصلاح
 مراح وی مانع است صحت پوست ح کاسی بپزید تخم کاسی ساقه هر دو را بیکوفته در آرد آب که مطلوب باشد تر کند
 شربت طر فار گاوران اصل السوس معتبر تخم کنوت بر رقتا و تخم عطمی بر یکیده در دم کاشی
 با و او بر یک یک پزید تخم کاسی ساقه هر دو را بیکوفته در آرد آب که مطلوب باشد تر کند
 رومی بر یک سده درم اسارول یک انتقال اسحه کوفتی است سبم کوب کسد و در
 بسیار گرم بکستار و در ری نماید عدد صاف کرده و پنج رطل مد سبید و مد دم آرد و در
 و بپزید سر که و بپزید تخم کاسی ساقه هر دو را بیکوفته در آرد آب که مطلوب باشد تر کند
 و در آرد در آن کش ریو بدینی بکنتقال کوفته حبه سبید و در آرد شربت که اکمل است
 و فصل التهمیس علای فامی و الدامد عروق الملک مکیم محمد اکمل حال صحت مکیم علی
 مرده در شستفا و در دم حلو و در ریو بدینی بکنتقال کوفته حبه سبید و در آرد شربت که اکمل است
 تخم کاسی گاوران گیلانی گل سیلو و تخم کاسی ساقه هر دو را بیکوفته در آرد آب که مطلوب باشد تر کند
 حاصد اگر همراه قرص در شک را و بدی حورده شود و اینها شربت سد و تقویت معده و تحمیل اولی مانع است صحت پوست
 تخم حایرین چهار درم تخم کنوت سبید صبی بر یک یک پزید تخم کاسی ساقه هر دو را بیکوفته در آرد آب که مطلوب باشد تر کند
 کاسی و عرق ادا و عرق حبس التلث عرق گاوران و عرق شاستفا و در دم حلو و در ریو بدینی بکنتقال کوفته حبه سبید و در آرد شربت که اکمل است
 لوقت شب همه او و بپزید تخم کاسی ساقه هر دو را بیکوفته در آرد آب که مطلوب باشد تر کند

[illegible]

۲۳۵
یا و سر پیا و نال کینقال بختور مرتب سله و آب پر سیا و تان سوختد و تهرت
پلویں ریگ اگر گرده و شام پاک کد ص پلویں سی انتقال در دوس آب کو تان
دست مالد و سالااید و ایک ص مد لقوام کد بخت بهت و دم تهرت ریگ مدول
مقوی ماه و دل و صرح ولی مل است ص ریگ مدول بخت و سید یار مارک در مد
ما کوفه در آب کو تان قوت ریگ در آب مالد پس جلاب شکر برشش کرده لقوام
انگام و عصار نکلاک موده و ساسه و قزل فعل در وی سحر اند و قو کد بهر جید کد تر سود
قوی تر گردد و تهرت صی ماه را ریاوه کد و شوت را مع بود ص لکیزه و عطر انگور و در پیره
ده چهار دار و ما کوفه و در صر و سته در آل انگلد و کد ارید ما کو تان و شراب شود و دار
ایست تخم تخم تخم حر حر لوز زیدان پس سید و صرح پلویں کسان انصا و حر حلا قزل فعل
مرری تخم کد حله را سر و هر جید و روی صر را بچسباند و معینار مدول به تهرت ریگ
صر را روی سر و ارید و تهراب را نگا دارید تهرت مویر که کسار ما در است و قو
مد مدول را در ریگ صرح گرداند و دماغ را قوی کد و ضعف کستی دور کد و قوت ماه
معزای صر انکو و سیاه تاداب را مد سب مالد و صاف کرده خیر آل را در طرف چربی یا
کالسه معالی کرده در آفات نگاه دارد و اگر آفات تمد با ش طرف در ریبر پس دس
کد و اطراف آل سر گس است بر کسد و در اقامت کسان ما یک بهفته نگاه دارد و عدد
این ادوم را سم کوک موده در آل طرف انداخته مر آل محکم گیرید و کد ارید تا پنج سن
دیگر گیرید و عدده صاف موده و رشیته بایر کسد و ادوم ایست مد سعدیک سم بهر سنبل
یک نیم تو قزل فعل و ریجی ساج الایجی حور د از هر یک بکتو که تهرت کد در دلیت
مافع بود و ماه را قوت دهد ص کد رشته یا ک کرده ده پس سروں آل میدارید و در
درم کسد و در ریگ سنگیں و آب را لای آل ریبرید و سر و یک را محکم ما حمیر و یا گل کسد
تا حال آل سروں رود و تا قنچ استه ریبرید و سر و کد و سر و یک مکتاید و یا ک مالد و

آنکه آن که بگوید و صاف کند و بر آن عمل در و یک ریختن و غسل و قرض و دواها و دار
ار یک یک ریختن و بر آن عمل در و یک ریختن و قرض و دواها و دار
شربت میخوش بر عت ابر ال رانی لطیف است ص آب انگور شش رطل سماق مار گها
و روغن گل سرخ کستیر حبک سعد کند بر سحر از هر یک درم و درم و درم و درم و درم و درم
حت الحمد می متعال بچو تا سد تلتی باقی ماند صاف کرده استعمال نماید خمر مت حرچه که
سواقت تمام دارد برای نقصان ماه ص مگر در حر خرم و داجیر و آب بجهت صاف کند پس
مکید آب سویری که بگوید و چسبیده من جو ساید صاف سوده مانند مثل و در طبع
اول و هر دو را مخلوط کرده و دردی نماید بخت ریاضتی تیرتری اودا حل کرده و اگر در تار
و میند شود تیر تیر ریاضی ماه را قوت دهد و ادراس بلعی را سوده و دیر را و ادراس
ماند ص خیره انگور رسید میر یک عدد من و درم امارد کوشش من قصد دران داخل کند
و دایره و قرض و لسانه حور لوا خود بپزدی گاه و ران گیلانی مادر بگوید هر یک و درم
در کیسه کند درم اندارد و خرم را بگوید هر دو درم و درم و درم و درم و درم و درم
اولاد و رول هم را سوزم که راحت بگوید و سوزم و سوزم و در وقت حاجت بخورد
متبریت که آسانید آن حلالت است و حضرت امام جهم علی اس موسی الرضا علیه
و الشاه در ساله و بی که بخت ماسول عاسی در خط صوت و تدبیر احدیه و تخریه و اذنه و
در سده بود که فرموده اند ص مگوید سویر موسی ده رطل و لتوبید نار عایاک شود پس
بجیسا مد اورا آب مارا یا آب تیر عی صانی مقداری که چهار انگشت آب بر روی
سوز بالسد و اگر در و اورا در طری که چسبیده اند سه روز در فصل برستان و بگوید
تب در فصل تابسا پس در اورا و یک یا که و کند و پزند آن سوز چسبیده را که
مستخرج گردید و در فصل شود پس بپزد و صاف کند و بگوید تا سه روز در فصل دگر اورا
در و یک که و بالتس مایم بچو تا سد و تایدل سهارا اگر در وقت آن سوز و یک ملت باقی

پس گریه غسل مصنی کرطل و خوشامد تا آنکه از مقدار آب ویر مقدار غسل سوخته شود
 و آب بخدا دل رسد و باید که گریه باینه بعضی و در آن بحسب کورن بکیرم و در غسل
 و در دایمی بکیرم و در غفران بکیرم و در غسل الطیب بکیرم و در حور بهی مثل آن
 و از جنگی بکیرم بعد از آنکه کوسیده پائیده مانند سربک را علیحده کوسیده بکیرم
 در آن یارجه کرده و سر آن را سحاطه میدید و حکام تمام و در وقتی که غسل داخل میکند
 سدا در در آن دیگر دست کوه حرقه را در شراب مالند و کحتی که سبایت کرد و در آن
 عقاقیری که در آن حرقه است آن شراب و متعدد تحریک آن علی الاتصال مانند
 ماتس ملائم خوشامد تا آنکه مقدار غسل برود پس از آنش سرگرفته سر و کند و در شراب
 کرده بعد از سه ماه که مزاج گریه مقدار را سحاطه آسانیده میتود در آن یک و تبه یاد و اوقیه را
 حاکم آن حضرت علیه السلام در وصف این شراب خطاب ماول کرده و فرمود که هر
 از طعام مقداری که وصف کرده ایم از برای اوس ساسام سه درج بعد از آن از طعام
 حین کمی بکیرد و اول شد تا در آن در و آن شکر را و حاکم ماره در سه سبایت در پنج و در آن
 غصه و طبع و در بعضی و حاکم که طحال امعاء و اقیانوس که غذا را سبایت در آن است و سبایت در آن
 آب سبایت شد پس سبایت می از آب مقدار نصف ایچمی آسانی قیل را تا سبایت شد
 پس سبایتی که این اصلاح است و بدل تو و معین است بر حاکم شدت از برای مصطفی
 و مصطفی آن پیر حضرت در ضمن فصول سه و شهور و در میوه فرمود اند که در شهر آور که اول فصل
 ربیع است و فرموده اند که سبایت می این شراب را درین آواں بعد از قیل آن آب
 و در فصل مهور که وسط تابستان است و فرموده اند که باید که انار کمانی در مخرج کردن آن
 پس شراب پیر آن حضرت و فرموده اند که جوی و فصل تابستان حماست کمی باید که بخورد
 بعد از آن گوشت طیور و بهاشامی بهورل ازین شراب شربت بلبله و حاکم حاصل
 و تب های گرم را مانع بود و طبع گرم که ص بلبله در و در عدد آب گوشت سه نیم کوفته

در طریقی واسطه کسب و آب سرسبز می بردند که یک مد انگشت مالایند و سه روز در وقت
 سه مدعه آب وی گیرند و نگارند و آب جدید بر لیل و روز برید و به بعد در آن است
 این آب بر ستاده و آب ول و در دم با هم آمیزد و بخم و بعد و بیجا متعال و در این
 نماید و صاف ساخته بر آتش سه مد و لغوام آورند و در کوفه سه موم استوی سوختن تا تنال
 اماند و فرامد و صحت باعث شود است و تریت که بر سه موم و اس الیاس صحت حسد
 جدری و جمع خلل و موی معده صحت کادی و کمر سیدی و عصب سرگ و دانه بیرون کرد
 از سر یک یک خلل و راز راه و در دم صمدل صبح و سفید از هر یک ده صفا گل صبح موع
 و سسل الطیب از هر یک دو متعال نیم کوفه در چهار رطل او و آب جالعن تبیین کوشا
 تا ربع آن ماند و با لاسد و گرد آب اما ترش من آب اما ترش و سرکه انگوری از هر یک
 یک رطل در و یک سبکین اصل کسب و کوشا سد تا و یک رسد لغوام آمدن پس شکو صافی
 سه مد یک رطل و اصل کسب و کوشا سد و کف آسا گیرند تا لغوام آید و آتش بر گرده حل کسب
 در آن سه موم و در آن نیم کافور فیصوری سوخته و در پخته نگارند تریت و در دم تریت کافور
 سه موم و در آن نیم کافور فیصوری سوخته و در پخته نگارند تریت و در دم تریت کافور
 حرارت حکم و معده و قطع عطش با مع است صحت کادی که آسا کسب و کوشا سد تا
 معده و مبدی کوشه حوامد ربع رطل صمدل صمدل صبح موم و اس الیاس او و سه موم
 شکو و در یک رطل حل موم و تریت کسب تا یک هفته پس پالایند و در سر کوشا سد تا
 و او و نیم موم و در آن ترش رطل آب کوشا سد تا چهار موم و پالایند پس گیرند
 آن تا ترش و آب ریاس و آب سوره و آب لیمو و آب بقیع سماق و آب بقیع
 رر شک و عصاره قوت سامی و آب طبع عصاره آب طبع سد و و امدت رطل کافور و
 حاصلا لامرچ چهار او و سه موم صمدل صمدل و حایه با سر که در کوفه و بقیع استار ملته در کوفه و
 و در و یک سبکین لغوام آید پس طایفه سیدی یک او و قیه راز راه سسل الطیب کدو و

کافور راجی یک متقال کو کفته سخته در آل ششتر شربت مقبول اید و اما دین بحسب
 که در امر اس شدید الحار است حد علیاں سرط حون لوان و اوصل سرکه تیر انکوری سیدر طل
 آب انار رش آب حماس آب تریج آب لیمو آب عوده آب رسام آب بوت تامی آب
 حیار آب که در آب سماق آب در رشک آب کاسی آب عسل اشکات تر و در آب کتری آب
 میزندی آب قلعاح حاصل آب سر حبل آب رعو و آنک طبع حدس طبع عسل عسل حبل
 هر یک یک رطل دیم حله هم در آمیزد پس گریخت الکدر و کیم رطل و سدل سفید و سدل سر
 هر یک یک رطل کو سدر یک و در آبهای مذکور بخوشامد و بعد لتویخ باید دل آن و برید با نصف
 رسد پس سیالاید و قد سفید آسیرد الکدر که مراد و در طعم حاصل آید لقوام آید نموده کافور
 راجی سه متقال طبیا تیرج استار کوفته سخته در آل اصافه نماید شربت مارالو که فاکم سام
 شربت که رشت و حمت جمع امر اس و موی و صغرا ویه و حاق حار و طاعون و در او ص
 غل الحار یک رطل آب عوده آب انار رش آب حماس آب ساس عصاره بوت قلعح سماز
 عصاره رشک هر یک یک رطل عصاره و نیمه الش عصاره طر حبل قلع حدس طبع عسل
 هر یک شمس قد سفید چهار س حله با هم آمیزد و لقوام آید و بعد کافور و سدر مارک است
 آمیزد شربت یک و قد با کلاب که انی القلاسی تیر شربت کو بریل از لسانی صاحب بها
 سیار شتوده و گفته که برای حصاں حار و مع صغور و اجود و ارال و حش و حون و سکو کردن
 رنگ شتر و در اعانت معده و مینج قوی سیار رافع ص گل که نل که گلی است در سدر و س
 مسود و عدد و لیکن باید که گلها مالیده و کمال سرجی رسیده باشد سرجی آن و در مسود
 آن لیسو کاهدی نیم رطل در پیاله صبی شب بگاها رند و صبح با سات و در رطل که با حیار طل
 آب ماراں شربت نموده باشد یک جا کرده و در شیشه محکم که نصف شیشه املت آن عالی باشد
 اداغه شربتینه محکم است و در طرف یز آب که است و در حای محفوظ بگاها رند و در سدر و ریاح
 روز که خوش خورده باشد بر آورده صاف نموده ارد و دام تا نس و ام استمال نماید و در

دو درم فروغی نو سادر هر یک یک درم آب سداب یا آب زاریا سیاه ساربتیاف
 عرب همت نرول ماضی با قتی تا سوده وارطلی افلمهای دهمی دو دوس که در محل
 که انص من جمع سود حمله را بر آب بادیان تیاف ساربتیاف سوختن با قتی تا آتش
 که در او درشته که در سوختن و بخل حکمت گرفته در مورد رانق که در آن که خاکستر شود تیاف
 طلیت حالات واسد آب رابع است من طلیت حرلی سمد هر یک و درم کنج
 سه درم لعل تیاف ساربتیاف و مرغ که و حرب و سل و سلاق و شقر را در رابع
 است و معنی و مرغ در لعلت یو بایان اسود است من ریکار استند درم صمغ عربی
 اتش هر یک چهار درم افلمها رطل افیول هر یک و درم مار و هر یک یک درم آب سداب
 سیاف ساربتیاف اینج همت مع لوارل و حرب و حله و دمه و درم و حله و صحت چشم
 و امراض ملک محرب است من لونیای آب اینج بر درده ده درم کثیر التاشه ابرو
 کل صبح بهر روز حصص یکی هر یک یک درم سمد آب طلیت بلبله و درم حسته سرکه و درم
 افیول و مرغ درم تیاف ساربتیاف و درم متول تند و تیاف لغاجی لغایت لطیف و لغی
 و حمت و مرغ و صرمان و عساده و ثور و مور و سنج و مرکسانی را که در او مانند میباید
 من افلمهای محرق و متول و شیر و حرا و سارده درم سیداب و لغی و حله
 درم و صرمان چهار درم کثیر او درم آب قطر سیاف ساربتیاف و ساربتیاف و ساربتیاف و ساربتیاف
 و در قانون احراء این تیاف را که لغی کار و الفطر و صاحب تحفه ترجمه آن آب مارا که
 طاهر در بعضی لسمه عوس قطر مطر سلسله و ما فطر العاف عواده و اران آب
 عواده بالحمه لیا رب و جوی او در او چه سمل است اگر این آب او و به لست بعد
 او و حله بود که دانی القادری را قم گوید حکیم و من در تحفه المومنین تفسیر کرده که مار القطرانی
 که اگر کوره سعال مترنج لیس حکیم مذکور با وجود تصریح خود بگوید مال الطرا را و القطر را کرده مانند پس
 در حله صاحب قادیان فصل توحه کلام القائل بما لا یرمی قائله و اسما که در اکثر نسخ قانون نقل

صاحب نسخه امام المظفر و سپس راجع دانسته این جهت آب باران سرجمه نموده و در
 تسهیل این شیاغ قفاجی در اگر کتب مطهره یا در محاطه مسکندر و دیگر جوی بعضی انواع مسکرج
 که آن قفاجی گوشت فنج میگوید اما این اسم هم میگویند شیاغ ایمن جهت امراض
 حاده و کلیل اورام و دروغ آن سفید لودن است که درم سفید از زیر صمغ عربی که
 هر یک سه درم بالغاب اسفول یا سفده مرغ شایا سرد شیاغ ایمن ایوبی و
 گرم را مانع لودن و در صفت متشابه و یکدیگر نماید ص سفده حبیب درم صمغ عربی که
 کثیر ایوبی از هر یک یک درم سفید یکم مرغ سفید و شیاغ سرد است شیاغ
 ایمن از روی ابتدای درم را مانع لودن سفید آب از زیر اسفروت مری بهتر
 از هر یک چهار درم سفید یکم مرغ سفید شیاغ سرد شیاغ ایمن که در مری که
 و دره جلیط را مانع باشد ص سفید آب از زیر نیست درم ایوبی اسفروت مری که
 از هر یک یک درم صمغ عربی چار درم که درم آب باران شیاغ سازه شیاغ
 مالک الدم جهت جمع شدن و جمع او را مانع و از انقباض مواد قریه انقباض
 ص مانتیا شش درم صمغ سبز درم اسفروت مری از عصاره ایوبی حرارت محرق که در
 آب باران شیاغ سرد و سفده نگار برید شیاغ بر آید و در دیگر و در مصلحت
 از در ص شیاغ مانتیا اسفروت مری از هر یک هشت درم ریحان و درم ایوبی
 سه درم کثیر یک درم گوشت خجسته آب باران سفید و شیاغ سرد و سفید یکم مرغ و جشم
 کنند شیاغ سماق که حرق و عارض و سورتش و جحوط را مانع لودن سماق سی
 متقال آب باران سرد و بیا لایب و جوار کجاست تا علیط شود و بگذارد تا سرد شود و درم
 سفید آب از زیر آن سفید و شیاغ سرد و بعضی آب سماق را می جوشانند تا غلط
 شود و در سماق آن سفید شیاغ سرد شیاغ از مجموع طبع است و اوجاع مزه
 وجهه که از انقباض لحم مان اگر سرد آید و جراحی که عادت میشود درین ماق و مانع شود

من زعفران چهار مثقال ایوب صمغ عربی هر یک شش مثقال را و جاده با که ماض
 کرده شود و سال سحاس را میت و چهار مثقال اقلیمیا و معسول شایخ محرق سرکیت
 و شش مثقال مرچیل و هشت مثقال فلفل سفیدی حبه تراب حمیر کرده شایف سار
 و در ادراس قرص العمد سعیدی سفید که رقیق باشد استعمال کند و بعضی زعفران هم در او
 بهمال درین می اوراید شایف عرب که بعضی اطباء مجرب نوشته اند صمغ
 سرخ راج آنک لوتاد و در ادراس شب بمانی احرار مساوی در لول کو دکاں مستند و
 ساف کند پس نباید و خشک نکارد شایف صمغ مسکن و صمغ در یک و فلفل
 ورم در یک یا صمغ کند صمغ مدینه صمغ فیون فلقطار محرق سرکیت و بهمال سفید
 حصص هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال اسفنداج رصاص شش مثقال
 سحاس محرق معسول چار مثقال انهدا فاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال آلی که در آن و
 حوتامده باشد حمیر کند و به بیاض صمغ استعمال کند شایف یاسمین از مجموع
 ماکر ادراس حواء در طبقات باشد حواء در ادراس صمغ حبه گل یاسمین سبک بصری توار
 و بارونی پنج زعفران شوره قلمی معرجم سرخ همه مساوی کوفته از یارچه ماضه گذراند
 در سگ ساق ماتیر لیمونیک بهینه سخن کرده شایف گساحه نگا بدارد و آب شنبه
 سائید باسل حصد و حیم و اگر در شتم مارده باشد یا سوزی شود و بجه بود و آب و بهینه
 صمغ در شتم کند شایف که حمت زعفران و عسل بفع است صمغ ورم الاوین صمغ
 اوامیا سیاه انبار زعفران ایوب صمغ عربی کوفته حبه آب کاسی ترشیا ف مارده
 شایف که طوره را و در طوره ایوب صمغ کند و صمغ شتم مار را مساوی اقلیمیا و حبه
 من سوخته بر یکده ورم دم الاوس لصد و وارید هر یک چهار ورم و ریج سرخ تنک طوره
 هر یک چم کنیز زعفران افاقیا ناسته زعفران هر یک دو دانگ علی الرسم سیاه
 سار شایف که ماکر ادراس حتم ماض بود و معقول از مجموع صمغ فلفل و در ادراس

توتیای سرسبز یک نیم حردامیران حبیبی مرکبی متشکلی حشمتی بهدی بهر یک نیم حرد
 سنگ لسی سرسبز سفید سرسبز بهر یک نیم حرد کوفه محنته سه رور در آب لیسول است
 و شیاو سارده شیاو محراب حمت سرول ص حلیت یکدوم راد در حرقه لسته در رز
 گاو یک عدد نالده تا محل شود پس یکدوم روعن لساان اصافه کرده حشک نماید و
 شیاو سارده شیاو مزله که حمت سرول و مرغ عتاده در طوط میا است و
 سرعت لعد و در طعات تا تیر میگیرد و دوش ماد و سال باقی ماند ص اعلییا روعن آذر
 درم صمغ لست درم ماد و بهدی لعل سفید بهر یک سی رم سفید و طعی حمار درم اشتق
 سنگ روعن لساان حاد تیر سر یکدوم درم ربه و کتار ایون سر یک یکدوم ربه و باهی
 ربه و کنگ بهر یک بهر یک ربه و مات و عصاب و گاو و حرس و گرگ و عراب و مار بهر یک
 بهر یک و آساکه روعن لساان مافه لست و در روعن آذر میل او کند و جمع کند که در روعن و هر شوش
 و گرگ است و دیگر ربه و ای رو اید اید و باید که باک راز ماه اکتعال کند و در حرس و لست
 یافته که ربه و حاد و حشمت لوم در مرغ سرول و عتاده محراب است شیاو
 مزرات و لست و دیگر ص ربه و کنگ ربه و گرگ ربه و کنگ ربه و کوی ربه و اش
 ربه و تیر ز ربه و هر کور ربه و کور ربه و تعلق ربه و حوک ربه و روانه ربه و هر گوش ربه
 آه و ربه و باهی سر یک حشک کرده و دو درم سنگ ص و حول شیم مثل سنگ یکدوم سنگ
 راتک راز ماه حل کنند و ادویه کوفه میجه آن لست و در شیاو سارده شیاو
 مسعود لریا ص عجم حرم برای ریاض حشمت مایع نو و ص ماحس مل و دال حشمت
 نیم خام و نیم ریاض حصص سریه اصصافی حرم کمری بهساوی الا حرا کوفه حمت
 شیاو ماحه نگا بدارد و وقت حاجت نگار در شیاو است و در رول را بهر و در
 بیامده ماسد دارد و در لور العین ص لکیر در حریق سفید بهر یک او قبه لعل یکدوم
 اشتق یکدوم مجموعه واحد احو کوفه در آب ترب شیاو سارده شیاو لست

نافس در خانه را که غلط باشد و کسی را که از آبش ترسد و دلش اس ساف بکار بردن آبش چنان
 ناپایس بکند و روی سوخته بدم رنگار و در دم بکند سوخته رنج معده کرده از هر یک یک
 بکند و در یک هفته در تراب بکند پس ساف سارن شاف درار و خول ماحه را خوا
 که بی آب برآید بدین سیاف ماحه را مالند و برآید و حده لحم را در استعول اندوز العس
 شتاف احمد را و سل و طغره و سلا و دیاب و امانع و در صحن تنافج حدی معولی تسام
 معنی عربی بدم مس سوخته رنج سوخته از هر یک و درم ایول صمد و طوری از هر یک یک
 رنگار و درم و دم زعفران مرار هر یک دانگی و نیم کوفه بحر پخته سیاف سار و شتاف
 امر لیس سلاق و عایط احقان و آن در امانع و در صحن تنافج حدی معولی ده درم مس
 سوخته مس درم صحن عربی کثیر امضاف نموده از هر یک دو درم مس مر و در ماسقه سیاف
 سدی از هر یک چهار درم دم الاحوس از هر یک یک درم صمد نموده ساف سار و شتاف
 احمر حبیب و سل و در موه و گل چشم را سود و د و تخم سرافم سر آمده ص رنکار صافی سدر
 اللیسار و صه اشق صحن عربی سفده از ریز از هر یک دو درم آب سداب و شیشه سار
 شتاف که با ص صلیط سر و ماصره را باری میداد معولی از با ص صمد و درم ص
 سکس اشق زرد و خوب از هر یک یک و درم اللور مک لا پوری از هر یک دو و درم سار
 ج و بهر را کوفه بحیه خوب صمد لایه نماید و آب ماویاں جمیع کرده سیاف سار و شل حوی
 حایه جنگ نموده وقت حاجت آب سائیده مسل در حتم کندی شتاف اما را روز العصر
 مانع ریش و موه و سرخ و لقیه تور را و آب رفس از تخم بار و در ص صدف سوخته مدی سوخته
 سره الصمدانی لوتمای هندی اسفند از ریز صحن عربی از هر یک بهشت درم مرافق
 سارم عدد دار و با و است ساس و اسحه آب سوده پای کرده و در آب سوده اندک و در ساد
 دامت بری و لسیب و بهیمه مرغ است و شتاف سار و در سایه خشک کد و کار برید
 شتاف حمت کری گوش ص مر و خوش حورل سداب تخم حطل مساوی کوفه بحیه

در بر سر گاو ساف با ساحت و قب حاجت مرد عن مادام تلخ سائیده در گوش چکاسد
 شیاو کرد در صم عظیم المع است حص لور و حلت لمار حدید سر بر و اند نصف حره حردل
 اهر بر یک حردی شراب حقیق معداری که پوشند و او را را نگو سائید تا مستند سودس ساف
 با ساحت در گوش سمد شیاو مانع رای نقل اول معلول او بیانش عمم حرم صم شمع نظر
 عصاره اسفند حدید شتر را و بد معجاری بر یک بیدرم بوزق سیدرم لفظ راجد بر و بولی
 دانگ کوفه سیاف ساحه و در زره گاو سائیده در بر عن مادام آبیخته در گوش قطور ساف
 شیاو که اطراف قدیم حلت لمار صحت حردل آور دل از می ساحه اند حص کوشن میرا
 و مین کوفه سیمه بر سر زره گاو سائیده سیاف سازد و موب حاجت در می سمد که علف حاک
 که شیاو عمار عالیوس برای بوا سیر و ارسال الف مقول اربا ص عمم حرم صم ساف
 ماتم او کوفه آب او را افتاده و در طرف اسب گدارد تا آنکه در دهنش شود و بعد از آن
 در در ساید تا آنکه مثل عین شود و آب صاف امار در دهن سایدن قتیقه میوه سهند
 هرگاه حوش پیوسته جای دار سازد و در می گدارد و گراین حمل نماید و بعد و سیر
 سیار را حاجت داده باشد و این عمل را شتر و می سموده باشد و می را از عصاره کوفه
 سیر ظاهر کرده باشد پس مع می کند این دو الف کثیر و الم بسیاری بهم می کند حاشی و او بگوید که
 که درین باب مذکور اند الم می کند شیاو که استغفار طلی را مانع بود و او بار الف می کند صر
 سید لعل حردل را بر پایه تخم کوفه سید لعل از می بر یک کیدرم شکر سحر حردم آب سداب
 سیاف سارند شیاو که که استغفار زنی استغفار رود آب کند حص حار یقول سبب
 قیر اطمس سوخته و ثلث و زخمی با هو دله و ثلث عدد اهری سجاد عدد کوفه سخته با معر
 سیاف ساحه بر دارند شیاو مسهل قلع را بکتاید و طعم و طعم را دفع کند و در دل
 مسد صم کسب حاد تبیر نقل بوزق از می اشق ابروت رکبیل سور سحان شفاعل حرم
 حرم کوفن اربا به لیسون ملک سیدی احمد سید شتر در ساد باهی ربه قسط سمد سداب

حکم مساوی کوفه حبه آب سداب ماره نشتر سردنیاف ساردهنیاف ریحان
 ریحان حصص مساوی کدر مساوی کوفه حبه نیاف ساردهنیاف جابرین و نعنع
 کما ید و طبع را بر دم کدر صحنه ده درم سادگی محمد دم حطی سه درم نمک هندی یک درم
 عمل جابرین شکر سرخ از هر یک ده درم اول غسل جابرین و شکر سرخ را بشوید که بسته اند
 از آن او یک و یک کوفه حبه آبی حبه نیاف ساردهنیاف معشقه همین خاصیت دارد
 گل معشقه محمد دم معقونیا نمک هندی از هر یک ده درم لوره از می سردار هر یک ده درم
 و ادوات فایده از هر یک پنج شغال نیاف ساردهنیاف صمغ ماسور منلی ص
 تخم حنظل سه درم مادام پنج چهار درم کوفه حبه جابرین و دو هر ساعت یک اجمال نماید
 پنج ساعت نیاف قطع دم لواء سیر و طمعت کدر صحن حصص کدر حله و شکر
 عرو کل طین از می از هر یک یک کوفه حبه در آب مورد نیاف سه دارد تا صوف
 مال آلوده بکار برده نیاف قوی ص لوره از می ده درم تخم حنظل صمغ از هر یک یک درم
 سهو بیا در دم و نیم شکر سرخ ده درم نیاف ساردهنیاف که حو رقت از لواء سیر و در
 ص کدر از روت دم الاحوی گل سدره ریح سفید از هر یک یک درم رنگار یک درم
 کوفه حبه معشقه معشقه سردنیاف ساردهنیاف که شکر را سه درم صافا صمغ ع
 گل که ریح ملو طبع ریحان کرده کوفه حبه نیاف ساردهنیاف که ریح حبه ریح و در
 دم و اعراض ص صمغ عربی افاقیا ایول ماره مدال ص کدر ریح از می ریح ریه
 لواء مساوی کوفه حبه آب مورد یک سیر ماره نیاف ساردهنیاف حبه ریح
 در دفع سده الطحال الحرق است ص لعل ترد سفید شکل موش از هر یک یک شغال کوفه
 سه لعل جابرین شکر سردنیاف ساردهنیاف ریح حبه ریح که در دره ریه
 دیگر معمول و کثیر المسامع ص ریح الفار صمغ شکر احمد السوید بر آفتن مردم معقود سار
 دانه حبه حران تیل با ساجه مروغن معشقه حبه کرده بکار برده نیاف کدر

مسئله استعمال کند اگر در اسهال فسیری رفته باشد و گرم را جان را مانع باشد صبر
 بخورد و صابون را علی حطی بمک طعام از هر یک و درم شکر سرخ بخورد و درم بنفشه و سیاه
 شیانف سد لوط ص افاقیا یک گلکمار صحنی کوفته صحنه مثل بلوط با سخته در زیر
 و قل از مرغ مایه شراح رو در اسکله را جاذب پاک شود و بسیار فایده باشد شیانف که اولاد
 کمال جنت در دوا سیر و فزونی شکم اخراج نموده ص صبح بخورد و درم کیدرم و نیم مثل و درم
 روغن حبه در دوا کور و ص گلکمار یک سد درم حصاره ص است حیانف سار و شیانف
 که اسهال را میبرد ص عشقه و آل سانی است که در دشت بید و خشک که در درخت
 مسین برید و صاف کند و چهل روز در آب بپزد و در شب بپوشد و اگر گاه و گاه
 و سر در درم سد و صا یکین اربین ص درم و تخم پیدان ص پلید هر یک یک سارا ص
 کند و سیاه سار و یک تب کار سد و یک سد که خشک شود و صید شیانف
 و یک صحت قدر است ص لیم که سد را فیلد ساخته سد روز در سر که مکرار پس گرد
 صب را گویند و درم سائیده را آن فیلد یا شیانف کند شیانف که در قطع دل
 محبت است خواه از لواء سیر یا اسهال باشد و در صحت متعذر را بر صید است ص ص
 افاقیا در مرغ صحنی سرخ لوداده مالسویه آب مورد و بنفشه حیانف سار و شیانف
 برای قرص محری تسب بعد پاک کردن قرص کار آید ص تونیا و حصول دوا رسک
 که در محرق سحاس محرق قلبیا و حصول عیس قرصی شایع حصول کند را بر و ب مار
 گلکمار تب یا باریج محرق دم الاوس گل سرخ سرخ الا انار مار حیران عد حیوا جسمه کلام
 که اسهال را محرق کرده شیانف ساخته استعمال نماید ماب لصادا المهر حله صبحی که
 چشم را ساه کند ص صبر سد درم و در حلقه سرخ و درم مشک و انگلی عسل افاقیا هر یک
 یک درم سد را یک ساه و در چشم کشد ص صبحی دیگر ص صدق سوخته در روغن بنفشه
 ساه و در باریج طلا نماید تا چهل روز چشم را ساه کند ص صبحی که معین را در گین کند

صلح تیار سر ریح شیطیح کی جگہ کو قوتہ سمیت ناکسائیدہ طلا کسید صبیغ دیگر صلیح طلیح حافور و حافور حافور
سورگل تغلیب مری میچ رر وچر و نوہ ہر یک کی جگہ کو قوتہ سمیت کسیدہ گور و شریعتہ سمیت و رنگدار میں استعمال
کسیدہ صبیغی دیگر صلیح اطراف شاہی درخت انحر سادہ در سر کسیدہ گوری محیا سادہ پس سادہ
دورہ و کسیت رر و شیطیح ہندی مدال آئینہ طلا سادہ لعدا راں کسیدہ و دور ق و سو
صبیغی کہ حق اسود و سرور یک مدال رر و صلیح کسیدہ شیطیح ہر یک دو درم محم
دو درم کسیدہ کسیدہ صبیغی کسیدہ و حواف راں یک مدال رر و صلیح رر و صلیح
شمع نی کسیدہ آرد و صلیح اسواں کسیدہ معرجم حر و دورہ حافور صلیح کسیدہ کو قوتہ سمیت
لعدا حافور محم کسیدہ شت مالد و صلیح اسوس و آب گرم مستوید صبیغی دیگر کسیدہ
صلیح کسیدہ صلیح رر و صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
ر سادہ شت مالد و صلیح آب گرم مستوید صبیغی حافی صلیح صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
رر و صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
و آب صلیح عربی حمیر کسیدہ شت و دیگر و رنگدار و انگاہ مرکب دسب و یا سادہ لعدا
خوش رنگ مسکد و صبیغی رر میں صلیح رر و صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
راک رر و صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
کسیدہ یاد رر و دبا و درم سر کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
و ہر روز رر و دبا و درم سر کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
یک سب و دیگر و یا کسیدہ انگاہ جوں حار و صلیح صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
صلح یوست اما شریش ہم متقال طلعہ لیس تو مال آپس سہ متقال آب جسد حمیر
کسیدہ و رر و دبا و درم سر کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
و ہر روز رر و دبا و درم سر کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ
و رر و دبا و درم سر کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ صلیح کسیدہ

میان صماد و طلا به اعمار علیطه و رفته است ضمناً و برای صمدی عار شدید الحار و صمدی
 از طایفه الطیر محرم صلی کل بیلو و کثیر تر کل معتدله و مشورتها سار یک بسایند و ادکی
 کلاب و قدری ایمن و کاخورد اصل کرده بکار برده و اگر حرارت بلیس باشد کاخورد و
 سماید ضمناً و جهت صمدی فرس سوداوی صلی سداب مری و میون لورق مدبر کل
 مسنه مر و کوش از بر واحد جوی تغییر مخصوص حریت کوفته و حل صمغ در روغن بیاورم
 سوده ناعم مخلوط کرده عمل آرد ضمناً و معمول مایع صمدی که از ضرر و سقطه بهم رسد
 صلی کل از بنی صمدی هر یک صمدی و قنق ناش معات اس و در دار هر یک ده درم
 مالور قشرب الدیریه از هر یک یک درم کوفته سحبه در آب سید سائیده صماد و سماید و اگر
 حرارتی در اینجا باشد و الم شد بدلس ترید صغاینه ندارد و اگر درم در مویع باشد و اگر
 اسب ارادویه فالقه مقوی مثل عدس گلزار و در و اسف اگر دماغ حرکت کند پس
 اسطوخودوس ماتر اب حسل مایع ترین بسیار است و در بی صورت عصاره او سده و جام
 و کتور و استال آن کسد ضمناً و جهت صمدی عار ساوج از حکیم علی کیلانی صلی کل
 حره جواده که در گریه حطمی حیدل سید کوفته سحبه با قدری کلاب و سرکه صماد و
 ضمناً و مقوی دماغ است و مایع لود برای درد سر که در لات مرده صلی کل
 نمک طعام لورده سفید سوخته سنج سوخته پودر حویج حویج حویج رید الحار هر یک کمنقال
 کسوت در دگل سرخ سماق برگ حنا و حرکی عسل و رتبیون صمغ عربی کسد و فیل
 خود قندری صمدی و سوس مسال الطلک ریه یک بیم متعال خور لود و متقال
 کوفته سحبه لکه انگوری بخور ساسد و صالون در آن حل کرده صماد نمایند ضمناً و مقوی
 و مایع لود برای صمدی حادث از سر عریح دماغ صلی صمدل سفید صمدل سرخ
 فوئل گل از بنی ریویدی آرد مائلا کوفته سحبه لطلک مخلوط کرده بر سر صماد و سماید
 ضمناً و معمولی ساو حجه الدیه جهت مایع صمدی و سرسام محرب است صلی کل

افاقا سادی کوفه حیات حس الثقل باکاسی سر اسیمه حوالی خیم صاود نماید و اگر وضع
 و صراحت اند لو و همراه آب کو کنار آب کا بهو استعمال نماید ضما و اگر سرطان پس را به آب
 تن فقیق تغییر عتبه خشک ملو در آرد و ملا اکیلی الملک مالور آب کا کج آب حس الثقل
 صاود دیگر حس حس الثقل خشک ملو حطی مرگ حطی کوفه سمیه بروی صفت عمل آن
 صاود و اگر از نظر نماید حس سوپرستی ارد و باک کرده مرگ حس الثقل سر مرگ سائید
 صاود نماید ضما و دیگر رای پس کا بر حس اکیلی الملک م الا حوس جج مملکت حصران
 صفت مار و عن کل ر رده تخم مرغ صاود نماید ضما و اگر آب کوب شده را سرم کد تخم مرغ کوفه
 گندم بسیر کینند و قدری در حصران داخل نماید و در سیر و حصران یا شب جزیره برود و در صاود
 نماید و تصفیه ماس معصع بر سر حصران است ضما و معمول است و علیه الامت و حجت مدونه
 جتم حس حس الثقل مایه کل از سی پوس در سدی صمدل صرح حس کل افاقا حس الثقل
 حکم حطی صبح عربی نوبل صر حصران کوفه حنه آب کامو یا العا سبول یا سیدی صمد
 صاود نماید و سرگاه نشوید باید که از آنی که در آن کو کار و مرگ شست حو تا سید نماید ضما و
 معطر معمول است و حکمت صر که جتم رسیده است و حمره و تندید و تخم باقی ماند حس حصران
 بهر در است و در روی میده صرح سر شده که حله ختم صاود نماید ضما و اگر آخر کار آید حس
 حکم مرغ آرد و کل مته کل مالور صاود که در دم صلب گوش را مع شود حس تخم لظ و دمل
 گدارد و قدری مع حرم حوب ماسک سائید و میدارد و در سیم کرده در خارج صاود نماید صاود
 که درم سیردی گوش را سود و حس آرد و ملا آرد و حوالور کل صفت حطی اکیلی الملک
 صفت و آب گرم صاود نماید صاود که در دم گوش که آب رفش در گوش هم رسد کار آمد
 پوست خماش اکیلی الملک مالور حطی هم کل آن آرد و صفت سیر را سیر صاود نماید
 ضما و اگر نکساری کوفه شد اول را با صفت حس صر معاش افاقا یا رایح حاصم
 سراج ماس که گسترده است و در سدر و عصور را بر پیت اصلی رسد ضما و اگر الملک صر

گوشت لند و آن بر شوقش و تشنه رعا و ده و عقب و عقب اسهال بکار آید و این صماد تسکین
 وضع که اختاره نماید صم گنبد بران جوته که در آب ترکند و هر گاه نرسد و مدتی از سر گرفته و در
 بران ساند و مثل صماد ساخته برسد و ضماد که بر سر جنبه که آن صم عاف نماید صر
 کا و ریویول بر یک تیغ حرز گل از سی صماده و نیمه الیس گلزار حدس متفشر بر یک کج و گو
 حه لکه که انکوری سخته بر مالک که از ضماد که هر گاه بر سر و جنبه بر مد ر عاف دارد و اول آن
 سد الدرد بر سر برید و بعد از آن صماده نماید صم مار و سر و سوت اما گل سحج بر یک کج و
 حدس صماده و جرحه صم بر این نیمه کوفته بحیه آب آس و کلاب سخته بر مالک بر جنبه برسد
 و اگر جرحه کتال بگللاب که بر سر و سر و کرده ماتسند تر کرده بر مالک بر سر برسد و حدس عاف آقوی
 خواند و ضماد و محرم ممول جهت درد و دندان عارض ایویول کا و بر سر و درامم و جرحه بود
 دندان درد مالک صماده نماید صماد که بر لنگه و طریقه و جنبه بر مالک صماده است صم گنبد ستم
 تخم دجاج تخم اور تخم جاری مساوی روغن جیری قد که کفایت تخم دارد و روغن گلزار و در
 موم در و فای طب و حلیب حطوط داخل کرد و مثل قیر طری ساحت طلاء بر حین کسد و بر مالک
 دندان را از بهار میل بر و صیانت کسد اگر طفل یا در سن سر ع ماستند و در این صماد کفایت
 مسکند و طریقی بر آوردن حلیب حطوط است اگر گداز آب بحیاط مد تا مالیده و بعضی جودین
 سر آن مثل سیر حطوط کشیده داخل داری مذکور کسد و جهت مرض مذکور یا بعد از حل حشاش
 در و اسامح الحیه علی التواتر مایع است و اهل سر و جهت این مرض جودل ممول که در جنبه
 استعمال مسکند ضماد برای حشاش صم حله تخم کمال تخم شست مالونه برگ کریم و تخم انجور
 کوفته سخته روغن برگس و سیه لظ که احتیاج آید بر روغن حلق صماده نماید صماد مایع را بر
 اسر حاله از رطوبت ملعی صم عسفن سر قشار کد روغن آس کوفته بحیه در سر که بر
 ساحه بر مایع صماده نماید صماد برای حشاش صم دقیق شعیر در آب عسل لعل است
 مار مالک کاسی گللاب قلقل حل جمر موده حاج خلق صماده نماید صماد که در صم

قطع و در حص مال و تملیک رجحان اکلیل الملک گرفته و در حص ملک حمیر کرد و در حص
 ورم ندره خما و خوار و محرب و معمول و محرب سب الاطوار و والد واحد حص حمیر و در حص او
 ایر بر یک دو دانه زر او در حص عطل سیاه و عطل ویه ایر بر یک یکمانه طبله یکم تیر قسطنطنیه در
 استق عطل راتج عتیک مس قسط و دیون قدر و واحد یک مانده زر کنان و سانه کرد
 سینه در آب قرص سار و وقت حاجت امکی در آب حل کرده صناد نمایند خما و افع
 حاتی که است و ال طر عرق کات تندر باشد بعد از این وقتان موضع خود استعمال نماید
 معات حمیر و اقا قیاسی تر ملعات معمول حمیر کرده عمل آرد خما و محمل حصار بر حص او
 حکم ایمن و کبریت رد المهر و بود صبی مثل اشق روحی کشته ترکیب اوده بر جای گیر گدار خما
 که حصار بر خما سار و حص آرد و آرد گد م آرد و اقا ایمن که ام می رم شب یانی ایر سار و
 تر مکر کرم و در رم موم بیه بر یک کرم حرم سرت کسه گدارد و مجروح را هم سرت کسه
 کند و عتقی لول صبیان مجموع را می سرت خما و محیب محمل حصار بر حص او
 کندش بر یک کرم یک حرو استق و در حرو با قدری غسل بر مود و استند اتی اوده که در حص
 مدال آسیر و دیو سینه چهار نماید خما و دیگر حمت حافی که ایر و ال فقر و مادت شمس
 حسن قشور ران قزوین ایمن سحر الکسک هم محلو کرده تر خا و غرا گیرد خما و که در مکر و
 محرب و تخته حص ایر سار و در رفت بر یک حرو می در حرم و دیلیون بر سه حرج کرده
 در حصار گیر گدار و اوده سائیده مدال استند و بر یار چه کرده در سه مد خما و که
 لیکس و حیات الحب نماید حص آرد و اکلیل الملک یوست حشاش گرفته سینه
 ناب صناد کند خما و که اوده دات الحب دات الیه سر و در و ساکن کند حص سینه
 مایه بر یک حرو می آرد و اقا ایمن که حرو ویم اصل السوس و در و کومه حیت
 در حص یا در حص کحه سرت کسه رسد و اگر حاجت به تحلیل بر یاد با ستم کس در ال یا
 به سینه صناد نماید و اگر حرارت بسیار باشد مل روحی سینه بر حص سوس مایه

اصح و اظلمه در شومعه مع کرده اند و اولی آنکه این حکم را مخصوص آن حالت دانند که داده
 سار باشد و اگر قلیل داده باشد استعمال اصح و اظلمه مفیدی آید ضمناً و برای ورم بدی
 منقول از ریاس هم مردم ص آورده اند و حدس آورد و افلاک سرج مساوی گرفته همه در
 روح من کل و سرگرد کرده نمیکند بر بار چنانچه مرتدی صما و نماید صما و برای ورم بدی من
 خوب میدهد که سندی میدهد که گری گرید و بوس که حال بکم طبع دوست بچ آید که بر سر یک
 صما و نماید ضمناً و اگر چون همراه اند از پیش من در درستان صما و نماید عاقل است و حریف
 بود پس و دقیق تر نویسد که ریح مار یک سائید و ماشیر آسمه ناسه و در متواتر درشت رود
 و در مرتبه عمل آورده باشد ضمناً و برای ورم بدی و حتی پستان من بچ که در بدی سولای علم
 هر دو را مساوی گرفته در بین صما و نماید ریاس که بر ل نماید بعد از آن صما و کند است و الله
 در شومعه و در حال بد ضمناً و مندل که در صدف طبع عاقل و حستان حار و کار آید ص صدف
 سفید و گلاب سائید قدری سرگرد آب سیب خربز و آب و آب اسپرکان و بار کاو
 اصنافه نموده یا بر چکه گمانی و در آن سرگرد و هوای سر و خشک نموده صما و کند ضمناً و در گلاب
 بل یا مایع است ص صدف و گلاب سائید و قدری کاو و شایف یا مایع و آب است
 سر عرق سید خشک آب برگ کاو آبیخته استعمال نماید و صما و مندل در گلاب عرق خشک
 سائیده و در صورت طبع حرارت بیکر کایت کند ضمناً و که احتیاط و طبعیت طبع را بعد از
 استعمال المارجات و حرارت مایع آید ص گل مرج مسهل الطیب و عصاره آب مادر بخور
 شسته صما و کند ضمناً و که بهت شود و در لاج مار و طبع مایع است ص صدف قسط اول
 و از جیبی ص صدف و درق اس با تراب و آب سیب آب و صما و نماید ضمناً و که کامل
 ورم اولی الطبع که ص ما و اکلیل الماک تمام تخم کاه سرگ حطمی برگ که در صدف
 صما و نماید صما و که در شومعه طبع آید ص بکیر و درق خبازی و درق عسل است و در
 ص صدف و سائید و با شراش قین سرشته خشک که پس دوباره سائیده و در

۱۰۰

[illegible]

ذاتی او و سه کوفه محته آن ایسمه صفا و کسده صفا و که اگر بر معده همدنی آرد و اگر بر ناف همد
 سک بر آید و اگر بر خاله گد آید و دل و حین بر آید و سرگ کانی حصاره قمار الحار بر یک
 سه تنال حریف سقید و در سرگ ابر بر یک چهار تنال روغن ریت ده درم موم سیدیه
 بر آید بر یک سحر درم موم و سه درم روغن ریت مگد آید و ذاتی او و سه کوفه محته آن سم که
 در بر روی کاسه مار و کسده و صفا و کسده صفا و دیگر که حول سر کال کشند و بر رحم اندازد اسهال
 سودا کند و حول بر سر لعل صفا کشند اسهال صفا نماید و چون بر این در کس صفا و کسده
 ملغم بر آید و این سه و صفا و اسهال را اسهال بر این و کسالی را که طاقت اسهال ندارد
 میسل ساختند بر این صفا کشند ص بر سر سقید یک کف کوسه و در یک کسده و
 مقداری از شیر تازه که آبر سوخته باشد بر آن ریخته و بخوشا سده تا ترس شیر را حذف کند
 اندازان مساوی آن دس گاو و اساده نماید و بخوشا سده تا اقوام آید و کس حلال کند و حول
 خواهد که قطع اسهال شود و نه بر آید و آن موقع را نکلات نشود و صفا و کسده درم معده
 علمی را نافع بود و ص حده بیماری را کلیل الملک حاما مالوره شست و مضطک ابر بر یکده درم
 مسهل صبر بر یک هست و درم کند بر تسدرم بیه نظره و آرد و درم سه فرج نیست و درم پنج
 حطمی یا بر ده درم موم سیدیه سی درم صفا و کسده صفا بر رسم است صفا و فیلم لوس و بنج
 و کس و او را ام آن رالع و بر ص روعرا و درم مصل مضطک شیح صبر سده سالک بر یکده درم
 سمع سده انار سه نظره و آرد و درم روغن یا لوس یا رطب سی درم روغن مار وین کشند و کس
 و در بعضی نسج نظرا و دوا و ده درم است و در لعل ص رحم مصوف حول باید که صفا و کس
 و روح معده را نفعست ص ایون روعرا بر یک بیدار گد و در سرگ کیتعال سیدیه
 بر بر و ص درم روغن ص درم صفا و کسده صفا بر رسم است صفا و کسده و کس و سر بر آید
 و در و علالات برم کند و در و تفرقه مرین را سید است ص روغن یا رطب یا به او یک
 و بر سر ابر بر یکده درم حل کشند و دیگر هم صفا و کسده صفا و کسده و کسده و کسده

سکه را درم کند و جانسوس گفته که درین باب محرم است حق عموم نیست درم صریح و عاقلان
 هر یک سی درم بحصل چاوشیر یک است درم روغن سوس و کلب و جمل درم لطیف
 معروف درم سارید و سما و نماید ضما و که مسح لوله لیم در سده که حق عموم است اما کلب
 هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سسل الطیب معسلکی سرکد و درم تنک دانی که کوفه همه با
 در روغن آب نام برشته سما و کند و وقت حلو معده اریدا اصما و که دلی معراوی اریدا از تنبیه
 نکات اند حق آب بریان آب برب بریان صمدل صمدل گل سرخ صمدل لادن و کافور
 سوس بر سده سما و کند ضما و دیگر که معنی کند پس که درم حرور و عسرا یک جبر و حود
 صمدل سرخ و سید هر یک چهار حرور و کل سرخ سبک سرکد سرخ حرور آب و سماق سما و کند
 ضما و که سرگاه درم معده تفریح معنی کند و افتتاح بحصل افند نکات کید حق آورد و حطمی مالوم
 اکسل الملک گل سرخ صمدل سید کوفه سیمه آب کرب و آب حب النعلت قدر
 در عراں نکات برید ضما و که در امتار و درم حار سسل مشو و حق بر عراں هم او قیبه تی عطی
 اکسل الملک هر یک یک و قیبه تی همک مالوم کل معده هر یک یک و قیبه و هم آرد و در
 عطی هر یک و او قیبه و هم روغن حفته روغن گل هر یک سر اسار علی الزم مرتب سارید و در
 حرور کمال سلسله الیله بر سده سما و سما و رادیر و سب را درم کند حق خاکستر و سب و در
 خاکستر تنک بر مسادی سر که برشته در حمام سما و کند ضما و سسل سور الراج مار و حکم
 نافع است و در حلق که در حق را و در شمل متی و نکات برید حق سسل معنی کند تنبیه لدر بره
 اندر عراں حرور بر رادیر بد معنی کند و در رادیر سب حل کند و دیگر او به کوفه عدال شید
 و سما و نماید و اعد به مار و ترک کند ضما و اکلیل الملک حمت اراض مار و کند نافع و
 من عراں سسل بر وی سسل قروا و ما درج سوس آسمان علی هر یک و او قیبه تی شش شش
 لیل الملک اتق ملک الطم هر یک یک و طل و من عید و سب و در طل و در طل و در طل
 آب لدر کما به ضما و که لیم سیر و ملائت آرا نافع است حق سداب ده درم و

فودیه بر یک سه درم اشق مفت درم کوفه سیمیه کمرگز گنیه نهاد کسند ضما و اجیر سیمی سر در
 مانع است فصل سق یکدم متقل دو درم با فلان متفکر کرسه جو آتشیل الملک سرک عله
 مانو ترس سق بر یک سجد درم اجیر رو بیت و چهار درم اجیر را و سر کوه سرید متقل اس
 دران گذارد و هم کسیر واد و کوفه سیمیه سروس سداب بار و غش با دلم مار غش با
 ستره ضما و نماید ضما و جواد جوت رر و آب سید ص لادن بکدرم و نیم مانا
 سسل الطیب قروا و دار فضل سلو کیدر گر قس تلخ عاقره حاصی متقل لروق حب
 لسان اشق مرسته سیمیا لیس رر و اند جرج را و در طویل اکلیل الملک سجد
 سچ سوس آسمان حلی روع لسان سیکده درم عاک الملکم موم سید بر یک سق
 اجیه کوفی اسب بگویند و ایچ کد اسی است در روعش مار وین بقدر حاجت کد احد
 کوفه سیمیه در لادن بگویند و سق سق سق و ضما و فیتا سورت حوت اسقار مانا
 و صفت کد و هم و سق سق رر و مار طبع موم بر یک بیت و چهار رطل سق
 یه لیس سق سق سق و در و متقال سق اشق سق سق سق سق سق سق سق سق
 ضما و فاقوس محلل در ام کد است ص روع سق سق سق سق سق سق سق سق
 روعش حما بر یک چهار و سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق
 سارید ضما و فو طول حوت مساوت کد و سق سق سق سق سق سق سق سق سق
 اصطرک دوا و قیه و سق کو ایزر الحل سق سق و قیه و روی روعش مار وین بقدر کد
 نالیب والد سق سق که برای حکم علی سق حات درم کد سق سق سق سق سق سق
 معقول اسار و سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق
 عصاره با قیا بر یک یکدم سسل لیس سق سق سق سق سق سق سق سق
 بر یک یکدم سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق
 اکلیل الملک یک سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق سق

مارچه طلا موده بر موضع درم بحساب صفا و نایب والد اجد برای درم دست و اصل
 زبره ساه گل ارسی سعد کوئی با بویه حسا لتعلب هر یک بختمال مرمر بر بید منی اکلیل الملك
 از هر یک سه دانته چنگ متک بر یک گاو خشک سر یک بکتوله اورا برسی دو دانته کوفته
 همه در آب حل کرده بگرم صفا نماید و از شغالی تحت علامات سیرتاج ص منل
 در درم اتق بگرم آرد و افلاک رسد آرد و نحو و علمه اکلیل الملك سر یک مالونه ترس سمل ار
 هر یک بگرم اخیر بر دیت و بیا در درم او و بر را کوفته و مجموع را مار و ص مالونه گدانه نیم
 آسمه بر طحال صفا نماید و صفا و درم حکم را مانع است ص آرد و در سه که حساب
 تا هر اتو و بگرم طلا تیر سید و عمل سید سر یک بید هم اسپین ورق کل صحت ص
 سفید قضا لدر میر شیا ف با یثار از سر یک بگرم کا و بر یک مالک کوفته و عتد بر اینه گدال
 مالیه بر موضع که از ر ضما و غیر وطنی مسئول از کامل حرارت کد و قلب حد میگیر
 در ص سوم سید سه اذیه بر و ص سسته بر و ص گل هر یک دو اذیه سوم را در و ص
 ندارد تا سر و شود پس در باول اداخته نگاشت و آب برگ حب بر و ص
 کتان امر و زو آب کتینر و آب کاسی و سه که انگوری کم کم اداخته نشین
 که در خر قه کتان مالید بگردد صفا و سنا لدر نیم کتیر خود سرف سنا لدر
 یعنی خورد بشما یک بگرم شیانه سگه آمیزش سنا لدر سر یک درم را یک سون هر یک
 دو اذیه عتد با و ص با اسپین سه استار سوم سفید صیت درم بر و حگل و با بویه سر یک
 ص سنا لدر مرمر سنا لدر مسئول بر صفا و صحت گرمی جگر و در شش را یکدی لدر
 عتدنی ص گل سنج صندل گشاده اتیس گل ارسی و سه را و بر لدر کوفته
 در شش بر موضع مگر صفا و صندل او مسئول لدر لایر در مرجم بر صفا درم
 در مرجم را یک ص گل شش گل نیلوفر لدر که در حشمت شیا ف با یثار و ص سنا لدر
 الملك از سر یک درم که خورد و کت عتد آن بگرم کد و عتد و غیره بری که درم

علاج در حاسا و ما فطور لول و دقیق پنج کبیر گل سرخ بر کیده درم فعل و انشوی در سر که
 حل کند و ادویه کوفه در آن لستند و هرگاه صماد در دوزخ صماد در سر که در آن شست
 و سادات لودیه بخت مانند لوسید و هرگاه مایه و حرارت مزاج مانند لستند ای حکم
 سل آب عسل ثلثات آب کاسی با کعبین بخورد ضماد که جهت اسهال دارد و تقویت مگر
 و معده لودیه کفک سرخ متعال قلع ادرخو سر سحر کونی از هر یک چهار متعال شنب یا
 دم الاغین عسل پوست ساج حاورس مرصانی کدرار سرک و متعال آب مورد پخته صماد
 نهانند در گاه جهت تقویت معده و مگر استعمال کند و اسهال مانند هفت متعال صماد
 ماسد و بجای آب بر سر دروغ گل سرخ داخل نموده صماد نماید ضماد حاورس در مطیع
 اسهال مجرب است صماد حاورس سه درم آرد و جویند درم گل سرخ سرگ مورد کدر کیک
 بر کیده درم آب ریاطیخ او لستند و صماد ملایم ضماد جهت اسهال صبیان محرک است صماد
 زرد و سرگ آس زرد کتیر کدر پوست الماریش کوخته بخت آب یا آب
 سماق ضماد کند صماد که در دوزخ است و محراب است صماد محرم کاس برکت درم
 گل حطمی گل مالونه اکلیل الملک هر یک چهار درم عذس مقشده درم محمود بخت
 رده کم مزج در دوزخ سه آینه استعمال نماید ضماد که بواسیر و شقاق متعدد در
 آرد و اسهال بواسیر و حول حیلین را سود دارد و درین باب محراب نوشته آمد صماد
 در درخت صماد موم هر یک حردی گل حطمی متعل بر کیده و حردی گل سرخ حردی
 زردک صماد حردی که در دوزخ با کوشا نماند تا نصف رسد صماد صماد صماد
 صماد برای حروح مقد که درم باشد معید آمد صماد مقشده قشور را صماد ملایم
 حور السور و هر یک حردی را در آب آس بخوبی بکوشا و الای آن روغن گل انداخته
 در ظرف بگذازد و صماد صماد صماد صماد صماد صماد صماد صماد صماد
 اند که در دوزخ پیرا و نموده بعد از آن در سر که در دوزخ گل آینه صماد

آب مورد در سرتنه صداد نماید ضما و که در درم صدادی کلیه که اسورش موضع و
 لکه مانند کار آید ص دم سفید و ص گل گلاب و ص سفینه با دام آب کتیر را
 برگ حرد سر که با هم میجو حرقه بدان نکرده و ص صداد و که الصلح او را دم کلیه صید و ص
 کل معنه اکلیل الملک کند انگ تخم تبت حله اردو جو هر یک و درم نیمه را بیک و درم و درم
 باور سرتنه صداد کند ضما و حکمت العار و درم صید است ص آرد و که سه سر گین کوثر
 کو آسار به راه ادویه ص صصال نماید ضما و که در درم صلب کلیه بکار آید ص اسق مقل
 ملک لطم هر یک سه درم تخم حطمی تخم ساری سب هر یک چهار درم تخم کماں حله هر یک
 بحد درم ص ص باد آت گرم حل کند و دیگر دارد بار کوفه بخینه سرتنه صداد کند ضما و که کلیه
 درم کلیه کید ص در گدم نیم نیمه که حطمی یک تخم سب حطمی تبت الوه و عسل و درم و درم
 در درم ص صداد کند و اگر چه لظ و ص صصالی اصاده کند بهتر بود ضما و که هر گاه حرات کلیه را
 پاک شود بکند آید ص را مک دو دانگ قاقیا کل سرج حصص گلزار تیاب مایه سب کتیر
 آرد و که مک سریان هر یک سه درم و اگر مصلح احتمال کید بکند درم کید را صداد کند و آب
 مورد بکار دارد ضما و که در نول الدم کاوی صید است ص حدس مقترنی آبی کو بی سب
 لوبی حب الاس تخم حشاش لوست حشاش کوفه با حصاره برگ مورد در سرتنه صداد
 کند و اگر قاقیا و گلزار و سماق اصاده شود و اللع بود ضما و که ص بول الدم کید ص لک
 صوم ص ص عنی تخم حرد کتیر اگل سرج گلزار شاح گورن سوجه لخته التمس هر یک و درم و درم
 لدرم کوفه بجه آب مورد ص صداد و که چون بر جاپه صداد و در نول کید ص صداد
 و درم بر کاسف سسل مرر کوش مرطبه مام حطمی شلم برگ رب شح الوه تبت کرب
 به را در آب برید و در بطیخ وی مر لیس را به تاند و نقل بر جاپه صداد نماید ضما و که در نول
 تبت لرح ح ر شاد باشد بکار آید ص تخم کدو تخم سب کتیر حله التمس لکلیل الملک آثار
 ز صداد بکند درم کوفه لظ کتیر شح لسان یا درم سس اهل بود و ص صداد نماید ضما و که در نول

[illegible]

برک مسل گوس رفت روی نمک خشک حرطین از سر یک دوقله جویون انگلی
 نوب از سر یک کمو از عاود نماید ضما و کرمی ن قسمت اسود دارد صر از عصاره یکدم
 در دم مسطر را در دهنون بر یک سه درم خاک لاسا طرست بیله ماله بر یک سه درم
 در دم مسطر را در دهنون بر یک سه درم خاک لاسا طرست بیله ماله بر یک سه درم
 نماید که در دم دارد نیست اما نیست من آوردند حرط و حرطی یکدم در سر که صما و کسدر
 در او این درم کجا آمد برک کلم حله که کوسد از مالا هو بر دانه بیرون کرده بریده که
 در سراب محبه یا کشته و بر حطی سفید در تم آینه صما و کسدر صما و کسدر در دم دارد
 نسبت اصل خمس محاشیت در دم آوردند و در ماله بر یک سه درم بیله ماله بر یک سه درم
 بر سقن بر یک یک اوقیه مور منقی یا بر دند درم مالم محاط کرده صما و کسدر صما و
 که در علاج تن اعدا را که روده و شراب موضع خود که و ایند باشد صما و کسدر صما و کسدر
 از جوی تنگ شود صر افافا صر عصاره لخته النس من از بیوت کدر مضطک دوست انار
 ارماع انار بر سر مار و سپر ساق کلدر برک سور دشت مالی صمغ عربی طرابی ششم
 لایمی ستر کش گران نصی با مجموع صما و سارند و اگر نودیه با سه داخل این کسدر و تن
 اسود برک سر و خمیس او و یک که لعج کم میکند سل ایمل در سره انصاره صما و او و
 درم کسره و معوی رفت روی و ملک لطم و اسج و محل افروده شود به آینه صما و کسدر
 در افعال خودی لطر خرابه و صما دیگر اندرس با سه صمد و صر اسود ساق سادیم
 انار با سه سارک سقا طین شش مالی کسدر که صمد بر یک سه درم سرور اسود
 بر یک یا سره درم سوم سفید بیجا درم سوم را در روغن سور که در او و دیه کوفه عه
 در این حل کسدر و صما و کسره ضما و کسره برین باب صفا است صر مضطک کسره یا مینا
 که در دم لاجون ششم با پی به سه سادی ششم در است صر حل کسدر او و کوفه سینه آن قسمت ضما و کسره
 من کو کل صر صما و کسره شش که در ششم با پی که در ششم بر صمغ بر صما و کسره صما و کسره

نام طلق و آب رگ در وادگی تراب عصف بالحق ستره صفا و مامد بر موضع من و جبه
 مدانه کسد و خض کید و اگر کسد باید که سرش و بر شتم باهی را را باده کتند و آن مداری اثر
 سر اساد کسد و واحد است که اقبال کسد و ماله اس و کسابل هرگز نور در کد خوف پلاک است
 حسون قبی که کوره است و من و رد و ماب ضما و دفع سستی که در سر عی اسال کد من عل
 ابروی و دو سال آب رگ مور و باره و گلاب چسبیده مدسه مالد تا هموار شود و صدل
 سفید و منل سکت لیسک ربریک بکنتغال حد و ارجحانی و دود رنگ مته سمته و اصل کرد و بر
 مارچه کرایس آب مدیده انداخته رگ کسباید صفا و کد معید است از برای ساری اختلاط
 سب آل صحت با سکه او جیه می مانند و مقول ارجط و الدو علویا ص صدل سفید و مدسه
 عود و صلت سکت لیسک رنگ لوش در مدی اتفاقا قطع و ج تنگی کوفته آب مور و رد
 سر که و گلاب سر سه روح قند و روح گل سرچ آن مروح کرده صفا و مامد ضما و عی است
 من ص قسار کد و صفت کد خور السور و سری السک از روت از ربریک را ربر عی السک در
 گدانه باد بکد و بر جیح نموده صفا کسد ضما و مقوی ماه از حکیم محمد جعفر اگر امدی ص حدی
 صفت کد از ربریک لوله قطع سر یک نیم لوله تخم رب سه لوله روح رسول صبت و ج قند
 کبرل بود استعمال نماید صفا و کد و صلت کافور بود است بیج کرم بیل و صلت کومر بینه در
 صلت آینه صفا و مامد بیل رستی که اساک و اید کد ضما و مقوی و مسک ص صا کس
 پوست بیل شست درم بر شیر بر جک از ربریک چهار درم ربر شسته کسیر سفید خور و اعا
 از ربریک بیدانگ کبرل نموده استعمال کسد ضما و برای درم بار و حصیه ص کیر و شسته مول
 کس و ساه حمله را بر کد و مال اول ماده گاو کد و یکرم صفا و مامد در سه روز درم و صلاست ماه
 سرف شود صفا و محرب برای درم حصیه که در حار مانند صحت کد و ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 کل مالور اظیل الماک ماطا آرد و صلت رگ ص از ربریک کد و مویر متقی حمله از ربریک
 نیم ص صفا و مامد ضما و برای سد من من جین و اس ص صفا و حصیه خطیابا یک حص

[illegible]

دارد صفا و تفسیر و در عاید نفس آرد با طلا و مار و زهر است سست سست مرغ السور سست
سعد بهر سر و دیو سب بهیله سائده طالع شتره صفا و عاید صفا و کد سائده را سبج رگ کس
ساحی حور و سعد در حال کجوب بهر راکو و کوفه افسان قدر کفایه کرد سبج رسولی مالک
و مالش چهار دایه کد بهر گاه ماده رسولی دفع شود و موضع را بر و من گاو و کد و مالای
رگ سبیل حور و درم بهر مد صفا و دیگر درین باب مانع صفا و صفا و ساحی حور و
شکوفه بهر راکو سائده مار و من کد بهر گاه سبج رسولی را کلاب رده طلا کد بهر گاه
شود اصلاح رحم آل بهر سبب سبب کد صفا و دیگر درین باب معید است من ایون سبب
سبب توت و دود بهر کوفه سبب و در آب حل کرده بر رسولی مالک صفا و سبب در آب
معید است صفا و کد بهر توت و سبب کد سبب در و من کد مالک باب لظا و لظا و لظا
مرای صفا و ماده مستول از خط عم مردم صفا و صفا و سبب و من کد سبب کد
ایون رگ حور و کوفه سبب آب سبب مثل کد و سبب سبب حور و سبب سبب
و مار و من رگ حور و من قسط طالع سبب طالع مانع برای سبب سبب من صفا و
یکتعال خلست کد مردم صفا و سبب سبب در و من سبب سبب طالع سبب طالع مانع
سبب سبب در و من صفا و یک حور و سبب حور و کد و من و آب سبب حور و کد و من
سبب طالع مانع صفا و من صفا و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور
کد مردم مانع صفا و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور
و آب سبب طالع مانع صفا و من صفا و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور
حور و من و آب سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور
ماند و من سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور
سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور
کد سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور و سبب حور

۱. صداع میمی صم تخم کوک پوست تخم شام ایون سرالنج برگ قصب کو قصبه سمیه
 اب رک علاج شسته طلا اما طلا مانع صداع بخاری تالف مسجی صم عصف کلاب
 سنگ دامایون بریک کوه کو قصبه سمیه در سرکه شسته بر حبه و صدحین طلا مایه طلا
 محب و صفت مائتر استعمال حاجی حسن معقول از خط علوی حان مرحوم صم حو
 مع حرا بگل بهشته سار کا قور قیصوری دریم شسته طلا مایه طلا مایه سمیه صم حو
 صاحب لای محب لوتنه صم سیاه بکمال بریک حردی برچ چهار چرخه خاکستر تخم
 دهوره سیاه بهشت حرد اول یاره رانا بریکر کلد اعدارال صم و خاکستر کورد اصل
 کرده ماکدل مایه اعدارال در حیره برگ آگ حوب کدل موده طلا سیکرده مائده طلا
 دیگر مکرر مفع است صم حاق قره حامویرج ماریک کو قصبه سمیه و آب یوه سه طلا
 طلا مایه دیگر مکرر مفع است صم حرد و صم بر دور در آب نود سه مل کرده طلا مایه طلا
 رای مایه و لغوه معقول از در ادا دین کبیر تخم مرحوم صم سور کمال نوریدان قسط ملح حو
 در مام حور لوا ح ترکی خود بهمدی خود و صم حاق قره حامویرج را نکلات و دوده و صم نیم را معسله و در و سار
 سوده و اصل سوده رفقرات طهر محل فالح طلا اما طلا که دریم تخم را معسله و در و سار
 کلد صم مکرر سیاه مایه حصف صم کی رعرا انصون اقا قبا گل از صم صمدل سرج
 مساوی مایه صم تعلب یا کلاب طلا مایه طلا که صم رکنی مژگان ک و محب
 است صم استخوان حردا سوخته سنن الطیب بر گیس موتی صم سوخته مفعل از بریک
 کوه و سه حرد و فلی سوخته معقول شش حرد رعرا نیم حرد طلا مایه طلا
 صم تصور اگر محب است صم ار صم لوشاد در حاد الحار حرد حمله برار مکرر و کل
 نر لاف آمیزه و صم طلا مایه طلا که حوط تخم را سوده و در صم حصف حاد عساره لیمه لیمه
 مایه صم تعلب یا آب مایه طلا مایه و مالای آن این طبع صورت بر صم
 سه در صورت ساحت در رفاده گداخته حشیم سندن و در صم است طلا مایه مایه

طلامر که درم تندی را تحلیل کند ص ص عشق مصاحب می خوی کسی کیر مار
ص طلامر کند طلامر که آسای بسیار را مسود دارد ص ماں گد م حک که
کو نه آرد و آرد و طلامر که حطی هر یک خوی را عفران است و کو نه عید و نه هم در
و طلامر کند طلامر که استان را نگدارد که رنگ شود ص کند و روح مسود آرد و کو نه عید
سرسه در سرا و طلامر کند طلامر که ص ص بر الید و در قتل نشان است ص سیدی کو
اسکند و اسود که ساید طلامر که طلامر دیگر ص کج میل رخ کو نه اسکند و اسود
مسود و اسکند و طلامر که طلامر که استان را حاکم کند ص برگ مار و کل و پوست مار و
که استر بار یک ساید و ساید و آس ص ص که مای اودیه بالیند عید عید و دیگر
حد و ثمر و سید و اسال سانی مسود و چارم ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
کرد و در ص
طلامر و درم که مسود و اسود دارد ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
هر یک که درم و درم ص
کند طلامر و دیگر طلامر که درم ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
طلامر که و اسال ص
و آسید مسود و اسال ص
بسیار که کو نه و اسال ص
حور و اسود و هر یک که درم ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
و عفران یک که درم ص
ص
سود و طلامر که و اسال ص
هر یک که درم ص

معالجہ

سارناید طلا کہ ہمیں عمل دار و ص افاقیا سعد کر در جو السرو کل سحر آملہ کل
 بلکہ کاورس سحر حدس نگار بر السرح صمد آب سور و آب بر بیکم طلا کند طلا
 کوئی کار دارد و شکم برسد و ص کل سحر حدس افاقا نگار در دشت عالی جو السرو صمد
 سحر و سعد حدس سرگ سور و ہر یک سہ رم طمانیہ و درم آب بر شکم و معدہ و دشت طلا
 مائدہ طلا برای صعب سحر و صغ نواد ص ادا چینی سو و صغ صمد کل سحر اگر برکی زیاد
 نگار ساتیدہ روغن صغ شکم داخل معودہ سرم معودہ طلا ساتیدہ طلا برای اثر
 لم معودہ در و معدہ گرم نافع است معول ارسا ص عم مرحوم ص پوست بر و سبتہ
 در و در و صمد ارسا ہر یک سہ ماتہ سو و کند صغ شکم طمانیہ روغن کل یک تو نگار
 در حاجت کو فہ سحر مار و ص کل و نگار سر شہ بر رم معودہ طلا مائدہ طلا ارسا
 حمت اسرار طی ص در سہ ترکی صدف سوختہ پورہ ارسا بر گیس گا و کہ سحر کہ
 طلا کند طلا کہ در رم گرم حکم را نفست ص سحر کل حطی آرد و ہر یک ہندرم
 کل سحر چار و درم صال سفید و سحر بالودہ اکلیل الملک تخم کاسی تخم کتوت بلور
 ہر یک در رم تیاف مانتا سہ درم ریوند جیبی یک درم سسل پیدرم کوفہ سحر نگار آب
 سی طلا نماند طلا در رم سہ ما کہ اندر بیاری بای درار کہ در و سی و چشم ہای پدید شود
 کل کہ ص ادا بیاتیاف بیاتر کی سعد رعفران حصص کل ارسا کوفہ سحر سحر کہ و
 سحر بشتاب طلا کند طلا ارسا ص کریم مرحوم برای مائدہ مذکورہ ص کل یک
 سحر کہ پورہ ارسا اگر ترکی در را و حاشا صغ و طری سر گیس گا و سر کہ و نگار سحر
 سطلاناید طلا ارسا سطلیش حکم را نماند و در و سکل کند ص کل معقہ کل
 سی بالودہ اکلیل الملک زہر یک نی رم کل سحر تخم کاسی تخم کتوت تیاف مانتا
 ہر یک سہ درم یک اسارن ریوند جیبی از ہر یک و در رم صغ شکم پیدرم رعفران
 نگار سحر کوفہ نمبہ آب کاسی و نگار طلا کند طلا ارسا حمت در و اعضاء کہ ارسا

هم رسد صبح بخمیل کشتن فلعل دو تنه قافل و تشار در سر یک تنه تنه فلعل صبح تنه
 سورنجان بار ده تنه فلعل ماموم صبح تنه فلعل دروغ گردگان مست تنه فلعل آینه طلا
 طلا که نو اسرار ماه کد و اسرار فلعل صبح کد لورده لورده که فسیل رورق است مردم
 زریخ و در مردم صبح فلعل کد مردم و نیم رنگار کد مردم کوفه بار پیرم و را کد مردم قدری لعل
 آینه طلا کد و اگر علت صفت نو سه روز رسد هر روز دو بار و اگر غوی باشد صبح روز فلعل
 آرد تا علت تنه تنه پس صبحی سار داز بار صبح و در صبح گاد و در علت هر روز رسد تا
 و در صبح دایا جایگاه آب رسد تا وقتی که بهتر شود و چون علت اماده باشد در
 کد را در روبرو دوم الا حوی و سیده سمرج تا گوشت را بد طلا جهت تسکین مع
 نو اسرار صبح فلعل است صبح در دو دام شمره رگ بد رگ که آبی آب صبر و کد
 باشد سید ام روز و خوب مار و راسا بد و در شیشه نگاه دارد و در فلعل
 سیت الحلا موضع راسته و آب خشک که ده دانه کد و طلا مایه طلا
 برای حلق و صفت ماه صبح کد سبب پوست صبح کد سبب ار هر یک کد
 حو کد افول مصری سید ام اول هر دو پوست را کوفه بخت و به راه به کد و فلعل
 سو سار گوید سید ام کد و کد فلعل کد و فلعل رگ و به راه انداخته تا کد و کد
 کد پس مثل کد و کد کد کد در شراب دو آتسه حل کرده صواهی حصد طلا
 تا چهار ده روز و باید که کد کد فلعل کد کد فلعل کد کد فلعل کد کد فلعل
 سید ام حلقی حلق کد کد سید ام حلقی کد کد سید ام حلقی کد کد سید ام حلقی
 احواس خراسانی کد کد سید ام کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد
 صبح کد کد سید ام کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد
 در صبحی هر یک کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد
 صبر و حلقی ساند و کد و کد حلقی کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد

مات مانند پسران کوچک بود که او باید که صعود کند از کوه آن موضع را افتاده است
 که او در او را و او را می کند که حتی اصل در او نه است و او را القاسم می گویند بعد از کسی که مرده و بر وی
 مانند طلا می گویند که از او حاصل ما را دارد و حاصل طوطی را نیز بر یک یک می گویند اما این گمان را صدای پسر
 سی درم گل از سی چهار درم گل سرخ حدس می گویند بر یک یک می گویند که مرده و مرده است و ترانه
 بر ماه و دولت طلا مانند طلا می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 مثل شش خرد و ما می بینیم که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 می زن بر او طلا می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 مسادی که مرده و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است
 دخول بعد از یک سرخ در فرج مانند طلا می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 بعد از مرده و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است
 طلا مانند طلا می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 می باشد یورن یک که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 ما در سر ما می باشد که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 بعد از مرده و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است و مرده است
 من مانند صحن چشمان می باشد که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 طلا می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 سر را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 افسان ششم در مثل گوش حواطین و سرخ کمر سرخ روضه گاو طلا می گویند که در او را می گویند
 غم غم که در سی ششم ساده در بر یک هم دام مشکش چهار دام بر یک پیر پیر ششم سر بر سر
 به او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند
 را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند که در او را می گویند

طلا را برای تعلیم و کرم صمدی حشاک کلاں میسار باشد که بعد حشاک تسلل ما و آثار ما
 مهر جزا و آثار جوک مسک ما و آثار جرات حشاک ما و آثار همه را بر م کومه و در بسته
 گل نمک است انداخته میوه کنند و نگار بر طلا را برای جالب و دراری و مسطری و مسگر
 شطرنج مسر را و اسخاں مایه سوخته را که سرخ نسکاف از سر یک کسوله جرات حشاک است اول
 اصول دو لوله و دو سبک دو لوله همه را ساخته مسر را میسار و نگار بدو درج سج لوله میسار
 بهشت لوله سه شش بهشت لوله یکم بر یکم بخت گذار بر یک چار لوله فصل جنگلی بهشت لوله یکم
 سج لوله این همه را با لایق چوبه کنند و دو لوله که نگاه داشته اند آنجا که اسخاں میسار را در جرات
 حکیم محمد عفر اگر ادا می است طلا را مسک حشاک ص ص سی سوک کچله سبزه سوک
 ک دریا فصل و ساریچ کیر صفت کومه ص طلا نماید طلا را مسوی ص جرات حشاک کوره کوره
 سفید لوس بیچ کیر سفید نیم و متوره از هر یک میسار مایه ادویه را چهار ماس در شراب
 سر کرده در میان شسته انداخته مثل حبه حکامد و سوای حشاک طلا نماید طلا را مسر و
 بیچی و بیس که ص ص در جرات حشاک حشاک لایق ص در جرات حشاک لایق ص در جرات حشاک لایق ص
 مار یک ساخته در پیکر کس که رنگ بیاورده باشد بیره بیره کرده در نیم آمار شکر گاو و کس
 مانج گیری لایق در میان ادویه مسوی را با پیاز کس در کسل حل نماید که حشاک شود پس ساید
 بیج حدود و اصل موده حل کنند که حشاک گرد پس بر پیاز گاو و در جرات و اصل کرده ساید و در
 در طری میسار و وقت حاجت بر رنگ مایه و قدیری بر صفت طلا ساخته بر پدید
 نامیت و کیر و پتیس در رود طلا را مایه بی رشی برای التیام ماه میسار است ص
 نافه مارک سفت را را در جرات رنگ کرده در سار حشاک موده تاثیر بر قوم که مایه بی رشی
 گوید جرات تر کند و در ساید حشاک نماید پس تاثیر بر تر کرده در سار حشاک و در ساید کرده
 اول رنگ بایان چیده و نالایق آن مارچه برسد و بیج میسار لایق تمام نماید و در گاو اجناس
 سوزش شود و جرات طار گردد و جرات و آگاه که موجب فخر جرات و در ساید ص ص مرموم

مراد الصبح میزدیم و عین گاو در دم سیم را در طاس انداخته بدست خوب سیم سرور و رسا میزدیم
 و بر رور طلا ساسد طلا محرب حکیم کمال الدین حسین باغ نالک و حرمت تر و حشک
 ص صسطیخ را در دود حج ایریا دورق و طلی ساسا با این جیبی کدش بود و دودار
 هر یک ص صصال سه مرغالی روغن گل لعل کفایت میزدیم را در دودش بگذارد و دودیه کوته سمته نال
 آفرید و تب بریدن نالک و صصیح حمام رو و طلا که کشت و رایا ک گرداند و شوروی که بر روی
 پیدا شده مانند سر و دس خود شسته بگویم در مایه کسد و میرید سیراب و دودیده و دود طل
 سکو شامه حاشیه که شتر باد و سر و آرد و حشک کسد لعل داران بکشد و در دودیه کثیر از هر یک
 سه درم و یک و نیم نال حشک کرده و سرید بچرخ و لستند به سبیده تخم مرغ و طلا ساسد
 مر و دوی و لعل ده ساعت نشوید آب بحال طلا محرب صص صص صص صص صص صص صص صص صص
 سیاه لعل ساسد و صص صص در سر کپه بریدن مقدار سی نظری در این صص براده آهس کسد
 ساسد و در دوی ساسد بر ماعط شود پس موضع را سطر و لستوید و این دار و با مار و
 مر آن موضع در آفتاب بگذارد طلا کسد و صص صص نالک کسد پس آب آینه بر و لستوید و کسد
 نالک شود پس دیگر بار طلا کسد و اس طلا رفوی است در احوال خود طلا که با
 لعل کسد موضع بر صص را سحر و نالک کسد پس عمل طلا در طلا ساسد و کسد
 متفرج شود آنگاه در کفره ساسد صص که بر صص را سطر و بطرح جاف و قرصا صص صص
 شوم و نالک تساقی در صص در دود و هر یک بچرخ و درم بگویم و بچرخ را سطر و طلا کسد
 طلا که دیگر صص یک مرتبه کدش معرا دود طل سطر و بر صص صص در دود ساسد
 سیاه لعل صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص
 است صص در این صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص
 سمته لعل که کسد طلا کسد طلا که دیگر محرب صص صص صص صص صص صص صص صص
 ساسد صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص صص

کرده در البخر گوگرد مسدود و خردل ساه قنیل در سه مراد و محاسن حبس لسل بر کد
 تولد اسجوان باهی سوخته سی سی سوخته بر لک کی اجراء کو قنیل را بگویند و با سکه
 سوخته با چل مریم سود و عدرا را با حول با ساه و حول محاسن مریم کرده بر سوخته
 برین یک لعلین طلا کند، طلا را برای واد و ص بحس سوار آله لاکه بر به اجراء
 را بر کوفه و موضع دادران اکیسه حمام حوت مالند عدرا را سوخته و کور را آب طلا کند
 در سه روز بر طرف شود طلا را سه هفته متداول از خاص هم مرجم ص سبیل بکار رود و حوت
 باجی در روع پنج کمرل سوده بکار برید چ حردل سویر لورده از سی سی کبیر گوگرد و لعلین
 کرده ساینده ماسکه آینه طلا کند طلا را برای برین الطار که عدرا و قنیل بکار آید ص حور
 آرد و آب برین در سکه پخته طلا را کند و بچسب شست تخم کاه و حرف و حردل
 ما هم کوفه لعلین طلا کردن و در دی شرب ماسکه سوخته مار ریح و ایمن و درت بر شرب
 بهین عمل دارد و کد لک سی حاص لعلین طلا کردن بهین ایر دارد و طلا را دگر توی ار
 اول است ص ریح شست با کت بهر بخر دی کد لعلین حاک کند و دیگر و او کوفه حوت
 شرب و طلا را باید طلا را سرات لعلین ص شیب ما نشا بکرم و نیم تر منوش در سکه بکند و در
 از قنیل و لعلین طلا کند یک کد کوفه حوت طلا باید و اگر این مار حوت حاک باشد بر شرب
 بروب ماسه طلا را بخت سق ص شیط فوه تخم کد حردل لعلین تر ساه و در آب طلا کند
 طلا را بخت سق اسود ص بحس بر و در دم فط کدش هر یک و درم کوفه لعلین لعلین
 شرب طلا را باید طلا را بخت تر بل ار کاش یو حاص ص شیب ما نشا بکرم
 بری تخم حردل کشفال میزول و درم ورق کرب سوخته و متحد و مخلوط ساه مار و حردل
 مار و ص کند بایر و ص حیری شرب طلا را کند طلا را برای تر بل ص حردل سقوی مرا
 شرب سق شیب ما نشا بکرم و کل از سی مساوی بگویند و بیکو شرب و آب کرب طلا را
 ماسه طلا را بخت لعلین ص مار و شرب باقی تخم حردل بگویند و در بهر گاه و شرب حردل

مرد طلا کنند طلا که نشان آله بر طرف نماید حص می نویسد یک حروم و در یک حروم و در
 ماهیم سامیر و شیرین تر کرده طلا کسد بر لوت و آب گرم شود طلا را برای بر صفت و در
 ابرو را بدین عم مجرم حص کند یک آله سار که و جبار را می مساوی الوری شربت کینا
 شاره در آب جیسا بیده رلال آله شود و فعل را سائده پیدین طلا ماسد و اگر در ایام
 استعمال این دو و در یک ترک نماید اولی است طلا بهمت حص معقول اراض
 عم مجرم لوستی است و شنی کند ام آله دو دام باجی یک دام کوفته سخته نگا بدارد و کل دباک
 مع کسای که مثل گلاسه بر کل دباک می باشد دو دام در چاه دام آب معطل کل را شوشا
 هرگاه مقدار باریده ام نماید نگا بدارد تا که آب سرد شود و در آن کل را اردست مالیده
 آب را از بارچه گردانید و دویه مذکوره را داخل آب کرده حل نماید حسب با مثل حساب
 و شنی سید و یک حب در آب سائیده سر صبح سید نماید طلا را بر دی معقول از مخرج
 حکم با و در حکیم عمار الدین شیرازی مانع از رای او را م حاره که در حیرت نایم باشد حص
 صندل مسنج عصاره مایتا گل سید که معروف بود و حبی حصص مودل و عصارا کوبه
 آب سرشته بمادق سارید و در یک حاجت یکی را آب کاسی تازه و آب کسیر باره و
 گلات عمل الثعلب سوده طلا نماید طلا را بر دی سید دیگر حص صندل مسنج کل سید
 عصاره مایتا حصص یکی و شش در سدی صبر سقوطی افاقا را بر یک خردی ایول
 ر عصارا از هر یک هفت حردی کوفته سخته آب عمل الثعلب سرشته اقراض سارید
 و در وقت حاجت با عصاره که مناسب باشد سوده طلا نماید طلا که سامیر را سود
 دارد حص از رروت نوشادر و نگار آب صائول سرشته طلا کسد طلا که در ربع سائر
 نائل لند از اشراج سواد و مار الحس نگار آید حص بار و شب بیالی ماشتم حطل طلا کسد
 طلا بهمت حدام که لند از استحکام علیه و قنای نقد و داحین در ریح و حریف و کسد
 محاجم ملا ترطر ممد و با و ل سر تیف نگار آید حص لاد و در دم و نیم اوقه

مسلم حمانه را دادار فلعل سلیم قطع تلخ حاقه قرصه که در قتل حب لسان اسس صبر سینه را
 ساسوس رزاد و بطویل رزاد مدحج سعد اکلیل الملک قرضل ایرار و عن لسان
 هر یک یک اذیه جلک سیم هر یک می درم سینه را در روعن مارویس حل کند و دیگر در سینه
 و همه بر دهن لسان لنت کرده دال ساسیر و حرکت و بهند بایکسان شود طلا که سر لوار
 است استعمال آن محمد دم حصن بطرون استق و فیون کرب و در گ ابجر بالسویه گفته
 سر لکر سینه طلا کند طلا و دیگر از حرمت حکیم کمال الدین حسین حصن کربت رزو
 قطع تلخ و شیرین بار و محرق سورج بلبله سیاه سوخته اسان هر یک سه توله مرگ در حمت
 صوره توله آرد و سحر آرد و طلا هر یک ده کف آب مرگ گرد گال و سر که هر یک سه توله
 کند و در بر در قدری از آب مرگ حور و سر که داخل حیاحته باشد و در دهن سینه و دهن
 کند هر یک یک یا دو تخم که قطع مرغ حوال تخم در دهن را هم که احته صاف نموده اذیه سینه
 انداره حور و سر که را در میان روعن بای مذکور یک و زنه ترمی رده باشد و شب مالید
 و صبح بکام رفته تسوید و دل را از عرق خشک کرده مسکه گاو را مار عرمان مالید طلا
 کعب حرب مقول از ریاس هم مرحوم حصن سیاه کند یک بیله توتنه بنزانی باجی ار
 هر یک کسور کسل بکشتش توله کوفته سینه در دهن و عکروه بالمش نماید و در افشاش
 انداره ساعت کسلی روعن تلخ مالید و آب گرم تسوید در سینه و در دهن شود بخت
 او با براعت طلا بخت حمت حمت طلب حصن سیاه مقول خشت اذیه مرگ توله
 هزار مراد رسک کندش سهر را گوید و روعن حل تر کند و شب طلا نماید و رو بکام
 به تسوید طلا بخت حمت حمت و یکله حمت است حصن سیاه اقلیمی ای صفر گوگرد
 صابر مرگ حور بر کندش دلی مراد رسک بالسویه کوفته سینه با قدری سر که در دهن طلا
 ندلس بهمان بخوابند و صلیح بکام روعن و در سینه که در اتشال احصر بدن را مالید لیس
 بکرم عمل کند و عفت می آب تسوید و تسوید لیس روعن حل ببالید و بار آب سرد

عسل کبوتر و اسد طلا و بخت حرب و آینه سحر و آله یا حد است حص در واریک
صا کبکله جوی سری حشاک بر هر یک کجور و تیکه توتنه سم حر و کشته شش حر و کوفه عجمه در واریک
بلخ یا سترس آینه مالک و اگر ساعی در آفتاب سیتد اولی است طلا را برای جانش
اگر سحر یا ساه رنگ در عصوی هم رسد و سیدی سیر در آن ماستد و عسل پو بر تو میل و
مسترد و حص صالون عاتق نگلاب ساینده طلا را ماسد از جرات است طلا را
جنت حرب و ربع آثار کجور بعضی رسیده حص سیاه سحر و ادم بلخ بر هر یک اسد و دم
سم حر و دم سحر سحر و دم تا تک هفت هشت طلا ما بد طلا را برای جانش
معدک را بیا من هم حرم حص بازه یکدم گفته یکدم احواس حر و اسالی یکدم روعن گاو
حصار دم در طرف من با چوب نیم بر رور حق نماید در آن بر جانش طلا کسند و آنس نگار
مسائل دارد طلا را دیگر برای جانش حص ستر نیم کادی سحر بر هر یک یکدم بر سحر
حص سحر و طری از هر یک سحر دم سحر نیم کادی را ماسد ری آب بر آنش
صل کسند و احراق کوفه حص و اصل عسل ماسل مریم شود و ری او و روی کا حد آنس کسند
مریم سیاق گذارد ما بخت زور طلا را و بخت حرب و طب و آنس و بر سوا و آنس
از جرات است حص سحر سحر و ربع سحر یکدم و دم سحر را در سحر کسند و در وجود
آرد و حوا الش برادر لیس دیگر او دم نماید و حرکت و بخت تا سحر شود و حص حرب
مالک هر گاه مثل عمار کرد و استعمال نماید طلا را حمر که رطب و قصبه و جینیبه و سوا صحر
ماستد بکار آید حص لوره جدم فلق طاعت لیس بر هر یک سحر دم آب ساینده طلا را نماید
طلا را حر و حص آید و خود آید و طلا آرد و من حطی بر هر یک جوی در کشاکش رطب
مالیه رسد و طلا کسند طلا را دیگر برای جانش حص ربه گاو یکدم لوره اسی
خفد در دم حاصل یا میرد و طلا کسند طلا را برای حر و حص لوره اسی
صالون یک اوقه و روی تراب یکطل در نیم ستره رسد و در میان سحر کسند

بهر کسب پس باز بخود و آب جمد را تسوسد پس روغن موم و طلا را کسد طلا را که در سوسه
 رفیق بکار آید پس عنبره سرگ کسد عنبره سرگ سیاه دانه مادام تلخ مقتدر کوفته با حل حمزه
 آرد طبعه یا آرد کبود و ممر حرموده بکار برید طلا را حمت حمزه و سایر اورام طبعه را سرفا
 کسد پس مسدل سرخ و حل سیاف ماننا سفید و گل از می گویند آب کشته سر طلا
 کسد طلا را به حبب حصار سر ص آبک ریج سرخ به یکده درم صمغ صوری درم و سکر
 به درم صمغ را در روغن حل کسد و او بیه را کوفته بدان کسند و طلا کسد طلا را حمت
 دانه الثعلب که سوی را بر ویاید پس قصوم بر مسا و قنار مالو بهر واحد یک و دیده آب
 سر به باهر اشود پس بیا لایند و بچید آب روغن مال کبیر بد و آتش آب به سر به نادر و خوش
 پس طلا کسد طلا را حمت دانه الثعلب پس صوب ریج را ریج سر یک به درم پوره حردل کسند
 در دهن صاف و بول سر یک بیک درم ریج صوب ریج درم کوفته حمت کسند کسند کسند کسند
 مالک و بهر گاه تمط گردد یک روز در میان فعل آرد و تسیم و درم صمغ آب صمغ کسد
 لعدارال احاده صمغ نماید اگر احتیاج داعی شود طلا را حمت منع نمودن اسات مو حمت
 مسدل از اکمل الصمغ ص آب الحیر سیاه تمام ریج الحیراب ریج ار مر یک قدر مسا
 با هم مخلوط نموده از هر جا که دوسه مرتبه طلا کسد هر که سواران موضع بر یاید و بچسب اگر طلا
 کسد موضع را ریج و سکران و ابول بر گیر موم بر یاید طلا را حمت رو یاید و بچسب
 آب صمغ صمغ ریج سیاه سوخته کدش سیم الای سیاه سوخته نار و عن رمون بکار برید و
 مولف حاوی کسر و الحار متفدین را اعتدال است که حول کدش را نار و عن و سیم
 ریج طلا کسد در بهر احسا موی را سر و ماد حتی در کف دست طلا را دیگر بهن درین ما
 پس پوست درخت الحیر و سرگ اوک در یا سوخته به یکده درم مرفول صمغ درم و مال
 باز کسد و او بر طلا کسد با صمغ صمغ شود لعدارال را او بد و ریج لعدول است
 سوسه موم و صمغ مساوی کوفته محیه آب حبب الثعلب برشته طلا کسد طلا

جهت دارا شعلت سعه رطب چس که دریا کا مدحت لغار سپهر اسوجده لسه که شسته
 طلا کند طلا را دیگر که سپهر النولع و اما الشعلت عجیب الفعل است حق تیج فی سوجده
 سرگس مشکس خاکستر خا ریت دوشاد و روره معرا و ام تلخ سوجده حریق سفید هر یک
 یکم و کوفته همه بر شش ست طلا را کند و در سرگ اسحق چس خار به طلا را حجت و چس اعداد
 و صند و شش حجت نسکس و چس نکا را بد چس اصفی و سر الیخ کوفته با سر که طلا را کند و چس
 اگر اعداد را صند که چس منع عمل آورده مانند اسون اگر در سر که که اخته مانند و اعداد را لیل طلوع
 مصروف لسه که بر حرقه که در آب مرف تر کرده مانند گداشته بر تند و در هر گاه حبس کرد
 اساده کند و ساعده در یکدیر آب و فیر صید است طلا را حجت رو یا بیدل مو
 از محرمات حکیم حنفی اگر آبادی و حد امجد ریس سر و رحم اعداد حاد سالکی اربین طلا را کند
 بود ص براده قیاح بجال بکس برابر و عن سفید و چس سوده سر حاک طلا را نماید سونی کند
 طلا را حجت آس گرم و کوفلی با عصاره شکسته تند آل سود صند بود ص کل است
 فوعل فاما سر که و اسار صندل سفید سه اشار تیاف ما مینا حصص هندی لوتی و چس
 حنظل سفید آب علمی مردار سنگ هر یک چس اشار کوفته نیجه آب شیر و آب کاسی کشید
 و سر که و گلاب امکی اصفا و نموده نکا رید طلا را حجت اورام غنچه ص صندل سر
 فوعل تیاف ما مینا سفید آب علمی گل ایسی هر یک یکم و پوست شروخ ایون
 هر یک نیم خرد و آب هم کرده و شکل ساون ساحته نگا بدار بد وقت حاجت و گلاب
 یا آب کشید و در دمی سر که انگوری سائیده و مالالین حمامه آب مرف سر کرده و شند و
 گرم شود اساده جانم نماید طلا را سر طال که در اول نکا را بد ص حکا که سنگ آسنا
 حکا که سنگ ایس سرگس حکا که سر سب آب کشید و ریاف عصاره کا به سائیده طلا
 کند طلا را که در اول سر طال نکا را بد ص سر سب ماکی از آبهایی مذکور اساده و تیاف
 و صند و سفید آب اصفا کند و در میان مهره صلابه سر سب آساید و اگر حرقه کمالی در

مثل نعلت تر کند و بر آن همه درش خند سلطان را مانع آید طلام که صبح را دیده
 درش کس سر طلام نماید ص گل رومی گل محمود سعد آب سر سبب آیت الساق و صفا
 کا بود اعتبار روحی العالم یا العاک شگوار مهر و علماء سر سبب آید و طلام که طلام را
 و از الثالث من کسرت در دسم سه و سوم و چهارم اسادی روع سر سبب اول سوم
 و سار و اسال نماید پنجم سه و دو و طلام نماید و چند دفع حسین کسب طلام برای سعه
 و طک که در سندی کج سر گوید رسول از یاس هم مردم ص سلا هو به سر سبب هم بود ص
 سوجه آمد پوست اما چشمایش سفید گیل سوجه از هر یک مکتور عقل هم نور در روع
 او و سوره مد فوره راست سر طلام برای سعه یاس بخار آید ص کوبال سس
 سوجه از روت قوطاس محض هر یک و حر و گوگرد و یک حر و سکه که ساینده طلام کسب طلام
 میرد که با گوید که سعه یاس در دو و است ص سفال نور سوجه کج و یک هم حر و رم
 ساند و ماس که ساینده طلام کسب طلام بهمت سعه یاسه با ص صک راج سوجه
 کسب آب سیاه بار و روع و راء و در سگ سر که انگوری و روع گل طلام
 طلام محب حکیم سعد الی گیلانی ص در و در سگ کوبیا پوست اما سرش بار و در و
 روع هر یک سه سفال سر که سبک طلام که سعه استاصل کد ص صال
 روع طلام بر سبب ناکف سر و در پنج سعه موم سفید روع مادام هر یک در ری است
 ساند و طلام کسب پس آب گرم تسوید طلام که سعه و ریشه پاکر سه کور کان باشد راکر
 کد ص سر و مادام سوجه راء و در حرج هر یک کج و حاقبل دم الا حویں هر یک و در
 سعد آب راء و طویل حمت القدره و در سگ پر چهار حر و کور سه که ر کند و در
 تر که طلام نماید طلام که قبل را کتد ص صر سعه طری شایب با مقدار رنج سرج احراز
 کوبه سه در روع گل حل سوده طلام نماید طلام برای قمل و صیای و غارش که در
 صحن درن باشد ص شایب مانیایک حر و روق نصف حر و شایب مثل صحن ادویه

در سر که آنکه فصل مسافر در حمام طلا را نماید و کما است که آتش را در عمل نماید طلا را بر
 و اندر کور حس بر در جوب معرا دلم پنج گله را مع کاند سوجه بار و سوجه مع موس ساه
 حرقی الا فاقبیل احدی مسادی کوفته سجه نگار بر طلا را صغیان گند بمل ص کافو
 میدام اطمینانی فصل قریل مشکلی بر یک متعال تسب بانی محمد رم تو بانی نصری سوجه
 ده درم کوفه سجه در شسته کسد وقت حاجت نگلاب تر کرده در مل طلا کسد و اگر در
 نگلاب رورده طلا کسد بوی فعل کم کسد و خمس اگر تو تنای نصری نگلاب سائیده نالی تر
 یا قدری کافو آب سجه خشک کسد و نگار و در مد بوی فعل دور کند طلا را فعل و بخارش نیم
 مسد است ص مویج ریح ریح را و در طویل بر یک کجور کوفه سجه در روس ریت شسته
 راعضا در حمام طلا کسد و در یک ساعت کروی جاری شود و شود طلا را برای نوامسد
 است ص حردل نیم نرم نیم حرد کدش بر یک سد رم حرق سیاه هست درم حرد
 ده درم کوفه سجه آب کرب شسته طلا کسد طلا را برای نوامسد رم سجه است مشغول در
 فالون ص ایر سا کربت ایر بر یک سد رم بود یک بر هر یک تنس درم حرق سیاه
 هست درم حرد ده درم قردا مویج سر کده درم کوفه سجه لسه کرب شسته طلا کسد طلا
 حمت نوامر نهایت مفع ص سیاه بابتا کسد در رد الحرق کرب الوال مس نور ازی حرق
 سبب در مس اسق ماسور لسه کرب طلا کسد طلا را کلف شسته را نگار آید مقول رم خا
 قراطی ص کل سح آر و عدس درست محکنت بر واحد کجور و مویج دو حرد کوفه سجه
 لسه کرب تراب و قدری آب مودا آب سجه طلا کسد طلا را که در انهار کلف نگار آید و تحلیل انهار
 مواد نماید ص صرم حرد و درق العار حرد لغار حاکتر قصوم حاکتر استخوان اگر استخوان کما
 باشد بر است کد را مع و درق سداب حلی سداب حلی ریح درم لسه کرب کوفه سجه
 دو حده کسد یک حده در سوم در عس ار و عس عار سخته است سداب سداب و در سخته را در سخته
 و ایجا در سخته که ماسه ماسه در رور و ماسه و شیب آب سخته ایجا در سوم در عس سخته ماسه

که در طلا برای دارا تعلقت فلک ص ترس کم ترس کم جزو طمع را دام نافع از
 برای طمع مثل است که در قتل را نیت معتبر محل کسود و ادویه نسیه کسود و طلا نماید طلا
 جهت کف محراب ص شیر لیموی کا عدی برده در دو ریزه ریزه کرده در آن لیمو کسود
 بارگاه لیمو بر عا داسه نایک بهمه بر جای مینویسند و نگارند پس از آن تسبیح آورده ماسج لی کسانند
 طلا کسود صبح آب گرم تسبیح طلا که محل برادور کف وقت حدوت آن ص بر سر
 که کم حروره کماله حواری کثیر از سر یکدورم و چهار دورم چه را که نه آب تر کسود و ساکن
 طلا نماید و در زمانی صین کسود جواه رسد باشد جواه های دیگر طلا امر دیگر ص کسود
 زرد از سر آن رد و حدس معتبر نشانه هر یک حروری آرد و مافلا آرد و بخود آرد و در سر یک
 و کم حروره سه حروره را کوفته و همه تسبیح را با وادگی در آن تسبیح طلا کسود و صبح
 فالی که در آن کم حروره و شسته و عطمی سوس گندم حوساییده مانند بار کرده ماسد شوند
 اما که طبع و شم کندی تفریح ص لظرون آب گرم محل کسود و در ششم مالد را مالی طول از
 یک لظرم اندر غسل برم لیساید و طلا ماسد و سه روز بکشد و یک مالد الییدی حید
 آن که در آن آنگاه که شست طلا نماید و در یک و در و مرقه و ماسه روز محل آرد و بار
 لظرون تسبیح و همس قسم مکرر کسود که در سه ندرار آنگاه ششم کسود طلا امر که سوی ارد
 ز دام رجه مانند بر و یاد بعد از رقیه بکار آید ص مویج لیلیه سیاه آنگاه هر یک حروری
 در دس رست محل کسود مالد بعد از آنکه موضع را طبع کلار و فوج منته باشد طلا
 بی سر و در و در رکتش نگارند و محکم گرداند ص لادون بر قدر که خواستد بگردانند
 آن مکرر پس گاهی بر دس مورد و هم لیساید و گاهی لیساید و هم و در لادون سیاه
 لیساید و در حمام یا در آب طلا بکشد و اگر مزاج آن کس سرد است یا رسان بود
 در لیساید و مالد طلا امر برای حرار ص دقیق بخود و جیلن درم رجاج سفید سوس
 لادون از سر و احد بر بندرم محل عطمی تسبیح گرم کرده محل هر چه کرده شل مریخ مترا بد

[illegible]

طلا را برای دور کردن وقت بلوغ بر می هم رسد و در پیدی هماسه گویند ص برک
 جمیع سوس و سوس سوس هم ساسنده طلا کند طلا را دافع و دفع بر ص ص استخوان
 آب رسیده سادوی باجم ساینه در جای که مکه بر ص طلا کند و حول بچنگی که اید ارامه شمر
 حر استید دور سادو و مار طلا کند بجمان خشک کاهه سطر حر است که درین و تیره آن حرم
 و در شمر و در به جیام بار طلا کند مثل دافع طاسر جوابدند لعداران آید اریل که در جرب
 میگرد و مانند که در اندک و صفت بر یک اصلی ماری آید طلا را صحت بر ص ص پوست
 بچینیج سر کیده سادوی آب لیمو ساینده حول بر موضع بر ص مالد آله بهر ساینده سرح
 جوابدند لعداران بالاس روع ص هم مالد که در اندک و صفت بر یک اصلی ماری آید
 طلا را برای کلف ص استخوان در آب حر پوره سه در بر و روده و خشک کرده کوفته مگر
 فوسب عدس فوسب سح نصیب از بر یک ربع حر دهمه را مار یک کوفته و در آب سینه
 بر روی طلا کند طلا را که رنگ سیاه گرداند ص صحت الحدید که مثل عمار ساینده کثر
 و با عدس سوخته ساسنده آینه بر روی طلا کند لس محام رود و انگوم بر روی اندارد لیا
 بالاس ماسد لون را سیاه کند مثل سیاهی که از گرمی آفتاب متولد و مانند که مثل صحت
 در این امر هیچ چیز نیست طلا را که موی لحد و صاحب بر و اند ص رعد العجم حاکس بر میوم در
 رت کسه حمیر نموده بر موضع ماس نماید و تراب صیرف سوتند و ند بر کنند ابر چرا که که کم کنند
 مانند ال که روی بر ارد کند ص ریزه که مالی یک حر و روج ربع حر و کوفته بختی باویر
 عاری آینه بر روی صفا و کند لس در آلی که در این البخر بختی مانند غسل نماید رنگ بر کند
 سسل رنگ بر صی طلا را حد برای آثار صر و آثار سیاه ص لور مقشر در دم صدف صر
 صر سسدار بر یک و در م باش متشر صفت در م بخود و صید و در م که سه در م ترس
 در م رعد العجم در م اسحوال همایب لوسیده در م بر روت در م کوفته بختی در مار الشعیر و
 شکر حمیر کرده ماسد روح طلا را نماید طلا را که رنگ را صاف کند و آثار صر بر ص

ساج گورن بخدی سوراسد که سبید شود و کدرد و میق و ترس و قیق که رسد و میق با قیلا ادا
 و راتق نوشادر نادام بلخ از هر یک سه جرد که سر اصمغ عربی از هر یک یک جرد و طبع در
 حصه مایه ص و دو قوطر اسالیون سر یک چهار درم رسا و صاں بهر دم سه سو قدر
 بهدرم مسک ده درم تخم قلت یا برده درم احمه سبید بهدرم و پتیار رطل آن رت
 با رطلی آید بهر رطل اعداد حوض حمام سیاتساند طبع که روح کرده و عسیر بول و در کس
 ص ص کالنج تخم صلی بر یکده درم بر یکده شش اصل السوس تخم حرر بر یکده درم
 ادد وسط آب سرد تار نصف رسد و او تپه نوشا طبع برای در دکلایه از محرات بود
 اس ص حله با کجوا تخم کد تخم کس تخم سداب مساوی در آب بجه سوتند طبع
 که پنج کلیه و مثانه را منع مانند ص نادیاں ایسون کم حرلوره تخم حیار ص مار صلیک مساوی
 تخم صاری گل سفته تخم کشتوت شب الغاب لدر رسا سب که رسد و در بوق حار شد که
 طبع منع مایه بر گاه سوم حصه مایه شرب رو روی یا تهرت آوایو بهب شعال اهل
 که کورید طبع که حص بر اید ص اسارول یکدرم سداب سدرم پار پار دو درم لوما
 سرخ بهدرم عسل ده درم کوشا سد و صاف کند و سه رو در مثالی کورید طبع که بهین
 دارد و اعست مردان را که منی ایشان محس شده مانند ص اسیس در سه ترکی تر
 ساب را با نه تخم کس از هر یک و درم احمه محمد و گله ده درم کوشا سد و صاف کند
 در در مثالی کورید و سه رو را سه احت مانند و مار بهین عمل کند تا ادرار تمام شود
 طبع حص بر اید ص لوبای سیج امون فوه از هر یک چهار درم سداب سه درم
 ک کوشا سد با رطلی آید صاف کرده قدری شکر اضافه مانند بهر صلیج اصل درم بهر
 طبع اگر حص بر اید ص لوبای سیج سه درم فراسیون فوه از هر یک چهار درم بود
 در عرطل آب خوشایده با بهیمه آید صاف کرده با بهی صلیج سه درم بهر
 طبع که حص بر اید ص لوبای سیج سه درم فراسیون فوه از هر یک چهار درم بود

کا وراں تخم جو پورہ مادان سو پیکو کے دویم اسیر و قدر و قدرم از مجموع در یک نیم طلال مست کرد
 مصالح کو تانند ہر گاہ پیر طلال مانع صاف کسد و لشکر تیسر کدوہ سو شط و دگر اگر در عامہ کستہ
 کسد حشرات کمر بد ص حوت مار و پوست بچ آن تخم سو بچ سر و دم کورن اطلاف مالور
 و نقل و کبکچ انکروہ درگ عار سیک اندر گر قہ مع و آب تخم حنظل سووہ خشک کرد بکار
 طر و دیگر ص نوویدہ دور مہ در عامہ کستہ بد حشرات ار عامہ کمر بد طر و دیگر ص سووہ
 گوگرد خراج کورن مار و مہ راجع کردہ استعمال نماید موجب طر و حشرات کرد و طر و دیگر
 ص سووہ سائکہ خراج کورن سووہ پیر یک یک اوقیہ پوست حایہ حشرات اسید صاب کبکچ
 اوقیہ یا سر و دلو و اسد طر و دیگر ص رگ سووہ پیر راجع پوست ص قلع سرب یک یک
 یو ویدہ پختی و کوچی ہر کیدہ و درم موی رسید و مہ اجیار و درم یا یک یک یا پیر و دوش
 چوب زر و دلو و اسد و ایچہ سر مں ریدہ ساید کستہ و سکن رائیح خشک و آب لوسا
 ساتد و در کاسف سوویدہ و حکمت در رحت جواب ریدہ طر و ماراں ص اطلان
 معر خراج کورن گوگرد سووی آدمی سکچ رفت معل روار سرب قدر ساس کدوہ
 حرف العین المہملہ عطوس حارث است از سووہ کدوہ راد و دل عطسہ استعمال
 شود عطوس مہی مانع از برای صداع ملعی ص حد مد ستر و مہن کو مہ مجنہ آب
 چقد رات فریحوس سترہ در مہی کسد عطوس مانع از برای صداع کہ اہر اعلاطانہ
 حلیطہ المنہ و سووہ او پیر مں رسد ص قلع کدش حد مد ستر کدوہ کو مہ مجنہ در مہی و سد
 تا عطسہ آور و مار و حروف کسان مار کی استہ انم سووہ ماکر عطسہ آید عطوس کہ فالج و سکسہ و
 لقوہ و جمیع امراض مار و دما سی را سووہ و بد و تقیہ مانع کسد و احراج مشیرہ حرکت سطا
 لشکر طیکہ حوں عطسہ آید و مں و مہی سد کسد تا بکمی قوت ماطن ستر و سووہ ص کدش
 سووہ و مہن قلع لعل حد مد ستر شک او و در جرج جب لسان عاقر قرحا لورہ ایسی حملہ
 کو مہ مجنہ در مہی انداختہ اند مہی و سد عطوس کہ جمیع علل مار و دما سی را سووہ و سد

از مرکب سیریات سفید رس من سور منعی هست اما تسلی معنی است سر سبز ساوین
 لوس یک یک گیس کتاب روی سی شیشه جرات است و دلوله مسک سج توله در میان بیم
 ستورق که جواد یک فته یاد و آتش و معنی محوس لوس یک یک گیس که است که
 آن هم خوب نبود حکیم سج الریاں اس عرق را بر این لوب اعتماد اوله مار کرد و لود و
 حریب بر آمد لود و بی کرد که از حله نمر و تخم بر سر و اس عرق مصلد از و لای
 هم محوم حکیم کاظم علی بنیت بر عرق احوال میگرد و در حشره راحم سر آمد اس در لیک
 که در دوس نشان لی حمار و برای اقسام بالیول فواید تیمار در دوس لوس و
 معال شمشه دیاک کرده ده آمار قه سیاه و کس سا همانی آب حما مشک در
 انداخته در رس و من کسد کرده آن سدر گیس اسب قدری که است به
 جوی لایس رسیدی اما عرق کسد یک سه و ساسه در بوداده معنی تا تسیر اس
 حس از هر یک بکتوله بر آود مصلد و دلوله گل سج سج توله قریل هم لول شانه در
 یکسایز و در و لیک سیت آمار عرق و آتش کرده لوب آن احرار و لیک گرفته درین
 یک شمار و تحیاتند و ریگر سه آتش و آوده آمار عرق بکتسد و اگر ساس
 یا کلاب در سکه اندازد ستر حرام بر آمد لود از چند و در استمال به
 حکیم جمع اگر لادوی بهین قدمی را اند که شش جیل و را رکتیدل در حستان
 قلع بالیول و لای و لغات با بر آود گلات سات میداد و این طرات لیکر مایه
 و خوب حمار لود در هم نماید که سات حل شود لود از آن نرس بر آود کاسه صوم
 ر بهر ناکه در آود لیس سات محلول را داخل نماید و فاشق رسد تا خاموش
 سدل سو سسد و ساسله سج گشری سدا محو بر عرق از تلیب را قوس
 و باج ص کل کنگی بکود گل سولی کل گاوران بهر یک و توله گل سلو کسه
 بیم ما و سب در آب تر نماید و ده آمار عرق کسد و برای محو و الراج کا و

فاسر یک نقد مناسب سر آمدن اسحق همراه مرض کافور را طایفه اسهال کسید
 ری ساکور احراق مساحری است برای توجیع رخی و علاج یخود و استرخاد و دستار و
 انجاع من و تسخیر سردی های جاوده سادیتا و تحلیل مواد ماسه رحم و دهان و ویم
 و آردن استوار و مع صداح طبعی و او جاع ماسهل طبعی و صفت من ساکور و
 یسار سر و اگر راسد سه چهارمین سر را بخواد - هر ابره یک بمقتضای
 سی و نسل المعاد الطبیعتا سر کید و سفال همه را در حدیث ترش آب یک سار و یک
 انجوع کسد و هر صبح و شام مع سفال آید او تسخیر حق عاود الی مسهل ارماس منجم
 در لو اول و نسل قاعله کسار آینه مسهل گل و پاود در سر یک نیم پاود در صبی یک پاود و دست
 آدور را در دوه صد چهار برابر آدویه را در دوه صد امدار در حول لاس رسد و عرق کسد و
 کاسر در حق و دیگر مسهل رصاص ساکور برای صفای و تقویت معده بسیار مفید بود
 انجوع سبج ما و انار گل گاوران و دوه دانه قرص ما و انار گاوران گیلانی ما و انار شک
 اسهال بریم سر صده دانه دانه صمدل سید سمدل یا صمد و دو گلاس یکسره او الا آن نقد
 انجوع در سور متعارف حق که عرق حشر از مجموع در لوس دل و دماغ اعصاب و شیه
 صمدل جهت دفع حشی و عاود قوت مسهل الا تراست حیاچه طبعی لسا در کثرت استفراغ
 طبع و بعضی احوال را در اوطاف حریان و لسا سیر کمال ساد رسد و لودید و نجر آتیا پید
 انجوع سمال آید و فوائد محمد و سوسه اس عرق متشابه سواد صین متشک کنتقال
 انجوع مسهل رودی سیر کید و متقال در ساد عود حق که سید مسهل الطبیعتا من سناط
 سری ساج چسبی دار صبی در سمال و نسل لورید انجوع طایفه سید قاعله کسار
 قاعله صغار غلف هندی لوست اترج اترج من صمدل سید مرگ در کمان ماره سعا کوه
 در کسر حشک گل گاوران انجوع در وچ صغری لوست بیرون لسته هر یک در متقال
 اسب و لاشی تاره نیم سیر مالکی ری رت ماز ترش یک سیر عرق گاوران عرق سید

عرق مادر بمویه بر یک دوم سر گلاب قسم اول چ سیر و دوا بود که می هم کوفه سر را مرق کما کرد
 شب هنگام بر او و صبح آب است آب اندک و اصل کرده در یک اندامه سر و مشک نیم
 سه عرق کسد قدر حوراک از هر یک ^{پای} سه جان و ده حوری اما در همان و طبع است احسن
 و حالت مرخص بعضی لسفات چنانچه جهت لغویت معد آب در کسیر و جهت لغویت آل
 بهار با سرچ سعال و جهت حص کرون طبع گل سی ماسی داخل کسد عرق اسود و مار و
 گرم مراغان است فرج تمام آورد و لسا ط آورد و اصحاب مرا و دانه و لسا و سودا و می محرق را
 نافع است حص فندقیه و میت و چهار سیر و یوسب معلال سه سیر و در جم کرده آب
 داخل نماید آن مقدار که ملت هم عالی نماید چسبم را در سر گس است و کسد و گدا و در آخر
 حور و در خوش فرو سسد و در سلس ارا را عرق کسد و آن عرق در طری کرده و صدل سولیا
 مست معال گل سلو و جبل متعال گل گاو را با یکصد و میت متعال محم کاسی و یکصد و محم حور
 متعتر محم چهار سیر کوفه از هر یک و صد و اصل متعال محم کسد و یکصد و دو صد متعال و یک
 بلبله کانی کسد و سار از هر یک متعال یوست لسله آله می از هر یک یکصد متعال محم کسد
 یکصد و میت متعال گل سرچ چهار سیر کسیر خشک میت متعال سبه را در عرق مذکور
 نکت سار و در محس اسد و عرق کسد و در وقت عرق کشیدن دو متعال عشره شنبه سبه و با
 سبه مدد عرق که را با لیل اطباء سبه است لسا ط آورد و سرچ و مقوی و محس لول است
 حص از ردک گس تند ساد هم مس گل و با و در سر و در حصی هم سیر کاس حصی هم سیر و در
 پاک کرده استخوان آرد و در کرده مرم کوسد و باقی او و یکصد و باقی آب در هم نماید و اما که
 هم کسد و محمل باشد و در زیر روده حاک است و یکصد و در کسد لیل را را و روده سیالاید
 و در ریشنه بگاید از هر یک کسد شود بهتر است سرت بیم یا از پاک یا از عرق حرر و فرج و
 لسا ط آورد و مقوی ماه است حص بگیرد حرر رسیده استخوان آن را در کرده در مس سیر و در
 در آب بخور ساد و محمل شود پس در هم مالد آرد و تخم سیر و قدر سیاه و اصل موده که

نیم پوست و حب میلان و یکصد مثقال پوست پنبه کالی هبه را در نیم کوزه در سر کین آب
 و من کسید و نگذارد بار رسد پس در آن صندل مسد عود گل سرخ و ارجی گل گاو زبان پوست
 اینج از هر یک سب پنج مثقال داخل کرده عرق کشد و مرهم دوم در آن عرق سح کوفتی ساز
 هندی حوسنی از هر یک سی و هفت مثقال رکنسل کسید از هر یک نود و ده مثقال اعلک و ده
 سون کسید و در این مرهم و دو مثقال بجم و عسرا شنب و مسک خالص و در عرق از هر یک یک
 مثقال مردمان مسد عرق جری ساده از الیف را قلم صحرر رسیده و اسحوان و در کوف
 دوسب حرا شنبه یک آتار گاو زبان گیلانی بهشت روم گل گاو زبان مسد روم مسد و تودر
 انگول هر یک سه مثقال صندل مسد عرق متعارف عرق کشد و وقت بهشت
 عدد مناسب گلاب مدتشک ددی سات کم و بهشتک اصناف نموده و سوزد و سر اگر یک کوبد
 و آب صافی آن گرفته با گلاب و مدتشک و کم و بهشتک و تشریت اماره سوزد در لرح و لغوت
 دل و ماه لغات مایع است عرق مان جهت در و معده و دفع درد سک و فو لرح ریحی و غیره
 اگر باد ماسد محرب است مقبول از ریاض عم مرموم ص گل سرخ گاو زبان بود و سر مرگ ممول
 از هر یک ما و آتار ماسحوا و سقر و ارجی و لعل خولجان رکنسل الاچی جور و از هر یک هم ما و گلاب
 چهار تیشه مدتشک و شنبه آب ماران و دو شنبه شنبه ادویه را تر کرده صبح عرق بهشت بهشت
 آمار باشد یک صد عرق مان از الیف را هم بهشت اعات بهیم و سر جی رنگت خضاره و لغوت
 ص مان یکصد و هشت درم و ارجی سی قسم اول سی درم هم سید بهشت درم دانه پهل جور
 نودری نگولون هر یک دوازده درم آب ماران میست آتار و آتار عرق کشد عرق
 جهت لغوت معده و ریح و جیر محرب است ص و ارجی چهار درم قمر لعل با حوا ایلون
 امان از هر یک دو درم گل مالویه تخم کرفس از هر یک یک درم شنبه یار ماسه ر عرقان تر
 در چهار آمار آب ادویه را تر ماسد و صبح و آتار عرق کشد عرق اسرارلس تنوی حکم معده
 و مایع صغرا و استواء طعام آور و ص از هر یک معنی سه مس سرریکیت مایه در آب کمی

و نقد از بهت و اشتغال قریب کوسید و داخل نماید و قدری سرکه انگوری که ریاده در
 رشتک سات داخل کند و پس عرق کشد و اگر ری حاک بجو در اصل نماید و جزا
 سه عرق گوگرد که اصل صحت از العرس نماید بتوی معده و برای حریص معده در ساق
 حرارت و سوزش و سوج اعصاب و تشدید السود و جمع و انقباض و برای و حمت سردی و سردی
 مانع و در کسمل و طایف نایت قوی لا راست ص سبیل سبیل اسس طایف باس صوب
 که حرارتان محاذی لث و مانند حکوس سبب نماید و در زیر حیرات و ان طری نگذارند
 نظر او ریاده از قطر دهن سبیل است تا سق که از لث سبیل که در ان طرف سبیل طرف دیگر که اجنبی از طایف
 و سبیل یک یک محو نماید و مارک طایف آن حق تحک و جزا عدل پی پی که گوگرد و فاسک گوگرد سبب
 که لرزد و ریاده و گوگرد و سبیل سبیل محو گرد و ریاده که شعله سبیل سبیل رسد و پس
 گوگرد و در حراج و ان کند که مسطبی نگردد و در محافظت تمام نماید و سود که از خارج هوا
 داخل سبیل شود و قدیل را اصلاح حرکت نماید و ادایم یا پیچیده از عدل
 و طرف حک او حری نماید که انت که یار او عرق جمع که ملاقات نماید مثل سنگ
 حساب و سیر و سرگا قدیل شیشه هم رسد کالنه پی را بر سر سبیل معویان نمود و اگر قدیل
 سحامت، آتیه سات و تاب متعاید و سبیل او را سبیل حکمت نماید که بت و حوس سبیل
 مجموع مخلوط و در درگاه که در ادب است سیاسی او شود و عرق مذکور در روح کوئی سواض سبیل
 حرق که حکمت و در ربع او را مخلوط سازد و باید کرد و اندک را استخیم نمود تا قس خاکستر از سبیل
 طایف نماید و اس از سبیل صاحب سحر است عرق کل سبیل معوی و پی شیشه ای
 ص کل سبیل در سبیل حک کرده در ان کل سبیل و سبیل کل سبیل و سبیل کل سبیل
 حیدیه باجم مخلوط و در سبیل گلاب بجا سبیل حرق که معوی ماه اسب و آتیه آورد و ص سبیل
 سم لوله عسرت سبیل حفران و از پی فاعل در ان فالتکه که در روح عسرتی از سبیل و در
 سبیل طایف قریب از هر یک چهار توله همس مریخی حو لمان سبیل سبیل او را بجا و

گیمانی مسائل ماوراء بحور خارجک حصیه انقلاب هر یک دو اردو لوله و بر مسطحی یک سیر
رودن یعنی چهار سیر با هم در دست گوشت گوشت در ده سر سیمه حکم کرده در آب
جیاسیده لعلار ساختنی حکایت عرق حرارتی ماه است و لسانا آورده صفت شکر
مارده اسار گد را که کرده سی استار حوت سارده در جی که در گل گرفته باشد که در آب است
گد را بدلس سید و از جی کل سرج گد را در ماه سراج هندی که از جی پوست اتر کر
مسل سح کوئی از هر یک ده لوله پوست بلبله کالی یک استار جی که در اصل که دیگر در
گد را در و در و دیگر عرق گد را سح کوئی از جی سید سراج هندی حوت جی
هم سراج و سید عاقل از هر یک مارده لوله رکسل گد را از هر یک بهت لوله شکوه در ده
سیر مارده عرق اول که در دست جی سارده و در دیگر عرق که در دست عرق که در
عصر در حال از سس لوله مشک حالف سیدانه در و با ن سراج عرق که در دست
صفت ماه را سادات سیدانه و قنوت حواس گد را قنوت قلب و خمس لول ماهیه
را قنوت و در و طعام را به هم که در دست سیمه که در دست سیمه که در دست سیمه
از هر یک و او قنوت سراج هندی و در سراج لوله از سادات سیمه که در دست
از هر یک سراج از هر یک سراج و سید سراج هندی است از هر یک سراج و سید
سراج و در دست مشک حالف سیدانه که در دست سیمه که در دست سیمه
سراج مسائل سیدانه سراج هندی سراج و در سراج سیدانه و او قنوت سیمه
بدن شمش سراجی چون سراج و سید سراج هندی که در دست سیمه که در دست سیمه
جی که در دست سراج و سید سراج هندی که در دست سیمه که در دست سیمه
و سراج سراج را در سراج که در دست سیمه که در دست سیمه که در دست سیمه
که در دست سراج آب را در سراج که در دست سیمه که در دست سیمه که در دست سیمه
و سراج عرق جی سیمه که در دست سیمه که در دست سیمه که در دست سیمه

ریزد در رود و در چرخ آب صاف طنجع حاسد ناسه من آب حاد من گمیدر سسل الطیث رود ساد
 فوج برکی عود و سدی گاد و رمان گیلانی و محسک ناقیه لسان العباد و رسته سابع بینه
 مار حسک از هر یک پنج متعال با دمان با حواه و از چینی قرق لعل حور و الواسا حسم گدیز سمر
 سرچ همس سقد سائل از هر یک ده متعال مصطفی دودرم تنک مالص بیم متعال
 عمر استیک متعال سابع سقد مویشی از هر یک صد متعال ایجا احرا کوفی راست
 تم کوته مجموع و ایک تنب در میان مطبوع خوب حسی یکس سادس بر سبور گلا سنی
 کند و در عزال مصطفی و عمر و تنک را در بار و بسیار بار کی استه در میان طرفی که عرف
 دران می یکد پیدا در داس عرف به صلاح دو باله بگرم سوتند و سه چهار قدم راه برون
 ناکه حار و عری برادر و سه سود و ساد است که بیگام بوتند اس حرفی نامرئی
 بر سر ساد لعل اندک پس سید عرق بخت قوب ماد و لغوت دل و دماغ و
 محسین ن محسنت ص کتمش تاره ماره آثار و سیاه کس آب در روک چهار س
 انکه بیم سر و جسم اندر بر هر گاه کس برسد یک آتش بخت و بیم آثار و از چینی بکشت سدر
 سر کرده تنبیر گاو و بیم آثار حاسد و آثار ادا حه میت و دوا و آثار و آتش بخت در اندال
 سم آثار سابع یا و ادا حه ستم سار و رنگا پد ارتد لدر سه رور صاف کرده در سینه
 لود و دمه حورده ماتند این ستم معمول عم مرحوم لود در تحریر رانم بر آند حکم انگوری وار و
 در کسرت لعل عرق صفوی ماد و سقد برادر و اب محال و له نهاد و بسیار لعل کرده و
 ص جمال که کس پنج آثار و سیاه کس گلاب یک ستم تخم حور و مار و بحوره گاد و رمان
 گل گاد و رمان از هر یک بخوبی تخم سلیم و چ ترکی السیاح فتنی حد و از خطائی از هر یک سدر
 او حرمی همس سجد و سید متفائل مسری تیطر حبه دی از سب سابع هیدی در ساد و
 عقرنی ایسول از هر یک چهار لوله لعل مصری و از چینی ایسول جام جولیمان دانه سسل طالع
 گل سرچ از هر یک محتول عمر استیک و دود لوله لعل متعارف عرق کشند عرق و

اگر کوی آن عرق بهست تهوت را راده کید و طعام مفهم نماید و عمار می آرد و خوش نمید
 و عوی طلب است حص قدسیاه کیمس جالگری لوسب یکیکر بهت سیر جالگری در
 کیدول برسد بهانه داده عرق کسدیک نشسته سیر تاسی سرورین ادویه بیکود
 شمار در یکسایه قرضل به بانه عمل اول موده عود مدهی صمدیل صمدیل بهر واحد یکا
 مشک یک نشسته کافوریاں کلالی با و آثار دار صبی صمدام مشک اور مارچیه بسته در کوره
 کسد و عرق دو آن نشسته کسد و اگر خواهد شد بهت سیر و اگر ملائم خواهد یارده بشکشد
 و سه با و نبات انداخته نگا بدار مکده حدت دور شود و عرق دو آن نشسته که هر گر عمار پار و طبع
 بیار شد حص قدسیاه دوس شاهجانی لوسب یکیکر شش سیر دار صبی کسد ام سسل طلب
 صمدام شش دوس صمدیل صمدیه دوس فالد کارد و ارده ورم پنج شسته ولای شش ام
 عمل اول هر یک یکد ام شسته بهت دوس صمدی یکیکر قدسیاه حخته بهام دوس سه جیار
 اگر می آب حاصل بقدر حاجت اول یک نشسته کسد و بعد از آن ادویه مرکده و بسته
 عرق کیمیا نایه حواس این عرق را حصار مروی است و در لوت ماد و امساک
 الیادار و دیر صمدیه را تقویت حوالی مار آر حص قدسیاه دوس مویر ساه کیمس
 سطلان شمس بلایه بلایه آله غسل الطیب سه ار هر یک یا و سرخ سرخ ح لکاب
 آکسر ح لمان ررب موه سگره الایچی حور و دکلاں قالمکله بهت سیر سیر ار هر یکد ام شمس
 کل و با ده حص کسد ار هر یک یکم سیر اندر حور و موده صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل
 صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل صمدیل
 ساد و دسر است برگ دوسیر با و یا و سیر اس همه را چکوب نموده همراه صمد و مویر
 کشش در جم اندازد نصف جم تیر کا و نصف جم آب راں در صمد موده رور ارده سیر صمد
 ساه بهانه دیر و حوالا پس برسد عرق یک نشسته ملائم کشد بهر حد ملائم تر بهتر مدها اب
 ادویه که نوشته خواهد شد چکوب نموده سه رور در آن یک نشسته بهت سیر صمد و دوس طرف

مستوی و مدامدی که شود و در این است که کرم او کس ح صدام در حوضه التماس خود
لاول و لعل و ایتی تخم که در کرم سلم کرم مار ملای که تخم کچ که صم سرج و سمد و وری سرج
و در و مفاصل سیری کس که حسی که مشه در سب است سسل الطیب با کسیر سرج کچ که
موجر س با کما به لعت بر بر س لوست ح سسل صحت اگیه سمد رسو کس سرج او شک ندارد
کا و رماں با و ر کوبه که در و ر س حدری لعل و در کسک ابریک دلوله الاچی حور و لاس
و در لواج لکاب و ر ساد و صلی سا و سمد صمدل سفید و صلی ابریک چهار لول که کس
با و سمد و صلی با و سمد و صلی سیم با و کس کاسی و گل و دما و سیم با و سمد و صلی سیم
و رماں دلوله صلی سمد و رماں سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
و لول و رماں حدری شک سمد و لول حدری سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
که رعد لقا و ر است طبیعت لعل و لعل طعام کس که در حدری صلی و متوی که لکاب حدر
است صلی کل گوریل سیم با و لاس و لعل لعل سیری و ایتی ابریک یکد که سیم سیم
سب سیم و آب ماراں دلوله و ابریک کوب سمد و در شیشه کرده سمد چهار و ر و ایت
که ماراں که حدر حدر و لعل کس که سمد ابریک حدری ابریک سیم حدر و سمد و سمد و سمد
کا و ر سب سیم با و حدر و و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
کل گا و رماں صمدل سمد و سرج کس کاسی تخم حدری کس که سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
حدر و شیشه سیم سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
هریک سمد و کس که سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
ماراں سب سیم با و حدر و هر یک سیم با و لکاب و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
هریک و سیم با و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد
سودا می سمد و و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد و سمد

و اما عرق شاپتر یک آثار سبب عدم باو طریق متعارف عرق کسد عرق سیر مرکب
 سهیل اکمل المذنب استوف المقتضی الذی احد مرحوم حجت حمی دق و سوداوی مانع بود
 و بطبی نسبت حرارت و مرطبت است ص کدوی سیر مرگ کاسی مرگ کاسوار هر که تمام
 لکریل بر گل سلو در هر یک هم باو گل سرخ دولوله کسیر حشک یار لوله صدل سفید کسج
 دولوله تخم کاسی کنوله حشک تلک کادور مان تخم حارین معتر تخم کدو تخم کاهو هر یک و لوله کل
 کادور مان ربه مروه حطانی طمانیر سفید هر یک مکتوله حرو سه دولوله گل کسول سج لوله گلاب و اما
 سد شک مکت ما عرق سد ساده چهار آثار عرق شاپتر یک آثار عرق حشک تلک یک آثار
 سروده آثار آب اما ان لندر حاجت طریق متعارف عرق کسد و اگر اردو خواهد جمسال کادور
 اصاده ماسد و در لونی که عرق مکت کس ماسد و در وقت عرق کس کادوری با سیده خواهد تدب عرق
 کادور اکیم عبد الهادی مانع ار رای سور المرح حار و حمی دق محرقه ماده ص گل سلو و یک
 سیر مرگ کاهو کتب سد کاسی تارده حو متشر ار هر یک نیم ص صدل سفیدی حشک کدو
 لاله تارده ار هر یک مکت و قه گل سرخ دوس تخم حرو متشر هر یک نیم ص طمانیر سفید کثیرا
 ار هر یک دوس حشک عرق سد شک عرق سلو و عرق سد ار هر یک کس گلاب دوس و
 معر عرق کسد و در وقت عرق کشید صیت مسال کادور و مسوری اول سود و در طمانی
 لونی در ان مسکد یا تدب و ان مکت عرق مکت تلک را تخم ص گل سلو و نیم باو گل
 تار مان گل سرخ معتر تخم کدو تخم کادور مرگ دولوله گل ماسد و تخم کاسی لوله صدل حشک و هر یک
 تخم حارین دولوله طمانیر سفید دولوله کسیر نیم ماسد و مرگ کاهو سرحار و ام کدوی سرحار و ام کل کسول
 و لوله کسیر حشک و لوله یار کید حار تیرین و عد و سیرین و عد و سرحل کعد و ماسانی یک عد و
 و عرق سد عرق حشک تلک عرق سلو در هر یک چهار آثار سد شک آثار اما ان
 لندر حاجت شب مکت سد و عرق طریق متعارف عرق کسد عرق سیر مرکب راس و در وقت
 راند کور و دیوست ار موضع حلت و در کد و دیوست ماسد و مرگ مکت مکت می روید ص آخر

دوار خروار در دمیست و چاه خروار و توره تنج و حار و قطره کسید و موضع مرص را لکین گاو
 خشک مالیدن تراب طلا کسید حرق و حب حکیم علی مرص را سوخته حراحت کرد و با مصالح
 می آرد و ص سحر تو ساشور در راج سیاه قطره کسید که تراب ماریاد و یکد و بار موضع مرص را
 حرق و جهت مرص و حب است اگر سه چهار ماه استعمال شود و نامرند و عالی شفا و تمام حاصل
 حاصل در دوار عالم پوست درخت نیم هند ساه سر و آمد کین همه را رجم اندازد و در سر کین آب
 و ص کسید و دویقه را در ده حرق کسید و هم پا و صبح و هم پا و تمام بخورد و در رشی و لسیا و کاد
 پیچیده و عدا که نمک خورد و عصاره آنکه سهول هم در هم و این خاکسار به مقدار ار جسته است
 در دوار و در دل و سورتش در ص آب رجم لسیا و ص باقه و در اندازد و در استعمال نماید
 و ما و او برید و پیچیده یافت ص کسید و اندازد و در پا و سکی یا حوی کسید و در پیچیده کاد
 پیچید و در طری ناس هم که متل شعله جمع باشد بگذارند و در پیچیده هم حرکت در سده و انعام
 غلطه آید و در آن در طری صی یا حید نگاه دارد و عدا و راحت قدری در آن استعمال نماید
 حقیقه سحاب و سوراخها و حرس به است از برای اسماک می ص کسید و لسیا و کسید
 و در آن لویه خمار و دمتدار سه درم و هم سحاب در فنی اندازد و دویقه مذکور را در لویه آبی
 سید و در سر لویه تاش چراح کسید و مالای آن سپید و مالود سیاه که آرا عربی لیس حور مال
 اسود و گوید بکاسه آن را آن که سید شود و چون سید کرد و بگذازد و در وقت حمام و دوا
 اندازد و ادام که در دهن باشد بگوید از آن شود و حقه سحاب بطور دیگر بقول از حرس
 ص چون عیون صیقه بهد بگوید و سه درم سحاب و در آن اندازد و سوزا ح موم سید و کاد
 مگر کسید و آن سید را در صیقه سید و دیگر بگذازد و در پیچیده عیون کسید و سید عیون
 سید و اند و چون عیون حکاں سرون آورد و صیقه که در آن سحاب انداخته بستاند و بیان
 آن سیاه کسید و سید و سید و سید که اگر کسید و در دهن بگذازد و ادام که در دهن باشد از آن سید
 محرب است حید سحاب بطوری که صاحب شفا و دیگر در دوا در سق و ح شفا و قدر

انواع است صفت غشائیه و درم مشک یک درم گلاب و آب سیب سمق نموده بکار
 نمایند دیگر در احوال قوی است از سابق غشائیه صبر عسل و سرکه یک یک بیدرم مشک
 سرکه یک یک بیدرم را و کوه سرکه یک یک بیدرم را و کوه سرکه یک یک بیدرم را و کوه
 استعمال هر دو متوسط بپاشند است یک آنکه در نفس فاعل امراض است و دوم آنکه در
 ارض صفت انواع سود سوخته که در نفس را از اثر ابرجری ردی که بر دل نظوف به یکدیگر
 باشد متلاطم که در نفس حساس کند که جری نظوف ریوی آید از دفعه ران کند و هرگاه در
 طفل باشد با صفت که در اعوت بر دفع سود نفس استعمال هر دو و اینست چهارم آنکه در
 عروق را که استاده اند به استاده که در عروق ریوی باشد که در حال راس است و تمام از ریوی باشد
 ماده که در در سراسر ارا حوف پلاک شود پس است روت و حدت آن غرضه که استعمل
 در علاج و نشود و پس در مان که در طوبیت باشد بقول از سانس هم مردم صفت در دل
 در اطفال یکسبیل شوهر سواج سوخته بود هندی از هر یک سه ماسه و حق ترکی عاقره قاضی کل
 اسطوخودوس عود صلیب و امکنه شترانه و لعل ده عدد و کوب نموده چهار برابر حساب
 در یک نیم سبیل آب بپاشند هرگاه بیم به مایه صاف نموده غسل بسد و در نوک کوشا و در نوک
 مشک هندی در آن حل کرده عروقه نماید عروقه صفت آتومس باح مسوال ریاض هم مردم صفت
 سوخته و مافوق و در لعل و در لعل عود نام عود صلیب رسا و سواج هندی یکسبیل بگلخانه
 ماضا و اندکی سرکه که حاصل عروقه نماید عروقه فالج و نشود و صبح را مانع شود و در دماغ را از احوال
 حلیط پاک کند صفت آتومس باح مسوال ریاض هم مردم صفت آتومس باح مسوال ریاض هم مردم
 که کرده صفت عروقه عروقه نماید عروقه صفت آتومس باح مسوال ریاض هم مردم صفت آتومس باح
 سدس متفکر گسار آنکه لعل و در ورق حمالوست پلیله زرد و آب حوشا مده و
 نموده رب حوشا مده عروقه نماید عروقه صفت آتومس باح مسوال ریاض هم مردم صفت آتومس باح
 صفت کبیر مشک دوست حشاش مالو و صفت آتومس باح مسوال ریاض هم مردم صفت آتومس باح

با صاف نموده معرقاوس بالیده صاف نموده محسن بنی پاشویه سرحد نمایا و محسن اگر
 اندامی معرقاوس را در آب کشته سرور در راه و در شیر کاه که خوشامد سر شیر اری و
 با سد مل نموده سرحد نماید بسیار مانع می آید سرحد برای رم که سلامت رسد حاصل
 سال حله در آبی که فلوس حیات سرحد خوشامد باشد خوشامد و صاف بود اما اگر
 غیر چند اصناف نموده سرحد نماید غرغره برای درم خلق و فی کمال سلامت باشد
 در گمان علمه ابر هر یک محرم احرار و دسک حساب سستان می دانه مردن کرده ابر
 هر یک مست درم بود در سر خوش سقر ابر هر یک درم در در و رطل آب خوشامد و فی که
 که رطل عا با مغرقاوس در درم بالیده صاف نموده و در درم رب امار شیرین و اصل نموده
 سرحد نماید سرحد مسخر درم دسوی خلق و فتنه جمع شود دسک اوار سرحدی الفسرت رب
 کسک سماح خول طرف مده و دسک لعل مستحق شود و حسن لورق خلقت رری الحظ
 در سراره مکراره با دراد با نماره و سرحد نماید غرغره دیگر مسخر درم خلق و فتنی که جمع
 سد درم صحن سیر احرار و دسک ابر هر یک درم غیر غنیمت استعمال در آب گرم بالیده حیات
 در سراره ملکیده اصناف نموده سرحد نماید غرغره که در منی حیات مسعمل است و فیکه
 درم صلب باشد اس سرحد بلین واضح نموده انشامی نمایا صرگ مارنگ بجا ابر
 اصل السوس مرصوص بیج حظمی محسن مرصوص حلت لعل گل سفته مرگ کرک
 صاری اکمل الملك مرصوص شیر مار خوشامد و صاف نموده فلوس حیات نماید
 در صاف نموده محسن معاده کرده در حدان استاسه انداخته سرحد نماید غرغره مسخر درم
 خلق صر شیر ماره شیر ماره شیر ماره آب لعل حساب جمیع محسن مرصوص نماید اگر
 النمار لودا و در دسک سفید یا حشر کلب اصناف نماید غرغره که بعد النمار درم شقیه صر
 مده لودیه حلت نماید صاف نموده سرحد و کلا اصناف نموده سرحد نماید غرغره
 در آب گرم نموده در سر شقیه مسکد حشر کاه حسل با و آمیخته با سد غرغره که در آخ

حاق شمی سودمند و دهن فصل که در هر برگ سوس برگ درخت حیار هر یک در دو دم و در هر برگ
 سی درم در یک نیم آن سیر بدانه میراند سالاسد و صاف کرده مال عرعره کسد عرعره که
 بعد از آن تبدیل نم کار آید ص کراچ ح منکاسر یک حروایر سایم حرو در آب یک عرعره
 نماید عرعره برای حاق ماز سفول اریاض عم مردم ص شیر رسد اوقیه میر ترش سودم
 تخم مروج درم و شیر بالیده عرعره نماید عرعره دیگر ص آب حست لعلک کاهواک سی
 آب کشیر سر آب قلله الحناء در یک یک اوقیه رب قوت ترش اوقیه عرعره نماید عرعره
 برای حاق طبعی ص حله و درم حب الزناد و درم داب حو شایده عرعره نماید عرعره اریاض
 راقم هرگاه قریب طاهره محرمی است درین اشک مالست بر دل سواد خارج حاده کساده سودا
 آرد ص پوست حیاتش کشته گلزار بلبله سیاه حب الاس برگ سور و در دگل باج حروس
 برگ ماز سر یک تن بسته کراچ ماز سر یک حماشته حدس متفر کتوله در آب برگ قوت هست
 توله آب مالص هم با و حو شایده صاف نموده حصص کی گل ایسی حصل سرج افانار برگ
 سده باشد سانه را مال ماسیده کبر عرعره کسد عرعره سفول اریاض و ستادی اریاض
 حاق و دوج گلو سوداوی ص برگ حاکلار فارسی رر و حور افانار برگ سور کسد
 که در پنج پوستیج گوشتی پوست حیدر برگ سونی اری برگ کتوله در سور ترش نموده عرعره نماید
 بعد از آن کسد نیم دم الاحوس که در یک کسر حنک طراحت و حل نموده افانار و در دلیجیه
 اری برگ کتوله کوهه بانه و اگر بعضی اریس ادره ساسه کم نموده است فعال نماید برای
 مذکور که عرعره سالین جمع نمک آن را سر لبع خواند نموده عرعره باغ تحت الصوت که در لاش
 ص لبع مست حیات حدس گل سرج برگ کسد و فعال گلزار کتفال سرج لبع مردم حو شایده عر
 نماید عرعره باغ در دکل و انداز ساق ص گلزار که کساعت لعلک گل سرج کراچ کشته
 حاک حدس برگ درم حدس مسلم سده فعال حو شایده صاف نموده عرعره نماید
 حاد دواتی ص کحو و سیاه کلال را نگایند و در آب حو حیدر سیاه نموده تا آنکه حو ساید

آب شسته بر سر مالده و اسوسه و در هر سه یک مرتبه اسحال نماید و ادا ملق قند منی در
 کل با قدری سرکه اگر ری نماید عسول جدید حاصل با قلیل قشر که بر سر منخس هم رسد هم حرور
 مستقر و اسوسه و عسول نماید عسول مانع رای فالج و نفی که سسته سوداگان مد
 من بلع السلی لورق ابرو نظرون فلفل جدید شتر مسادی گوشته که در روغن ریت یا ریت
 حل کرده بر مدخل سح کند و حمام بعد غسل عسول که جهت مسح سحر و استنداره و در باره رای
 جگر و دود و عار و غریب است من پوست پلنگه بر دو پوست لیلیه آبیله مسادی که گوشته شست
 نکرده و در جوی که آتشه علی الصلاح اس آب را در کف گرفته چند دفعه بر روی و منخس بر ما
 مار بهین آب جیم تنوید حرف السار و فرجه که فرجه که گوشت را میاید است مسول را
 بیاض عم مزوم من بر بهرگاه و دود و حرر غسل که حرور هم آسید و لنته که منته فیلله ساخته عدال
 الاید و صبح و شام در گوش که دارد و سر اگر لنته غسل نهها آلوده و در گوش که دارد فرجه عدد و
 را العت و اگر ابرو تار یک سائید و بفراسد و رمل خود اوقوی حواهد بود فیتله بر
 در گوش و بیرون آمدن حرکت مسول ارباض در گوش فیتله اگر کا حد سوجه لعل
 روده هم میج آغشته ابرو ت و دم الاحوس و سید آب قلعی جسر سقوطی سوده بران
 شت ف و اب در گوش که دارد و همان دست که اسد فیتله برانی حرکت آمدن اگر که
 و در گوش منخس هم غسل نیم شسته فیلله انان آغشته و در گوش که دارد فیتله جبر
 من فلتظار افا و اسوی حرکتش مالک که در گیس جبر بهر آب که بالسر شد و فیلله
 در می و بهر فیتله دیگر برای این منخس من کا حد سوجه پوست تخم مرغ سوجه افاد
 آما شت مالی بر یک و دو در که که عده آب مادر و ج یا آب لسان الحمل یا آب بلخ شسته و
 عدال آلوده اسد فیتله دیگر برای قلع رهاب من فیول و انکی گهار که آبیا مار و
 سد رم که که و حرر سخته نصارت سرگوش حرر شد و بحاله عسوت که اسد لندار که می
 و سر که شسته باشد در می که آید فیتله که بهین عمل کند من مار و سوجه در سر که دود

عمار درم شب یمانی مستدرم کافور دالکی کوفه دخته فیله کتان اعمار یکسج حراود
 دورس دوامه گروامه درمی هس فقیله که گندمی سر دص مروست امار برش بکند
 درم فست لدر سه بدر المص هر یک یکرم ویم راج و فصل هر یک یکرم فست لدر استراب
 ترک اوده کوفه بچینه ندال آلوده درمی گدا بد فقیله که رلیق می رالفا در ص راج سیاه
 شب یمانی بار و مرو مال مس سوچه هر یک یکرم درم در او و طول شست درم کدر دوار
 درم حله کوفه در دوس آب به برید و بیال مدوار بخو شاسد مال فوام غسل آید و بیال راج
 در دمی مسد و کریمس کسد فرزه که کسد فار و سکول راج مملد سج راج معجیه دانی است
 لول در مچ خود در دوار جمع فرایح فرزه که سقیق فعل است و گرم راج سو کسد امار حش
 درم و صدی هر یک درم حله دال ساید و در تراب صاف بخو شاسد و صاف کسد و به لیم
 اوده خود مار بکند محراب است فرزه که احمل صحن به شمه کسد و عامل صحن و بد چش
 اسال عوطی شافطرا شخم حطل قمار الحار حلی ساه سورج فو شادر امداد دیو
 باوسر سلخ مرصاف روعس مداسمیر بره گاوید سور احتمال اوده فرزه محراب
 لاری بخت امار صحن تراب مرصاف اصل راجیه شخم مروا السویه بره کافه فرزه ساید و حرم
 قطع مول چش نماید و محراب است صحن صبح عری کافور هر یک یکرم کوفه دریم مرسته
 ناک ساید فرزه که در صاف لغات مو تراب صحن مروا رسک اچ سیده گلدار کل شوم
 بیانی سریه السویه در فرزه ساید فرزه محراب مقول ادر ساله صحن مار و شست فی صحن
 اچ ادرم الا حین مررک سوس آر اوسک مشک ادر هر یک یکرم درم فصل سطل
 مت ادر هر یک دوانک مشک بعلک صبح دالکی ویم ویه کوفه دخته صبح راج و آب
 ل بوده راج که راجیه ساهه کی صبح ساید و شست راج و لیمسی حمل کسد که موقوف ال
 مقور شاسد فرزه دیگر که مچ راسک کسد صحن راکل فایا سسد سطل همه برابر سود
 راج راجرانی که لیمب امار دران جو شاسد شاسد بر مسوده در او و به سخته آوده بر لند

و عرب دادند فرزجه که در هفت ساله مان و درجه ساریدار الی ساریدار الی
 نمودن کت در الی یکدم در عمل و در عین گاو و مرغ موده و درجه ساریدار و در طبع
 حون حصن مورت سبب صلی و سوجه دم الا حون سرگ سور و گل استی گل سبج بالسه
 از خمر سرگ ساید لوسب اما سرش بکوب کرده طبع نماید تا شود و قدری التیم را آب و
 سرکه و داد و سخته است و در اند فرزجه جهت تحلیل او را هم سله رحم صلی موم سه اردک
 بیه مریع عمل از رو سر یک سه درم یکم کتان حطی سر یک سه روزه در مریع غسل کنند و در
 فرزجه که او را هم رحم را نافع سبب صلی از روت که در دم الا حون سبب لاس گل رسته
 اعاذیا کومه سخته آب لسان الحمل رشته رسته باید استعمال نمایند فرزجه دایع و مع جسم که
 از آب که مده بود مقبول از رساله صلی یا سر یک کف و یا از سر یک یا مده سرده حاک
 نمک لاهوری از سر یک دو حصه حله کومه مینه سیه بولی سده و یکی در زیر دوس رعم و در
 در اطراف آل که از د و ناسه روز خیس کنند سیه رعم موده و در دور سارید و عرب است
 فرزجه که حصن و صورت رحم نماید از کساب مذکور صلی مویای صبیح عربی گل از می
 سر یک یکدم دم الا حون و در دم باریک موده و در سور یا التیم مده که در مطبوع اما سر که
 ناسه در دارد فرزجه جهت دفع رطوبت صلی امو و باریک سر در در حاک سر یک
 یکدم رعم حطی سه کات هوری یکیم درم شند لغار که او به که در آن رشته شود و سده را گرم کنند
 و او به را کومه سیه آمیزد و بایسه که هر در دفع رطوبت شند که در صلی جسم را
 دور سارید و عرب است فرزجه که مع که یکم و صدید را که از مویع لبید رحم آید صلی که در
 از روت دم الا حون و رشت مالی لوسب اما از جور السرد و کومه سیه آب نفی الی الی
 لسان الحمل و سور و سخته و در دارد فرزجه جهت حاک رحم نافع صلی سداب لبع کت
 اما در صلی مفسر در کتاب و قدری سر که سر در رسته التیم مده و در در حادی کبیر که سیه
 سرید و در دارد فرزجه سر که لاس صلی سیه الیه راجع مساوی التیم سبج مده و سبج

محمول سارند فرزند چه که از پنج جنس است و ششم که در صفتش را و در هیچ اصل بر سر این
 اهر یک در وی کوفه بر سره گاه شسته در چه سارند فرزند چه که در صفتش کسب مستحق
 بگیرد اصل در اول غلط استخوان و در و مساوی کوفه عجمه سارند ششم نالشم ماره در و در
 ماله لتود و اگر حایه باشد پیدا و گفته اند که در یک حسب مخرج خورد و کمال حایه لتود و اگر در
 دو سال و علی بد العیاس فرزند چه محمول است و جهت رفع عقم ص حور لو اگر باج بهتری بر
 پوست اما در هر یک که فعال کوفه محمد شسته نیاف با سارند و در طهر اسما ل نماید فرزند
 که پس کار کند ص ماره و بگیرد هر کوش اصل ششم نالشم ماره در و در ششم و بعد از این
 ماله شست نماید فرزند چه که کوفه در و در ص ماره و در حرق سید مساوی کوفه بر سره
 شسته استعمال نمایند فرزند چه که در ص ماره و در حرق سید مساوی کوفه بر سره
 شسته ماره نماید و پیش از این ماله سارند نماید فرزند چه که در ص ماره و در حرق سید
 که در ص سارند اصل ماره کوش قنار که در ماره و در حرق سید ماله سارند
 کوفه عجمه ماره ص ماله شسته و ششم ماره در و در فرزند چه که در ص ماره و در حرق سید
 ماله ماره ص ماله سارند پوست اند ششم ماره و در حرق سید ماله سارند
 و در ص ماره در و در فرزند چه که در ص ماره و در حرق سید ماله سارند
 کوفه ماله سارند اصل شسته ماره و اگر بر پشت و حایه طلا کند بر سارند
 فرزند دیگر ص کاغذ سوخته افاقا گلزار عصاره لویه انیس گل سرج ماره و در حرق سید
 کتان سوخته مساوی گیره لکه شسته استعمال نماید فرزند چه منتقل از ماله ص ماره و در
 ص ماله در و در سارند که کوش ماره و در حرق سید ماله سارند و در حرق سید
 و اگر در قصب طلا ساحت حایه ماره و در حرق سید ماله سارند و در حرق سید
 و در سارند که در ص ماره و در حرق سید ماله سارند و در حرق سید
 مشک طیلی محمود را در ماره و در حرق سید ماله سارند و در حرق سید

استعمال نماید فرجه دیگر که فرج سنگ گرم و جو خنوبه در اصل رطوبت را سحاکونی و غریبه
 قریضه از سر یک یک در فرج قنار و در ریه از سر یک سی و م باره می سر یک عدد و عشر است و در
 مشک خالص یکد انگ انگه سفی یکد رم کوه سخته نگلاب سخته ناما به لسی فرجه مامد
 فرجه که رطوبت فرج را بار دارد اصل بار و سر یک حماس از هر یکد و درم حرار السرحه
 مد مار مر یک یکد رم کوه سخته لوط و کلکسار با حوشا شده و صاف نموده حره کمانی را
 مان تر کرده ادویه را بر آن یا نشید خود دیگر و فرجه که سخت سنگ بود و فرج سبیل الاثر
 ص ص خود و هندی سده کونی را یک راس را با قیاد و فصل بار و سر یک یکد و مشک سنگی
 عشر است و بار مر یک یکد حره دی با سراب خالص یا آب یک سوزد سخته و استعمال نماید
 فرجه که فرج را سنگ کند و شب رطوبت آن کند و گاهی را که دو شیرگی به نم این فرجه
 را بکار سرد وقت محاسنت نمده و آن فرج با فطوره روده که بسیار رقیق باشد بر روی
 گوشت و فرج رس نهال کسوده و در فرج که در دوا چون که آلوده باشد که آن را که در سرد
 و داند که نیمه بوده است ص شب حمامی با زوی سر شند کونی فصل الطیب یک انگه
 از هر یک یکد رم قریضه بجز درم سنگ ترکی سده انگه سیم سیاف ساحت استعمال نماید
 فرجه جهت سنگ کردن و فرج را حکیم علی گفته که این فرجه در ریه فصل محبت است و هر
 این دوا ایست ص رابع مادی از سر یک حره و صحت الحمد مد انگه هر یک ثلث حره
 فرج سالت بلبله مرد و پوست طبع از هر یک یکد و در دوا سعه عشر یک یکد
 ادویه را درم یکد و سخته فصل عصاره گرد و دوانگی آن را تا در الطیب قریضه
 استی که سر او را است از تنگی فرج سباده خواهد کرد و فرجه است آن شود که در سوز
 مرد گرد و سخته آنکه تواند دوا تا به رسد محاسنت با او ص سید آب از بر یا میران
 و دوا بلنگ محرق ریه و حره و صحت یکد که ده هر یک کونی کونی را نشان سر سخته که در
 مجموع یا از هر واحد که خواسته باشد یکد انگه و صی که آنرا که سخته سخته بر گرد و سخته

را و اوجاع کبد جداان مخصوص او گرد که اصلاح نماید باشد فرجه برای غرض درین کار
 اندوخته است از هر یک یکدم سرگزشت یک تنهال حمام و ماسنل و لعل لسان العصاره از یک
 نصف تنهال زعفران نصف درهم کومنه محته در گندسته روضه مالویه و روضه حسلی تشریف
 ملایم سرد با سقند شود و در آخر حصص استعمال نماید و در شب لغار و بعد حمام استعمال کردن و در
 روضه حسلی و حمام نمودن بعد از آن محرم است فرجه برای نوا سیر جسم حصص ملایم
 کومنه شکر مورد بر سر کومنه و درجه سارند فلان و می معوی است مسوب طرف اعلی و
 حکیم رومی است که اول ترتیب نموده و اسحق بن سراج است سر بلای مار دارد و در
 گرداند قوی الدیم و اسهال سوی و قوی و سبیه و سیلان طبع را مانع باشد حصص لعل سفید
 و لعل سرالبع از هر یک بیست مسال افول و تنهال زعفران چنانکه تخم کرم کبک و کبک
 از هر یک چهار تنهال تخم کرم کبک سالی سابع هندی مسوب لسان عاف و در جاف و موی از هر یک
 یک تنهال و در بعضی نسخه با عوص تخم کرم کبک و در خواست کومنه محته لعل موی سارند و بعد
 شش ماه استعمال نماید ترست و انکی با نیم تنهال آجست و لعل و طبع مثلث و آجست و در گرد
 و طبع حده و آجست در و سبیه و طبع امیون و آجست سیر با سبیه و آجست در و سبیه و طبع
 و آجست باز و آجست و طبع ساق و در هند فلان حکم عماد الدین گفته که از برای اسهال
 مسی فی لعل است و در بیست ماه کبد دل را قوت دهد و تنهال طی تمام کنند و دیگر و اید بسیار
 برای آن ذکر کرده حصص یا قوت را می مروارید یا سبیه کرمای شیمی فادر به حیوانی حد و احاطه
 موسیاتی دارائی از هر یک و در روضه عقیق و تنهال سفید از هر یک چهار درهم و در
 لسان شیر و لعل المسمی غوغی سرج پوست بیرون بسته زرا و در حرج حب العاجل کرم
 شونیز و در هندی با سبیه و امیون و ایدان فاقه صاع و کما قره و طبع اسالیب و مرکب حد
 سبیه کونی عاف و سابع هندی مایه ترست اسالیب قسط ترست اسار و سبیه لعل از هر یک
 بنجدرم شمش سبیه سبیه حقیقه الحاکم حور و اساسه روضه و سبیه حور و اساسه روضه و سبیه حور

سر را بیل برالغ ابریک در و درم طلسم سیاه مست درم رکبیل درم پوست لبله برین
 و سر ابریک تمیز پوست این یکم یکم گدا محب لسان خود لسان حنطه رومی نامی و یا
 ابریک سر درم حشر اشد و درم مسک مالص کدرم کدر و درم سر تخم حر لور و درم
 رعدان سی درم ورق طلا کدرم ورق لور و درم امیون سما درم سات سفید کدرم
 عمل مصلی سه درم او سه درم شوره سار و فلونهای سی و مسک بسیار خوش که پاکیزه
 است ص طلسم گرد و تولد برالغ مکنول و مکنول رکبیل سسل طلسم عاقر و عاقر لعل
 بریک کیتول امیون مسری یک سیر اگری و عسرا و درم حوله لسان و او صبی خود لسان
 بریک و در لعل کیتول سر ادم تیرین تیرین و یا دایان بود که برین سه و تولد برین سه
 طلسم چهار تولد و رواله ساسه ابریک سه تولد عمل کسیری صفت سیر اگری و در طلسم مکنول
 ورق لور و مار تولد و تولد حشر اشد و تولد سفید و سیرات و سیر و سیر و سیر
 مر و سار و فلونهای مر و افکن که یکیم و دای بخت ما و شاه حاکم سار و بود و حشر اشد
 مر و افکن نام که است ابریک سیر مسک ص لسان ابریک ابریک و یا بخت کیتول
 و در و عسرا سیر کیتول سر ابریک و تولد و یا بخت سار و سار و سار و سار
 و عسرا سیر کیتول سر و سار و سار و سار و سار و سار و سار و سار و سار
 و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر
 سه تولد پوست یکیم تولد عسره تولد امیون مسری مصلی سه و درم رعدان یک سیر
 گلاس سیر مسک و شیشه سات یک سیر مصلی یا سیر قید یک سیر مر و سار و سار
 لسان سیر که در فلون آورده و عاقر و او آن است که ماده سیر که ماده را و بخت اساک سیر
 ص یک سیر طلسم مصلی و حشر و ابریک سیر درم حشر لعل و درم تخم حشر
 سلیم تخم حشر و ابریک چهار درم لسان العصار و حشر لعل حشر حشر حشر حشر
 کوفه و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر

و مخلوط کند آن دوح را بقطع حر الماصه و اورا بقطع سارده و شور و صلیح حر و لا فیون بخل
 ارسنج حکیم علی جهت اکله لته مسعوده و سقوط اسال و لحر آن مانع کوه تبه صلیح انا قاده و آورده در
 دوره موهوم ده درم تنب یانی ارسنج هر یک هجده درم ارسنج در کوه تبه کوه تبه کوه تبه کوه تبه کوه تبه
 در معده و اسهال سودا و در دودت آن دفع کند و ما و لشکند و جدا و در دوق را میباید است
 من رعدان احمدان نجم سداب تخم کرم بکسل حاشا معر حلو و ده هر یک هجده درم بخل
 هشت درم صسل و دو درم ادر و ترسرت کمال فلو نیامک مده راقوت و دهر ماه
 راده کند و سرعت ابرال را دفع کند صلیح پوست بلیله و در پوست بلیله کالی شطیح سبک
 تخم کرم بکسل و قریل ساسه جوالمان مار شک هر یک هجده درم پوست بلیله آله
 مسر سحر او ده درم بکسل چهار درم لودریس قرقه سسل جور لوار بکسل فلفله و هر یک
 هجده درم سعد و درم شک و متقال حشر متقال حشر الحیدر و محمد ادر و درم گاو
 حل متقال حل صاف و دویم مد به لطیف موهوم بکسل کند و جدا و درم ادر و درم ادر و درم ادر
 سریت و درم بکسل و درم بکسل و درم بکسل و درم بکسل و درم بکسل و درم بکسل و درم بکسل
 لودریس ابرال حاشا که ادر و درم ادر و درم ادر و درم ادر و درم ادر و درم ادر و درم ادر
 سسل رعدان ابر هر یک هجده درم ادر و درم ادر و درم ادر و درم ادر و درم ادر و درم ادر
 لودریس ساسه استعمال نماید و در معده و حشر را که سبک و در لودریس حیات بلغمی و
 ربع و حیات کس را مانع است صلیح بودیه بکسل بودیه بکسل بودیه بکسل بودیه بکسل
 هر یک و دانه درم تخم کرم بکسل حاشا هر یک چهار درم کاشم ادر و درم بکسل سیاه است
 و چهار درم کوه تبه حاشا و درم بکسل کاشم ادر و درم بکسل کاشم ادر و درم بکسل کاشم ادر
 صلیح ساسه و متقال و درم بکسل حشر متقال حشر متقال حشر متقال حشر متقال حشر متقال
 لودریس معلوم فالوده ساحت ما حشر متقال حشر متقال حشر متقال حشر متقال حشر متقال
 و در سام و تب مانع لودریس و جواب آورد و در بیان دفع کند و تشنگی نشاند و مقول ادر و درم ادر

صن معده کرم حبابی معرکم که دو کرم کا چوبه یکد و درم یک لیسوس ساسه کثیره افعول یک
 سه درم کوفه حبه آب کا و انخاب اسفول سیرته هفت قرص سارده سیرت کعد و اود
 عدد قرص مثلثت چول برشتانی و صدین طلا کد صدراع ششده و سهرامانص
 صن مرکی افعول مصری سرالصح کا فور لادل و صرا لیسو سنج قنح سر یک صد درم
 کد رار و ب آله گل اسی هر یکد و درم کوفه حبه ککلات و آب کا چوبه سیرته اقرص
 سارده و وقت حاجت در صدراع گرم آب لیمو مالس که و آب کسره و آنکه کما و اعدا
 طلا نامده و در صدراع بار و آب حاد و آب نمک مرر کوش و اسال آن حل نماید و اس قرص
 سر درم گرم نهاد و اس کرد مثلثت ارا اس سارده و اواص حور و لی لیسوس شود و در و
 شود قرص مثلثت سه حکیم علی صن و صرا لیسو سیرت یک نیم توارتیاف مایا حبه
 و سنج قنح مرکی افعول رز و اودار هر یک توله یکد و توجاب سارده قرص موم
 مقول ارشانی صن تخم کا چوبه حاشن باطلا متشر تخم حرد کا کج ار هر یک یکد درم افعول
 کوفه حبه ملعاب اسفول اواص سارده قرص موم حار صن تخم شست و درم
 و صرا لیسو سیرت یکد انگی افعول طسوج کوفه حبه ملعاب اسفول و صن سارده
 قرص موم بار و صن تخم حاشن تخم کا چوبه اس لیه هر یک چهار درم سکه سیرت و یکد
 تخم کد و سیرت ار هر یک سه درم افعول سرالصح سیه و شاشنه کثیره لیسو سرج سر و ع الا قنح
 تخم حرد سیرت هر یکد درم کوفه حبه سیرت سیدل سیدل سیرت یکد کتتال کوفه حبه ککلات
 سیرته اقرص سارده سیرت ار یکد درم نایک متفال و اگر و درم ساه سسی و یکد درم
 در اس اواص سر و اعد قوی رز و اود و درم صن مفعول و اذ و اعد حمت و در گوشت صن
 فو مل جیانیه از هر یکد و درم رکبیل یکد درم سیرت ساسیتد در آب کثیره سیرت آب درج
 اواص سارده و وقت حاجت اندکی در آب ساسیتد سگم که و گوشت طلا نماید قرص
 نافع برای جمیع اوجاع کوس و حمت جمیع قروح آن مفعول اس ساس سیم مر و درم صن

نصف حصه کا فوریکچر دم الاحویں سرحدہ طبعی و جو روئے لوسب حشاش گل محمود گل بار
 طاس سر صبح سولی لاساسہ ہر کر لچ حملہ ایک ترست قرص سفتہ کہ حمت حشوت سید
 و سر و داب الحمت سل حمت است و اسہالی صواہر کد ص سہمتہ وہ درم ستمو با
 متوی یک متعال رٹا سوس کثیر التاسہ ہر یک یکدرم کوفہ سمیہ لمحاب ایسول
 کہ ماخو دگلاب ماسد اقراص سار مد ترست یک متعال قرص سفتہ تپ ماسر وہ رابع بود
 ص سفتہ سیر ادا م معرجم کد و معرجم چارین کثیر الہر ہر یک یکدرم رب السوس گل اہی
 لتاسہ ار ہر یک سہ درم یک متعال سسل یکدرم کوفہ سمیہ اقراص سار مد قرص سطلان
 سل و دق ولعت الدم رابع مت ص گل محمود گل امی گل سرج لتاسہ ار ہر یک
 تن درم سطلان سوختہ وہ درم کثیر الطاتیر تادج محصول ار ہر یک یکدرم رب السوس
 سہ درم کوفہ سمیہ آب لسان الحمل اقراص سار مد قرص سطلان سہ و دیگر ص کد
 و درم رب السوس سہ درم گل امی گل سرج لتاسہ ہر یک چار درم شاد
 حدی محصول طیاتیر ہر یک یکدرم کد مادہ مویر ہر یک سندر درم سطلان سوختہ
 سہ درم کوفہ سمیہ آب اقراص سار مد ترست یک متعال قرص سطلان کہ صاحب
 محرب لوتہ ص ر عمرال یکدرم رب السوس حشاش سفید حشاش سیاہ ہر یک سہ درم
 کثیر الطاتیر تادج حدی محصول ہر یک یکدرم طین ارنی طین مخوم طین دی لتاسہ گل ام
 ہر یک سندر درم سطلان محرق وہ درم آب لسان الحمل اقراص سار مد قدر ترست دو درم
 ناشترت امار تیرس بعضی مثل تادج رتہ احماری امدار مد و صاحب تحمہ عدل آل
 شلاح کا کو بی ادا حہ و ماع بریادہ قرص سطلان ار تالیف راقم حمت سل و دی ضر
 سطلان محرق گل قرسی حشاش اہمیتہ صبح سولی معرجم حملہ سہر کد و درم ایسول کا فور
 قیدوری مضطک سولی السمک ہر یک یکدرم طیاتیر سفید سکر حمت ہر یک یکدرم درم
 سفتہ کثیر الہر السوس معرجم ہر یک یکدرم کوفہ سمیہ آب قرص سار مد سطلان

کاهری جهت تب محرق و تب دق و سل امید رسول اروا دین والد و احیای صبح عزلی گنج
 طاسر سعد شکر طریقه هر یک چهار باشد اصل السوس چهار باشد ساسه حروم هر یک هفت باشد مسدل
 سرج و مسدل و رد هر یک و ناته کسر چهار باشد تخم کاهو سه ناته رت السوس چهار باشد کاهو باشد
 معرجم که و معرجم خیار تخم حروم که تخم حشاش هر یک سه باشد سرطان محرق لوز که کومه سه ناله
 اسپول و ریس سازد قرص طاسر کاهوری ماصب جهت سر و دمی دق و حیای محرق
 و سنگی متاد ص کاهو یک درم طاسر سعد معرجم حارین معرجم حیار ادرنگ یک کاسی تخم کاهو
 یک کاهو و رقی گل سرج مسدل سعد هر یک چهار ناله کومه سنجی ناله سول سرتی و ادرنگ
 سار د سرتی کسفال فوت ماتس ماداتی سار د قرص طاسر امولی اسهال سطر ادرنگ که حار
 لود مانع لود صلی سرج تخم کاهو تخم حروم تخم کاسی سماق ار هر یک یک درم کاهو مسدل ابو
 ادرنگ سدا م تخم حار و درم یک کاهو و ادرنگی ناله حار ص و ص سار د سرتی یک درم قرص
 طاسر لولوی صغیر ص و ادرنگ سید طاسر ادرنگ و درم حشاش سریان کرده و سدرم کلا
 او اس سار د قرص طاسر مسک تیهای محروم و سداوی را مانع باشد و شکم سدا و حول
 با دار و سنگی ص گل سرج ماسره و درم صبح عربی ساسه تخم حار ص گل ادرنگی ادرنگ و درم
 در شک سماق ار هر یک هشت درم کومه سه ناله سرتی افرا ص سار د قرص طاسر
 سرطانی دق و سل اما صت ص طاسر سعد حروم گل سرج سر و ح الا صاع ار هر یک سدرم
 تخم ص صی درم کثیر ص عزلی ار هر یک یک درم و تخم حروم سرتی حیار ادرنگ معرجم
 که دی سیرس ار هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسی ار هر یک یک درم مسدل سید سه درم
 سرطان سیری رت السوس ار هر یک یک درم و سدران کاهو و سوری ار هر یک یک درم کومه
 سه ناله سول ناله سدا سرتی افرا ص سار د قرص طاسر کاهوری لولوی
 یک مرق و سل و حشاش حار و حیای محرق و شک با سهال مانع لود و صلت الدم
 ادرنگ و سهال دمی و کدی و سهال دانی رایبر ادرنگی یک درم ص سرطانی

رای الفت الدم از بر عصوی که باشد و صالح است رای حج احتسار و قروح آن و سر
 قیام دم و طبری نوشته که مس مکرر بخورد و مس جفصل یکی گل مسج مسروح الاقحاح از
 یکدوم عصاره لیمون التیس سه درم کدر چهار درم زعفران دو دانه یک یونجه بی بیدرم
 و سب اما ششم آن مار و سر بر یک یکدوم گل از می گل سانسو گل محمود از سر یک درم
 ساسه بر این قلیله سه درم و یک کوفه بجمه اسپول حوت ساید بهالتس بر آرد و او ویرا
 فکریه و من کتشفال سدید و در تریت آس حل کرده کتشفال بخورد و اگر نکس سانسو بهر
 قوس ای الفت الدم تا در رطوبت و استرغای عروق ص قسار کدر و کدر
 عصاره هر یک چهار درم لول کرمانی معلو و اشتغال خودی حلی از هر یک یکدوم
 زعفران از هر یک هفت درم قلع لیس سسل هدی حد سید ستر عصاره لیمون التیس تا قیا
 گل مسروح الاقحاح از هر یک چهار درم کوفه بجمه تا آلی کدران مار و سرنی سولاج خود
 اسد افراس یک کتشفال سدید شربت یک قرص قرص که الصلاح ماده دات الریه کد
 قس حلی تخم جاری تخم حیار تخم خورده تخم کدورت لسوس صلاح ادحر الکلیل الملک متغیر
 از هر یک مساوی گرفته کوفه بلعاف زر کتان قرص سارند و آب انجیر بخورد قرص که تخم
 دم صدر را اداست کد و سر آرد و سید را اران مال کد و داتی جید است ص را و د
 اصل لسوس قلع ملک بهر یک یکدوم حله آرد و کرده انسول گل مسج بهر یک و درم مسید و
 آب حمر کرده قرص سارند هر قدر قرص ورمی و در سایه خشک کسد و سر روز بایک سکیر
 مطبوخ بچ را بیا و بچ کد قرص کد قرص نالک می عطار المد صاحب تخمه برای سر و
 دواب الحث می دق و تیهای مخوف و حرق لول و شکلی التهاط حلاص حمت حصه
 ص زعفران نیم سال صدل حید کتشفال کد زعفران لسوس سیلو و هر یک و متغال گل مسج
 سر تخم کد و سرنی مغر تخم سدا تخم حیار تخم کتشفال طمانیه سید ساسه تخم
 از هر یک یک کتشفال گل سفته تر تخم بهر یک و متغال کوفه بجمه تا تیره حواقر ص سازد و در

که متقال نام و معال بهد قرص رلود برای الفت الدم که اگر عکرا متد ص یو بد صی و فعال
 لک معول متقال تخم کویس بهد رم صبح علی دو متقال گل از می دو درم ایسول درم
 بهر کوفه حبه آب لسان امل بهر یک الا قرص لورل نیم متقال سار مد شربت اعمار
 یا شربت رشک مائس اندرس اعتبار نماید قرص رلود درم و صلاست حکم و بهر یک
 که را مانع باشد ص رلود صبی شندرم کوفه لک معول از بهر یک سه درم هم کمر
 ایسول حصار و صحت از بهر یک یک درم کوفه حبه آب حاص اقراص سار مد و
 رلود حمت استقار که الفت الدم با امان طبع باشد از رفتی ص رعدرا و الکی رلود
 دو دانک شک مدیه لک معول کوفه طاحیر صیدل سید تخم حاص بهر یک کمال
 ورق گل سح کویا صلا به کرده سار مد کینقال و نیم نشاسته صبح علی برای بهر یک و معال
 کوفه حبه آب قرص سار مد و بهر یک تخم متقال با لعی حقه ساس بهد و اگر است
 رقص و دست شسته باشد در لیب با و مع کف داده استمال نماید قرص رلود و شمع حکم
 محمد و حمت استقار حرت ص صغله عصاره ماف سسل الطیث و اس لک شسته
 عصاره استین سار دل قلع او حرم تا بهر تخم کتوت تخم کاسی رلود صی رعدرا
 طاحیر تخم بهر یک درم معر تخم حبه گل سح ساس بهر یک سه درم رشک مدیه
 بارده درم آب اقراص نماید قرص شادخ از حبه حمت سل و سر مر عاره و سیلا حول
 از بهر صغله مای مسدود و اسمال مراری و دو مالی و تیمای و سور مانع بود ص رالیه
 ایسول رعدرا بهر یک متقال تخم حبه کتوت حمت حاص صید نشاسته گل طاحیر گل می گل
 بهر یک حمت سطلان سوخته و متقال کثیر ارث لوس صبح علی شادخ معول شاح گاو
 کوی سوجه اعمار بهر یک سه متقال بالغاب اسول اقراص سار مد شربت نامک متقال
 قرص کحل حول آمدل سر و بار و ص لال رعدرا بهر یک بهد رم شاح کورل ش
 اتفاقا بهر یک یک درم بهر یک و نیم گل سار مد بهر یک و درم سر مد صلائی شادخ

مصول دم الاورس هر يك سه درم آب لسان الحمل شش افراس سارده شربت دودرم
 آب باران كه طما تير كل اوصي من جيسامده مانند و بعضي سه درم كبراهيم و اصل
 قرص سه درم حنت لسان الم كه حنت سعال افا ماعصب و في الدم را مفيد بود و ص
 من حنن گل از سي هر يك چهار درم كبراهيم شايج هر يك يك درم و نیم رط لوسون و الاور
 لسانه هر يك دودرم افراس سارده و سه درم ارومي كيريد و كند انگ سر را لبع سفيده سق
 سه درم قرص گلا ماع را ي لنت الم و المضم و اسرو جیر آل من گامر كبر
 آب محرق كه سر حنك تير سبگل سرچ سما لسان الحمل معصده لنت لسان هر يك سه درم
 و ان ابل عرق معصول به درم شش في سه درم اقا و به درم افيون كه ريم كوه سه
 آب افراس سارده شربت اراي سه درم آب لسان الحمل آب باران اوده شربت و ص
 ان ماع را ي اسعال كه همراه اسهال مانند ص حنك لاس حساس سبيد ابريك ص
 مر ساد و تال سه درم صحن سوني دودرم حنك لنت لسانه ابريك دودرم لعلات سول
 و ص سارده راک سه درم شربت حنك لاس قرص كبراهيم است را ي لنت الدم
 و سال دم حواء لوان سیر لود حواء جیر آل من كبراهيم و ابريك حنك شربت ابريك سه درم
 شايج كودن سوده پوسب سفيده سوجه كيريد صحن سوني ابريك سه درم كندر مريان حنك شربت
 سه درم شربت سفيده ابريك شش درم دوع محرق مر البع سفيده ابريك سه درم كوه سه
 آب لسان الحمل افراس سارده نورن كينثال حوراك يك قرص قرص مرواريد دل
 دغ راوت چهار و حنك كرم و برقان را ماع مانند ص گل سرچ دودرم طما تير مرواريد
 لنت سارده سفيده ابريك يك درم سحر تخم حيارين معر تخم كبريك به درم تخم حنك سه درم
 عمران سه درم كوه سه حنك افراس سول شش افراس سارده شربت يك سقال
 في شربت مناك دل و معد و حكرا يار و قوت عايد و حنك و شني و اوان
 دودرم كسب پر دوت مانند سوز و دوس ص صطك قر لعل و ابريسي حواء سبيل سكا كبر

گوشت سحر ریحانی برشته افراص سارده شربت کبشمال و نیمی سحر گرد انگه افروخته
 موی ترش و قرقص سحر سارده تقوی اعصابی ریشیه و معده و مری و حقان و نامش را
 سودمند بود و صحر استسب تراشیده مست و بهجت و کبشیا بهمانی سار و القوام
 آرد و عسر عمل کرده و در طبق لغوه بین ساحت افراص سارده و نیمی در یک متقال سحر
 سحر متقال سات داخل میکند قرقص سحر سحر دیگر صحر استسب سحر و نیم قولا سات
 سفید سحر سحر اگر سحر یک شمشه سات را صاف نموده القوام آورده عسر
 دال ۱۲ عوده تر سرد و قطره قطره کلاب میداده باشد سارده گردد و القوام قرقص آید
 اران در حوال لغوه با پی سحر سارده افراص سارده را فم گوید اگر سحر و صحر سحر
 معلول با ورق طلا صاف نماید بر آتش در اعمال خود آتشی خواهد شد و در اعراض مطلق
 سحر سحر قرقص در رشک کبیر ورم معده و جگر و تنهای و مری و سحر سحر را با صحر
 صحر حصاره رشک معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم
 تر شمس ار هر یک شمس ورم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم
 سحر سحر حصاره عامت فود لک رسول ریویدی صحر ار هر یک و ورم حصارین معرجم
 گوشت سحر آب تر شمس برشته افراص سارده قرقص رشک معرجم صحر رشک معرجم
 یارده ورم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم
 ار هر یک کبیر ورم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 سارده بر شربت و متقال قرقص رشک کبیر ورم حصارین معرجم حصارین معرجم
 نامست و نیمی متا و التماسه ایسا کن گرداند صحر رشک معرجم حصارین معرجم
 که ورم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم حصارین معرجم
 ار هر یک متقال و نیم ریویدی سحر متقال لک رسول و شمس سحر حصارین معرجم

وینع رگلاب کسد و حول مار و نان سامر مد مردان گرم خورده سد و در ساکن نماید
 چول تاب مرز خوش در گوش کجاسد در دستار و لغت الدم و سلالا حول از موضع کربلا
 مار دارد و سر و کسه و سهای وایر را مانع بود و حول تاب مرز خوش و سد و حول تاب سد
 سانسد کجس ربر او و کمر عمل جالورال مید آید و اگر شترت شود اسال و سوسا
 و درج لغار و تار ساسود سد و در حول مرصد سد سسل سلیمه کل مخنوم لوست مخ
 لغاح از هر یک چهار درم ایون و عفران سطل کوکب الارض و ارا اطلق سر گوید از هر یک
 سد درم ایون و دو قوسیا ایوس سر الریح سد سالیله تخم گرم از هر یک هشت درم صمغ باراد
 شرباب ریجانی حل کسد و ارد و باراکو دهنه نال سترتة اقراص سار مد قرصی یک درم و درتة
 حسک کسد قرص کل در دهنه و تیهایی لیمی را سود دارد و ص و ورق کل مسج تس درم
 رگ لسوس چهار درم سسل الطیب و می طاشتر سفید و و درم عصاره نبات چهار درم کوه
 صمغ سترتة اقراص سار مد قرص کل که اقوای از سوس اول است ص کل مسج
 ده درم اصل السوس عصاره نبات هشتین هر یک چهار درم سسل اسار اول
 عود نام از هر یک یک درم کوه سترتة اقراص سار مد قرص و می سید الوری
 از برای سده بای کسد و طحال و معد و معیات سوداوی و لیمی ص کل مسج سترتة اقراص
 هشت درم رگ لسوس سد درم قلع از در سسل الطیب سلیمه سوداوی صافی و عفران
 سطل رومی از هر یک ده درم مر عفران را در سر که انگوری حل سار مد و مالند و سالا سد
 و مانی ادویه را کوه سترتة اقراص سار مد اگر خواستد با سید ادویه را ساس و در مخ
 عمل مدعی سترتة اقراص سار مد قرص سترتة اقراص سار مد قرص سترتة اقراص سار مد قرص
 کوه تاب سار مد قرص سار مد قرص عود که فی و حبیه بار و در ص عود نام چهار درم
 کوه سترتة اقراص سار مد قرص سار مد قرص سار مد قرص سار مد قرص سار مد قرص
 قرص خود سوس و دیگر معد و راقوت و دهر و طعام بهیم کسد و سترتة اقراص سار مد قرص سار مد قرص

وضع عسری گلهار از هر یک چهار دم ساسیه گل سرخ از هر یک سه درم هم کرم کرم منقل
 همان از هر یک یک درم مار و سیرک کرمی مدبر بریان کرده از هر یک هم منقل کوفته سحبه کرده
 ملعاب رطل و افراس سارده ترنت یک درم قرص رجب برای اختلاف دم و در جبهه
 من طس محمود طس ایسی و رطل و سیرک از هر یک دو درم هم منقل کرمی وضع عسری
 گلهار از هر یک چهار دم ساسیه گل سرخ از هر یک سه درم هم کرم کرم منقل کوفته
 یک درم ملوط آرد کسار حب الاس مار هر یک دو درم عسری رسته کرمی که در محل جگر کشیده
 حساسه کن اراک بریان محموده باشد از هر یک نصف منقل کوفته سحبه ملعاب پشول
 کرم کرم افراس سارده ترنت یک درم فو ت این تا تنس ماه نانی می ماند بعد از این معیض
 سو در قرص که باعث افراط خون و اسیر راص مرغان که را دوع سوجه گل ارکس
 از هر یک دو درم بلبله سیاه بلبله آله از هر یک یک درم هم کرم کرم منقل دو درم منقل را
 بر آب رگسده سترشده حل کند و آرد و بار کوفته سحبه تا آن سترشده قرص سارده ترنت یک درم
 ده درم آب آبنگران قرص برای رجب محرب است به گاه حرارت باشد و راجع
 استعمال باید کرد ص سر الیچ همین تخم شست تخم را رانه از هر یک یک درم با حوا و ده درم
 هم افراس سارده ترنت یک درم هم کرم کرم منقل ده درم اگر دو درم رعفران ریاده که در سحبه
 من است قرص رجب کرم کرم منقل که از آن دفع شود با مار و اسل وقتی که ساسیه
 تند و اسیر و رجب اگر سار باشد بکار برید ص کا حد سوجه افافا هر یک یک درم منقل رجب
 رجب زرد هر یک سه منقل تلک آب مدیده شش منقل همه را ساسیه و تلک
 تلک سترشده افراس سارده ترنت یک درم مار و سیرک از هر یک دو درم هم کرم کرم منقل
 یک درم مار کرم و صحر و سوجه را ارتق فرد و آرد و دانه و دل را را کل کند و سگی باشد
 رعفران صدل به یک درم هم کرم کرم منقل شکر گل سرخ از هر یک یک درم هم کرم کرم منقل
 یک درم همه را کوفته سحبه آب سترشده و افراس سارده ترنت ساسیه شک ما بیند و کوفته

حاجت متوالی آب یک گرم بجز قرص دیگر که اسهال و معراوی و درد
 به یومع دارد و صبح و سه و رطلی و لواسیر را دست سحر است صبر
 هر یک یک گرم بار و تخم حاس دم لاجوس هر یک دو درم آرد و گسار حبوب ششی کل ریحی
 اسحاق تخم سور و هر یک سه درم طمانینه تساه صبح سولی گلزار کل سرج کثیر استیاح گاو کوپی
 سوخته هر یک سی رم آب بار یک افراس سار و تریت یک تنسال بهر ادا و پیرو افقه
 بهر مریض قرص ارتقاء الاستام برای اسهال معراوی و لواسیر و دفع عنوت
 و تسکین درد که در سها است سه و نماید صبر پوست حسان طلس عوم طلس اریسی
 صبح سولی تساه اریسی یک ریدرم دم لاجوس سه سرج مضطک حر لوبیان گاو یک
 ریحان بهر سرج مجموع یک تریت است قرص دیگر حنت رقت الدم و اسهال و بار
 مجرب نوشته اند صبر کل ریحی طمانینه شاد ملوط تخم حاس منفر صبر ریای طلس
 سوخته بر مرکب سوخته افراس سار و آب قرص که حنت اسهال حوی و حریف الدم
 صبح اسحاق سحر است صبر ریحان ایون مضطک تساه طمانینه یک مسی سلی
 هر یک یک گرم گلزار یک و سرج خرق هر یک سه درم بلعوره تخم کثیر بهای صبح علی
 کل ریحی پوست تخم سرج سوخته استیاح گاو کوپی سوخته تخم حاس تساه حریف کبریا یک
 تریت یک تنسال آب حنت است الدم و انتراب حسان حنت فروح اسحاق قرص
 برای فروح اسحاق و احلاف دم و فوج معید هر گاه حقه کسداران بهر ادا و رد می
 که ریای نموده باشد و آب بارنگ صبر اسید یاح الرصاص تساه درم کا حد سوخته
 چهار درم صبح عربی یک درم گلزار و درم ایون نامیران اریسی یک درم عصاره حبیه
 التیس سه درم افاقا حریف و دم لاجوس اریسی یک درم تخم کوفته حبیه ار استیاح
 و آب عصی الراعی حمیر کرده افراس سار و در سها بهر شک نماید و وقت حاجت آن
 فارسی حل نموده حقه نماید قرص مرکبی این قرص جلا و بهند است و مخرج علم و

[illegible]

مسئله دوم سر و ادم یکدم نیم سال ر ق در دم تن و اترک مل کاژاد و در کوفه سمه ان سر
 از اصرار در هر روزی در دم و صامت کدوب کاسی تاره ناگه سنا ناگه زیاده و صامت مدینه
 مادر محمود و در لوا سیه تات کد با قرص تنب حول آمدن از سر عضو که ماسو مار دار ص
 سب بانی کل اصنافی از هر یک یکدم کد مار و اید یا سعه اقا فال هر یک سه درم م انیز
 صغ سرنی کنیز از هر یک دو درم سه واسحق موده قرص سار شربت ارتو درم انکیسار
 قرص نافع راسی از هر یک ص ریره ریای مدرار و سر مسئله ساق محم کد ص از هر یک
 یکدم صحت ملوط کد احب الالاس طما سیر سید کل محتوم کل از سی طراتیت از هر یک دو درم
 لسانه گلار صغ عربی تخم ماس هر دوا چهار درم کوفه او اصر سار مدات مارکات شربت
 کنتقال قرص دنا شل ص طما شرج حر درم حر درم کد مار هر یک صحت حر درم
 ماص کل سرج کد سر صک کل از سی از هر یک سه درم و صدل سید گلار ساق از هر یک
 دو درم کد و ریم ماس که حره او اصر سار و یک تیه و تیه ماس حر درم قرص ای یکدم قرص حر
 محم حیا صحر محم حار و مخرم حر درم محم ماس هر یک چهار درم کل صرح طما شرج کل از سی شرج
 لسانه از هر یک سه درم تناور و صدل و م الا حوس و ساره لخته التسن نه ماس صحت صحت
 حشاس سید و ساه از هر یک سه درم مادام صحت ملو در از هر یک دو درم محم کد ص
 رعد ال لصد درم کد کد مار و عد کوفه سمه ملعاب مده او اصر سار مد شربت دو درم
 بمار الورد قرص طین که صحت لول و فروج متاه مانع ص کل محتوم طما سیر کد سراج
 و فارسی تخم حره مخرم خاتین ماسو کد کوفه سمه ملعاب سببول لسته و داکتکاب
 مده و در لسته و دیگر مخرم حر درم صحت صحت مخرم کد و تاه ماسو لول و لول ال
 لغابت مخرم صحت صحت ماسو کد صحت مخرم مخرم صحت مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم
 دو تنقال رعد ال محم حاص بری مخرم مادام مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم
 متقال کد کد مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم مخرم

چهار عدد رم هر یکم که خطمی معر نام شیر کبیر التاشنه رب السوس حساش مسد کل اثر
 تخم کرم رار یکدو در رم پر السج و رمی کومه افراس سارده تشریت معتدله در سید قرص
 و یا یکس لسته نامت این فرد صحت لاس تخم حاص غشتر از هر یکدو در رم صمغ عربی لسته
 از هر یک رم کومه بخته لعاب مد فطوما افراس سارده تشریت دو در رم قرص لوب
 و حبه کلید و شاره را از یکم پاک گردانده ص معر صدق معر لسته معر نام شیر معر سارده
 تخم حر لوره معر تخم حاص معر تخم کدو معر تخم سید حاص معر حاص لسته تخم
 مسد تخم حاصی رب السوس کل اسی معر طوره دو قور از یانه تخم کرم رار حاص
 لعاب در کال تشریت افراس سارده و در یانه خشک کسد و هر دو یکت ص کوکتنا
 باشد و حلای مساب قرص کدو الف ادراسکوس مانع از رمی قروح تنه ص
 عدوانه لویه البیس معوم مسد کدو التاشنه تخم حاص تخم حر لوره تخم حاصی معر تخم کدو
 تخم کرم صطر اسالیول افراس کالنج ادراساوی کومه تشریت افراس سارده و لوب
 حاجت و در رم سگ روی سکار بد قرص بخت و در وق در شاه ص دار سگ
 فلحی تشریت لسته لوره اسی معر سارده و در وقت حاجت لسته
 ران حل کرده و درون مایه قرص صمغ قسمل ولادت مایه و بچه رده و مرده مایه و لوب
 ص معر حاصی سکنج بر و هر یک یکدو رم حلس بد رم حلیک تشریت است آب سد
 مایه حلسه بد مایه و بچه و ص عمل مایه و حاص و آب قرص مراد از طشت لغوه کسد و لوب
 ولادت مایه و اگر بدوست نال کسد استفااضه کسد ص حلیت سکنج حاصی و بچه سارده
 خشک مایه و بچه خشک شکله و بچه و مایه و هر یکدو در رم مرده در رم ترس سارده کومه
 افراس سارده هر قری دو در رم تشریت یکت ص مایه اصل و اگر ترس سارده و ص لوب
 از صی کسد و اگر آب سد افراس سارده تشریت قرص رای سوراک ص فامو
 کشته ست سلاحت آموالی کبیر لوب اسی حشاش سید صمغ عربی معر سارده تخم حاص

در دست معرجم تر لور معرجم کد و تیسری کوفته همه لعناط اسحول نقد بهب باشد اقرص
 سازد و در سایه چنگ نموده نگا بدارد نقد یکمانه با سیر گا و مروج نموده آب و در
 قرص که قطع حول حیس و حول لوا سیر کید ص ریرد سفید سسل قرص ل مضطک یک
 مدرم سسل کدر دم الا حیس صبح سرب لک سول سدوس کل می شاشته امون یک کیم
 بلبله ساد بلبله آلمه هست الحمد یزاد و کرایج هر یک و دوم بر البیج سه درم کوفته همه اقرص سازد
 برست یک درم و نیم ساد و هم توان داد الطبع کثیر و نافع قرص از برای فروج صدقه صدقه
 در اگر معد ص من سوجه کدر رشت بامالی از هر یک چهار درم و دو بای روق کدر ساس
 از ترش بیانشد زرا و دلف قطار از هر یک هشت درم و چهار درم حق نموده سراسر شک شسته
 اقرص صاحه در سایه چنگ کرده لوقت حاجت سوده نگار بر بد قرص که چون بر رور
 کسعال آرماده درم شراب سحر جل بخورد برای حدیوط بسیار سفید است ص گلبار
 فاسی افا قیاح لاس کل از می از هر یک یک درم سسل سفید سیدم صبح عر
 کدر از هر یک و درم کوفته همه آب سب سینه اقرص سازد قرص صا از برای فروج
 فسه اکاله قیص ص فطاس محرق می درم آب یک مدیده ریج ررد از هر یک یک کیم
 همه را سکو صلا یه کرده و آب رگ اسحول و سر که شسته اقرص سازد قرص اقوی
 قرص کور ص ریج ریج ررد از هر یک هفت حرد و لورده حمار د آب مدیده سب
 در و افناد و درده حرد مجموع یک صلا یه کرده سکه که آب رگ سیوس شسته اقرص
 سازد و در سایه چنگ کرده لوقت حاجت نگار بر بد قرص از برای تقویت ماه ص
 معرجم معرجم رگ میل همس سب همس سفید معرجم حرد و اعظم از هر یک و درم سفل
 در اطل حقیقه البخل کل سب سطله سلیمه حولمان از هر یک سدرم سوس سنی جور و
 سحر کم جبار من تخم کرس از هر یک چهار درم بسا سه صبح سرب کثیر ادم الا حیس کدر
 سحر کم حلو زه رب لسوس کاکج از هر یک و دو درم امون و دو درم سب کیم و بیجا و تقار

قرص فصل مشروب است تحت حمایت عاده و عیش سسته و گریه حکم و معجزه
حکایتی که از ارتفاع انحر و صبر او می باشد و صاحب تعداد الاسقام گفته که او سر و
است شکر سیراب السبع یا نیم ص منقر تخم جبار مار در یک کافور کمتر اسفید بر یک مجید و نیم
سدر در و فصل سیراب السوس حکم حر و بر یکد و درم گل سحر طایفه وید سید بر یک
چهار درم کوفته سمه ملعاب استعول که از امارین یا از گلاب بر آورده باشد پسته اقران
سارید بر قری در می و در سایه خشک که در تر است یک قرص آب امارین یا آب سیب
در تر و اگر ملین مطلوب باشد بالقیح تر سیدی که بخمس یا تسیر حنت در آن محلول باشد
محو در قرص محتر تحت حمایت مسج سده که در ص نکا و نیم منال ریوید معنی بر یکد
کثیر اصبع سوزنی رت لسوس در عوال طایفه تخم مار در یک درم سسته حساب میوید
بر یک سدر درم گل سحر خدر درم بر یکد در یک درم اقران سارید قرص که ر
تهای مکررانی که است ختم و روی و بای رانج شده باشد نگار آید رسول از صلاح
ص دفاح او حر و عران تخم او بای تخم که در ص بر یک سدر درم و نیم معر و ادم تلخ بودید
خشک بر یک چهار درم ایسول ایک معسول تر یک سدر درم ریوید خطائی گل سحر
سدری الطیب بر یک سدر درم ایسول فیترا سدر درم کوفته سمه ملعاب سست لسان قمر
سارید بر قری دو درم و نیم بر صغیر یک قرص یا با الاصول محو رانج قرص حنت

[illegible]

[illegible]

در چهار سحر و که لیون حاکم شود و در لیون دیگر بر کرده نگاد و در مدار کوفته مار یک سبب
در طرف کاسی آب لیون اداخته ارد و جوب بیم که در یکی از این علوس حد بسیار
درد و دم علوس س نصب کرده مانند معات کمرل ماس و امیران کلی گل چیل و دیگر
دو که نگا پخته اند و اصل کنند تا که صد لیون تمام شود و در آن وقت مر و ارید ساید و بار
از گلاب هم را کمرل کند و در حاکم کرده مثل سر ساید و نگا بدارد و وقت صبح تا
یک میل چشم کشد و در جای دیگر در حرکت دمان در چشم کشیده مانند شش و دو آن مرد
موقوف نماید و اشار انداخته آهسته سرول دفع شود و کل سفول از ساس حد مخرج
حت میل سرول و تقویت نصر و دیگر امراض چشم من سریده و در لولاسک نصری و کول
حد که بکتوله سمدر بچین دار بلد بر یک شش باشد و سوس کمی مر و ارید و در آن مشک کافور
بصوری سیلانه و توتیای بارولی ناف سیلانه بیانی خزینه مریج سیلانه بر یک سبب
امیران چینی شش مانند یا کوس تیره گاد و بر یک سیلانه یا بر پچه عوری بکتوله یا کوس و در گاد و در
خون داده و وقتی که سم بچیه شود و مر و ارده خشک کند و همه او به راحل و در طلحه کوفته سمه
در کمرل اداخته است و در در گلاب سخی نمایند از صبح تا شام بعد از چیل باس مر و ارده
چیل و در نگا پخته استعمال نماید و معمول راقم بر توشی چشم و در مع عار و نقای رد و تقویت
نصر کل سلاق صحت مالی شستن ام هر سه اصعبالی بکند ام مایه ان صلی مریج سید
دانه موئنه سید و بر یک ماته سبب سری نمائنه گلاب بر طبل گل حمام چیل شش باشد
اول حست را در کرده آهسته گداخته گل چیل کشنه از بار چه ناعه گذارد اگر چری مامد باز
کشد تا بهر کشنه در در طبل گلاب تر نموده و در و در نگا بدارد لیل و در را مثل سالی ساید
و در حست اداخته کمرل نماید و وقت حاجت گلاب باقی مانده را در داخل نماید و در
گلاب داخل جراب است و نمود و کجس دل و اسبک و خوب خواهد شد و مانند که گل چیل از
کشش مذکور است و سواهی گل چیل حمام است و محل محرب حد امده سر و دفع گل چشم

محل کله چهار صد کی محل صلیبی چهار صد کی محل گره چهار صد کی محل تنگانی سر
 دو دایم کله چهار صد کی محل کله تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر
 سیاه دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر
 حتم محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 در حتم کله تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 حالی از دست محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 از کار در بره بره یک سو دو در طرف آبی بر آتش کله دارد و پلانته بره را در پاول آبی
 ساخته در بره در صالون اندرند که صالون و پلانته بره بر آتش کله شود و در بره
 رال انداده ارد سه آبی محل کله در بره آن آتش بر نماید که رنگ و دایمیه شود و در
 و در آرد و نگار دارد و در حتم کله تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر
 و در آرد و نگار دارد و در حتم کله تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر
 سیاه بر سر سیده محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 رنگار بر سر لور از سی بر یک کله تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 حتم بر سر سیده محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 از دست محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 سید تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر
 سیم بر سر محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 نگار بر سر محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 فلعل بر سر محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 بر سر اصصالی بر سر محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی
 عفران بر سر محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی محل تنگانی سر دو دایم کله چهار صد کی

اصهائی تویای هندی اربریک و درم بافتن شامران و بهر یک صفت طلاء و لرد
 ابرائی حافی منیل سید و اطلعل اطمیای فقره روی سه حه اربریک چهار روم سرطان
 بهری مروارید با سفسه ساج هندی اربریک شش درم با قوت من لا و در دسده روم سرطان
 من سخته اربریک و درم صلیا کرد استعمال مایا کحل بار و دوت لیسرایه و د حه راما
 دارد و حه حص را سود دارد و ص شاد و حه سی شاد و هندی اربریک و درم طلاء و درم الا حه
 اربریک و درم روی سخته بار و بریک یک درم با قله شک بریک دالکی کا و بریک اطلعل
 کومه بحر سخته دال کمال مایا کحل که بر اول آب را با حست حص بهر یک و درم
 شش منیل کمال بریون شاد و اربریک شش منیل کحل بریون کومه سخته آب سخته یا آب سخته
 و شک کسد و دیگر بار صلیا کسد و در شتم کسد کحل صفت که فقره رو اند حص اسحوال حرا
 سخته پیدرم دخال کسد چهار درم سسل حص لسان اربریک و درم لا حور و سخته و درم
 کومه سخته حص کسد کحل که محبت شیم را نگا دارد حص تو تیا و درم تنیاف مایا سدرم
 ستو طری حصص مایا اربریک یک درم کا و در دالکی کومه سخته آب عوره یا آب ساق میرید
 و در سخته شک کسد و صبح و شام و در شتم کسد کحل لخوا بر که لطیفه دارد حص کا و در حتمیل
 بریک انگلی شاد و اقا قیا حص تنیاف با تا سرطان قری اطمیای سده بریک یک درم سخته
 کما سدرم بریک یک شتال لعل فی و دره ما و تیشا اسیدلح شاسته بریک و درم مروارید کسد و
 پلایه بر دبریک سه درم امر و دت چهار درم آب عوره و پیدرم سر شستدرم کحل لخوا بر حور
 مرکبات شاهی حص مشک یک درم با رویتنا اطمیای فی و دره و در دایم جهر لا حور درم و دایم
 با سفسه ساج هندی تویای کرمانی پیدرم کحل اصهائی و درم علی الریم مرتب سار
 کحل است احوال محرب و معمول حد امحد حص دخال سدر و س ما قدر می مشک عمر آید
 در شتم کسد و دخال مایا رویتن نماید کرد که سدر و س ساید و بهر حقه پیرا گده و سوده و شک
 سارند و در حرا کده است و حص گل سرج یا کسد ادا حه رویتن مایا و دایم طلاس یا کسد سخته

و از گول وارد تاجان در آن متعلق شود و عدا را از بر مرغ با کار در گرفته بکار برده و حال
 کند چمت اندای رول و سلاطین و طوالت بر رسم است و عمر آمده کحل چمت و سوره که
 سنگ صعب عملات باشد چرت است صفت شایع بدی است و امیران حبیبی بلبل
 هر یک که نام تنگ انگلی بر سر و رتبه سار کحل چمت رول معمول از مجموع صفت در صفت دارد
 را که باز آورده به سوره که او بخت لسته باشد از چرت سر کرده و صافی هموده در سار تنگ کند به راه
 خوب شک شود و پنج و رنگ و تنج و بار کوفه در رنگ سماق لاسد و بهر را که احتمال نماید
 و در آسای استعمال گفته، اگر یک سحر شک یا بر ساحه عدد تحمل تبادل نماید کحل از اساد
 معروف مد و اد الکاتب چمت خط چشم و سف و طوالت و تقویت نظر سود و در و صفت شایع
 نامیتار از الود و هر یک در بی سر و امصافی مری آب ماراں و در دم بلبله رر و دیگر دم آب
 عوره الکور یکدم کافو و انگلی بدست و مرتب سار کحل معمول حکیم اگر خاں مرحوم چمت
 در چشم و نای رر و سل صفت رر و روت سید سیر و رر و رده رر و روت که جیابیده
 نایش ملاکیم بران نمایاں که در آن شش باشد و چاکو در کیسه کرده بیا و بید و رر و یک
 که در آن آب حریر کین داخل کرده باشد و بخور سار تا بویست خاکو بر دم سود و لعل را از رر
 تقصیر نماید و دیگر در رر شش آن و سدر آب کاسعری معمول و کحل در بار سار یک سه ماته
 رسوب حمار باشد سات سید بکتوله سپهر را در صلا پیوده چشم گند کحل الحوا سر و سوره که
 صفت مر و اید با سعه مران قرقری اعلیای و سبی اعلیای مقصود است بلبله رر و
 و بهر رنگ انما امصافی عقیق سوده از هر یک و متعال مرچاں سید امیران حبیبی و رر
 متالوری لعل چمتی و از لعل صحت عربی حصص یکی رر عداں شایع مدسی از هر یک کحل
 در ستور مرتب سار کحل سارک مسوب محضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در
 الله تعالی همه صفت کحل امصافی و در دم نوتیای کرمانی بلخ اندرانی هر یک یکدم رر و
 حبیبی بر صفت متعال کاور یک جو طریقی ساحق اسمعین است که سحر و بلبله رر و رر

و آنست که چنانچه مرا من چشم منعت خطم دارد و گویند چون رو در شش نه چهار شش با سر
 طایفه چشم که یاد را می بیند و من چشم من سر را منعی است که هر یک از این
 و طایفه ای که در سر یک در دم ساج سدی یک درم مروارید در حشران هر یک درم شک
 چهار درم کحل ساج را درستی رو در رایل کسد هر چند که صاحب خلعت مایوس باشد
 در دالحر نور و از می سر کس مو ساج شک سید محتویا السویه مایک طل آلی که ما مرا ان من
 هر یک درم را در ان حو ساید و مانند و تاسع رسیده باشد که در آفات ساید من
 صاف کرده خشک نموده اند و نه بزرگ استمال نماید کحل منقوی و سراج و روح و در
 آنست خیالات سید و در میخ آنکه قوی تر از شفاف مرارات است و محدث کم است
 توتیای کرمانی معمول است درم آب مروق فرزندش حمیرا که خشک کسد و ساید و کسد
 و غلغل و دالخل و امیران هر یک درم و ساید یک درم صمغ را گویند و آب از آن تر ساید
 و خشک کسد من با توتیای که در حریر بیرون کرده استمال کسد و در روغن وی آنست که
 آب مر ساج من کشت در طرف آنست که در دالحر در دالخل و صاف مالا البته کحل سراج
 از نایف یونس جهت خط صحت چشم و قطع و صمغ و امراض که در دالحر سید و صحت و در
 کحل سراج او تنل سراج با سلیقون که است صلیق سیدی ای و سیدی تو مال ساج توتیای
 سیدی قریل صمغ و خشک هر یک یک درم طبع سیدی ریدالحر و ساید هر یک یک درم
 و نیم شک آلی کحل و یک کشت سل و نایکی چشم بسیار سید است صلیق سیدی کم
 شش باک کرده و سخته رس چوب قرشیا هر یک یک یا شش سگ مصری و و ماشه بر عیون
 چهار ماشه شک قهی سیم ماشه دستور و تر ساید و کار بر دالخل جهت ساج من سل و
 بر و دیگر امراض سید در صلیق امیران یک یا شش قریل یک یا شش و بر طیل تیر سید
 در ساج شک ماسد من یک درم سگ مصری سید و دوی رید و ساج کلای
 از یک کما شش صمغ کفی کوفل انار نکایس این همه را مارک ساید در و من

که نیم باید باشد نه زور حمیه نماید بعد از آن فصل را را چرخ کرده مردی مذکور آلوده کرده حرام
 را نشنوده کاحل در چینی جام گنبد کند و در چشم کند و اگر گل هم با کاس در چشم بپاشد
 در روی مساه تر سوده در چرخ روتس نماید و دهان آرد و طرف کلی آب رسیده کند
 و در پارچه حمله رود و آب در آید پس برآورده است حال نماید برای تقوی نصر و
 روتس چشم و دفع حارثش مساه بنفشه گنبد سهول اکمل المحقق من امام المدعی الد
 اجد حادق الملک محمد اکمل حال برای در چشم و در دست ص لیمو کاعدی یکا طیل ایل
 مالص سدرم شب عالی بی لیل اول شب را و طرف آبسی بران کرده بعد از آن
 اصول داخل کرده و آب لیمو قد می ببرد اصل ساحت ارسنه آبسی حل کند تا مخلوط شود
 و آب لیمو عالی آرد و بعد از آن بهین دستور آب لیمو داخل کرده باشد تا که لویه یکا طیل
 شود و حال سته نگارید و وقت حاجت باب ساسته اندکی گرم کرده گرداگر چشم طلا
 و در چشم میدارد که با دو شقیقه و او علاج شدیده و بیاح علیطه را با هست ص سرگ در نخوت
 الوم بر یکده درم مام قسط اکلیل الملک بر یک یکده درم کوته سمته ملعاب علیه بنفشه بنفشه
 نماید که با دفع از برای صداره بکمی ص تخم شبت ماله یوده و سی سداب لویه آرد
 سوس گنبد هم به را کوته در پارچه بسته گرم کرده بر سر گذاشت و نماید که با دفع از برای سیکه
 ص قمرعل مسلسل سیاسه حور لوانج تنگی شمل الیب ماققر حاکم پسیدی آرد
 مایوس گرفته در کیسه کرده گرم سوده بر سر گذاشت و نماید که با دفع از برای سیکه
 ص مایوسه زرد را بر پاره بر کند و متعال گل سح مختلعال کوته سمته در حرطه که با سیل
 نگنبد کرده سوده که از ارد و نمید سوده جس آنکه و نوع می بر سر شفت باشد بر دم
 در پلان که با دو که بهین عمل کند جس نمک سوده سوس گنبد هم بر یکده درم مایوسه
 بعد از در پارچه بسته نمک کند که با دو که حمت تحلیل راج اشاحوف و مراق و تقویت
 العصب والطاقانی مایوسه لایای و رانی و سته ص سیتس شبت حور سری ریره سیاه

ایست و آنکه کرم کرم در آب میخورد و صاف کرده در ستاره گداخته در علم و صند و کبک
 شکم نماید که با قاف شاه ارانی حمت تسکین در و صند و امعاء و مکر و کف و بر سر و
 اعدا و نیت سنج العمل و قولج را لغایت میزدن مالور محل سنج میل حله تخم کسان کرم
 ست سوس گندم نمک کلبل الملک ما یا بر چه هم رسد بخوشا میسر در ستاره گداخته
 نمیکند کسد و اگر سنج یا نمک در تر کرده سر صند قوی تر باشد کسا و کسکین و علاج و کل
 سنج و ریاح که تخمب عسوها میزدن نمک یک گرم عاویس سوس گندم سه برابر
 در کسه کسد و گرم کرده بر احتضار کسا و تالیب احتقر العاد حمت تخمیل ریاح صند
 و جمع آن لغایت میزدن سنج که گداخته را را یا بر چه متوسل و محیل یا بخواب ملک
 ریبه ساه آفسس بود و به خشک هر یک لغایت ساس ما هم آهسته نمیکند کسد کسا و حمت
 و دماغ کسد و آن العربیت باشد صند ققاج او حر صند سسل و درم درم درم
 مالور کلبل الملک هر یک بار و درم کوهه ماده برطل آت بر دندان و برطل آت یا بر
 مار و بر روم مالور هر یک و درم یا بر دندان و کسد نماید کسا و حمت در و حله که نامت بود
 صند مرگ صند تلعلب مرگ کاسی هر یک یکدسته در آب بجهت و در صند است آهسته
 کسا و کسد کسا و جمع طحال را که سب و روت و ریاح و درم صند باشد سید
 صند پوست سنج که نمزدن طحال بود و نه تخم فمکت لور و ازنی سداب آتیه هر یک کفی
 همه را در سر که میزدن و صاف کرده یا بر چه میزدن صند مالور تر ساهه ماتا کسا و کسد کسا
 دیگر صند در رن حله تخم کرم یا بخواب در یا بر چه کرده یک گرم صند و جمع سنج کسا
 و کل کسا یا کل کلاخ معرب از لفظ هندی است که بلبلار است یکسر در و یا پس
 مکی که در آن بلبل و اصل شود و در بعضی لغت هر دو تا و بل و بلحت بعضی میوه است
 استعاره و روت صند و تب های کس و سر و طعمی و ضیق النفس و قولج و طحال و صند
 و ضیق و احتضار رحم را سود دارد و لول کتاید صند بلبل یا سیاه پوست بلبل که گفته

ار هر یک بهندرم طعل دار طعل در کمال طعل و نمک بهدی سرخ نمک سیاه اندرانی نمک طعل
 سالان الصافیر شطرح بهدی سحر حیر لوار و فرط طعل سحر نمک کانی و شتر شور حلت لیل بر
 کوانی سابع بهدی تخم کرم کس کشر خشک هر یک بهدی دم ترید سید صد و سیاه و درم فلوس
 حاشه درم سوز مستقی هم سحر حیر لوار و شمش مس آب سریدادوس آمد پالاید
 حاشه در آب حل کند و سه س فایده در آن حل نماید و هم س روح کندان سانسید و
 سوسانده تا قوام آید و رو بای دیگر را کوفته آن سترشد شربت بهدی دم ناشیر شتر مانت
 کلکالانج مار و شتر سحر را مفع بود ص ماوریلون مدر عاریون پوست بلبله بر و در هر یک
 سدرم عصاره هشتین سدرم سوس گل سرخ تخم کاسی معرکم حریونه رت سوس لایس
 و درم تر کیمین فلوس حیار شتر فایده سحر هر یک با سرده درم صاف کرده لقوام آورده و در آن
 دیگر را کوفته آن سترشد شربت و درم با حار درم کلکالانج حار نافع است استقانی
 که آن حرارت باشد ص ماوریلون مدر عاریون پوست بلبله بر و در هر یک سدرم
 ار سانسید درم ریوند صبی عصاره هشتین سسل ایسول ار هر یک و درم کوفته سوسه سوس
 سارید حاصل شربت سدرم با حار درم کیوس استر حار و قند را میاید است ص حلت
 طوط شور کسید شمع حرق و وار شنگ قابیلیای مقصه بهر اماریک ساخته بر فاده سارده
 بهر بد حرف اللام لخنه که مع عقیق کند و صداع را مفع بود ص صعل سید
 کثیر گلاب سحر که بهر را منفرج شود و در طری کند و سوسید لخنه برای صداع صدراوی
 ص گل ازنی سر که آب کشر کا فور سدل لطریق شتارت سوسید لخنه مفع برای
 صداع که حادث از ضعف دماغ بود ص عشر شمش بر دغش منشته که احته آب سبب
 شیرین گلاب آب فرنجتیک در شسته سر کشاده سوده متصل و بر پیش منی حرکت و سید
 سوسول جلامی قنای والد احد بخت صداع حار و اشدر سر سام مفع ص سید شغال
 فل نیلور کدرم گل ازنی سیدرم در سدر شنگ بهتغال سانسید آب که و آب حیار شتر

کاسی سر است کثیر بر کلاف و سر است متعال اصافه نموده در شیشه گشتاد اندامه مویید
 اگر راحت شود قدی کافور بر اصافه نماید لجامه دیگر میرارد والد نامد برای ادراص مذکوره
 و مقوی دل صن عطر صدل کلاف سر که انگوری روغن کل آب کثیر سر است کاهوسر
 با هم مخلوط نموده لوط با لوطه بویید لجامه حنت سر سام و زعفرانی و حمزه صن آب سبب جیرین
 آب زنجیر آب رگ بر کلاف حنق مد شک آب طلع حرام صدل سفید نموده
 محل از پی اندک کافور قیو صمد را مک جا کرده در شیشه سر گشتاده ار
 اوده بر دیگر رود این را استعمال کند لعوق مادام حنوت حلق و حمزه و سره و اسود دار و صر
 معر حکم کند معر ادم هر یک بعد از صبح سونی کثیر الساسد اب السون کده درم سد صید درم
 مادام حنوت کسد و کلاف سر سد و لعوق سار و قد لعنی صر سداه هم سد رم است لعوق
 حله نافست بوی اصافه سر کمان دودرم حله معر ادم مقشر بر کلام حیا سد هم کسر اصل
 محکو که معر حله و سداسه صبح حنی ار سر کده و درم کوفه سمیه شلت معفودا سر سد لعوق بار و
 سار عمل حنوت را از گلو مار دارد و دیگر اسلح آورده و اسر اسود دار و صن تخم حرد طایه
 سر کده و درم معر حکم کسد معر حکم حله هر یک سد درم حاب و رطو الغاب تخم باریک سات
 هر یک بیت درم رسم سر کسد و یک کده معر حرد لعوق دیگر حنت سره سنی سیدیل
 صن اصل السوس سد رم حکم حله سداه هر یک بعد از درم دوسیت سجاد درم آب شلت کسد
 صلیح کوشا سداه نصف رسد و ناصد دست درم قد سید لقوام آرد سر سداه صلیح سر
 هر یک سد درم کثیر اجیار درم حنتا سد سید حنتا سداه هر یک بعد از درم سداه کرده یا
 لعوق متعل محرت الم حنت تسبیل ارجح ملعم و ملای مواد ماره رسته صن متویر سنی
 اخیر رد و اعلا تخم حنتا صن السوس معر حکم کسد سوس سر سیا و ستا را زیاده رو غاتی شک
 معر ادم مقشر حله لودید ولاتی صبح حنی حکم حلی کثیر تخم کتا سداه کو کسار هر یک بجم تول
 حوکو نموده در چار رطل آب کوشا سداه یا کطل نامد صاف نموده غسل سفید میر طل اصل

[illegible]

تا که سوم حصه نامده صاف نموده بایک نیم انار شکر تقویم آرند و الا ای آن گلها و حصص آناتیا
 و ساق و عصاره قیمته التیس و حرلوب تناسمی از سر یک یک درم اصول صریح و چهل کرده متصل سوم
 تخم انجیر معمول و الد باد حکیم سلو بجان مرحوم برای سرسام عارض فصل اول سبع فصل
 کلاب سوده گل اسی سیاف مایه تا حصص یکی نوش در سدی طهارتیر سید سوده آب
 کاسی تارن آب کشته سر تارن آب شب شیرین آب شیرین آب بجان مارد آب برگ
 مورد و کلاب حرق مید متک طلع سرکه انگوری تیر و تران روعس گل روعس سفته روعس
 سلو و اصل کرده و تیتیه بر کشاید کس بی غلیل و ام حرکت دهد و او را سوسا سدر و در
 ملت بکای طهارتیر فاداسامی کند و روعس سلو و آب سوده و آب طلع ماسد لجان
 ستوی قلع و دماغ حصص پوست سیب عود عرق فصل پوست فانیله عصاره سینه
 صحنه ساسه او و بر اگو صده و سرق سمار و کلاب تر کرده و در قناده و آن سوده را بر استر
 ملازم بگذارند تا بحرقه بواسطه هوا بد ملع رسد تخم که خواب آور و حصص تخم گل صحنه قلع
 از سر یک یک درم ایون و انگلی کافور و دانه کوفته در طری کسد و سوسا سدر و در
 شقیقه و صندل ماصت حصص تخم کاپور یک یک درم بر الصبح کثیرا بر یک و دانه
 ایون یک و دانه سرکه شیرین و کاسه سوسا رسد و در شقیقه و صندل ماصت
 معمول و حرارت است حصص کثیرا صبح عرق تخم کاپور تخم صحت تخم کاسی و دم الا حرقین
 رعدان گوشت سینه در سینه تخم صبح شیرین کاسه و سوسا رسد و در و مالک و دیگر
 شقیقه حبس و لطف و دیگر حرارت صحت در و شقیقه حصص گوشت گل صبح کثیرا خشک
 چهار ماشه مالو به ساشی صبح قلع کثیم ماشه بر الصبح سده ماشه ایون یک ماشه صبح
 فصل دو ماشه و کثیم سیم قول و او و رانت آب تر کرده صبح حرق سده روعس گل
 آمیخته با سوسا سدر و روعس سده و در آن سار و حقیقه ماشه و کاسه و در
 در و شقیقه و حرارت است حصص بر الصبح تخم کاپور سده مایه تا ملع گوشت صبح

علاوه بر آن

کما شافه افول نجم باشد گل سرخ صندل از روت از هر یک یکماشته و در آن گورد و کشید
 کاسه در رکاب سوزن روده جاسامه و در شعله در د لطفوح که رکام مرس را نامعت صر
 در دل لوان مصطفی کند در روت رومی گل مالوه سسل الطیب هر یک جسد و س
 سوم سید از دوس رگس یا در گل ناجیری هر یک چهار حرد و سوم مادر دوس بگرد از بدو
 دو بار را کوته بجه آن کمتر و بر رات به بالیده برسد و در بدو در بدو لطفوح بر رات
 رس که از لوفات و استعمال سعطاب مارا ساده باشد از این لطفوح بقیه بیت دواع و کسیر
 لطفوح و اوله اند ص گنبد تخم حساش مالوست و کمبود و اوق آس روت و حلاب
 سوسامه و بعد حلق راس طلع نماید و اگر باین لطفوح گل از می و گل محتوم آب مارتنگ
 در صبه طلاء نماید اقوی خواهد بود لطفوح جهت دمع سر لمرح ص قطعه کا عیدی
 سوانق پستانی از سوزن سوزاج بموده بر مالای آل کا عدر عفران و ایون مالیده اثر
 از موده بر پستانی بحیاسد و مالای جیری سدید لطفوح سر لمرح معمول از حط و اوله
 ص صبح عربی کثیر اقر لعل شاسته حلقص کمی بر رالصح همه از حطانی ایون رعفران
 از لعل در گلاب آب کستر حشک سید تخم مرغ سوده رکاب که برابر رویه باشد و قمر
 سوزن سوزاج بموده و ایران طلا و ساده بر شقیقه بحیاسد لطفوح معمول
 از لعل ص صبح کا پو تخم حشاش افول رعفران سر الیوم دم الاوس ص صبح سولی کثیر
 ص صبح از روت اگر حاجت باشد کا حور قیصوری سر اصاحه نماید بموده و بر راکو نه بجه
 سید تخم مرغ آینه هر کا عیدی که از سوزن سوزاج کرده باشد بر شقیقه بحیاسد
 لطفوح رای داند التعلب ص قریون قنقیر دوس عار از هر یک یکماشته و شغال کریت
 پس بدیده حلق سید و سیاه از هر دو که ام که موجود باشد هر یک یکماشته و در راکو نه
 دهمه در دم سوم گداخته بر دوس غار مار دوس سید و حمر یا زیت مخلوط و به حال نماید و آب
 ادوی الاثر است هر گاه دار التعلب از سه طسج مار یک بموده بیا میرد احتمال نماید

در ری که از سران گذر و دو کجوا ساند متخ شده پس آنرا فربه صاف کند و در آن فربه دیگر جگ
داخل کرده کجوا ساند صاف کند پس سه هم مسک و پل کرده و کجوا ساند و در آن ریگسبیل یا
و از لعل از هر یک که باشد یک گرم و با عسل و ساند لوام آورده لبوب معوی ماه و دماغ و دماغ
بر سر معید ص معر با دام معشر یک رطل معر لسته معر لطل یک رطل تخم حشاش دو رطل میدهند و تسد یک رطل
همه را سه و گرمه در روغن گا و نیم رطل سات سید یک رطل فوام داده بطور مخلوطا سرید و در آن
شود مسک سی سه پخته رحبران شش باشد نگلاب سوده مالای آن رسد و در ظرف حبسی هر
گرمه مثل نور رسد و دو قوطی بهر یک کور بد لبوب کبر گرفته را گرم و دوی گرداند دمی غراند و
لسا ط آورده ماه را ریا ده کند و در دماغ را قوت دهد و بدن را آرد و در یکت ایگو گرداند
و در آن محاسن لطیفه دارد و ص معر لسته معر با دام معر مدق معر حقه الحصر امغر گردگان معر
معر حقه لرم معر حقه لطم ماسی رو بیاں قولمان شاقل همس نو در مس ریگسبیل کمی معشر
از هر یک یک گرم سسل الطیب سجد کوفی قر لعل کساء حقه التقلیل هم که در تخم تخم تخم تخم تخم تخم سار
مسک تخم پهلون لسان العصا و در روغن عقری را رسد از هر یک سه گرم حور لوانا ساند و قوطی
از لعل از هر یک یک گرم و درم حقیقه التعلب با ریخیل ماهه معر کسک حشاش از هر یک یک گرم و درم قصبه
سوده سور سخال نور بدن لعل صاع خشک از هر یک چهار گرم با شتر اعزالی و عفران مصطفی از
هر یک سه تنقال عود عوام دو تنقال و ورق طلا از سی عدد و ورق لعل و سجاد عدد و عشر اشب کتخار
مسک هم تنقال مسک سه درل آوده لطیفی مشهور و رس سار بد لبوب مسری ریاده که در
و ماهه را قوت دهد و ص معر با دام گردگان حقه الحصر امغر مخلوطه معر حقه لرم مدق پید اصل
معر حقه الطعل حشاش سید نووری سرج در رد معشر تخم حشاش تخم سار تخم سار تخم سار تخم سار
رسند و در ریگسبیل از لعل خاقره جاکساء و این سی تنقال قولمان تخم پهلون سادی کرمه حبه
اسه و درل آوده عسل حنظل سار و شربت دو درم لبوب مقول از در حقه ص معر
معر حقه الحصر حقه لصور که از حقه لصور صهار معر لسته معر ریخیل ماهه معر گردگان تخم پید

[illegible]

سر استر اعلى بمشغال امول بر راجع هر يك و مشغال و مدخل تنه و راجی رود ماں کرده ام
 و قدر شربت اریخون دارا و بیم متعال با متعال حمت امول حور ما **س** لمیم
 ما و اللهم عدای است موی دل و دواع و مولد دل و رابع صعب و سراج التندی و العود
 حاصه که ما و قدری شراب ممر و جاشد و قیل لهماه مگودید که گوشت اگر چه عدا و صرف است
 لیکن آب او در حاله صعب قلب علی تمام دارد و خوب برین گوشت درس امر و یکسال
 است در فصلی مرد گوشت لکات مرغ هر یک که گوشت هر که گوشت طو و جمع ساند لیکن اکثر
 الحمد اذ قد جموا صیحا و کاهه سیر و یوسف قلب العمل بهما و ایچا در در بریج در قفه عدای ساردا
 و طایل الحاربت است باللهم سبط مگر بد گوشت مرغ و کسج ارجلی جدا کرده و دق و دق
 نماید و در آب شیرین به برید که آب یکسان شود و آب علیطه گر و پس
 در مرغ و اسبق عرف کسدر اقم اکثر و صعب و جمی دق یا بعضی ادویه مناسبه بر آورده و مشال
 کرده بسیار سابع متا به موده و دیگر طریق بر آورده و باللهم سبط مع فواید و علاج الامراض
 مذکور است ما و اللهم مرکب معقول ارجطه و فصل الحشیش کمل النعنع و الداء واحد جاد و
 حکیم محمد اکمل جان برای آن فنی صعب قلب بالیولنا صفت ص کونتره عدد در راج
 هر یک بار ده عدد و مرغ سه عدد گوشتک رسامه عدد در رشک یا و آنرا آب سب آب - آ
 اما تیسر آث ساتی هر یک یکمیر و مدخل ساتیده حار فوله کنیز رشک گل سحج هر یک لوله
 سرگ گاو در ماں نه فوله اسطوخودوس و نیم فوله گل گاو در ماں هشت لوله مادر و کویست لوله
 ابرتیم خام چهار فوله فرح رشک مالگو و سر یک سه لوله گل سیلو و ترش فوله خور حرقی فوله ترخ
 هر یک چهار فوله گلاب کسیر و سر یک دو بر عرق گاو در ماں و سیلو و هر یک یکمیر رشک چه
 حصر و حراں نه مائه طائیر ترش مائه الاچی حور و سمانه فوله و ایضی هر یک کتوله و توره
 شتارف تیار سارده و اگر مزاج حار باشد کاهور و بر اید ما و اللهم نالیف حکیم و موی که
 همین صفت دارد و نقویت قلب هم می نماید و حشیش ما و در آن صفت ص گوشت به

دام دار قسم دوم اوسه دام دالگری نماید یعنی اودیه باسه تل گلاک میسک امتثال این رو میفرماید
 طار الدیال المروق جهت تنهای صغری و دوی کره سبزه عید است و تنج شده و جوسن و جگود و سبزه
 ارا و حصه نماید و هرگاه که کمین سوری حرمت دیار و طاعت حکم حایرین و امتثال آن امانه
 نماید و تنج اتقوی خواهد بود و در میان همه او آب کاسی مروت آب رگ هست طاعت و تنج
 بایان سر مروت کاسین مروتی احتمال نمودن مانع ترین است و در روز مسهل کسین مروت
 سر مروت آن معطل و در محسن حرمت دیار و امتثال آن بکار برده ص بکار برده کاسی
 و سارجه مسح کمنه تار کرد و صاریاک سود و غسل نماید بکار که است غسل ۴۰ را طاعت کرده و مسال او را
 میگرداند کاسی محصول تولید براج میکند و این جهات است که در کتاب جبر الیهی حاصل گاه
 واقع شده است و بعد از آن سرگ کاسی را که مصلحت او را افتاده از صفت لوله همراه است و سبزه
 احتمال نماید و بر روی رگال مکان لوله امانه مود و امتداد کاسی طل برسد و در امر جبر عید
 از سبزه لوله ترشح نماید تا در امت مخرج میرانید و نیز تر و لقی یعنی است آب کاسی بر دلو
 است یکی آنکه آن متروحه او تنب گداید تا احراق قیده را احراق می طایفه نماید کرد و پس قق آرا
 صاب نموده و موشد و دوم آنکه آن در طرف یعنی از می یا لهر یا دیگر سگی نموده و راتن حبیب
 که ارید و کف بر داند تا آنکه احراقی طایفه نماید بر شود پس راتن خود آورده و در کراس دونه انداخته
 سالیید و بکار برده و هرگاه حوارب قوی باشد بر مطوح تنهایا مافراض کار اولی است و الا
 و مطوح او را گند جهت دفع صغری از محرات نوشته اند و کاسی مسرور است که آنکه سبزه
 و سبزه بکاسد و مسکه اصلاح ضرر او میکند و بر سحاله اصلاح مینوال کرد و کاسی استانی همه را
 است تا سار الدیال المروق که عبارت از یکدیگر کاسی است و حیات مرکز طایفه
 را داده و امتداد آب رگ کاسی مسح لسانه مشاهده نموده شد و در فصل حریب است ربع نه
 می آید که بر چهار لوله تخم کاسی و یک کوب کرده و در عرقیات مسکه که اندر بر طل باشد و در چهار
 دارد و بعد از این دیار چه که در طرف آرا لچهار چوب سسته باشد تخم کاسی را بر عرقیات داخل

مروق نموده استعمال نمایند و آن سده حوی مدیل دارد و اگر آب تابش و مروق با موقوف
 که در صحت حرب خواهد آمد استعمال نمایند در رفع موده آتشک و حرب قوس مانع حرب محلی
 بود و بار الطبع صحت می دق و تنهای گیم و درارت مگر مانع بود و بعضی نوشته اند که ستمل مسوا
 مثل آب که در لیکن فیر سید عا و حی دق که بهر وی می صغری بود آب که در ماستر که فایع تکل
 نسوی صغری در استعمال کرده آب که در ستمل صغری است و باعث اردی و حی صغری که در
 در آنکه آب که در موقوف نموده آب تر و عوص آن استعمال کرده باعث اردی و حی صغری
 و نظیر است حی دق نموده و طریق استعمال و قدر قدرت او تسل آب که در است با مار الشجر
 ارجح واقع شده است بر آنکه بیج دواست که کثیر السباع مثل مار الشجر است و ستمل برده صغری
 است یکی آنکه باز است و دق ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 تمام بدن ششم ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 لغتای دارد است و صغری می نماید و صغری می نماید و صغری می نماید و صغری می نماید
 و در طرف ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 صاف نموده ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 استعمال نمایند و در قدر آب ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 صغری در یک دیگر چهارده و یک صغری در یک صغری در یک صغری در یک صغری در یک
 نماید و اولی آنست که ستمل آب ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 طبیعت گردد و سلامت حودت حوالست که در یک ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 بشود و صغری در دود و صغری در دود و صغری در دود و صغری در دود و صغری در دود
 کثیر اند که مار آتشک که در صغری ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل
 در صغری جمع شود طبع اند و صغری در صغری در صغری در صغری در صغری در صغری
 ترس چیزی کشکاب ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل ستمل

معده سردی آرد پس هوائ است که چون خواهد کسکاب و بعد قبل از وی مد ساعت
 سکس احتمال نماید تا عطش الطیف کسد و مستعد دفع نماید بعد از آن مار السعیر و بعد از معده
 لب لعل را بر یک قول و رو و چشم گرداند و خلطی که کسکسین آن را طیف کرده باشد بپزد و
 مار السعیر مدفع گردد و گداوماری پاک شود و مانند که مار را رولول دفع شود و شود و اگر بعد از
 مار السعیر حول ساعت گذرد و تشریت دیگر از سکسین معده تا هر چه مار السعیر آرد مستعد کرده باشد
 و معده بدیرفته باشد و دفع شود و تشریت که از مار السعیر حاصل آمده باشد مدفع سکسین
 بهین رسد و در کلام معنی از اطباء که واقع شده که مار السعیر معده سکسین است و شمع معده
 و رخی که بهر دور امروغ نموده و بهید لطافه بنیاد مناس طریق نماید و مدفع معده مار السعیر
 در سکسین است و در صورت اصلاح اعلی از سکسین معده جوابدگست و دوم آنکه معده او حال
 سکسین مار السعیر است و در علاج اگر امروغ نموده و بهید مصایقه ندارد و در سحاست که
 از السعیر حول حاجت جبرائیل معده و تشریت دادن مار السعیر چنان است -
 که اگر اندامی رفیق و بهید اگر با معده باشد حاجت نگاه داشتن باشد و مدفع اسما
 کسکاب مارگیر بدین طبیعت است و لعل لعل و آسما که حاجت نگاه داشتن فوت بود
 در احوط کسکاب خلط و بهید و هرگاه مدنی طبع اعدا نگردد باشد و نقل در احوط باشد
 کسکاب ساید و داد و کذا اعدا زیرا که عصبان طبعی است و آسما میاید شود و معده کسکاب
 اگر در امروغ است اول حصه کسکاب طبع کسکاب و لعل و معده اعدا و بهید که اقال الریش
 لعل السعیر اللحم هرگاه تقوت و نگاه داشتن قوت مطور باشد و معده داوه میتود و نظری کمتر
 آنست که گوست را که مار السعیر را لعل اسما همراه چوب پیردیس صاف نموده بکار رود و نظری
 آدم است که هرگاه مار السعیر را خواهد که در آرد آب سی گوشت اصاف نماید و طبع حسد
 بهد مار السعیر لعل و استوی آید پس صاف نموده بکار برد مار السعیر محج
 نام است که بید حور و مقتدر ساخته بران نماید اعدا و بهید اسما -

و دیگر ادویه و القهوه مساحه اعصاب نماید و صوب خوابد و او را را الحی و صوب گلو است
 در حییات مرکبه و صوب کثیر البعصص بگیرد و گلو سر از میدانم نگیرد و او را را کار و پارچه
 پارچه پیچوده و طرف کلی انداخته آب حالمس و دوده و دوده سرد و در زیر آسمان گذارد
 صبح اندکی اندر و آب زلال آرد و تاثیر بر مساحه بکار سرد و گاهی همراه قرص طمانشور
 قرص زرشک استعمال آن این آب لال استعمال نماید و بر گلو را حوت ساید و نهالما
 ادویه مساحه در حییات و دیگر امراض استعمال می کنند و گاهی است گلو را در امراض کله
 و مثانه و سوراخ پادویه مساحه استعمال کرده شده و بسیار مفید باشد و دوائی که بارها تجویز
 در رفع کردن ارجحات مدخل مدار و صوب سب گلو و همورس آن طمانشور سید و بر دوا
 سائیده و صوف ساخته کیما نشین آمدن کرده و بعد از آن در دوا اول کرده
 راکل خوابدند نهایت ناسه و رو و کمی هم صبح می ساید و استاد در حییات مرکبه که مالورده
 تغییر کرده می نمودند ارس بهر دوا می اندک و در قرص ساخته سائیده و اقراص طمانشور کافور
 و استعمال آن استعمال می کرد و بهترین طریق که قرص است گلو این است که گلو سر و باره را
 نشوید و آب شیرین قدری سرو می کنند و افتاده آب حلیط که بر آید و در طرف کلی ماسا
 یا می پی کرده و پس الحسته در حای محوطه اندر و بعد از دوا و در قرص را در و ساخته است
 که نشین شده باشد و دیگر در سایه خشک کسب و طریق دیگر آنست که اطراف را در آفتاب
 گذارد تا که خشک شود و طریق دیگر آنست که آن افتاده و در کور را حوت ساید و حلیط شود
 و اول از بهر بار و بعد از آن و دم و سوم بار است و صاحب قادری نوشته که اگر چه گلو را
 است لیکن بر و غیر میل سر و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا
 است زیرا که اکثر البعصص و در حییات مرکبه و مرکبه محسوس میشود و مول بهیدیان اعتقاد بر آن
 می نمایند زیرا که اکثر ادویه که در استعمال کسب و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا
 لطیف احمال طهر است و حال آنکه اینها مذکور کرده پس و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا

کت اریق و اگر سرج رنگ باشد سیاه رنگ طلس السوداء که میگوید سحیح الدن لی عیب کریا
 اردویم برابیده مانند چهل رور را تیل گدشته باشد و پس اگر کس خیر حیدر در تعلیف ار
 عت ثعلب سر و شایسته و خود کاسی و ملوات مارده ماید کرده و پس بر یکام استعمال را
 بر هر از پس ایسا بود و آن شیر را در ظرف لعنه یا سنگ با مس طبعی و اگر در وراثش ملائم حق
 و پس در جوش سوم با چارم خمیس صادق الخوصت یا سرکه انگوری یا قدر یکان تو را یا آب انبو
 مارده و قندهار یک ملاهوری اعداد که تیره بریده شود و بعضی گفته اند که اگر در سرکه انیسون بپزید
 ساه و یک شمس بپزد و صبح و ترش را در عا و صفت پس طرف را با نانش و دود آورده اینچ
 سه به مگداج و در ری کمک مداحته مار یکد و جوش داده صفائی صوده ترشیت ملوم را بر سطح
 ساهب داند اصنام مایه و در تاسای جوش لازم است که اگر چوب ایچو و اگر ساه را جوش ما
 که لوسا و اردو کرده شش یا بار باره کرده باشد و تحریک حلی الاتصال مایه و در برین دنا
 مطوی است یکی آنکه خمیس بر اسد مال باشد و دوم آنکه نوزار سیر جدا شود و بهر در یک یک
 اردو و دام سیر اید تا مار الحس سیکت بیم رطل برسد و محسنت و صنف و صنف کم در مارا که
 موان کرده و دادل مار الحس چهل رور یا است و یک رور یا کم اربین معوص برامی طبع است
 و اگر حاجت باشد پیش از دادل مار الحس میره مایه و پس از صفت رور یا چار رور لعنه اگر
 سهل باو الحس ترسوع کسد و صوف لاجور و ترشیت معمول حمل قنصول و صوف
 خوب که حزال که سح بر یک یا در ساسی بای خود گدشته است همراه مار الحس شروع مایه
 لود و اگر الحاق سقیه بپزند پس در تاسای جودل مار الحس شتم و بیم و دوار بیم مهر فلوس
 از کس ترشیت رار الحس مایه صفائی صوده موشد و لعدا را ان سعو و ما و حسا و حشر
 که کور شد اگر حاجت باشد کار سرد و گاهی برای انش سدا شیر حشمت یا ترخمیس استعمال کث
 مسود و اگر مراح مقصود باشد و تمایل راج منظور باشد کفصد استعمال مایه و بعضی امر حار
 آنکه مار الحس برای تریه و تسکین حرارت و بر جان احلاط حاره استعمال صوده شد هرگاه ار

یاد و راه سال خدا سدل مسود و در طلل حله سوداویه و الهات حدام و ابر العسل و زلال
 در آب بول و صفت کچیه و حصات آن و مساه و فرج آن و دیگر فرج حدقه و در بید
 در اطلالت لصر و تنقده و الهات مواد لوسی جسم و یک و اسد سمار و حرارت که در طلال
 در آب و در آب و کلب مستعمل شود و هرگاه در فرج مساه مستعمل شود یک و راق و اصل
 بار زمار العسل جهت علاج و لغوه و لغوت معده و ماه هات معید ص عسل یک حبه
 ص صاف و در حبه و کوبه و ساد ناس بر م کف بر دار بد جوی و در حبه با دارالتش و در دار بد
 العسل و لعی و در کوبه و عسل شش حر د آب می اندازد و چون لصف مانی می ماند بکار برده و در
 است اولی طلیل الحار است و اگر خواهد که باو العسل را لغوت کند در صبی عسل
 عسل و در آن پیل خور لواله ساسه لعد را اصلاح و اصل نماید ما را الاصول که لغوه و در ع و
 لعی اراض طبعی و سوداوی را سود دارد و سنگ گرده و شانه را بریزد و سده و کله کساید
 و در معاصر را مع ص یوست پیج کرس لوست پیج را راه بر یکده درم یوست پیج کرس
 درم یک کرس ایسول را بر پیج او حر بر یک بهار درم اسارول ص لسان بر یک
 درم طما ساسه بر یکده و نیم درم خود لسان لوریدان برار اسفید بر یک سه درم سور سبی مست
 بهار در دوس آب بر بد ناس آید سالاسه شربت سی فعال ماد و فعال روغن بنیا بخر و
 نیم روغن ماد ام تلخ ما را الاصول که در اراض طبعی و تنهای طبعی اندازد لعی ماده سخته
 اسفید ص پیج کرس پیج را بر پیج او حر بر پیج ایسول بر یک کمی مصکله در
 اگر کرس بر یکده و درم یکس آب کوبه و ساد ناس نصف رسد ص صاف مسوده بر باد و سگ
 یکم کرده و درم یکصد آسانی و در آن حل ساخته خالیده کوبه ما را الاصول جهت
 خا واد لیمیه علیطه کما را یک ص پیج کرس پیج را به یوست پیج کرس بر یکده و درم اسول
 اگر کرس بر یکده و درم عادت شمس شکامی ماد آور و بر یک بهار درم بطور یون سد درم
 و در آن آب کوبه و ساد ناس نصف رسد ص صافی مسوده بر پیج سی درم از آن ماد و یکصد

ماشاء الله اگر سرورم علی سوده و درین مایه اذ قبول داخل نمایند و افعال انوی خواهد بود
ما را الاصول مانع برای حقیق التفریق بخود محسوب که عادت از اهل طایفه و علم لریج
نود صفت آن پوستیج با دماں بهت معال اهل السوس حراستید نیکو فسیج سوس
آسمان گون و مایه یون مظهر لیل و خلیل از سر کث و متقال ایسول تخم کرمس کرم با دماں
از هر یک سه معال معطله سسل الطیب سماج بهدی اسامی از هر یک کرم معال و تخم کرم
رود و حشاکت سبب مروج العظم از هر یک یا رود و شغال در چهار رطل آب با دماں کوشا مد
قوی که یک رطل باقی ماند از آتش فرو دا آورده با لیده صاف نموده همه را در سه روز و رات عوات
مساجد بخورد ما را الاصول دیگر که سرده جا و سیر را بکشد و در و دشت حکر و سر را با دماں
صن پوستیج کرمس پوستیج را ریا به هر یک به دماں صم ادر قنای ادر هر یک به دماں
سسل معطله هر یک یک درم و نیم قود لک حصول خود طمان بهر یک و درم عات امس
کل صرح شکامی با دا و ز پوستیج کرم هر یک به دماں صم ادر قنای ادر هر یک به دماں
رطل آب کوشا متد نام به لیده صاف کرده بهر روز چیل درم روغن با دماں تخ و یک درم روغن
با دماں تیر می شوند ما را الاصول که سرده و حکر و دوج معده و سر بول ایست و سبزه اذ
و در دوا اذ اهل استعمال میکند صن پوستیج را ریا به پوستیج کرمس پوستیج کرمس پوستیج
سسل الطیب یس و شنان صعلکی صمیر سقی صم ادر تخم ریا به تخم کرمس بیسول هر یک
نقد و راحت گرفته حوشا میده بکار سرد ما را الاصول بخت استقار طلی مقول را با
نقراطی صن معطله سسل الطیب سه و اذ شیتان خود الوح قشور سلیمه بهر یک و درم اذ
کرم را ریا به ریه کرمالی روغای حشاک متفرغاری با دماں به هر یک به دماں صم ادر قنای ادر هر یک به دماں
پوستیج را ریا به پوستیج کرمس بهر یک به دماں صم ادر قنای ادر هر یک به دماں
بهر یک و درم صمیر سقی صم ادر تخم ریا به تخم کرمس بیسول هر یک
در آب سرد بنگا پدید آید از طلیان که در دلس بهر روز صیت درم با دو درم صمیر کلان

مادورالکرم استعمال محاسن و عدا سيار را وزن کند و سرس محاسن و عدا پدید و ماده در سرسین قسم
 العمل آرد مار الاصول جهت در سیدی سفید ص سسل الطیب سسل اسرار و سسل
 ماده گدا هر یک بمقتال خود و سلسا سلسه هر یک یکم تخم کرم را راز مار ایسول ریزه کرانی و قو
 هر یک سجدرم پوستیج کرم پوستیج راز مار سجدرم هر یک یکم ده درم سجدرم سجدرم
 درم چه را در سه رطل آب سرد تا سطل و نیم آید هر روز را در حمام او قیام تا سطل ایستد
 مطبوع بخت موی علمی سفید ص سسل الطیب هر یک یکم درم رشاد قاش تخم حطری هر
 چهار درم تخم کرم ایسول راز یا قشور یون مار یک هر یک یکم درم پوستیج کرم
 پوستیج راز ماه حله خشک تبت هر یک یکم درم سجدرم سجدرم سجدرم سجدرم سجدرم
 رطل آب سرد تا سطل مار آید پس حمام او قیام بمقتال ایارج محمرو ع سدا سجدرم سسل
 مار الاصول که در قلع کردن لقمه و جمع الورک عدیل مدار ص پوستیج کرم سست
 راز یا به هر یک یکم درم پوستیج کرم پوستیج حطل قشور یون و قیق سبطرح هدی با سجدرم
 ایسول سور سحان نوریدان ماهی ریزه هر یک یکم درم در سه رطل آب سجدرم سجدرم
 رسد صاف سار بد شربت دو درم مع بمقتال روع سدا سجدرم سجدرم اگر طلت قوی باشد
 اردی لودخی که صاحبش اشرف بر ما کرده باشد عوص سدا سجدرم سجدرم کلکلاج کسد
 به عمت طیبی مهم الا س مار الاصول که در نهیای علمی سکار آید ص ایسول کرم هر یک یکم
 درم قشور یون و قیق سه درم حافت استثنی سکا می ماد آورده هر یک یکم سجدرم سجدرم
 سجدرم راز مار سجدرم هر یک یکم درم رذوس آب سجدرم سجدرم سجدرم سجدرم سجدرم
 بهب درم گلسد بخور بدو اگر سجدرم سجدرم در س مار الاصول اصاده نماید با سجدرم سجدرم
 مار الیزور مانع از سرای امراض علمی خصوصاً دماغی و لصب مواد سردی نماید ص سست
 سجدرم پوستیج راز یا به هر یک یکم درم سجدرم سجدرم سجدرم سجدرم سجدرم
 سجدرم قشور یون و قیق حافر فرج یکم و نیم یکم و نیم یکم درم سجدرم سجدرم

در حرح بگویند هر یک چهار دم قدر نامحرم سداب شطرح همدی هر یک همدی هر یک همدی هر یک همدی
 یکدم محو رادرسه من و نیم آب بگویند بایک من آساده ماد صاف نموده هر صبح مادرم
 ارا ما مار درم روح سه روح ماروس مادرم غمکه م بیات ساد مطبوخ ماد را اگر کند
 و احتلاط حلیله دفع نماید قویع واستای طی و طلی را مایع آید ص با خود برید و کوبانی کاغذ
 سحر کرده یا سوزان هر یک کمی در سه رطل آب بگویند بایک رطل آید صاف نموده هر صبح شام
 همدی درم سدر درم روح سداب بپوشد راتی یکدم مادرمی نمک ساند و لعل شسته
 بهر دو مطبوخ بگویند بایک من است آب گرم غسل درود بپوشد مطبوخ حرارت درم مگر ویدان است
 صن گل گنوت برگ کاسی که هست شلک گل کاغذ لعلاب را بایام مله یا بهر چه هست بگویند شسته
 و یک قویع شسته سیرا کرده بپوشد مطبوخ مایع رطوبت الترس مقول ارباب صحم
 مرحوم ص حساب بیت داره بیتال سی دانه تین اسس و ده سد در بیت حرا سالی سید
 حکم حکمی ششم حارری ارباب یک سد درم اصل السوس همدی درم مقطوریون و قویع و طلیط است
 بیج که حرا شاد و بیج حلی بیج ایسی رسام است ارباب یک چهار درم پوسته بیج مادان پوست کر
 ارباب یک همدی درم روغای یا لس چهار درم ح سوس آسمان حلی وراسیول رزا و در حرح
 ارباب یک سد درم سبک سسل الطیب ارباب یک درم در بیج رطل آب بگویند و صی که
 یک و نیم رطل ماد صاف نماید و بهر روز چهار اوقیه بایک انتقال محمول می و یک درم حرح
 سوزد و اگر قوی خواهد تریاق ارنه بیدرم حل نموده بپوشد متنی که قوی التراحت آورد و حلیله
 ص شست سد درم در یک رطل آب بگویند تا به نصف رسد و حرا القی یکدم مادری
 نمک سائیده و غسل شسته بهر دو مطبوخ مذکور قبضه و نشتر حاجت آب گرم و غسل باورد
 بپوشد متنی که قوی التراحت آورد و در واکر لعلاب بپوشد و بعد مانتد و مع نمایند ص قسار
 قسار شست در سه رطل آب خوش و بهر تا که رطل ماد پس صاف کسد و قوی ری نمک
 اندکی غسل دران سیانیر در در هم کسد و بپوشد متنی که محو ویدان قوی کند ص صرک حیار

بهارم حلق میاهد و بعد از آن کوفته بجهت کلاب شکسته قمل از مطبوخ سه ساعت آرد
 ببرد و بعد از آن مطبوخ را با سانس مطبوخ تالف محمد ذکوانافع از برای افسام نابولیا
 حسن بلبله سیاه سیاه معقی و موصی و بعد از آن به صمد هم تربید سید تراشیده در چهار
 اسطوخودوس و عطر العقی و دانه بیرون کرده بپزیده درم مجموع یا در سه ظل آب بپزد
 تا نصف برسد و انبوه را در کعبه کشانی کرده سر آن را است در آن ایدارد و دو خوش بپزد
 داده و در آورده و سر کرده کعبه را مالند تا سیوه فوت انبوه و در مطبوخ بر آید پس بموده
 سه ساعت قمل از مطبوخ اول در کشت و در برد و بعد از سه ساعت مطبوخ نباتا سانس مطبوخ
 نافع برای و سوس و قصر و در لوم مقبول از برای سحی حسن بلبله کابلی اسطوخودوس از
 بپزیده درم تربید سانسکی از برای چهار درم معقی و دانه بیرون کرده سجاد عدد کوفته و در کشت
 آب بپزد و فتنه بپزد قمل نماید اداخته شود در آن حرطه انبوه و یک ساعت بکشد و در
 آتش در آورده صاف نماید و اگر سه شود و عاریت درم صمد درم معقی بپزد درم
 حلق شود و دانه کوفته بجهت کلاب بپزد و درم معقی و دانه بیرون کرده حب تل مطبوخ و در
 بعد از آن مطبوخ نباتا سانس مطبوخ که احراج خلق نماید بپزاید و بعد از آن صاف
 قیصوم آتش شود و سر بر من فسطیح رنگ کابلی مقشر کبلی و دانه بپزاید و درم در سر که مرور
 آب بپزد و صاف نموده بخورد و مطبوخ حله بر لوفیق آتش که از سردی بپزد و در
 بکار آید صاف حله شسته بپزد معقی از برای یک سانس استار و در یک روزه آب باران بپزد و در
 صاف نموده نقد و جلد و درم معقی و درم مطبوخ حله سر که با دانه آن نماید حله لوفیق
 باشد صاف از را و در هر چه بپزد استقل بپزد و درم معقی و درم معقی و درم معقی
 بپزد درم بر سیاه و سال اصل السوس بپزد و درم معقی و درم معقی و درم معقی
 چهار درم بر سیاه و سال اصل السوس بپزد و درم معقی و درم معقی و درم معقی
 سیستان سی و دانه بپزد و درم معقی و درم معقی و درم معقی و درم معقی

هر دو در جلد دوم باد و من با دوام شیرین یک درم مو تشنه سه روز یا بحر و هر گاه ماده تسخیر یا در عجمای
 سهل ملغم ادرک کسد مطبوخ روغانه مغول از قنادین کو کوالی تسخیر مسکند تسخیر صوفی
 در مع صدر و دست حقیق و موافق امر چه چاره است ص تخم و تخم چهار درم صوفی تخم و تخم
 میوین هر یک یک درم پخته یا دسان هفت درم اصل اسوس نمک کک مر صوفی حطی پوست
 ع نادیا تخم صاری روغای یا اس هر یک سه درم گل سیلو و درم عصاب ببت عدد
 سسالی سی عدد و بحر در حاکه عدد و در سه رطل آب شیرین بختامد هر گاه یا سه و استا
 مالی یا مد صا صموده سماه درم یا ماه ده درم حلاب ما حواد تر تخمین بحر در مطبوخ قش لاس
 با صوبه مفع است با امر اس صدر و صحت که حادث از ملغم و رطوبت و در دوت بود و تسخیر
 در دودات الریه را ملغم میرساند و رطوبت فاسده از معدنه و اعصابی صدر و احتیاج یک غلیظ
 ص بحر و در حاکه سبب متقی از عجم فامید از هر یک یک تخم نادیا ایسول از هر یک یک ملغم
 و در آب شیرین بختامد و قتی که کثرت ماده صا صموده نصف رطل گروم و اندکی روغن با دوام
 سرین انداخته یک درم مو تشنه مطبوخ انبیمون حده که اذریوس هر یک سه درم پوست بلبله
 در دهم درم هشتین ده درم چا که ملغم است بید و صاف کرده عدد درم این مطبوخ گرفته
 اول یک درم از حبس یا رخ حور و عدد و ساعت مو تشنه مطبوخ اکلیل الملک که در درم صوفی
 صده که تسخیر و در این است که اریانه آب که مس ماده هر یک و اوقیه با دو درم با دوام
 بکار آید ص اکلیل الملک سیج را ریانه هر یک درم در چهار رطل ادرای آب بید و نارنج
 ماد هر صبح چهار اوقیه با دو درم روغن بید و بحر و سه درم روغن با دوام شیرین مو تشنه مطبوخ
 در درم ملغمی صده را مفع است ص فلاح اذریوس ملغم تخم کرم هر یک درم ایسول
 سه درم پخته یا دسان یک درم را ریانه در چهار رطل ادرای آب بید و نارنج ماده هر صبح جلد دوم
 با دو درم روغن بید و بحر و سه درم روغن با دوام شیرین مو تشنه مطبوخ صده را قوت و در درم
 با دو درم ملغمی صده را مفع است ص فلاح اذریوس ملغم تخم کرم هر یک درم ایسول

و عود و تسک هر یک یک درم گرفته حبه اصاده نماید و سوسند مطبوع معمول و مرهم کبک
سکه بی فوس سوسند سنگری و بیاں تر نالاسو شنه من هر یک یک درم و ریخت بیم با و آب
خوشایند صاف نمود و غسل بکاف تو را اصاده کرده بخورد و در پنج گونم اندوزم کم نماید و در وقت
صبر السرم من صبح او سه نگاهداری و قیاسیر اید مطبوع برای صبح محال رو منقول از باب
عمم در دم ص ص لوست سج کمر کاسی لوست سج کد من تخم بادیاں ایسول تخم صکستار
هر یک سه درم اسو لوقدر یول فانت گلاب شنه کربیا در شان سنگری و کاسی ص
ماساں از هر یک دو درم بریب مست درم سسل الطیب منطک ایسول صبح او در
در چهار رطل آب بخورند هر گاه دو صند و ام باقی نماید نماید صاف و ده جلد درم تخم
در آن حل کرده مار صاف و ده جلد درم اراں گرفته بکشتن روعن مادام تیر من و یک درم
روغن مادام ملخ داخل کرده سوسند مطبوع که درم لمعی صبر را ناصحت و سیدی اول
که قدری سیاهی ریدار علامات اوست ص ص بلبله سیاه بلبله زرد و هر یک به درم سنا
به درم که باج لوست سج که هر یک سه درم تخم کاسی یک درم تخم کثوث یک درم و نیم آلود
سرسیدی قدر حاجت ببرد پس بگیرد و بفرمانتعالی و حار بقول یک درم و حب سدد و
وقت صبح بخورد و لانی وی سوزیک طلای آفتاب مطبوع سوسند مطبوع که سدد
مکو صبر و دریاں را ناصحت ص ص عانت منبیس سسل اسارول منطک بختیاد سنا
قرور او مد عیدان لساں هر یک یک درم او ویرا کو حبه مطبوع نماید و اولی آنکه رنود را
سردار نماید مطبوع ص ص بر و مکو و استفاد و دریاں مانع و لطیف اسلاط علیله کد و مگر
و معد و رفوت و بد ص ص حبه منطک هر یک بکشتن لوست سج در بار بار لوست سج کاسی تو
ص کز ل و حرا ایسول تخم کز ل سسل الطیب تخم کثوث یک درم سور مسی بهر را یک کو
کرده چهار صدد درم آب شیرین سیر و تا چهارم حصه نماید صاف کنند سترت بها درم باؤ
درم سکر سید و دو درم روعن مادام این مطبوع راحت حصات و بهد حمر السو و حمر

مطبوح که شده متفرج که گساید ص بر یویدی و دو درم آنتین شنج اوج هر یک هفت درم
 مله ده درم مویرستی چهل درم انجیر سیت عدد سداب سرکه سته علی الرستم سرکه ترشیت چهار اوقیه
 باروس مادام مطبوح و در سلاج و درم که بکار آید ص بر یویدی نیم مثقال تخم کتوش امیسول
 تخم کرفس را بر یاب هر یک سه درم عاقل چهار درم آسوس سلاج هر یک همدرم بلبله سیاه
 بلبله کالی هر یک ده درم مویرستی سیت درم علی الرستم سرکه صاف که سده سیت درم هاید
 بوی درم تخم کس دران داخل نموده سوتند مطبوح که در راز الاو طاع معاصل قوی الاثر
 است ص سورسحال لوریدال هر یک سه درم هاید ربه و تره چهار درم فوه تخم کرفس امیسول
 سوتن مطبوح هر یک دو درم دریکرطل آب کوته سده نصف رطل ماد صاف ماد مطبوح
 جدا و در در اولیت و بهر یوید با سوده دارد ص محمل مایه ربه هر یک سه مثقال
 لوریدال رو حاش شیلج سورسحال پنج اوج هر یک همدرم تخم کرفس سوتن ص ماد پال
 هر یک همدرم مویرستی حله هر یک ده درم بهر راسید جیاجه رستم است ترشیت چهار اوقیه
 ماد و مسال رستم سید اخیر مطبوح اوج معاصل رابع است ص سورسحال راز آ
 سوتن ص راز یاب تخم کرفس امیسول قنطاریون مار یک و دو درم بر سیاه و تان گاوران
 ماد کوبیده هر یک سه درم گل سرخ بلبله و ربه هر یک چهار درم ساکی همدرم حوت سده و
 صا نموده گفتند متقال تخم کس سیت مسال دران علی کرده صا ح سوتند مطبوح
 بوی الاثر است مایه استیصال ماده و ص درک حرق المسال سیکله امیسول بکند
 دو درم محمل همدرم تخم اوج هر یک سه درم فوه شیلج سورسحال لوریدال ارب هر یک همدرم
 تخم کرفس ارب یاب هر یک همدرم حله مویرستی هر یک ده درم بهر راز و چهار رطل آب کوته
 اناوارم حصه ماد صاف نموده لث رطل بهر و راز و ص حرق لث تحمل طبیعت شند
 مطبوح که است بخی طبعی و ربع ص پنج اوج هر چهار درم قنطاریون مار یک سده
 هر یک بخارم ماد و روتکا عی عاقل هر یک شش درم انجینول همدرم مویرستی سیت

بلیله که می خسته سروں کرد و دو درم حمله را در پخته طبل آب سیرین یا یک طبل بماتد سر و چهار اوقیه
 اربین مطبوخ صاف کرده و با یک اویکه گشنس بسیار مسدود مطبوخ حنت لایای شش را صاف
 صفت معشقه که هر یک بیدرم اصل السوس بیدرم بچ کرکس دو درم تسکامی صفت
 هر یک سه درم کثیر سه درم گل سرخ چهار درم زنجبیل سه درم و در پخته طبل آب سرد بپزند
 آید صاف کرده و هر روز بر پخته طبل یا با شامه مطبوخ که اصل طبل است بمثلک لاداب نماید صفت
 یک درم اصل الطبل بیدرم هر یک و درم گل سرخ کثیر حنت گشنس هر یک بیدرم بچ کرکس
 ماد آورده و بچ او هر یک بیدرم بچ کرکس را ریا به هر یک و درم بلیله در دیار و درم مویر
 صفت سی درم و شش درم طبل آب سیرین یا یک طبل آید صاف کنند و مقدار و صفت از پخته
 ناگسده سالی سه نوک گشنس موشد مطبوخ که در ربع صغری و صحت فی کردن بکار آید صفت
 سالیون هر یک چهار درم سه درم بچ کرکس و درم بلیله که با طبل
 سه درم هر یک بیدرم حوت ساید صاف کنند و مقدار و درم یا گشنس بسیار بپزند مطبوخ
 در ربع طبعی اسهال قوی که در صفت است یا بپزند بکوه مادر بکوه لسان التور بپزند
 چهار درم الوسیاه مویر در اسالی به یک صفت سه درم حمله در دوس آب سیرین یا بچ کرکس آب
 نماید صاف کنند و درم اراک یک درم حرق سیاه و درم طبع لثقی و درم یک شال
 حار لعل موشد مطبوخ صفت برای احمی و در دگر و در و معدود و درم لعل صفت کرکس
 ماد با بچ او هر یک سیاه و سال ابسون صفت که مساوی گرفته بکار برید مطبوخ برای
 تنهای که در تب لریه مز صفت حش صفت بچ کرکس و درم بلیله که با طبل
 نماید و یک حصه در پشت سکوره آب بپزند هر گاه که یک سکوره نماید صاف کرده و در
 و اگر طبل نماید طبیب موافق حدس خود کم کند مطبوخ حنت ربع اربین است
 صفت کوکبا بعد تحمل مریج ماده واه طبل کوسید حوت ساید موشد مطبوخ حنت ربع
 صفت صفت لوست بلیله کالی ده درم تخم کسوت تخم کاسی هر یک سه درم الوسیاه

هر یک عینت عدد و سید سج را رابنه دو درم تا بهر دو بهر درم سر و چیا چر رسم است
 صاف کند پس نایس چهار شتر و معول و در هر یک یا سرده درم سامر و صاف کرده
 موی مطبوع برگ مورد و ورق گل سرخ صندل گلاب کوهستان و جاسر یا تر کرده مد
 پس مطبوع بخت چهار ص ص پوست نیم یک درم تو مری یکید و بهر دو را کوفته و دریا را
 آب کوهستان و نصف نایس و امان دست را سر کار آن مدارد و بهر درم کامل نیم داخل کرد
 و مطبوع حمت حدام و حدر و استال آن ص فو بهر پوست که موی گوی و ج سوخته
 رد و خوب سر و کانی موی کوفته با و رنگ شطج مور پری دیو دار اندر و شیرین مسکه
 راس مال ماده شاد و معر که سج خوب کیر تر و مزاج به پوست نکایس محمد سار و معر المناس
 و رنگ با صندل سفید جبال سر برگ آروست یا یزاسا سه انیس سج اندر این ار
 هر یک یک درم در سه یا آب کوهستان یا چهار دام باقی ماده صاف کرده یا شاد و اگر مطبوع
 کند سفوف کرده مقدار یک درم سحر و مقول از چرک مطبوع که بار باد و خرر آمده آشک اگر
 کند و صا و حول را با مصالح آرد و خصوصاً بهر گاه بعد از تهیه استعمال کرده شود ص پوست
 درخت بپ پوست درخت کچال سج فلفل بهلی سول کثانی حور دمارک و سج پوست
 که بهر یک نیم با و در سه یا آب کوهستان یا بهر گاه چهار حصه ماده صاف کرده در شیشه بگاید
 و بهر حصه یک بهر درم سحر و اگر حاجت باقی اندازد و درم دوم مرتب کند مطبوع
 و اگر برای تصفیه حول فاسد از عورات است ص حوته سه دانسته بهایله بهایله آله از هر یک
 چهار دانسته گل و حارانه لنگی مار گنج و چوب و ج سوخته کوفته اندر جو مسکه و بهر یک دانسته بهر و کثانی
 چهار دانسته می سار و دانسته با می پیرا نته پوست نکایس صندل سفید از هر یک سه دانسته
 از دانه نیم آمار آب کوهستان یا بهر گاه شش یا بهر دو ام یا یک تو را عمل و یک تو را
 داخل کرده سحر و این چهار مطبوع از سیاه ص هم مردم نسل شده مطبوع اسم و طایر بهر
 و مله و آب لوبقیت که حمت سر و فی لغت با معیت ص ترخمین معر و ام دانسته

سده مویر متقی رت لسوس در ستور لعوق سار مد سطی ساری سعال که از وزارت رسو
نود ص تخم حیارین منقشر پدیدرم سمر اودام تیرین منقشر شد رم تخم طشی تخم حاری ایچ
تیار در رم رت لسوس سار ابریک سده رم ویم جمع سولی کثیر التاسه سده منقشر
هریک ییار در رم کوفه حیتة نگا داریس اصل لسوس سستان سنی گرفته خود سار
علیه شود عداریس سار سوده غسل اصاده کرده تا قش طخیم سیتا سفید شود پس اود و دگر
اداریس صوفی که از کماله سفید آرد با غلا و ماسید و در عس اودام تیرین منقشر کرد و با سده
سور دواگر گرمی و در علاج غالب نود و چهاره و اما التشر سعال کسد مرق لونه ایس را تخم کوس
و باغ و نقوش سده نماید ص سطله یکدم کسد پدیدرم حب العاریم سعال سکت انگلی و
پدیدرم حله حرق کسد و در آب صلیح صوب طخ سار مد و در بر اواس نگا داریس و ادک
ادک پیامید مرق که طبع را نرم کسد قلع و العذر ص حروس سیر اود و امده که مایه شود
س و سج کسد و مصالح خوش ساحت سوتسد و اگر سباج حیا متتال یار یک ساحت و ساج
طبع عیدار مدیه طبع سانشه اسهال حلاط سودا نماید قنجیس اگر تخم منقشر کوفه در سار مد
سیر اید در اسهال اقوی حواد نود مرق که صاحب قس را و یکدر ربع کسد ص کسیر
مرج سیاه و اورا حقیقت سیمین سلم مادک آب و زعفرانی حیری لوتیه تمام سب باش
طایم خود سار مد و در اس عرس مدب مهر استده همه آب میسود و در همین آب مسج مد سده
طخ اسهال حلاط نماید در بطوت ایدل دور گرداند و لقوقه و در ساسل اناخ طحال
و اشترای عسایا مانع آید و سار را لاد و سوا می سر کسد ص قسلس حرف سقمو سار
سایح مهدی اسول تخم را رار مار سالیول اسدال اسارون رو فاکم کرس کسلس
هریک چهار درم طلس و دار ده درم طخ اداریس شش او صه کوفه سده در طری نگا داریس
و نگار سده طخ که اسهال صراوی مار داریس نمک اداریس ساسه سریان سار و در
سبان کردن حدوده سکر سده و سار سده کوفه اماره سریان سوم حصه رز سکت

چهار حصه بک کشیر خشک بران کرده ساق پاک کرده هر یک یک شتم حصه همه را کوفته و با آب
 مطبوع مانع سرای رنوگاتس را مودخله لرحه لمعیه مسودا و پودر مقصد بر حصه گان
 کلالی حصه ایر سا اصل السوس و دمای خشک و سر یک و شغال اسجیر در خشک و عدد
 همه را محو تسامد و بر سر وجوده باشد تا که لعج و قاروره طاهر شود مطبوع مانع اسهال
 صفراوی مستقول از غلای صس بگیرد شیر گاو و در رطل مخلوط کسد بدان مقدارم حالت سر
 در ربع رطل دوع ترش پنج طافه سدات است طافه لعج و ربع رطل دوع ترش و ده
 طافه کرس و ده عدد و رقی ترنج ناره و تسب گندار بد با سیم شود و صلیح بکشد و مسکه ارد
 بکند و در رطل صاف کرده و ادایکی سبک بیدم گل آبی می خورم کتاب تسامد مسوح کردن و تقویت
 انس بهات موثر است صس بیا ر عسل یا زبرگس را بر هر کس اوقه در میت و شست
 سال رست در آب محو تسامد نامر است و آب سوخته شود و روغن عمادیس صاف
 کرده بر سر که خشک تخم احمر و حامر قرمز و دل سب از هر یک یک تن سال عشر است و بهیم متقال
 انعامه بوده بگیرد و رقیصیت عامه و آتیش نهاد کسد و اگر موسیای در رت رومی و بر سر
 و آمد آن اصناف کسد باعث زیادت قوت آن میشود و چون سورجان و مرکبی مان مخلوط
 کسد بهات مقوی باشد و از مخرات است مسوح که بهات میداد است و از مخرات است
 صس و طلع نور بدان راس از هر یک یک تن سال گل سرگس و دو تن سال حوتابیه و صاف
 روغن ریتون داخل کرده و بار محو تسامد تا آب برود و روغن عمادیس بیه تیر کدریم رت
 رومی مو یانی حلیت از هر یک یک تن سالگ ران حل کرده تنها مالید مسوح که قفص
 برگ گرداد صس بر سر و برگ و دو تن سالگ سبک ترکی بیدم روغن سرگس مخلوط کرده
 مالید مری رخیل گرم و خشک است لول براند و ماه براده کسد و تیهایی طعمی را سود
 و در صس کخیل بی رقیه برار بر یک کسد و میت رو بر سر و آب بران برید و بعد
 از آن نه آرد و تسوید و آب و عسل محو تسامد تا نقوام آید مری پوست برود و بیه

جهت نفوذ سعه و حکم و دایع و امراض مرصه لغایت باعث صحت لوسه سیر
 یسته سرگرد و دستور می آید هر چه می یوست ترنج دل و سعه را خوب و بد و
 مرج آورده و حق یوست ترنج را در یک و یک کس و آب کو تا سده تا نیم سده
 آورده و عسل صاف بر سر آن کس و آتش گرم کو تا سده تا بقوام آید و اگر کسده حوائط
 همین دستور است و دیگر مراتب معده هرباب در طایع الامراض مذکور است هر چه
 گوید احراج لغرض است و تصریح نموده است که قوت در سیم بدنه مانی می ماند و آنچه مهم
 بسیار دانه مانند قوت آن تا نیست سال بافت و بعضی اعتقاد است که هر چه
 روعس رتول ساحه شود و قوس ساقط میگردد و آنچه در شوم ترس یا بد فویش تا یک
 می ماند و شرط است که او در ترس حرو و روعس رخ حرو و موم نصف روعس پیا شد
 این شرط در اگر مسهای قدیم یا نه می شود و این معلوم شد که این شرط علی سسل
 اولویت است و علی سسل الوحد مرصه مخصوص حوائط است و صناد و اسم از مرصه
 جهت مرصه روعس ریول و در غیر آن روعس رتول نارس که ریت الالاف است
 و در امور یا سده روعس کس کس و موم را اول مار و عس و شوم نگذارند در سر آتش
 بریز آورده و او را در سمیه را در و حل کنند پس دونه سوز را محوطه سار و در و طریق حل
 سس و صطک و حلاک نظم و موسیقی و سنج و امتثال آن چنان است که طری را در
 کس و سر آتش گذارد تا آب کو تا سید و در طری کو یک از روعس مخصوص بر موده و
 آن طرف اول سه پایه گذارند تا روعس آب شود پس صس و امتثال آن را در روعس
 مرید مائل شود و در آن ساید و در محوطه سار و مرصه که در روعس گوش ندارد
 قصد تنقیه نگار آید عس مار و لصف حرو مع الطم رست هر یک یک و در و طری از سنج
 رط در رست کرد و بر سر آتش باشد که این ادویه ساید و مرصه هم وجود بیست نگار
 مرصه گوش سید و قیس و جع مقول از لغالی صس اروت از هر یک یک و مرصه

مسئله مرکی میانه ساند را و در هیچ ذرا و در طولی سواد کلل الملک لادول قریض مرکب
 چهار دریم ایر سار و عسل لسان سه قطره گاو و جمیع درخت بادام تلخ هر یک یک دریم بود و عسل کرا
 بادوس ساخته باشد و شکر و کار برید و اقسام علامات سرطانی سازه هر یک برای سال
 مسعود و دریم گرم صوم مسید و دریم در شوره و دریم سار و دریم که سفای مقدر و دریم گرم
 مسید و دریم صوم مسید و دریم در عسل و دریم مردار سنگ ساخته از هر یک یک دریم بود
 دریم کافور یک دریم پنبه رارم مسوده و دریم اگر مساحه موم در دگر ساخته بعد از آن او به مسود
 آتیه با مسیده یک گرم سار و دریم هر گاه شقایق مقدر و دریم ساخته بکاید صوم بود
 که پیله لطف معرسان گاو و گویان قتل بگیرد قتل نامکاب یک گرم کنان عسل سار و دانی گداخته
 مخلوط نماید هر یک برای شقایق مقدر و دریم قیو طی سار و عسل گل و مرغ ساق و قیو و دریم
 قتل سار و دریم و در آرد و در مردار سنگ ساخته و مسیده مسعود و اندک خاکستر عسل
 انداخته و در آید و در باول یا در طری انداخته که بر مردار دانی صلاح او قدری دانی و در
 انداخته قوام درست فرار شود و هر یک که بر آمدن مقدر و مرغ آرد مسیده است صوم
 عدس مقدر هر یک سه تنفال گل سرخ در دشتال کوفته میته آب کسیر تاره سمه در ده تخم
 مرغ و در شگل و اصل مسود و دریم سار و مسعود از ماس صوم هر یک یک گرم تحت لواء سیر مقدر
 صوم آب کسیر و دریم مسعود از رقی در دریم معر طلم گاو و در عسل و در آرد و دریم یک گرم
 قتل را آب کسیر و دریم مسوده و اصل کرده بخور تا مکه که آب حدت شود پس معر ساق گاو
 درم کرده و در دانی صوم مسید و دریم قیو کرده و دریم سار و دریم که تحت لواء سیر مقدر و دریم
 حراحت قدیمه نماید صوم مردار سنگ گلار و دریم جوهر سیاه و شان شب بهالی سر سه
 ساخته اگر سرخ باشد و تر شلخ گورن سوخته صوم مسید هر یک یک گرم کتوله و در عسل ریت چهار
 توله در شوره و دریم سار و دریم ساق و در شقایق مقدر و دریم لود صوم شایع مسعود
 کل از سی عصاره کینه اتیس هر یک مسود و دریم ایون یک گرم شقایق و در حراجه مسیده و در

اعدال کندرم روغن معتدله با دانه کلایه هر یک ده درم موم سفید چغندر موم بادرنه و موم
 کندازند و دارو با را کوته سمه مخرج نماید و دانه درم شیر و حتران و دانه ابل مک مالند تا هم
 اسه شود هر چه کم که لوسیر را مع باشد ص سده سال که کندرم فعل دو درم روغن سررود
 آلود درم فعل و مسو را در روغن گذارد و در هر ص سارده هر چه صحت لوسیر عظیم الصع است
 ص سده لوسیر ص سارده هر یک ص سارده موم حتران گاو چاه درم روغن سررود و آلود و سررود و
 روغن ابریک ده درم ص سارده و ده تنال فعل سدرم آب کند تا قدر حاجت موم سفید
 فعل را در آب کند تا فعل کند و در روغن را موم گذارد تا ص سارده و فعل در باون مخلول ساخته از
 مامده هر چه کم که مار با درم موم و ص سارده آبل سحر درآمده ص سارده موم روغن گل سررود
 گاو حلی کرده بر ابریک یکم و در روغن ص سارده یکم و در حتران مامده که در ابریک است
 بر سده آلودیه را سارده مامده و سارده مامده آبل سحر درآمده ص سارده موم روغن گل سررود
 مامده موم ص سارده هر چه ص سارده مامده روغن آبی روغن حتران و آقا قیاسو
 شک رگ حتران موم کویده آرمو ص موم ص سارده و ابریک و ص سارده استعمال کما موم
 اس موم حوی دیگر گیر یکم و در حتران و میان آبل حتران کرده که با آقا قیاسو شک
 رگ حتران موم در میان آلودیه و شک مامده و در روغن حتران موم ص سارده مامده
 کرده در آلودیه مامده موم ص سارده استعمال مامده هر چه ص سارده موم ص سارده
 و در ص سارده موم تو یا ص سارده که ده مامده درم موم در چاه درم روغن گل ادا ص موم
 مامده هر چه ص سارده و آلودیه حتران یکم و در روغن حتران موم ص سارده استعمال کما موم
 رال مامده آب قلمی دم الا حتران و در روغن حتران موم ص سارده استعمال کما موم
 فعل ابریک و موم دو حتران و روغن گاو مامده و در موم تو یا ص سارده مامده در روغن
 آلودیه در میان کرده مامده آلودیه کوفته سمه موم را در روغن گاو مامده آلودیه آن مخلول کرده
 موم ص سارده و در حتران مامده مامده مامده مامده مامده مامده مامده مامده مامده

[illegible]

که جهت نرم شدن و اسهال و برای مضمحل کردن حرارت حشر الیه
 که بیخ دوا نشود سود دارد و صاحب قادی که مذکور است که این
 دوا و عود این حریم دیگر حاجت می آید پس شب بمانی بیدار شود سر یک
 کات سرخ با پیرال روغن گندک چاه تیسیر تازه از هر یک بخت که هست
 را یکی کرده و در ظرف کالسی که شعله می آید دست کمال کند
 پس دوا دیگر که هر یک را جدا کرده با یک چوبه مواره نموده مانند دراز
 دیگر ملکه و باس کف دست می مالند با ملکه یک داب سود و عوام می آید پس
 یا فخره نگاه دارند و وقت حاجت استعمال نمایند و یک درو قه که در نگیند حوالی
 نموده باشد که معین عمل حریم است حریم که آنرا حریم از بهر هم گویند سلو را مرد
 هر دو باغ بود و قروح و جروح او را م بارده کس با تیغ بیه کا و در مت سادی و
 دلق اصافه نماید و استعمال کند و در بعضی نسخ بجمای دلق قد بر سطح یک و وسط آن
 نسخ بجمای پیر کا و موم دیده شده حریم اندمال قروح کند و صالح است مواضع
 فی جرح صحرایی را تیغ خلک الا سکه هر یک او قیده درت هشت او قیده یکرطل
 ریت را در ریت بگذارند و دیگر او ویه کوه سیمه تان سیاه بر در و در اول ساسد ناسر
 کرده و هر یک جهت ریت محتر است و بهق را و در آن گند صحرایی محتر در
 شیطرح ایک را و در مساوی مار یک ساخته در لول صعیان آبسه هر روز در آفتاب
 و حرکت بپزد و اگر عوس لول سر کنند که سیر رواست و وقت استعمال مواضع را
 صعیان مار که اگر می شود و مالک هر هم حاذب بیکان و حران کند و حرارت دوا
 سر و در مروح حاد را و از هم آورده صحرایی را کمرطل موم خلک لطم هر یک تلت رطل
 ریت یکرطل بهر را و آتش سرم بگذارند و لوره از سی دوا ویه مار یک ساخته و صاف
 سار مد و یک در هم کنند و بکار برده حریم خود را از حرارت حلی است و مواضع این بر

باج روح و نوار است که در روح با مسطور شد ص حد و افاق شغال قدیم او قدر و
 دودار اصل الس مرگ حاد و دستف خانه کسی که خود بر این کسد هر یک او قیوت
 در حب خلل مرگ و حنت بیست و چوب هر یک و او قیوت و سماه پوست باراکوت و حب
 که ل حق کسد لیس ما و ای و دیگر و ای فیه یک حاکم و در و دیم من آب نالش با شکم
 آب اسامه لیل را حوت و تیره و در کسد و روح کسد حیت او قیوت و اصل که در و مارا سر
 نام و ساق که آب قریب محدب شدن رسد و اندک مالدس اندکی درین روح گرم گرم
 را لیکد اید و او قیوت که احد را و او قیوت سوم و در صف روح اجمع محو شامد آب لکل
 شک شود و مثل هر یک که در و هر یک سه شغالی اند مال چراحت و در و ح حصه کسد و گوشت فاسد
 و در و ص مردار سنگ صلا یه بوده پاوه درم سوم سفید و رعیت درم و سنگ حل کسد و
 در و در و ری سر که اساده کرده مریم سار و هر یک حمت او رام حاره مهر است صرح لاله
 صی و صی یه دی یک درم سوم سفید و درم روح کل روح صفت هر یک چهار درم حصه
 سار مار یک ساحت و روح با که سوم بران داب باشد و ششده هر یک حیر حیر چیه بر اسکا
 و در ساقس با استی کسد ص لور و ای و یق و تشریر و احد یک درم صالون و درم حیر
 درم آبگت س مدده بعد درم حاد شیر سر کس کت و درم و مع هر یک و درم روح ریت بر ششده هر یک
 و ایلون لفظ سیرانی صمی لعالی است لفظ مالف وی کرده لیس زان سر یکی نصف
 دران نمود و سعادت در بعضی اجزا و اوران ارین را و اصل دران ریت و مردار سنگ
 فاما است و الحاحه و بی است طع مالف و اصل او رام و سنگین جراح او حاع حاره و او رام گنا
 فاد و کلل حار و وصلات و سلوه و عقد و صحت ریح و تخمه کسد ص و ع ریت کسد
 صی و حله درم مردار سنگ بیشتر درم تخم حطی تخم مرد و اصل حله تخم کسان سحر درم تا به درم تخم
 است آب ریکد و صلیح لهاب غلیظ اران نگردد و مردار سنگ مار یک ساحت و در و در
 و احد و راتس برم گذار و در و حری حرکت و بهد تار و ع مردار سنگ لسته و لیس زان که ع

سپاه داخل کرده طرف ما را آتش فرو و آرد و صاحب مدار این ادا دارد و در مسافت
ناطله گرد و در مسافت گرد و در نیم رسد تا آرامش می حاصل آید هر چه طبع
که طرف در مسافت نظر می رسد آن مورد گفته شد حالت او ستاده اما
بصر من سینه صلیت طهرت تحت فایض ریخته و سحر من مسلمانان الحمد لله
بیا المرحم محمد مریم الاسبغ و الت السله با واحد و لم یکن لما عوده من
اسمعیل حکم علیه صاحب حکم کسان مردار سگ حمام هر یک در دم من ریت اصرار
صغیر را که کار کرده فاش مردم کوشا شد پس این را دیدیم با سیر طبع ریت که عبادت را
اوجید است که وقت او در وقت خفتل پیش و در دم باریت نصف و مل آن عاکستری
انگور در دم آمد من طبع سد دم رنگارنگ دم ویم مردم ریت ناهیل مردم شود نگار رسد
مسو دیگر از حکمای سید حیات اسات لحوم و گوشت فاسد و رای حوامات مرده عسل را
فروغ الک اسرار صحت من کار و دیدوی مال کاهمه هر یک چهار سال کوه سینه
کا و باره مسادی مورد فاش و طرف می گذارد اول دال را بویته و در سبوش و بهد یک
در ستورس کا و سیر و دیگر دوش و دم و در فوج فیدر تا سه بعد با داری و مل سحر
کنند بعد از آن تنها کار در هر دو حکم که مسی بریم سلیه و مریم حبیبی و اختر این سحر و علوه
است که حارین حمت حبیبی علی سلیه السلام ترکیب کرده اند و رای تحلیل او را مصلح
و عا و در طواصین و در طامات و تنقیه حوامات اگر گوشت فاسد و صلیح و حمت رو یا نیدل
گوشت تازه در فوج تنقیق و آمار که در حوت و سحر و لواصیر و لواصیر سود دارد و صلیح عا و شیک
مرصانی سر یک در دم کدر و در او و طویل هر یک سد دم تغل ازرق مردار سگ حمار و در دم
ویم اتش و پتدر دم سد و رنج از هر یک حمار و در دم ایستایدنی است ساید و تغل را
در سر که مل نماید و عمر آن را در ریت آب مداب سار و دلو ویرا پدال استخند لیل که
هنگام سولید و ریت کیم رطل بگرد و در ران گوناگون و مدامد که در بعضی سحر با مرکب

در بعضی حوص را هیچ فلک لطم مسطور است و در فلک قریب سنج سکه درم و دیگر ساجه
ل عدد او در هر یک سنج است پاک کردن یک و گوشت مردار و پیر کردن در عرق عقیق و سلاطین
بام و السام صبح در صبح میاید است ص ص احمد و کرد و الی اینها است سنگ لصری کات
میل و تها و سر سله به تها مردار سنگ هر یک به تها موم برود و دوام روغن چهار و دوام عالم
وی درم سارید و آب حاصل ص شش باله شود هر یک صحت حرماحت فرس به است صحت
لش درم رال است و اعتدال از ص ص ار رود آب کا حد کبود و سینه دوست و جنت
در اس کا به سید بر کید و درم مردار سنگ معلول سینه تنال سید و ار بر معلول یکدم
سند و حال کافور و صیوری ده و درم روغن گل بیست درم مرهم سارید هر یک صرطان
و غیر صرغ را سود دارد ص ص سید اب تو سالی معلول هر دو در آب حردیه است
و اچار را با عا سول هر یک درم که حاضر است در حق کسد و در ری روغن گل آبی به برسد و اگر
در آب را تحت بر درم ص ص کسد پس با آنها مسطور و سید برود است هر یک صرطان
ایع بود ص ص گبریک باون و دونه آرات و میدارند در ال گل از می محرم و ساید
ص ص کسکه با سید با لید با سید شود و اگر ادای روغن گل آب حی العالم ص ص باشد با صرطان هر یک صرطان
و صرطان ص ص موم برود و عن از موم و روغن بهشته و از آتش در دو آورده و باک سیدانه
و با سیدانه کرده نه نه نه ای صرطان طوری حاصل ساخته آب ترانه کید و آب است
ای صرطان کرده محلط نماید و اگر آنکه قصد و اشعاع کرده باشد هر یک صرطان و ساید
ص ص درم را بخته گرداند ص ص مردار سنگ حد درم حلاک صرطان هر یک به تها موم
در اس موم بر کید و درم روغن ریت نقد رعاحت هر یک صرطان ص ص لود و صرطان
درم است ص ص مار و مردار سنگ روغن ص ص هر یک صرطان ص ص گلاب و گلاب و گلاب
و اگر کید و در موم و روغن گل مرهم سارید هر یک در صرطان ص ص سید و صرطان
و اگر در راجی سنج صرطان ص ص صرطان ص ص صرطان ص ص صرطان ص ص صرطان

سعد آب سرد هم گرم و سرد هم در غلظت است و در هر یک جهت خروج و فروز انشکاف دفع
 مادرش معول بار لسانی حق بسیار که اگر وقت بیای سر و در اسب فوعل سفید سوده
 نبات هندی بر یک یک گرم روعس گاو دوده در هر یک که دماصل و سایر جراحات معول
 پاک کد صحراروت غسل پر و در ابر ما هم بسیار و مکار بر بد و نفسی سخت غسل
 تنهائی حوت ساند که حلیط گرد و بعد از آن اسرروت کنی که دمی بیدار این فوتم مت معول
 حرارت و سحر و انتصاب منجیح تمامه حرث است هر یک سده روح معول دماصلت صحر
 سر که غسل پر و دماصل یک گرم مانند ما هم حوت ساند و تقو ام آرد این شکار یک گرم اسرروت دو
 درم سوده در آن افشاند و هر یک سار دهر هم حمت پر و هم برین از جمله نباتات است
 صحر اول میه کسره را در طری کسره و ما کسره نماید و ما کسره کور پر بر کسره و فوتم
 سلولی یک گرم و نصف موم و سار آلح و اسانی و لورج سلولی روعس گاو و فوتم سینه و فوتم
 طریق سحر اینست که روعس را در طری گرم کسره و موم را در و اندازد چنانکه گردان
 شود و بعد از این خاکستر عسل در روعس اندازد و فوتم سحر سحر میدارد و سینه و فوتم
 اکتست دارد و در میان نماید لیکن احتیاط کسره که سوخته نشود و سینه و فوتم سینه و فوتم
 از آن سبک چوبی سینه او و در اصل سوده و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم
 بسیار حرث است هر یک برای فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم
 و بعد با مهر نشود و در آن اندازد و در روعس گل و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم
 کاک تمامه تا حوس مخلوط شود و مکار بر دهر هم برای سوخت و دماصلت صحر
 ساکت فوتم تسل سینه و دهر حرج ابر یک سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم
 و سینه را در و دهر من لکسده ماده را بر و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم
 امیس و احوا این سر رکنان جمله را ملج مار و دماصلی متقل و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم
 شیر سحر سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم سینه و فوتم

رای بر کون رحم و دل و حرآل ص روم کمد چهار دام موم کاوری دو دام سنگ
 دودانگ مردار سنگ دودانگ سید در کد انک دوش بر آتش حوت گرم سوده سید
 در دامد ارد و سورا مد که سیاه سود و لعدا را ان موم اندارد لعدا و دیه را انداده و در
 مزجم که ربع آتشک کد ص ریکار سیاب ار هر یک بکتوله رسیده و دلوله روعس کا و نیم
 دسور مزجم سار مد مزجم رای بر مودل رحم نظر مدار و کلیل را در دام و صلا مات نماید
 ص روعس کل نیم یاد سید و رسد و رم کا و رسد آتیه اول خلم را یا رجه یا رجه سوده ^{عشکر}
 حوت بران کرده و در نماید و آتش بر د آورده سید و را رجه حوت سب حل نماید
 انداز انکه حوت حل شود کا و رسد حل نماید و در بعضی نسخه کا و رسد مزجم رای خورل
 گوشت رای که تر تخم رسیده ص حل سلاطین چهار حره و چهار حره و در حوت
 سائده بر موصع حسابد و بالای آن کی از مزجم دیگر که در مزجم دیگر جهت تحلیل در دام
 و صلا مات و اقسام استفسار و صلا مات تحت المذم ا حراج ماضت و محرب ص شکر
 بر کس کور است حرا شلیم احرا سادی روم مثل مجموعه ادو مد کوره روم رای
 رمالی که احته ادو مد کوفه نسخه آن ستره مزجم سار مد مزجم که رای بر آمدن متقد باغ آید
 و در راریلی گرداند و درین آب محرب است ص حل انکست مانه گل سرخ عدس
 مسر ار هر یک دو مانه کوسد و آب کسیر تر بخته در رده تم مزج و در عگل و اصل سوده مزجم
 سافه متقد که ارد مزجم رای جماع و انداز مواد سوده و مومست آن عرب هم مزجم
 در دام ص گل ستره رانه حلسی موجوده ار هر یک بکتوله روعس چلی و دلوله روعس یک لوله
 حلی کرده بر موم سید آرد و حوسای کا و ار هر یک بکتوله بر سه ادویه را در آب تنب تر نماید
 نماب آرد انکیزد و سوز مزجم یار نماید مزجم بر روع و سل را حله سار و حرک سار و ده بر
 اندیش سل کبید سید و دیم دام متفید و یکدام اول سید و حوت مارک صلا یه کند و در
 روعس کمد احته و طرف ای هی الای آتش گدارد و آتش را بر دم را و در دوه حوت

حصه سسل الخلیفہ ہر یک شش ورق گل تخم کاسی تخم جویہ از سر یکدہ درم صبر سمبویا
 ہر یک مست درم صبر و سمو مارا حل کند و ریک گل از آب سیب و آب
 مار و گلاب بعد از آن نگہ بدہ دل ہمہ شکر سعد و آتش ملائم گمہ ہستہ حرکت دہند
 و از آنہای مذکورہ تسبیہ مکررہ ہستہ تا قریب افعاد و شود پس دو امانہ دیگر کو فہ سیمتہ داخل
 کردہ معجون سازد ترست ازین گفتقال و دیگر یاد و متقال در سراد و رملک ہند متقال
 شطافا و قوت این تابست سال می ماند معجون برای امراض معدہ و سلسل اول است
 من حسنت الخیرہ و درک کہ انگوری بہت رورنگد ارد بہت عدد ہلیدہ رور و ہلیدہ کا
 معسر ہلیدہ سیاہ پوست ہلیدہ از ہر یک چار لوالہ شود و تودہ شکر عذراں از ہر یک
 دو بارہ ہاشہ حور شامی مارچیل و رسل رخیل و از صی از ہر یک یارہ ہاشہ سسل سعیدہ
 در دل ادویہ همچون سسل رقی و حنت اقسام صدادع سعیدہ صسل گل سرخ مادہ رخمویہ
 کا و در ماں گل مفتہ اخیر رودستی اصل السوس حباب سبستان در سہ ما و آب بحیث
 صبح بخورند چو در درم مادہ صافی مودہ قند سعیدہ بطل در آن حل شود و قندام آرد
 و آخر قوام شمس سحوق یا تخم ہم بطل اصافہ مودہ قندام معجون سازند معجون لہب
 حکیم علی اسہال رقی و رفع مواد و حیات و امراض دہانی و معاسل می کید و بار
 بر صم مادہ کہ غالب بود دفع نماید صسل ساکی رطل و نیم اتموں اسفاج سنتی تریدہ سعد
 ہر یک صسل رخیل صحت متقال دویرا ہلاید و باج رطل حمیرہ شفتہ دیگر بطل گلفد و بطل
 صسل حمیرہ کسد ترست ارد و متقال مادہ متقال در آب حل کردہ ملائم نماید بہتہ تا بخورن
 لال را چہ از یک صافہ مودہ شود معجون قویج را لغایت بہت مزاج مواد سودا و باید
 من السوس صمودہ لتامتہ اسفاج سنتی گل سرخ ہر یک بہت متقال ہلیدہ سیاہ پوست ہلیدہ کا
 در دمن دام حیرت کردہ تخم کافہ ہر یک لست متقال ساکی گل ہفتہ ہر یک ہی متقال صسل
 عجمہ صسل ہاشہ کلدان سا و گل سرخ و ہفتہ ہلیدہ سیاہ ہر یکدہ درم ہلیدہ کا ملی صبت متقال متساوی

مات لقوام آرد داد و بیه کوفه حننه در آن مسرعه ترست سج متعال محمول سج داد و بیه کوفه
 کرار یا لیوس است معقت بسیار داد و اطلاق لرحه حرقه و حقتان و صداع را رایل که بدست
 آن یکسال بانی و قدر ترست ارکیتقال با مار سفال صس رکسسل عسلکه عود و خور و ادر صسی طامس
 یکدم نفی میاید و دم و دم سسل جهدم تردد در دم ترست سبب بود متعال همچون قوری اگر در
 سجد دم اصابه میاید پس عسله همچون بادی حوله شد محمول شود و اگر ترست حننه صحت مرس با سج
 و در حننه و سج و در اوجاع و دیگر ادر صس مری را رایل گرداند حنن نصیب طامس که عود آرد و مات
 نادیاں تپهای که سه را سفید آید و آب سارنگ فی الدم را در رکد صس سلیمه ادر حننه هر یک
 یک و قیحه جدید ترست و اسالیون هر یک یا سه در متعال تخم کرم و قو سیالیوس یکیتال
 قسط و ادر صسی ادر صس قوسید مسائله اسارون ار سرک ش متعال لعل سفید و در متعال لعل
 هفت متعال حماما و عفران دار لعل ار هر یک چهار متعال ایسون و متعال عسل صاف
 سه ورن ادر و سج حنن سار و عود ادر شش با و استعمال ترست ار یکدم تا یکمتقال لسه ادر و
 که ادر و در عمار گون و در صس همچون و اصل است حماما و اثر متعال قسط فصل که در و لعل لعل
 امیس با حواد ار سرک سه متعال قوه یکمتقال عسل الطیب ساوج بهدی هر یک هفت متعال
 مردار سی حننه و عفران سرک س متعال کوفه حیه لشراب صاف ادر صس سار و در
 قدر یکمتقال در سایه تنک که سج حنن شخاخ نافع اصحاب سودا است و شخاخ معنی رسکاری می باشد
 ادر ادر لست سس بلبله سیاه بلبله آله هر یک یکدم لسیاج اصمبول سلطو و در صس سفید و اسفند
 یکدم کوفه حیه عسل شتر ترست حننه و اگر خواهد در اسهال قوی تر شود در هر سرست سج
 عار لقول تم سفیدیم حننه و سی سرم ساحته مفرح نماید همچون که سودا و قعرع نافع بود و یکم علی
 صس حننه سس هر یک یکدم و لعل دو درم با و در حننه و حننه تنک یوسب سج سرک
 سه درم حننه سس مفرح حنن شاید که در ماں هر یک یکدم اسطوخودوس دو درم اعتنول
 یا سه درم بلبله سیاه نیست درم با عسل همچون سار و عود و سج که در ایسولیا که را اثر تر

[illegible]

[illegible]

لهذا آله بلبله کافلی اسطوخودوس بر هر یک سه درم اصول چهار درم یک پندی سی درم ایاره
 مقداره درم عارسلون چهار درم کوفته بحیثه سکه شش سده استرسه سرت سه درم یا گنیم معجون
 که تنوب رویه و صناع راس و دله دهن و قور یونانی حب لسان ادجرا میسون اصول
 سلیمو ریحان داریجی اسارون قطر اسالون که اسطوخودوس بر یک سه تنفال مهر جلعوری
 تنفال لعاب خشک نیم تنفال کوفته بحیثه با عسل معجون سارند معجون یا جو او این معجون را
 محو در که با شوده است میگوید صحت دارم اگر کسی که این معجون بکار برد او را با طبیعت حاجت
 یو دقناع و معدو را فوت دهد و گوهر را بیکو رواند و طعام بگوارد و قوی دهن خوش کند و سینه
 سخت گرداند و آب من اروس مار دار و گرم سلیم کنند و آبای محال سکند و گرده را
 فوت دهد و قنار مال کند و قصبه صحت نماید صحت گرم کرکس یا خواه صحت تخم حرر تخم کدو
 از هر یک ده درم خلک و می قرصل قره خاقر خا اسارون لسانه از هر یک یک درم عود پندم
 مشک بید انگ دهنال نیم تنفال حوایه کوفته با صند درم سوبیکوی با صند درم شکر در یک
 سگین آب جو تاسد بالعوام آید او دیه با در و استرسه سرت تشا نگاه و ناند و کمتنفال معجون
 مسو ریکر معده پاک کند و استنفاطام آورد و راه را فوت دهد ص سقر یا خواه رو فاسع
 خشک تنویر بریه کرانی از هر یک یک تنفال روح لسانه را ریا به بحیل حوایه کرکس از هر یک
 تنفال با شاد و تنفال کوفته بحیثه با بجمدال عسل معجون سارند معجون در دگر معده
 و او را م رخم را معصیت صحت یو بد شند صحت معجده ال صحت کرکس را ریا به ایسون یا جو
 مسادوی اصل استرسه و بعضی اصل تنفال راس میگوید سرت تنفال اما را اصل
 معجون مقبول از صلاح را قی ادراس حکر و معدو صحت کت حصول ربوید صحت بعضا
 عمار الحار شحم حطل بر یک یک درم عصاره استن عار یقول بر یک پند درم کاسی تخم کستوت
 بر یک ده درم عصاره ریشک بار ده درم عصاره گل خضوق خشک صیت درم کوفته چکله
 استرسه سرت اپی درم با پندم آب کاسی معجون ورم حکر را مع لود صحت گل سح خیا

کل ایسی گفنا مساوی باشد دل او و غسل است بعد مردم باره به ناک سماق یا آب سر
 معجون تا لیس حکیم عبد الحمید که حجت اقسام اسهال حصه اول اسهال بواسیر میباشد
 اسهال نسا به حب لاس بیوان عطائی کسیر بر خور چ اسهال طرثویت رال معرسل سعد
 ربه سرار هر یک بکنو که که باطن ایسی هر یک تن ماته طاشیر و دوقولر برید و در سر
 حسا سیده و رسته و در سر حب لاس معجون کسیر حوراک جم لوله یا یک لوله با ترست اسهال
 معجون که طبع را نرم کند و بواسیر را فائده دهد ص قفل ده متعال کثیرا چ متعال احمیا
 سور داه سرول کرده مت متعال ترست سه متعال حد گوشت مرغ دوده مید مرغ
 معجون مقبول را بد که حجت اسهال جمع احلاط و ماده مخمر و مواد حادام و حیات مخ
 و مرسل عطش را کم کنه سادته بود ای مع سواد مخمر و امراض خالی از طبع سیاهه ص اسهال صدر
 مخ حارای هر یک چهار متعال کل سرخ ده متعال بلبله زرد مخ کسوت استین معقه هر یک
 مایه ده متعال عصاب سیاه سور سقی هر یک سی متعال الکوحا را مخمیدی هر یک مایه
 ملایه و آب کوفته سیده مع سوده و ماسی متعال ترستین یک رل او و به شکر تقویم آرد طاش
 و کثیرا و مع عری و سقمویا نسا نه هر یک سرخ متعال اصا کسیر و اگر خواهد اسهال بود
 شود به مت متعال سقمویا نسا نه از متعال تا به مت متعال معجون
 که قوای کشتاید و ایلا و سس را که شش السد او انقال در اسهال و قواق باشد بود
 دارد ص مصطلک قفل قفل حاصل دار قفل حور لولا احرا ساوی کوفته معنه متعوب
 بود کل شکر آب تقویم آورده است بعد ترست اگر یکدم نادر متعال معجون بالبع کایر
 کلالی دفع سواد و معنی کسیر ص بکیر تر و سید ص مع محوف مدر کیر طل رکسل یک قیله
 سه درم مصطلک یک و قیله تر مدر احرا سیده روغن ما و ام نیمه ریا چرب کسیر و اسیا
 او و به کوفته سینه ما و در عمل معنی خام معجون سارده ترست از و درم تا بعد درم
 اگر ممل کرده نبوت و اگر کسرتا سد به جای است معجون را نسوید اسهال عفر الله

لو اسید میاید جنس حش الحمدید در پوست بلبله در پوست بلبله یا آلمه سیمی که رایج از هر یک
 ماسد در دم او در سعد کوفی از کسل طعلی که در هر یک و در دم کوفه سخته لعل آلمه میاید
 و در او در معجون سارند تریت مکث بخورد مرگ معجون عقارب برای حصاد کرده و تنه
 از اس سارمول حص عقارب سوخته سد در دم و نصف خطیا مار و سه چهار در دم
 و نصف تخم بیل که در دم طعلی سفید طعلی ساد از هر یک و در دم و نصف سبب کاکج سدر دم و
 نصف خندید تریت چهار در دم کوفه سخته ماسه حصدان طعلی کف گردیده سیمون سارند و لعل
 تنه یا سه سال ماسد تریت و انگی آب کوفه معجون بداند و تریت صفات ماسه
 محرب است طعلی مر جازالانند رطل محرب را در عقرب را در سبب کاکج سارند و آب
 محرب سبب پوست تخم مرغ که سخته سروی آورد و ماسد حمر الیو و معجون حمر الیو و سبب کاکج
 معجون آلو شکر اشبع تخم طعلی طعلی از هر یک که تنه سال حمله را ماسد و در دم و در غل سارند
 مکث تنه ماسه تنه ماسه طعلی حش کوفه و ماسه که بهت ماسه ماسد و در یک طعلی آب سخته
 نامت ماسد صاموده محرب و سیمی بداند لعل الله و ماسد که بر اول گویا پست سبب کاکج سدر دم
 اول و کوفه و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 در آفتاب خشک ماسد و معجون از ریاحه پوست سیده و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 که لول در در شش ماسد و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 سه در دم تخم طعلی سبب در دم تخم کمال بلبله کالی سریان از هر یک و در دم کوفه سخته ماسد
 آمیزد تریت سه در دم معجون حمر الیو و سبب کاکج سدر دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 تخم حیارین معجون حمر الیو و سبب کاکج سدر دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 معجون سارند تریت سه در دم ماسد و در دم معجون حمر الیو و سبب کاکج سدر دم و در دم
 و در ماسه معجون حمر الیو و سبب کاکج سدر دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 سارند تخم حصار از هر یک سبب در دم کوفه ماسه و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم

[illegible]

است گفتار عرقان که از سر السبع است سلسل الطبع و دعام و در دایمی مضطک و دالم
 هر که در مغال لسان العصاره جوهر او هر یک است مغال به تشریح الی حیثیه الثعلب هر یک چهار
 مغال پوست حساس دماغ کرمک بر که وقت سخاں گرفته است به مغال مات سبب مغال
 حب العمل چهار صد عدد و دوا را کوفه محبه است حدال حسل کف گرفته است شش و در دوش
 در دوش مادام ندری دامل حاسد و لوقت حاجت از که متعال تا دو متعال بخورید و نه تا فلان
 دوا ساره و کات محمول مضطک نوی مستول از رساله الساط و امساط فصل اول بر سر بود
 سطر اشع مرقع او حرار هر یک است مغال غلیب حاو تیر عصاره شش دایمی از هر یک
 مغال سداب استانی را دوا آب حوت یا به عصاره موده و محسل ممر و ح موده لغوام آمد
 و محول سار مدوراک ارد و درم ناسه درم که نالی بر لیل بر سیاه نشان بود و نیزه و شایع
 ناسه فارح یا تیسیر موده و به حون که حمت فطر لول و سرعت ازال می بعد از
 می از دکار و فعل حیثیه الثعلب و فعل سلسل مضطک و محواه هر یک درم با هم حسل
 سلسله تیرت و درم محول مسوب بعدر المله والدس عطار الد تیرت است حمت
 فطر لول و سرعت ازال را مانع است و در اختیارات بدلی نوشته که او در سرعت ازال
 فطر دارد و دوا ناید که کباب باشد حسل مضطک که در حمت بلوط و زر الذهب السوده کوفه عیبه
 با دو حدال سلسله تیرت و ناید که حمت بلوط و تیرت ایچیم کوفه سرید و لسان مضطک با هم
 سلسله تیرت و در مغال و در لیس عوص سر الذهب است محول کرد و را عاده
 ماه سر و دال میطر و تقوت دل و دماغ و جمع اعصابی السال بیدیل است حسل
 با بر حیه الی عصاره شش رن لغو مشک حالص هر یک یک درم ساقی هندی سوز
 و ساد و درین عرقان یا قوت از هر یک و متعال با وین خطائی رزق فطر لول کبابی محسل
 فطر لول ناید که سار فاقه عصاره و در دوش عرقی گل گا و رمان گل بلوط و محسم که محسل اسون
 سوز کوبی حو لسان اسار دل سلسل الطیب لسان العصاره و سلسل سج را در دوش

ابرسم مرضی نوریدان پوست تنج کل محمد قسیب گاو اسلو حودوس هرکست متعال
 حورلا حور و معقول موسیائی گالی ار هرکست چهار متعال دار حسی قرضل معی طمانیر سید
 معر تخم حور لور تخم تحت مایه سر احوالی عود حور لور الساسه آله معنی معر گردگان منتظره سر منتظره
 معر صدق فعل فیوره مروارید با سفته مریان گل سرخ پوست لبلله زر و پوست بلبلایه سیاه
 کتسر حنک هر یک تحتال حصیة التعلیل با پروه متعال حنک سش متعال معر کتسات
 حنل حدود در کفایت معجول که صاحب نادری لوتسه در لغویب ماه الطیریدار و صعل در
 در فعل بحسب هر یک یک وقیه زر و تخم مرغ بجهت معیت عدد غسل عدد و مست در رم لوام
 معجول سار در سر بت سه درم معجول محسن الاحرار و تقویت ماه و تولید سی حور است
 صعل بحسب متعال نوریدان فعلک معری هر یک چهار درم حلیت حوسن متعال
 روغن با زیتل حیرت کرده با قند و غسل هر یک سی متعال استرشد حیرت و دو متعال عدا
 فلیه بر دوک و سیه میرشت معجون خوب حبیبی ادرالیه والد با حمت تقویت ماه و تولید
 سی معدل است حرم و اید سائیده و حمران هر یک سه متعال متک منی عشر اشهد
 و اید حبیبی مایه سر لورالی نوریدان گاو حبیبی هر یک بیدرم حور لور قسط نیرین سید کوفی هر
 بیم متعال معدل سید سه ما و متعال خوب حبیبی دوارده متعال در حبیبی غسل الطیب معنی
 یسل اسارول گل محمود متک صید از هر یک سه حبه متعال معدل سرخ بیم متعال پچی
 دروغ معقزی زر ساد تخم کدو تخم شلغم نو درین تخم کوبج همسین حنک بیورده ار هر یک متعال
 آله منتظره متعال حور لور الساسه متعال گل گاوران ادرجه یک گل سرخ اشده تخم حشاش
 معر تخم حور لور معر تخم حیارین تخم ناسی حور منتظره هر یک و متعال معر صدق معر گردگان معر
 جلعور و دهر واحد کیتعال فعلک معری سه ما و متعال معر با یسل معر حنه المعسر معر حنل لور
 ار هر یک یا دالال کیتعال تخم با یسل و لاتی معر تخم کدو لسان السامع و روان کیسال نو و سه
 حنک دو متعال غسل کسیرین و دوزن ادریه صید سید یک ورن ادریه

دورد کرده و ادوات معاصر را مانع بود و می نمود اند و نه را یک و دودان رسیده
 کرداد دل راوت دهد و ساط آور و در یک با سکو گرداند لوی دس خوش کرد و سراس را سواقی بود
 رابع اس بر کس اندر و احسن نام اس که با سقواب حکمای آلف مرتب ساحه ارضا
 سوب علامه سده و درین سواحل سار است موافق سج نوعی و سید سمل مرموم بود
 ارد و سغال با چهار ستال فوئش تا بهار سال باقی است فصل فصل طبل و ارضی آله و سغیر
 سطحی هدی را را و در جرج حفته الثعلب مر جاوره مالو با خیل از هر یک ده درم حکم مالو به یو
 صفی درم غسل معنی دو و درل با سه و درل ادویه لظری محول سار و شش افرس حست الهی
 ادا و درل سکه بخت در و اب محمود را رقم اس منون با حست الهی سب تقویت احصاء سائل
 و ربع قنطر لول مصفاة معجون ماده الیوا حد و اسی و با صم و لعم رادع کد و سیان سلس
 لال را و در کرده و در دیت ادوات معاصر بود و می میرا فصل فصل طبل را رطل کد و در
 از هر یک دو سغال و نیم آله و متقال و دم پوست طبله و در و سغال و سطحی هدی را را و در جرج
 حسته الثعلب مر جاوره حرق مالو مر جاصل کل مالو از هر یک دو و در و سغال و دم حد و اب
 طالی حود الثعلب از هر یک سغال مر و اید سبب مت متقال و دم سس مر ج سغال و دم
 عمل سیدیه با رعد سغال مور می شی و به متقال و سوز محول سار و محول سار
 مالوس است بهت مع دایر و سبب سحت کد و ادویه می کیتاید و سهوت ریاده کد
 ادوات راوت دم و در حول قنطر سطلیم مدایمی کد و لظری سار و دوشی مر و درل سالی
 از کد فصل مر و اید سار هر یک یک سغال سس از هر یک سه درم کل کج سجال از هر یک
 ای صلاح ادر سجد که با ریح سلیقه و ارضی اساره و سطله از هر یک سیم متقال مع درلی
 از هر یک سدر دم کد و حیه با محمد ال حمل ایستد و در وقت ردک محاسن متقال با کد
 سید معجون اسکت لول ادر لول را مانع و سیال را را و در و دواته مر و ارض
 تا کما هر یک سه درم حد لیس حدس ثعلب الریر و دم حاس صم سرفی لظایر سید

وقت و دو آورول سکت زعفران ککلاب سوده او را سد و در ظرف صبی بگذازد عشرت
 ارسه ناسه باکتوله معجون در قنوت ماه نفع عظیم دارد آثار عرسه و افعال عجمه طاهر می شود و دیگر
 سکت و دیگر سحر رسیده صحن حسن تعامل قزو نوریدان لسانه ککلاب صبی حوله لسان
 فافله ککلاب و صاع سسل الطلب و ککلاب و ککلاب ساج بهدی عرسه سهرت مراد ناسه ارسه
 درم حصته الثعلب درم شفق و صفت گاو سوبان کرده ارسه یک سحر درم خود جام لیون
 زعفران ارسه یک چهارم سحر درم لیون سحر که با ارسه یک و درم شک یک درم و نصف یا تو
 درم یک درم و طلاء معلول ارسه یک یک درم و نصف را با الفکر معروف سی متقال بر دهن ما درم سیر
 ده متقال در ساق و سسل صحن لظری متعارف معجون سار درم سترت ارسه یک درم و درم
 معجون در درامه فعل عجمه و در صحن تخم کدو تخم تخم سیر تخم کدو تخم لیون معجون
 معرب العاقل معرب لرم نوریدان و ح شیرین تو درین کسان العصاره سحرین و طلاء
 طلب قزو ارسه یک حرد کومه عجمه سسل مسات سه و درل او درم معجون سار درم سترت سه
 درم با سگر و شمع معجون لوطه سیدی می نماید و لعی می نماید برای آنکه از اراده نکاردت عاجز باشد
 صحن ارسه حصته الثعلب متقال حور لوانه سکت لسان العصاره زعفران دار فاعل مرید
 گل سحر بهین تخم لیون تخم کدو ارسه یک و در متقال سکت ارسه شش یک درم معرب العاقل
 سه درم رائد الفکر سیت شمع متقال سسل سه و درل او و بر راه طریق متعارف معجون سار سه
 معجون سفل ارسه قران دین فالون را ده میبکند ماه را و صالح است از برای مادران که
 اگر در شفق ریخت قیه و نیم تخم تخم سیت تخم کدو تخم سیر تخم کدو تخم لیون حرد حرد ارسه یک
 کدو درم لعل ارسه یک سحر درم سیر عسل متقوی چهار درم معرب لرم درم و دو و نیم او قیه
 ما درم معرب ککلاب که در ماه آشیانه میبکند لسان العصاره شش درم معجون را کومه عجمه
 در دهن گاو و ارسه معجون او در حرد کوه عسل معصی دو و درل او درم سترت معجون سار درم
 سرب ارسه یک درم با سرب شیرین العاقل سسل هذا استعمال ثواب معجون الثعلب

کل گاوران مادر که به گل سرخ است از هر یک ده متقال حوت سده صافی نموده نگا دارد و یک صیقل
 سده معجم مدیوره معصره از یک کاسی تخم ده مستر از هر یک ده متقال سرخ کوسه در آب شکر کشد
 آب به سرش و کلاب از هر یک که سده مدیوره معصره معنی بالمساحه سه درل ادویه لقوام آورده
 پس معرا دایم تیسر معصره صدف معصره مدیوره معصره کلاب از هر یک ده متقال کوسه داخل
 کرده پس ادویه دل را با آن میسزد و در آن دو گران معجون کل معصوم بعد لیس از هر یک ده متقال
 آله میسزد و آورده متقال حفته القلق به متقال داخل است حکیم موس در حفته المومین کند که اگر
 در مسطره از برای آنکه طریقت داخل نگردد و سیت متقال حوت صبی را حوت سده آب را
 غسل لقوام آورده ادویه را با آن میسزد و در آن قوی بر متساده نمودم معجون
 ماه و مسک که حوت صدف در آنده صاف کل مسک کوفتی سمندر سو که تخم او شنگ عاقر قرحا که
 اگر در تخم کوچ سوچرس گوید و پاک صبح عربی قلع مصری از هر یک که دایم صلی سید و کسی دو
 دایم و اریحی صوری و لعل حوری از هر یک بهت ماته خور و لو که دایم رسرا از چهار ماته حوت
 دایم مصطفی سده از کل کتیر می یکرطل لطیف متعارف معجون سارده معجون سسی اترج دایم
 عسل لعل است در بر آن شش ماه و لوط و لوطیت حرارت عمری و قریه کردن بدل و لوط
 دل صلیح و اصلاح در مع اوی حمل و معنی که اگر کثرت جماع حادث شود و در معاید ص
 آن شود سید یا پوست که در آب تیره ترک ناره سه مار جیسا سیده و بهر مرتبه خشک کرده باشد
 و مسک خشک سوخته را که در سده مثل آن مسک ناره یا سده از هر یک سده دقیقه تخم حوت
 دوم دایم و اریحی حوت لعل از هر یک شش درم غسل یک نیم رطل آب سید یا سیم رطل بهر یا یون
 او مد آنس ملایم پس بعد سایدن داخل کند تخم رب تخم گری متقابل تخم اسخه از هر یک
 و ده عاقر قرحا و لعل از هر یک نیم درم و نیم رسرا و لوط شود پس که بهر مرتبه و لوط مادر هر چه
 دیگر در معرا ل شش و لوط متک ترکی را در یک که کلاب حل کرده آن شقه کند و در طریقت
 می نگا دارد بهر مرتبه او و دوم است و بهر گاه نوی رسوا بهر سرگردان معرج صوری

اصل معال تهرت و اگر سترت کتل گلاب اربریک مست معال دوسور مرتب
 معجون حبت الحمید میدار برای سرب ارال از عوام حکیم الملک رستانی حص
 معجون و سید اربریک معال حوالما حب بلوط عاقر قرا اربریک و در دم حلت کاس
 مع معال تناید که رانه ستر اعزالی اربریک سی درم ایون حور لواء افاقا قنات مصری تخم
 حب سدا کولی از بریک معال تخم ترب ده درم حبت الحمید مدور در سر که متکلی معال
 بوع را کوفته محبت لعل کنگره و دو درم سرشته معجون سار مد تهرت و در دم و اعصاب
 ای ساله ستره و ستره سبستی که سخت میاید و در امعجون کدر سبب حاصیت دارد
 نظریول دفع میاید حص خلک و می کدر بلوط گلزار تنور کشر حبک اربریک ده درم و
 گلابی در امعجون اربریک محرم پوست بلبله زرد بلبله سیاه آمله سنی اربریک سه درم و
 سه درم ادویه گوام آرد در شو و گایه درم کل سیلو و است و سبه حاصت حصاراب خلک
 دارد و در امعجون داخل است تهرت و معال اسب ماماد و سنا گاه خدا کو تهرت
 در که مویات معجون معوی ماه محسک رتالیف را نم و جید مرید تهرت در آورده و بلبل
 اسب استاس معجون کال نتوان که در حص و اید ساید و بافت رانی و جان فوری که تهرتی
 در سر عشق در داخل مدحشی شب سر لا حور و حصول اربریک و معال گاوران گلابی گلاب
 یک کیصال رتیم معجون سید سرج نو دری سرج و سید معال مصری مسکه و لعل
 می دو لوله عدال مشک عشر شش یک معال ورق نقره ورق طلا اربریک و درم
 می می اول حبت و معال صد لیس حار حاکه ملی تخم حمانس تخم بلبل و معجون
 که در معال عسل معنی یک درل ادور و در حص حرس اریک انار حوام ار تهرت حب تلوه
 که اصل میاید و طرینی را آورده در حص حرس ایست که در حص و در سید گاو که مثل
 باشد عمل کس و یکت سار و در گدار مد لعل کال کونامد یکت است مد مدیس مسکه
 را آورده صاف رتاس ملائم معجون داخل یک با حواب که می حرس بر لوب شود

[illegible]

سورمه‌ها معصری دوارده درم غسل سه حداد و سه مرتبه محرم آب گرم که معجون است
 اوجاع معاصرین نهایت محرم و ممدوح است اصل سارون و کیمیل سرکه گراتی و زعفران
 هر یک درم سانگی میزدیم سورمه‌ها غسل میزدیم معجون اوجاع معاصرین و لغرس
 و نالسا و نعلمی و معراوی مانع است اصل سورمه‌ها تن درم نوریان با پنج
 چ کر در شش چ بر یک درم بلبله و رو بهفت درم تخم کرس در ماه لعل سفید و معمر
 هندی سرگ حار و الخمر یک یک نیم درم گل سرخ که کیمیل معمولی با هر یک سه درم در
 سید ماره درم غسل یکیند و پناه ورم روغن بادام دو استار و سه مرتبه استار تا که گرم و یک
 سه مملو با سه و هفت دوام سه درم معجون تالیف حکیم با ششم طهرانی مانع برای اوجاع
 حاصل و تقویت ماه مردوس بالغ الصبح است حکیم بد کو رلو شنه که در تقویت ماه و سایر
 که کرده ام اصل ارجی سورمه‌ها متعادل معصری لعل سان انصاف و عود هندی معطر
 در عین یکسان و سه پل فاقه کسار و لعل کسار صبی مشک می نوریان
 و غسل سسل الطرب در ساد و سارون سارح هندی دار لعل عشره شمس و ارجحان
 هر یک و متعال معر حلقه لعل معر لعل در هر یک و متعال معر طوره و اصل
 که یکده معال خوب بینی اعلی یکیند و پناه معال خوب بینی و برق که معایشه را در کسار
 پس با چارم شاه آب در و یک سرگ سرش محکم نموده و خنجر تانقن ملازم سید با معر صد
 پس سامی نموده با غسل سید اریکیند و پناه متعال و در کیمیل که ارجحان تا که پاک
 نموده باشد یکیند و پناه متعال در اصل کرده می شناسد و کف آسار گیرد و بار صافی سمود
 لغوام آورید و او به بد شود و تقریر آن استرشد و معجون سارند که هر یک ارجحان تا که
 سوای مشک و عود و عریان و معر باطل شده کوفته سمیه نوریان آورید و در اصل هم سازد
 در هر بار جدا جدا خوب بر م نماید و در کیمیل با قدری آب صبی علی کرده صاف سارند
 در اصل و آب صبی لغوام آورید انگاه عود اصل نموده پس در عریان را درم کوفته سمیه

والكليات لغاية مرم مودودا نل مايد ولهدا راا در احر سائر احوال بعد تمامي مشكلا
 ما دري سات ماينده اعاد كرده حوس بر جبريد مايند مگر مخلوط و مفرج شود و دارد و
 در حقه جسي مايند اما مايد كه حقه پرياشد و حاي نفس كستيل عايد ترست ارد و متال تا جابر
 شغال معجون ارحمات عماد الدس محمود جيل رور لوت قمل اربيد مدد ساحت
 سودايم متال تا اول عباس العتد در سه لوت قطع كنند سمي ست محمد ابو نصر ص حد
 حليقت و اربيسي قمل تنوسر صايف سيعه سايله هرك سه درم اعيول سداب غلغل
 هر كدرم غسل بران مبيع معجون لاسماه اكثر الدل مبيع من الروح الحثيه و اكثر
 السلمية سيما لاسماح و ادواع الطهر المعاصل و العظام الخارجية من المرس المعروف
 الذي يقال له الفارسيته آ م م و و لك احو من الحش الفسي التسهو لك
 المرس واسر لعدا ولا ياعا و لشي احر لعدا و لا يحتاج الي الخبيث و المجهولات بل يسي الي
 مع صايد المشومات و الكروياح و القلايا و انواع الاطعمه المتخذة من اليبس و اللحم حديد
 قناري و لك الموروس من حم و لك الملوحة فقد ملك لكور ص ابو جند من الدوا و لك
 ابو جند من الاكثر ملاد السد و حروف رير و بالعربي تهايته و حدد و عجم و ساينما انتي حشر حرقا
 و حدد و ما عليه خمسة مباس الا حاد و واحد من القترات واحد من لمات و واحد طاهر
 فاد لهما ان صرب في رور او في ما ينشئ من مطبوخ و رقي لصبه و يسهل من سطح صبري
 لصبه حدد و ايام مسير الشمس في روج اريد من ساير الروح في الير و تهايا الخرس حدد و تر
 الاول الديجي الاساح و تالها من اولها و رالها يجهل من صر كوكا السجود في
 العدد التام و حاصها لا يحتاج الي ذكرها و سادها خمس حاصها و سادها كذا لهما و سادها علم
 سه حدد و اقسام العلم و سبع من هذا الدوا و الحمد و ر ما عيا في الما رسته ايام و حدد و الما في
 كل يوم و في اليوم الناس يحج منه و يقتر و يذيس في حمير الحطه سعه ايام ثم يحج منه و
 يعسل لوصع في حرقه رقيقه و يعلق في الصدر يصيب فيه حبه استاله لس القروي و ينكر

المرس
 الفارسيه
 الفسي

حی محمد بن الحسن که تم کج مسدود علی بن مامقار و مسدود بالمرثوم لوجه لوریل نصف هذا و در این
 المدکورتی الدیل دیدن و عمل کل یومین با عمل المصنوعه ثلثه استال الا وید و التشریحی الا سکر
 عدده علی الرقی و ثلثه وقت الصوم الی و درهم و نصف آن مثل المراج و س دام الرض یوما
 بعد التساب بدو ادویه الدیل طعل اسود و ابیس و اریحی حور لوالا سار مشنگه حور و لسان
 هندی رکبیل مسدود علی بن خود قماری آنکه سسل قاقله با خواه راریانه و عسدا
 صندل سفید و زطل من کل واحد مسا و مانی الورن حالا اسما تفصل این
 عمل پسین مثل می نماید تا تشنگان با دویه استفاده و سراب شود و بای کل روگال
 کوجیه طلب مقصود و برسد باید و است که ازین تعبیر حد العرب که در هندی عمار
 اریحیه است ری آید و حول حروف را ترسیم نماید اول حروف که در وقتش اندازد را به گوید
 حروف باقیمانده مثلا هرگاه ترسیم کردیم و تنعم مانا که در است آن را تعبیر حروف
 را اگر این طور بود حروف در برشت خواهد بود و عدد آن یکبار در دو عدد و چهل و یکبار
 عدد در دو است و ظاهر گشت ازین حکم معیات اول آن حروف که جاست و عدد او هشت
 بود اگر ضرب کرد شود در ربع او که دو است مادر حروف دوم که آن جاست حاصل مسدود
 مسلح آن که شمارده است محد و ضرب نصف آن عدد که جاست در نصف آن عدد
 عدد را در نصف آن ضرب کند حاصل ضرب را مراح گوید و حول در غیر آن ضرب نماید
 حاصل ضرب را مسلح گوید و محدود بر حاصل ضرب با مطلقا گوید و نمیده میشود و مسلح ضرب
 آن عدد که هشت است در نصف آن عدد که جاست و ایام شیرین در می که رما ده ازیم
 روح در دمی نماید می حاصل ضرب می دو و دو و دیگر آنجا در سح سرری و دوست و
 مانی از این حروف مادر است عدد او دو و دو و در هر شکل اول و دو است کی ایجاب معری
 و دوم کلیه که سوم آن الف است و عدد آن یک است و هشت هشت است و رانه
 آن لام بود و عدد آن سی است و حول کو اکب تجیه را که سح اند و عدد دام که ستر است

[illegible]

سماج و مخرب سدا حمایادی است ص مستعد درم و قفل بعد درم مادیان امسون گوار
 بلبله سیاه بلبله کالی بلبله رود فاعله سل مسطره مسجع هر یک درم اسفاج ساکنی دوازده درم
 ریزه مخوف تراشید سیر و درم ورق گل خورشید هر یک مار و درم آب آله مار و حمار تار مار
 هر یک آکوته سخته آب آله تار و غیره سی سمون سارند قدر حراک صفت سارند ناکتوله معجون که
 انداز اشغراح حداد و بلبله لیا رالع کسد ص ص باد رکوبه پوسته مسجع و قفل مسطره حراک
 درم فاعله یا رشک هس سید و مسجع درم مسجع پی در سار درم ص ص کم مادر و مسجع درم مسجع
 شک یک یک آنک بلبله کالی شست درم آله شسته آله و بلبله راد درم ص ص چار رطل آب سرد
 آلفه آید سالاید و ماد و رطل حسل ص ص لقوام آورده واد و پنهان لشر شد ترست و درم
 ماترست گاوران معجون مامست لوشن مواد سودا ویه راص گل مسجع بار درم سلوم
 گاوران کسر باد رکوبه لودری گلگون درم سید اسفاج هر یک درم حراک سی معسل
 حراک درم معسل تخم کسوت تخم کاسی معتر تخم جوزده یا قوت لعل ریزه درم مسجع
 سار درم هر یک کشتال سار و ریزه حراک که راعه ریزه هر یک درم بلبله سیاه سید
 آله سسی مار و درم الیمون جهاد درم قفل مسجع ص ص سار و ریزه حراک که راعه ریزه هر یک درم
 دولت درم مسکت ملت درم مامات مقوم و حراک گاوران مار و سیت سمون سار درم
 کشتال معجون و زهدایت لعل میکدر رازی ص ص و حصان و و سواس و الیمون که راعه
 اسودای محرق و ریزه او درم لود و درم راعی نفی موسوی علمی نموده که کر ساحت شد و خور
 درآمده ص ص یا قوت مسج و ریزه یا سید که راعه سسی سار و درم سار و ریزه حراک که راعه ریزه هر یک درم
 هس سید و ورق گل مسجع گاوران از هر یک چهار درم هس مسجع و ورق طلا و ورق پوست
 از هر یک یک درم تخم حراک مسطره شست درم رشک شستی دوازده درم کل از سی معسل
 درم و نیم غیره شست کشتال از نیم معص یک درم ترست اتج قد سید نقد حاجت
 که ریزه سارند معجون ص ص دل را قوت دهد و لثا تمام آورده ص ص و ریزه حراک

و آب یا و سرت با و سکه هم ایچته قوام دهد و ادویه با یک ساعده است و سرت با یک ساعده
 و اد و متعال معجون که مع سحرات میکند از صاحب خود است ص گل سرخ ده متعال تنک
 و مل به یک سی متعال صندل سفید طمانیر گل زردی و کجوبه پوست سرول پسته انجور مرکا و تناسل
 کبیر خشک تخم حرره گل گاوریان به یک متعال سرت میب میرین یکصد متعال جیاهنجره
 معجون سارمد و طلا و محلول و لغوه محلول و بهر بهر یک تناسل آنکه مقتدر بخ متعال معجون
 محلیت برای اقسام بالحولیا و مبالغ بسیار دارد ص باقوت برای مرور در مسافت کمرهای خنجر
 بهر بهر خطائی از رسم مقرر ص رف لغوه از بهر یک و متعال اصل جسی و رف طلا و محلول از یک
 متعال لاحور و معقول حمر از سی معقول و عطران عصر است و تنک می از بهر یک یک تناسل
 و نیم گل گاوریان پوست پیچ گل گاوریان از بهر یک چهار متعال و خشک ماد کجوبه همین روغن
 عطران طمانیر سفید و سفیدی صندل سفید جیر لوانا فانی کسار گل سیلوف و اضمون و روغن اضمون
 محلول سرخ از بهر یک سه متعال آنکه سفی پوست بلبله کاملی در تنک منفی از بهر یک ده متعال
 تخم حواتش خیر خشک حرره از بهر یک متعال و فعل مصطفی از تنک در سرت تخم حواتش
 تخم باد و سرت تخم ماد کجوبه از بهر یک و متعال و تخم قراب سب قراب انار شیرین سرت است
 لغوه کلاب عرب مید خشک عرق گل گاوریان سرق سار نارنج از بهر یک سی متعال نبات سفید
 فامید سحر می بهر یک یکصد متعال اصل سفید است متعال سی و سرت سارمه معجون از مالک حکیم
 فامید بحال که حمت بالحولیا کراتی و سائر اقسام بالحولیا بهر گاه داده محرق از صفر و حول باشد
 با و اسود می طبعی و فنی که حرارت غالب باشد بسیار محول است ص ر عطران مروراید
 اسفند که با تسمی بهر یک چهار دانگ کافور قیسوری و دو دانگ لاحور و معقول و بهر بهر خطائی
 صندل سفید جیر لوانا گل سرخ گل گاوریان ماد کجوبه پوست بلبله کاملی اسطوخودوس از
 بهر یک یکصد متعال سرت تخم کدو شیرین پنج متعال حرره مقتدر با و ده متعال در تنک متنی و
 متعال الباع خشک از تخم مقرر ص گل سیلوف و گل معطر از بهر یک و متعال حوا بهر را با تسمی

و آب است رسک ساق صلاه مسوده و مانی ادویه را کوفته بحبه کمر ترید سر اسید
 سیریا حراب نو اگر از سر یک است و صبح متقال و از حسل نه سعال و از قند مسود نقد
 حاجت و همه را ننداشت سرفه رشک سرفه و در میان حلقه و کوشامد و کب آل کمرید
 سانی مسوده در و در آل ساندس در و یک لغو کرد و کوشامد تا به قوام غسل غلیظ برسد
 لیس حل کسید و در آل سیم متقال عسرا شمس و اصل کسید در آل و درق طلا محلول
 لغو محلول از هر یک چهار انگارانش در و آدرده حوا بر سائیده در آل باشد و مسوا
 و اگر صه ارجوب حسل بریم رندس ادویه کوفته محته بر آل باشد و مسواط سحر
 قوی نامشولی گردلس در ظرف حبسی نگا دارد ترست و در دم با سره مقویه قلب و معده
 و کسید و ماسد تراب ریان صبح ترست قلع و سحر حل نو اگر و صسل ناگلاب عرق گا و
 سرفه رشک تخم و محبتک تخم مادر کوبه مادر و صبح هر چه مناسب باشد بخورد
 از حکیم الملک ص صسل سفید سائیده سگلاب ده توله طماستر از لیم مقص هر یک
 بکنو که کشید و توله اس سفید یک توله و از ماسنه سیم سحر تخم کاهو قافله صعا صر یک
 پیتمو رسک ساشه کاهو سیم ساشه گل گاه در ریان گل سرج از هر یک و توله معر تخم حبارین محلول
 و درق لغو مسود توله سات سه و در صسل سفید یک و درق دستور و نرب سار و صبحون
 از حکیم گیلانی بایل به سر و دت حکیم علی گفته که معر نام الف است از صبح معرات در
 ادراس محله نگار مرده ام و مفع مانه ام حتی که ماسال و ادراس حم سر سفید آمد و مفع مانه
 است ص با دوت دانی اصل شفاف از هر یک کسفال مر و از ماسنه سید و در می کس
 گاه و ریان گیلانی ص صسل و از حبسی علی بر لیم رشک تخم حربه و محبتک طماستر سید و در تخم
 گاه در ریان از هر یک و در دم صسل سفید خود مسدی در و صبح سقرنی گل سرج از هر یک س
 سسرا شمس قافله کاهو سرفه رشک درق طلا کاهو طین محمول بام آل طین با عستانی تخم کسیر لانه
 گل از صی سسل الطیث رسک از هر یک یک در دم مادر کوبه یکمعال رشک سیم

سرت خاص سرد درم بقوام غسل آورده ادویه خلی الوسم مشرب شود و راکی بکشتال معجون لیب
 حکم کیلانی حکم گفته که اس تالب مطییر است در لقویت دل که مراش گرم باشد و مقوی دل و
 اعتماد و قیاس باقوت رمانی لعل جشی لیش کافوری هر یک سه شغال مرورید با سده اوجیه
 گاوران محم و کیمتک زعفران آله مشرب تخم حرد و مقشر تخم کاهو بمبین از هر یک سه شغال کل است
 که راجح تخم مور و کل معده گلهار فارسی از هر یک کشتال صندلین از هر یک سه شغال رز شک
 صندال ورق لرد و سه شغال حلق طلا مشرب شک کاهو مقوی شغال طایر
 سیدت شغال تخم کاسی و شغال طایر مشرب شک کاهو مقوی شغال طایر
 کاسی نسبت شغال سات سیدت با و شغال حلق و حرد و درم در سور و سار و معجون
 تالب حکم کیلانی گفته که جامع سرخات الکفایین متوج میکم و در امراض مصلحه سیدیم و کاهو
 از هر یک سه شغال حرد و سیدیم و مانع می آید و در حله صانع این کم و حرد است که اگر اسهالات
 راجع می آید در امراض رحم لغات موثر است لعل مرورید با سده زعفران گاوران مصطکی
 سید و از حبیبی از شیم مفرض پوست ر و رواج کبرای شیمی هم سید و رسا داشته معر تخم کاهو
 انظار الطیب ر شک استخی تخم حرد و مقشر و کیمتک طایر سیدیم معر تخم کاهو مقشر از هر یک
 درم صندل سیدیم و طلا سود و حرد و غرق در و حرد غرق کل کج هر یک سه درم حرد شمس قافله
 انکار ورق لرد و ورق طلا کاهو مقوی می کل محوم کسر شک لاجور و حصول کل از بی فتر
 سسل الطیب ر شک از هر یک یک درم لعل جشی باقوت رمانی تخم باد رسو از هر یک کشتال اد و حرد
 هم صندال شربت خاص یکصد درم در سور و سار در شربت کشتال متوج از رالیف حکم علی
 ملالی صس باقوت رمانی باقوت ر و شیب کافوری کبرای شیمی کتاب حبیبی مار شک و حرد
 عربی در رسا و صندل سیدیم حرد کثیر شک شمس حرد شیب کاهو هر حوالی از هر یک سه شغال با و حرد
 مال گاوران پوست ر و مانع طایر سیدیم تخم کاهو مقوی از هر یک شغال هم سید
 حرد سسل الطیب قرق و قافله کاهو و صندل کل از بی کل محوم زعفران حرد و حرد طائی در و حرد

از این صندل بر باد سیل الطیب با رشتک طمشیر پوست رشتک کل محتوم و افایه کبریا در
 پوست سیخ اسه معترجم کدو چوب کدو گل روی ابر کدو عدال در قح قفلی حبه گل سمن تخم
 حبه معترجم و رشتک تخم و کجوب و سرکس شغال فرو یک مقال حله را در احواد کوفه محمد و تخم
 نیمه نادر است و درم شرایب حاض مصری استند و در احواد کبره کشته شربت و در دانه گندم
 حلال منفرج حلال و صفت دل که از سردی بود و رطل کدو ص باد و کجوب و درم در رطل و کدو
 قفلی کا و در مال بهر یک تستر قی درم کوفه حبه بانترت سب و غسل کدو کوفه استند منفرج
 و کسار بار و ص و رطل طلاء و در قح و هر یک بیدرم پوست بر و لینه بیدرم طمانیر
 هس کل سب کدو کبریا و در احواد سب بهر یک کیتقال حصل سب کیتقال کدو درم تخم حبه
 پخت درم و رشتک بهدانه و درم آب ترنج جبل مقال قند سیدیک ریش و درم سب و درم
 منفرج مقول ریحی ص لسان التور کبریا و درم تخم کیتقال سب کدو گل سمن پوست تخم
 از لیم تخم حبه سب کدو درم با غسل با پیه حبل سار و شربت کیتقال محتوم حلال کا
 سابع و دل را قوت و در ص و در احواد سب کدو سب کدو طمانیر کا و در مال گل از می بهر یک
 درم رشتک سار درم حبه سب کدو درم سب کدو حبل سار و منفرج کدو حبل سار و حبات ماض و
 سار و در مال سب کدو و قوتی است و برای حلال و تب و ق و حبت با قیوم سار
 سوداوی سوخته لغایت سوخته شیح الریش را و در قفلی مرغوم موده ص حسم کا و منفرج
 تخم حبه سب کدو معترجم حبه بهر یک سب کیتقال حله را در احواد سب کدو کبریا و در مال سب کدو
 از پیه مقوم حصل سب کدو بهر یک کیتقال حصل سب طمانیر کدو و مقال کل حبه
 حلال حله را در قفلی در رطل و در مال سب کیتقال حله را در قفلی حله را در مال سب کدو
 و کسار و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو
 کبریا و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو
 در این را ملوک و امرا و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو و در مال سب کدو

و نوش و اگر امر انس در سینه که هیچ تدبیر اشتغال میباید ماس و دوا تشنج شده و دوا غده
 و باغ معدده و دیگر و میر و تویج و او علاج معاضل و میباید صید و مع کثر روی مشهور است
 حس بر بر بای یاقوت که سرچ مات کینتال حریف عقیق هر یک یکدم ورق طلا
 ماریتون مثل محصل قرطعل هر خوش هر یک که م و دهم متقال و یک جود انگ و بر روی
 لاورد مع تقنی در ساد علاج در وچ همس کاو مال هر یک متقال و یک انگ مارد و
 عمام و ساج بر روی دار چینی معر خاتار و طار کول سر وچ او متقال مشکط و متع و
 حریف و دیون تخم که م و کمر و عمار مثل مسد هر یک نیم متقال و یک انگ و
 حریف و دیون صلابه کسد و در و لقره رابر و خواهر ایداحه ماحرب صلابه طبع کامد و دیگر و
 مارک ساحه حریف و اصل بلبله لعی که بلبله رادال مری کرده باشد سرستند و
 فی القانول سرچ مثل مری مسد و دل و دیگر و قوت و د و خضمان و عتی و نوش و
 کد و شاد و وچ آورد و شکم مسد و اصل بر لیم تمام سما و دم و رانی که طلا مات
 باشد و کدایت باه و در خوشا مسد و خالد و صاف کسد لیس مگر کاو در مان گیلانی
 و ورق گل سرچ مسلسل انگشت حسه هر یک و در دم محبوب رادر گلاب صیداید و خوشا
 و صاف مسوده و اصل بر لیم کسد و فاقد صید و و چند مجموع اقوام آورد و در و
 و کمر و حریف ریه یک و در دم صیدل مسد و در گلاب سو و و طاشیر و و متقال
 مسد یکدم مسد است و اصل مسد و حریف ما هم مسد و در طوط شسته و در
 حریف و در متقال ما گلات بدست مسد و حریف ما هم مسد و در طوط شسته و در
 مسد کمرای شیمی هر یک یک متقال گل کاو در مان طاشیر گل سرچ صیدل مسد و
 شیرین تخم حریف و متقال حریف و در ورق طلا محلول و در ورق لیس و محلول
 هر یک و دوا انگ صیدل شیرین و در هر یک مسد متقال مات صیدل و در
 کالاس بر روی بیت و در متقال صیدل شیرین و در متقال لطفی معمول

شیرگاه و شیر و خزان شیر را بر یک نیم سیر حریک قیه اعماده و مووده در افتاده کرده بکار میسند
 لطول کسند پس و غش که و دروس معقه و مادام شیر و خزان و نیم مخلوط کرده بر چسبانی او
 مالند و سر را در س دو اعراف دارد لطول نافع برای التیسر حس مالونه اکلیل المملک
 تمام مرغوش است یکجا قیوم بودید و آب بیه شیل نماید لطول نافع برای مالیه یاب
 برای برگاه که در مراق راج آمده و نافع باشد صحنش روی است لوده روی بر یک
 اصول تخم کرس حققر فارسی مالونه رگ تمام اکلیل المملک رگ تیج در آب بختا سده و در
 خلا سده ارطام لطول نماید و کسند این مطبوع مادر متا گادی و کما و کسند گرم گرم
 وقت ملو سده و گاهی ریاده کرده پیش و درین مطبوع کسند و اینی در ساد و خزان لطول
 اصحات لیو لیا را این لطول کردن مقدار که ممکن باشد بسیار نافع باشد مستول از جبه
 ص گل مسته گل سیلو حطی برگ مید کا بتو باره سبب است که در و تا به سرم رگ
 گل سرخ مالونه احرام سادی در آب بختا سر لطول نماید لطول و درم تدی که در شش شیر
 سمر سیده باشد تخم بیل نماید ص مالونه شست تمام حله قیوم حدید به تر آب بیه تر سیده
 لسان برید و اگر ضرورت باشد دیگر ادویه ساسه معبر اید لطول که سنگ گرده و تن
 را باره باره کند و برول آرد ص گل لیل المملک مالونه گل سرخ حشک هر یک که درم پوست
 حروره حشک بر سیا و تنان تخم قلت بیکو ده سر یک به قدر معقه سه درم دو قورگ سیلو و
 هر یک که و تنقال در ده مس آب بختا شند تاده هم آید لطول کسند و دران نشید و حول برول
 آمد و سه قطر دروس در تحلیل حکا سده لطول که سده سی بکتاید ص لادل بخت
 کو شاسد و سر سحران و در آید و ساسوس گدم در سر که و ساسیده سر سحران دارد
 لطول سگ گرده و متا و وجع آنها را را نکل کد را اختراع دال واحد ص سده و بحر
 بر سیا و تنان حاجک بیکو ده گل مالونه معقه اکلیل المملک گل حطی تخم که در حشک
 علامه عسل انتخاب مرغوش پوست سحر را ریاده کاکیم بر کاسف رگ سداب گل سرخ

مست من آب داخل کنند و بگویند تا نصف رسد بعد از آن در جوی که در محل گرفته باشد در زیر
 و در زیر مشک حلق و جوهر لواء و لعل قرمز و ایشی و کیمیل ساج مهدی سرگ مار سنج قاقا
 رعد ال پیکو منه در آن برتریده و در زیر برهم رسد و بعد از آن نگذارند تا ده و اکثر بار در روزها
 و صاف کنند و در نیم شب بکارند و اگر خواسته باشد اندازد و در برش از صاف کردن عرق کنند
 در صورت در سکه افروزی خوانند و در وقت ماه اصف ناطف فارسی حلوا می آید
 ناطف سهل حص گستر تر کسین که احته لقوام آورده هم من منو یا بشوی یک سال
 یا بیلد ناس ملازم ناطف کشت و معده معده مرغ را افکند حاشی برسم است نرسد مقدار یک
 اوقه اگر سرین خواهد تر کسین بچکاب و آب گذارد و اگر ترش خواهد آب حوره حوت
 الواد و جوهر نافع در حال صرع خلعت حد شد و کسین عسل سائیده و حور عاب
 و جوهر که چون در دهان مصروع بریزد بوش آورد حص را بار بار آب سوسو ریزد که مالی خور
 صافی نموده گنجد در آن حل کرده و جوهر سار عاب دو سه اوقه را در نیم عم مردم است و جوهر
 مهدی حوت سرده طعمی از مجموع حص انیس نج هر یک چهار ماشه بهار گلی کاکر اسکی سوتنه
 یا ناس طیل معرو که هر یک نیم لوز کوفته بمنه عسل آمیخته ارد و سنج تا دو ماشه لند در
 و لوانانی لعل یا تیر دانه یا آب گرم بدهد و جوهر که جمع اقسام سرده خصوص سرده الطالی را
 محبت است حص لوز که مل کاکر اسکی مل پوست سح حواله کوفته و منجه باشد آمیخته لند در
 دس بدهد و جوهر که حوت جمع المقاتل باعت حص منقره ریزه که مالی مساوی کوفته
 همه مد جو را آن در شیر حل کرده در گوی طعل ریزد و جوهر را رقم حبت اکثر اقسام سی
 حص مشک یا عطر قدری لکلاب یا بید مشک سائیده و عرشی که بعد بپزید سب صعود
 احوه لظرف دل و دماغ همه رسد استعمال نمایند قایم مقام تریاق فاروی خواهد بود و آب الیاء
 یا قوتی نامد و است که مستعدان حصات کدوی و منالوی را از جوهرات اخرا را اولی است
 و اگر بواسطه شیبی احتیاج اند و منقره حیارین و محر الیود و استعمال آن داخل یا قوتی نامد

[illegible]

چهار لوله در الیحد و سیدی هر یک یکیم لوله فله الیابی و در دو گلاب در هر یک سه لوله در سیدی
 از ششم مغرس هر یک یک لوله سلی الطیب یکیم لوله پوست تربیع سه توابعه شش به شش یک
 مالص ریحان تخم و خشک ریح عرقی لوریدان طلی بلبله و آله در هر یک تثنی
 ز لعل حبس تعلب و رقی لقر و هر یک لوله سات عمل در هر واحد سه لطل آب سیدت
 هر یک یک لطل مگلاب سیدت یک لطل و رقی طلاء تثنی باشد لطریق متعارف معمول
 سارید یا قوتی شمع الزئیس مانع از برای جنون و دوسواس و یمنع امراض سوداوی و
 مدوی و بلغم و قنطاریت ص ص با قوت ربانی کل گاوران تخم کاسی مشک مالص کل
 و صوری از هر یک یک متقال لایه در یک کسری می از هر یک یک متقال و یکم از ششم مغرس طلاء
 محو از هر یک یک متقال و دو دانه و سبب نکلس یک متقال تخم و خشک تخم مادر و ریح
 از هر یک سه متقال خمس سفید و دوام محرابی لاجورد و سلیمه دار صبی ریحان چهل لوله
 که در حد و حطائی از هر یک یک متقال باقیسول و دو متقال و یکم و ریح عرقی سسل الطیب
 و یکم سسل شش زهر یک لوله و دم ستر تخم حار کل سرج از هر یک چهار متقال گلاب یک متقال
 سرب حاصل سرب سبب شرب الی شیری از هر یک می متقال عمل بعد رعایت در سبب
 در طرف جیبی باطلایا لوله نگاه دارد و دانه چهل و در که از ساس آن که شش باشد متقال
 مانند قوت یک لوله یک متقال با قوت گاوران تخم مادر و ریح و گلاب یا قوتی معمول حد
 که از این فصلات مخففه و ریح بالیولیا و عراقی و رطلوبات که در سوداوی از لوازمی و ریح و رطل
 که در لوبیت احصاء و شش و الفاس حرارت عربی و نقدیت ماه دار الاله نوش دل کند
 ص با قوت ربانی لعل شفاف از هر یک و یکم متقال لسه مخرق و لورید با سسته که آن گاور
 گلابی ششک رومی تخم حرقه تخم و خشک تخم حله تخم کاهو سحر که در هر یک سه و یکم متقال
 سسل سفید تخم کاسی هر یک یک متقال لاجورد معمول یکم مادر و ریح و رطل و سبب و ریشک
 فله سسل الطیب سادج از هر یک یک یکیم و ریح یک متقال ریوید جیبی و دو متقال و رقی

ورق لغوه عسر استنب شک هر یک بکنتال و ربع آن شربت یک میز آب اما گرم آمار
 عرق بد شک و گلاب یک شیشه نوات سفید یک سیل معصی مع سیر بد شور معجول است
 یا قوتی قوی التفریح که امراض سوداوی و البیولیا مع تمام دارد و دل و جگر را قوت
 ص شک بیدرم مراد مناسبه مرغان که با قوت شک گاو و ریان در معجول فعل با قوت
 فقیق بمی ورق طلا و ورق لغوه عسر استنب و عذرا ل کافور از هر یک یک گرم صد طایفه
 زرد سلو وادر محویه قرفل ساوج خود قماری ابر لیم مقصر یوست تیج هر یک ده درم
 سفید حسل هر یک چهارم جیاجی رسم است معجول سارید یا قوتی که بسیار قوی است
 و سار شدت لغوی روحانی گوید که حمت مالبیولیا و امراض سوداوی مع تمام دارد و
 دل و جگر را قوت و بد ص مراد مناسبه مرغان که با قوت شک هر یک یک گرم صد طایفه
 طایفه سفید زرد و ادر محویه قرفل ساوج خود ابر لیم مقصر یوست تیج هر یک ده درم
 گاو و ریان در معجول فعل با قوت عشق بمی ورق طلا و ورق لغوه عسر استنب عذرا ل
 کافور هر یک یک گرم شک بیدرم قد سفید و حسل هر یک چهارم درم علی المرم مرتب
 یا قوتی مار و عسل یکم خلوص ص یا قوت رانی مراد مناسبه که با قوت بمی ورق لغوه
 ابر هر یک صد طایفه لعل پششی روم و عسر استنب از هر یک چهارم صد طایفه سفید و حسل
 کسر خشک مقصر هر یک کتوله آله سنی و دق و ورق طلا و سه مائه سات سفید بم آمار
 آت مار شیرین پا و آتار عسل معصی محتوله بد شور مرتب سارید یا قوتی از حکیم محمد رضا
 یا قوت رانی بکنتال مراد مناسبه که با قوت بمی لعل ارمی طایفه سفید گل گاو و ریان
 هر یک و تسال ورق لغوه عسر استنب تخم جود و تسال شربت خاک کبج راراد و به تند رابر محوت
 طایفه شربت سارید یا قوتی حار و قلاسی این معجول عجب لذایف و تریب
 الکریک ست ص یا قوت رانی یک گرم مراد مناسبه هشت درم که با قوت بمی شربت
 گاو و ریان گیلانی ده درم وادر محویه بهندرم ساوج بهدی چهار درم تخم وادر محویه

درم گل سرخ در سادسته درم سسل سله حرلوا فافله اریک یک یکدم بوست آله خشش درم حواری می سست
 بادل آل حرلوا و دیکت رم کدر و درم حمام رعفران سه درم مشک یک درم درم سست
 دو درم حسرت شست و متقال اسطوخودوس دو درم دایجی چهار درم سسل مسدود و مل مجود
 او در سست یک درم یا قوتی مار و موافق مزاج خارا است و بهتر از دوار المسک و رحمت
 متقال گرم و ناقص و سد مل مزاج و نفوایت اعصاب و ریه و صاف کردن حول و روح
 کدر در سابع ص ص معرتم کد و تیرس تخم کاهو متشر تخم رور معرتم حیارین اریک یک متقال
 دو تخم حر و متشر چهار درم مروارید با سفته صدل مسدود سسل البیست هاسیر سیدیا و مل
 مسدل سرج اریک یک و متقال لسه کدر یا سرطان محرق اریک یک و متقال و لکه ایک رور
 سسل ایک سرتیم متفرس هم سرج و سید گل گاوران عمو گل سرج متقال داره سسل ای
 اریک یک و متقال و نیم آله سنی متقال سدران حشر شست رق طلا و شک اریک یک چهار دانگ
 ورن لثرو دو متقال سات سفید سجاد متقال آب سپ حیرین آب ادر و آت تیر سست
 واکتیرین گلاب سسل سفید محرق صدل اریک یک هشت متقال بد سور مرتب سارید
 را هم هم ماندک بوز این را غریب موده خود دهایت میداینته یا قوتی مار سقول اریک یک
 ص یا قوت رانی دو درم مروارید با سفته قرصل رحیل و مل سسل الطیث ارفعل حرلوا
 حرلوا فافله کسار دایجی تیر طرچ سیدی سادج سیدی لسان العصار و درم مادر عوی
 گاوران سسل حولجان و حشر شک صدل را و درم حرج سلیمه گل سرج اریک یک دو
 درم لسانه پوست انرج درم رعفران پوست بلبله اریک یک یک درم سرج سست
 حسرت شست اریک یک نیم دانگ عمل دو ورن همه که صدد چهار درم و هشت دانگ
 است ممول سار و شربت یک متقال جمله سی و دو حر و یا قوتی مار و متفرس
 و مل و صبع اعصابی رقیه ص یا قوت رانی مروارید با سفته کراسه شیمی اریک یک
 یک متقال و چار دانگ معرتم کد و تخم حر و متشر گل گاوران گل سرج کتیر

شک فخر حال سیدار هر یک چنانست که سالها میسرید و تنهال هم ششیم در نیمه
 لغزوار هر یک یک تنهال و یک دنگ و نیم ورق طلا یک تنهال سب سبک
 و سواد تنهال شست سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 در هر یک سواد تنهال سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب

حاتمه الطبع ارحامه ملاعت خنامه حالیهوس رمال لوبانی و رمال
 : اب حکیم سید صادق علیها

81

تسای محمد و حمد لاقه مرال مواله الا که در مد که در لوبان حادات ارحامات تمهات
 متلول و صاع محمل الطالع آورید و حمله حیوانات خصوصاً حشرات السال
 ارال مع سلیله خشتیا و ستمالان نکومات را در لوبان اردوی روح او را سب سب سب
 رسالت و سب تسای حکیم صادق بیوت محمد سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 رمال سب
 در سب
 محمد سب
 متهو سب
 را و احتیاج سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 کردید و با سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 حسان عداوای خود آگاه سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 دل را اطراف و جوانب آوار لاف سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 گرد لاف سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب

۹	کتابه مضمونی مع رساله چوبی	۱۰۰	فایده ماضی ترجمه قزاقان و فارسی
۶	صیقل العصار	۱۰۰	القلوب ترجمه مفسر القلوب
۵	محررات روحانی	۱۰۰	السمعی
۱۲	دستور العلاج	۱۰۰	الحرب طب روانی و دگر
۱	سران الطب مع رسائل	۱۰۰	الحیویتی
۶	طب یوسی		طب فارسی
۳	طیغ صول قراطی	۱۰۰	ماکری فارسی
۳	سطح و سما	۱۰۰	کتاب اکبری فارسی
	طبیعی	۱۰۰	طاج الالطاف
۳	الواران ریاضی ماشه	۱۰۰	الاسرار
۳	کامل الصناع	۱۰۰	اداس قزاقی
۳	لایسی شریح موح	۱۰۰	شرح القلوب یکیم اری
۳	موحر	۱۰۰	الحذاف
۳		۱۰۰	الاسرار حلا و التار
۳		۱۰۰	الاسرار سید اسکندر العاتق
۳		۱۰۰	نیب انکبوت

